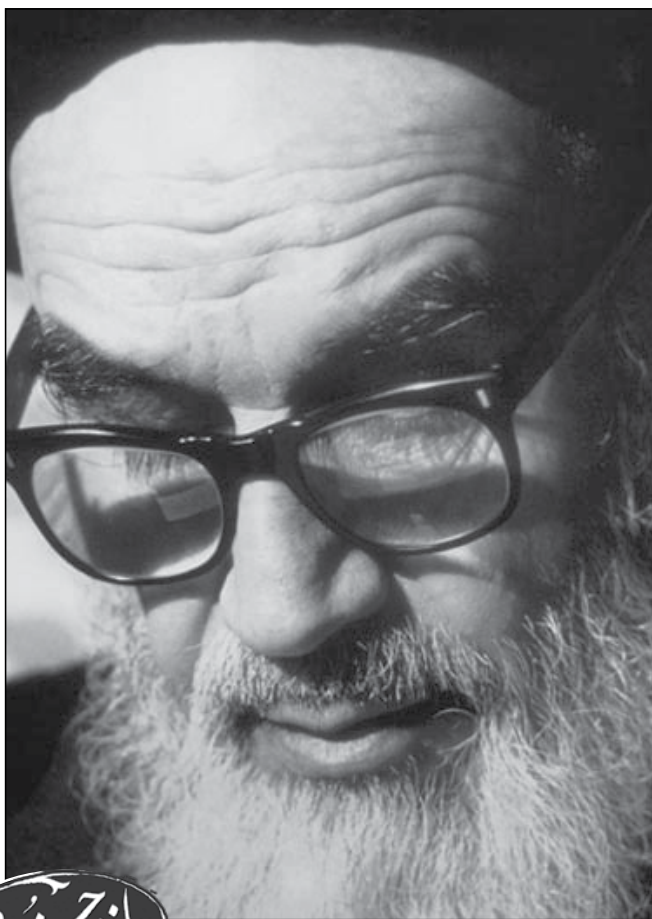


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

انتظار فرج از نیمه خرداد کشم





فصلنامه تخصصی

در حوزه تاریخ پژوهی ایران معاصر

شماره ۴۵

دوره سوم - سال سیزدهم

پاییز ۱۳۹۴



فصلنامه تخصصی در حوزه تاریخ پژوهی ایران معاصر
دوره سوم - سال سیزدهم - شماره ۴۵ - پاییز ۱۳۹۴

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: دکتر سید حمید روحانی
سر دبیر: دکتر مظفر نامدار
مدیر داخلی: مهدیه مرادپور
دبیر سرویس فلسطین: علیرضا سلطانشاهی

هیئت تحریریه (به ترتیب حروف الفبا): دکتر بهادر امینیان، دکتر محسن خلیجی، دکتر علی ربانی
خوراسگانی، حجت الاسلام و المسلمین دکتر سید حمید روحانی، دکتر مجتبی زارعی، علیرضا
سلطانشاهی، دکتر محمد شفیعی فر، دکتر حسین قریب، دکتر رامین خانگی، دکتر حاکم قاسمی،
دکتر حسین کلباسی اشتیری، دکتر منوچهر محمدی، دکتر مظفر نامدار

مدیر اجرایی: مهندس سید محمود حقی
ناشر: بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی

پایگاه اطلاع رسانی: www.iranemoaser.com
پست الکترونیک: 15khordad@iranemoaser.ir

قیمت: ۳۰۰۰ تومان

آدرس: تهران، خیابان دیباجی جنوبی، خیابان شهید تسلیمی، خیابان نماز زاده، کوچه داد آفرین، پلاک ۶
تلفن: ۵-۲۲۵۷۹۱۹۲ نامبر: ۲۲۷۶۱۲۶۴ صندوق پستی: ۷۳۸۵-۱۹۳۹۵



۱. مقالات در نشریه دیگر به چاپ نرسیده باشد و یا همزمان برای نشریات دیگر ارسال نشده باشد.
۲. نویسندگان محترم مقالاتی را که جهت چاپ در فصلنامه *ل/خرد/د* می‌فرستند، حداکثر به مدت ۶ ماه از ارسال آن به نشریات دیگر خودداری نمایند.
۳. حجم مقالات ارسالی از ۲۵ صفحه تایپ‌شده تجاوز نکند. (هر صفحه ۲۵۰ کلمه)
۴. مقالات به صورت تایپ‌شده بر روی کاغذ A۴ و با واژه پرداز Word در دو نسخه ارائه شود.
۵. ارسال فایل مقالات در CD یا از طریق ایمیل الزامی است.
۶. مقالات به ترتیب ذیل تدوین شوند:
عنوان مقاله؛ نام و نام‌خانوادگی نویسنده(گان)، همچنین آوردن رتبه علمی؛ مربی، استادیار و...، سازمان وابسته، آدرس، شماره تلفن نویسنده و آدرس ایمیل نویسنده(گان) ضروری است؛ چکیده، در حدود ۱۰۰ کلمه به زبان فارسی و در صورت امکان به زبان انگلیسی؛ کلیدواژه‌ها(تا ده واژه)؛ مقدمه؛ متن اصلی مقاله؛ نتیجه؛ فهرست منابع.
۷. ارجاعات، اعم از منابع و یادداشت‌ها با شماره‌های پیاپی در متن مشخص و با همان شماره به صورت پانویس در پایان هر صفحه ذکر شود. (شیوه ارجاع برای کتاب: نام و نام‌خانوادگی نویسنده(گان)، نام کتاب (به صورت ایرانیک)، نام مترجم، محل نشر، نام ناشر، سال انتشار، شماره جلد، شماره صفحه و برای نشریات: نام و نام‌خانوادگی نویسنده(گان)، عنوان مقاله(داخل علامت گیومه)، نام نشریه(به صورت ایرانیک)، نام مترجم، سال نشریه، شماره نشریه، شماره صفحه، می‌باشد.)
۸. مقاله ترجمه‌شده باید حاوی موضوعات بدیع و متناسب با نیازهای علمی و فرهنگی کشور باشد و متن اصلی، ضمیمه ترجمه ارسال شود و در هر صفحه ترجمه، علاوه بر شماره صفحه‌های ترجمه، شماره صفحه متن اصلی نیز قید گردد.
۹. مسئولیت مقالات بر عهده نویسندگان است و نشریه *ل/خرد/د* پاسخگوی آرا و عقاید نویسندگان نیست. نشریه *ل/خرد/د* از بازگرداندن مطالب رسیده معذور است و حق چاپ مقالات پذیرفته‌شده برای مجله محفوظ است. نشریه *ل/خرد/د* در کوتاه‌کردن و ویرایش مطالب آزاد است.

نحوه ارزیابی مقاله

مقاله رسیده در صورتی که با اهداف مجله مطابقت داشته باشد، توسط دو نفر از صاحب‌نظران ارزیابی می‌شود و در صورت کسب امتیاز لازم و تصویب اعضای هیئت تحریریه امکان چاپ می‌یابد. ملاک‌های ارزیابی مقالات عبارت‌اند از: ابتکار و نوآوری، اتقان تحلیل‌ها و استدلال‌ها، بهره‌گیری از منابع معتبر، نظم و پیوستگی مطالب، روانی و رسایی مطالب و تناسب با نیازها.



• سخن سردبیر

انقلاب اسلامی و روزنه‌های رخنه لیبرالیسم در دیوان‌سالاری دولتی ۹

• مقالات

مطالعه آسیب‌شناسانه سیاست‌های دولت‌سازندگی / مهدی جمشیدی ۴۳
رهبری امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی؛ ویژگی‌های رهبری امام خمینی (ره) در
فرآیند انقلاب اسلامی / سید محمدجواد قربی ۶۹
جنبش دانشجویی دانشگاه تبریز / امین عزیزی - نورالله کریمیان کریمی ۹۷

• بیداری اسلامی

زمینه‌ها و عوامل افزایش گرایش به اسلام در غرب بعد از انقلاب اسلامی / نورالدین اکبری
کریم‌آبادی ۱۲۹
بیداری اسلامی، اسلام‌امریکایی و نقش عربستان وهابی در تحولات سوریه و
بحرین / سعید قربانی ۱۵۷
نقش شبکه‌های برون‌مرزی رسانه ملی جمهوری اسلامی ایران در بیداری
اسلامی / مصطفی محمدی ۱۷۹

• نقد متون، منابع و دیدگاه‌ها

نظری اجمالی به ادعاهای بدون دلیل در خاطرات هاشمی رفسنجانی / داوود امیری
گیلانی ۲۰۵
معمای میلانی / سهراب مقدمی شهیدانی ۲۳۱

• مناسبت‌ها

طیب حاج‌رضایی به روایت اسناد؛ زندگی و عملکرد سیاسی / محمد جعفر بگلو ۲۷۳

• از تاریخ

فقاہت و سیاست و هنر عشق ورزیدن ۲۹۱

انقلاب اسلامی و روزنه‌های رخنه‌لیبرالیسم در دیوان‌سالاری دولتی

سخنی با ایران‌ستیزان و امریکاپرستان داخلی

ما از شر رضاخان و محمدرضا خلاص شدیم لکن از شر تربیت‌یافتگان غرب و شرق به این زودی‌ها نجات نخواهیم یافت. اینان برپادارندگان سلطه ابرقدرت‌ها هستند و سرسپردگانی می‌باشند که با هیچ منطقی خلع سلاح نمی‌شوند و هم‌اکنون با تمام ورشکستگی‌ها دست از توطئه علیه جمهوری اسلامی و شکستن این سد عظیم الهی بر نمی‌دارند...
امام خمینی (ره)^۱

مقدمه

متنی که در دست دارید در مورد آینده‌شناسی انقلاب اسلامی است، البته نه آینده‌ای تفصیلی و چندان دور. این بررسی به طوری اجمالی بیست تا سی سال آینده را مدنظر دارد و در پی آن است از بازخوانی بسترهای داخلی، مکانیسم عملکرد ساختار دیوان‌سالاری درون ایران و جبهه‌ها و جریان‌های وابسته به این دیوان‌سالاری و اتصالاتی که ممکن است در خارج از مرزهای ایران در نسبت با این دیوان‌سالاری و آرمان‌های

۱. صحیفه/امام، ج ۱۵، ص ۴۴۷.





انقلاب اسلامی وجود داشته باشد، چشم‌انداز آینده را قابل پیش‌بینی سازد. حداقل فایده این پیش‌بینی آن است که می‌تواند تلنگری باشد برای بیداری و هوشیاری باران انقلاب اسلامی و پیش‌گیری وقایعی که برای تداوم انقلاب اسلامی خوشایند نیست.

انقلاب اسلامی در مرز ورود به چهل سالگی است و در نتیجه فشار حرکت‌های نفسانی برای از راه به در کردن این انقلاب از داخل و خارج به مراتب بیشتر از دوره‌های گذشته است. این حرکت‌ها هر چه به جلو تر می‌رویم نه ساده‌تر که پیچیده‌تر نیز خواهد شد. هر چند به ظاهر برخی از نزاع‌ها از میان برداشته می‌شود اما به نزاع‌های تازه‌تر و دشوارتری میدان داده خواهد شد تا در مقابل انقلاب اسلامی صف‌آرایی کنند. بخش اعظمی از این نزاع‌ها به درون ساختار نظام جمهوری اسلامی و جامعه انتقال داده خواهد شد. مخالفان داخلی و خارجی این انقلاب می‌دانند که هر روز بیش از پیش ضرورت نقش‌کانونی ایران در منطقه و جهان اسلام و نظام بین‌الملل نه تنها از میان نرفته بلکه بیشتر خواهد شد. ما در جهانی زندگی می‌کنیم که ایران جزء محدود کشورهای است که ساختار نظام بین‌الملل را که مبتنی بر نظام سلطه است، بر نمی‌تابد. ما باید سیاست داخلی و خارجی خود را به گونه‌ای طراحی کنیم تا با این شرایط بتوانیم دوام داشته باشیم و استقلال و آزادی خود را حفظ کنیم. اکنون موج توسعه‌طلبی آمریکا در جهان به خصوص منطقه آسیا و آفریقا در اوج است و به نظر نمی‌رسد که تمایلی به فروکش کردن داشته باشد. انقلاب اسلامی ایران و نظام جمهوری اسلامی، چه ایران‌ستیزان و امریکاپرستان داخلی باور داشته باشند یا نداشته باشند یکی از موانع عمده در سر راه این موج توسعه‌طلبی در منطقه است. حداقل سند استراتژی امنیت ملی آمریکا در قرن بیست و یکم که در آغاز این قرن تدوین و منتشر شد این را به ما می‌گوید.

اگر ایران‌ستیزان و امریکاپرستان داخلی این سند را نیز ناشی از تئوری توهم توطئه ندانند و مانند انکار همه اسناد تاریخی خود را به حماقت نزنند و وجود این سند را انکار نکنند، در این سند به روشنی به سه نکته استراتژیک در مورد ایران و جهان اسلام و جنبش‌های بیداری منطقه تا سال ۲۰۲۵ میلادی اشاره شده است:

۱. کمک به حاکمیت اصلاح‌گرایی اسلامی که با تغییرات فناوری و اقتصاد و جامعه به پیش رانده می‌شود؛ یعنی فرآیندهای سیاسی‌ای که باید در اکثر فرهنگ‌های مسلمان حاکم بشود تا یک حس خوش‌بینی و امنیت در منطقه برای غربی‌ها به وجود آید.^۱

۱. کمیسیون تدوین استراتژی امنیت ملی آمریکا، *استراتژی امنیت ملی آمریکا در قرن ۲۱*، ترجمه جلال دهمشگی و دیگران، تهران، ابرار معاصر، ۱۳۸۳، ص ۱۷۲.

۲. تا بیست و پنج سال آینده (تا سال ۲۰۲۵ میلادی) حکومت مذهبی ایران باید سقوط کند؛ زیرا در حال حاضر حکومت ایران جمهوری اسلامی است اما نمی تواند به مدت طولانی هم جمهوری و هم اسلامی باقی بماند. ایران باید یا از جمهوری بودن دست بردارد و به یک حکومت واقعاً قرون وسطایی (!!!) تنزل یابد یا اسلامی بودن را کنار بگذارد.^۱

۳. نبرد برای آن آینده هم اینک آغاز شده اما نتیجه برای کسی روشن نیست. اگر رژیم فعلی (ایران) سقوط کند امواج آن در سراسر جهان اسلام احساس خواهد شد و به تبع آن جنبش های اسلامی بنیادگرا ضربه خواهند خورد. این امر راه را برای برقراری روابط پسندیده میان ایالات متحده و ایران هموار خواهد ساخت که اثرات منطقه ای و فرامنطقه ای آن بسیار گسترده خواهد بود.^۲

این استراتژی ها را از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی بارها سیاستمداران امریکایی در نوشته ها و نطق های خود تکرار کرده اند ولی هر بار ایران ستیزان و امریکا پرستان داخلی تلاش کرده اند آنها را به نوعی تأویل یا تلطیف نمایند.

نیکسون در کتاب فرصت را دریابیم می نویسد:

تجدد، جریان سیاسی هوادار تجدد (لیبرال ها در ایران) که از همه غالب تر و در عین حال از همه نامحسوس تر است در پی آن است که کشورهای جهان اسلام را، چه از لحاظ اقتصادی و چه از نظر سیاسی جزء دنیای جدید کنند. تساهل و مدارا دستمایه اصلی اسلام تجدد طلب است که ملت های غرب را کافر نمی شمارد و محکوم نمی کند... ما باید تجدد طلبان را در جهان اسلام پشتیبانی کنیم و این هم به سود ماست و هم به سود آنها؛ این گروه باید راه سومی به جز راه بنیادگرایی افراطی و دنیوی گری رادیکال پیش پای ملت های خود بگذارند.^۳

با این تفصیل آینده شناسی انقلاب اسلامی اگر چه از چشم انداز اسناد توسعه کشور بسیار خوش بینانه و امیدبخش است ولی از جهت استراتژی های نفوذ در ساختار سیاسی و فرهنگی ایران بی تردید از چنین خوش بینی های ساده لوحانه ای پیروی نمی کند. شاید عده ای بگویند این نحوه نگرش به آینده آن هم در مورد بزرگترین پدیده نیم قرن اخیر یعنی انقلاب اسلامی، چندان دلچسب نیست چرا که صحت و سقم پیش بینی های

۱. همان.

۲. همان.

۳. ریچارد نیکسون، فرصت را دریابیم، ترجمه حسین وفسی نژاد، تهران، طرح نو، ۱۳۷۱، ص ۲۴۸-۲۴۶.





مطروحه در این متن به سرعت و مستقیم در دیوان سالاری ایران به محک آزمون درمی‌آیند. به رغم این که چنین نگرانی‌هایی را نمی‌توان نادیده گرفت، با این حال دورنمای کوتاه‌مدت این نگرانی‌ها موجب آن نمی‌شود تا گرفتار مجهولات آینده‌شناسی شویم و از واکاوی چنین خطراتی که پیوسته می‌تواند در کنار ما و در دل ساختارهای نظام ما رشد کند، غافل بمانیم.

این نگرانی‌ها وقتی بیشتر می‌شود که می‌بینیم از زبان کارگزاران ردیف اول دیوان سالاری ایران مطالبی گفته و یا نوشته و یا در غالب برنامه و طرح و لوایح مطرح می‌شود که ما را فی‌البداهه متوجه اهداف استراتژیک دشمنان انقلاب اسلامی و ملت ایران می‌سازد. ما نمی‌توانیم این اظهارات را از ناحیه هر شخص و شخصیت و حزبی در درون حکومت اسلامی نادیده بگیریم. وقتی از زبان رئیس‌جمهور محترم خود می‌شنویم که اضطراب در مورد توطئه مستمر دشمنان انقلاب اسلامی علیه نظام و احساس خطر برای بقای نظام، اضطراب موجهی نیست و ما را از اتخاذ تصمیم مناسب و دقیق باز می‌دارد،^۱ نمی‌توان چنین دیدگاه‌هایی را ناشی از تساهل نگارشی دانست؛ بلکه باید برای آن محاسبات استراتژیک در نظر گرفت.

زیرا ترجیع‌بندهای تکراری این دیدگاه‌ها دیگر به ما نمی‌گویند نسبت به رفتارهای خصم آلود دشمنان خود با تساهل و ملایمت رفتار کنیم بلکه دارد به زبان بی‌زبانی به ما القا می‌کند که حوادث تلخ گذشته مثل استعمار ایران و استعمار کشور توسط امریکا، انگلیس و فرانسه، طرح‌های امریکایی اصلاحات ارضی و انقلاب سفید که منجر به نابودی زیرساخت‌های اقتصادی ایران شد، کودتای امریکایی-انگلیسی ۲۸ مرداد سال ۳۲ علیه دولت ملی ایران، ۱۵ خرداد سال ۴۲، لایحه ننگین کاپیتولاسیون، جنایت‌های مستشاران امریکایی در ایران و غارت میلیاردها دلار ثروت ملی، حمایت‌های بی‌دریغ از یک مستبد بی‌رحم، جنگ تحمیلی و نابودی سرمایه‌های انسانی و ثروت‌های ملی، مجهز کردن صدام به سلاح میکروبی و شیمیایی که به بیماری لاعلاج بسیاری از هموطنان عزیز ما منجر شد، حمله طبس، طراحی کودتاهاى ننگین، تحریم همه‌جانبه ملت ایران، زدن هواپیمای مسافربری ایران و کشتن حدود ۳۰۰ نفر از زن و مرد و کودک بی‌گناه، دادن جایزه و مدال به فرمانده ناوی که فرمان شلیک به هواپیمای مسافربری را داده بود و ده‌ها رفتار خصمانه دشمنان امریکایی و اروپایی ایران را می‌توان نادیده گرفت تا راه برای تصمیمات استراتژیک دولت مردان در برخورد با امریکا و اروپا و مذاکره بر سر استقلال

۱. ر.ک: حسن روحانی، امنیت ملی و دیپلماسی هسته‌ای، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۹۰، ص ۶۶.

و آزادی ملت ایران هموار شود.

وقتی جناب آقای رئیس جمهور با این پیش فرض وارد مذاکره با دشمنان ملت ایران می شود که آثار زشت گذشته آنها نادیده گرفته شود چگونه می توان مبنای درست و قابل اعتمادی برای این مذاکرات تصور کرد و به نتایج آن خوش بین بود؟ آقای روحانی معتقد است:

یکی از مشکلات در بحث ساختار و در نظام تصمیم گیری کشور این است که از حوادث تلخ تاریخی گذشته تصویری در ذهن مسئولین نقش بسته و معمولاً نتیجه گیری از آن حوادث به قاعده و مبنای تصمیم گیری بدل شده است. برای نمونه کودتای ۲۸ مرداد، کودتای رضاخانی و این که در انقلاب مشروطه روحانیت کنار زده شد، همگی در نظام تصمیم گیری کشور نقش بسیار پررنگی دارد، در حالی که یکی، دو حادثه نمی تواند تبدیل به قاعده کلی شود و در همه مواردی که کمترین شباهت با آن حوادث تاریخی پیدا می کند فوراً بر مبنای نتایج حاصله از حوادث گذشته حکم قطعی صادر شود، در نتیجه هنگام تصمیم گیری در مسائل مهم گاهی از اصول و روش علمی پیروی نمی شود؛ دست کم از آغاز انقلاب تاکنون در برخی از موارد چنین بوده است.^۱

عجیب است که شخص اول دیوان سالاری ایران نتایج حاصل از تجربه تاریخی را که مبتنی بر دانش تاریخ است بر مبنای پنداشته‌هایی قرار می دهد که حتی یک نمونه تاریخی برای صحت آن وجود ندارد و اسم آن را اصول و روش علمی می گذارد. یعنی ایشان به ما نمی گوید در کدام یک از مذاکرات، قراردادهای، تعاملات دیپلماتیک با اروپایی‌ها و امریکایی‌ها به ملت ما نارو نزدیکند و به نفع ملت ایران عمل کردند تا ما خوشبین به آنها باشیم!!

به نظر می رسد دانش تاریخی کارگزاران حکومتی ایران همیشه با فاقد مبنای تئوریک بوده یا اساساً سرسپردگی افراطی به برقراری روابط با فرنگی‌ها سرچشمه‌های جوشش مبنای تئوریک این دانش را کور کرده و خشکانده است. اگر رئیس جمهور محترم ما یک مطالعه سرانگشتی از دستاوردهای روابط دیپلماتیک غربی‌ها با ایرانی‌ها حداقل از دوره قاجاریه به این طرف داشتند، بی تردید نمی فرمودند که تجربه‌های این روابط تصمیم‌پذیر نیستند. زیرا بر اساس همان اصول و روش علمی، ما تاکنون هیچ نمونه مثبتی از این

۱. حسن روحانی، همان، ص ۶۶-۶۵.





روابط در کارنامه دیپلماسی ایرانی‌ها با غربی‌ها نداشتیم؛ چه در جنگ‌های ایران و روس که هم فرانسوی‌ها و هم انگلیسی‌ها به ایران خیانت کردند و موجب جدایی بخش اعظمی از سرزمین‌های ایران شدند و چه در جداسازی هرات از ایران که خیانت روابط دیپلماتیک اروپایی‌ها آشکار است. و از همه مهم‌تر چه کسی می‌تواند نقش ناجوانمردانه انگلیس در جداسازی بخشی از بلوچستان از ایران، قراردادهای ذلت‌بار ۱۹۰۷، ۱۹۱۵ و ۱۹۱۹ و تقسیم ایران بین روس و انگلیس و صدها قرارداد دیگری که در دوره قاجاریه و پهلوی منعقد شد را انکار کند. به نظر می‌رسد رئیس‌جمهور محترم ما جای خروار با نمونه‌های مشت را عوض کردند. یعنی ما نمی‌توانیم از یکی، دو قرارداد مثبت البته اگر وجود داشته باشد نتیجه کلی بگیریم که می‌توان در مذاکرات و قراردادهای غربی‌ها اعتماد کرد. اتفاقاً قاعده پیروی از اصول و روش علمی به ما می‌آموزد که بر اساس سوابق تاریخی بنای مذاکرات با غربی‌ها بر عدم اعتماد است مگر خلاف آن اثبات شود. مضاف بر اینکه تا به امروز نیز به رغم بعضی از دست و دل‌بازی‌های دولت‌مردان ما در مذاکرات مربوط به هسته‌ای و برجام و غیره، امریکایی‌ها و بعضی از کشورهای اروپایی همچنان به همان سیاست ارباب-رعیتی خود در مورد ایران ادامه داده و هیچ روزنه‌ای را که نشان دهد می‌توان به این مذاکرات دل خوش کرد و به غربی‌ها اعتماد نمود باز نکردند. بنابراین بر اساس کدام یافته‌های علمی و اصول عقلی می‌توان آن پیشینه‌های زشت و شرم‌آور را فراموش کرد و به این خوش‌خیالی‌ها دل بست که نمی‌توان یک یا دو واقعه را مبنای روابط قرار داد. امریکایی‌ها از ابتدای انقلاب اسلامی تا به امروز تمام سیاست‌های خصمانه و ظالمانه خود علیه ملت ایران را فقط مبتنی بر یک واقعه یعنی بحث فتح لانه جاسوسی کردند و این همه جنایت مرتکب شدند چرا ما باید ده‌ها واقعه استعماری و استکباری امریکایی‌ها را نسبت به خود ناچیز تلقی کنیم و از ملت ایران بخواهیم آن وقایع را نادیده بگیرند؟ امریکایی‌ها یک واقعه را نادیده نگرفتند؛ ما چرا؟

با این تفاسیل پرسش از آینده انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی همیشه یک پرسش استراتژیک خواهد بود. این پرسش از جهات مختلف باید دل‌مشغولی کسانی باشد که دل در گرو آرمان‌های امام‌راحل و انقلاب اسلامی و اعتلای جمهوری اسلامی دارند و این مسئله را باور کرده‌اند که انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی آخرین فرصت ملت ایران برای حفظ آزادی، استقلال و تمامیت ارضی کشور و نیل به پیشرفت و توسعه است. تاریخ دیگر چنین فرصتی را در اختیار ملت ایران قرار نخواهد داد. حتی دشمنان ما نیز در تمامی طرح‌های استراتژیک خود به این حقیقت اعتراف دارند که



اسلام در عصر حاضر اگر به نیروی محرکی تبدیل شده است که نابرابری را از طریق انکار نوگرایی غربی طرد می‌کند و نوگرایی غربی را فاسد و ناشی از فرهنگ تسلیم سریع به هوای نفس می‌داند و در عصر حاضر متفکران اسلامی در تلاش تدوین نوعی از مفهوم نوگرایی هستند که اجازه می‌دهد جوامع اسلامی از دستاوردهای تکنولوژیک تمدن غربی منهای مفاسد فرهنگی آن بهره‌مند شوند...^۱ اینها از برکت انقلاب اسلامی ایران است و غرب بی‌تردید با تمام توان تلاش خواهد کرد این انقلاب از مسیر درست خود منحرف شود.

اگر به هر دلیل نتوانیم از این فرصت تاریخی استفاده کنیم امکان ندارد در آینده نزدیک بتوانیم از ایران فرهنگی و تاریخی و اسلامی در قامت یک کشور مستقل، آزاد و یکپارچه سخن به میان آوریم. پویایی سیاسی دشمنان انقلاب اسلامی عینی‌تر و پیچیده‌تر از آن است که خود را گرفتار بعضی از خوشبینی‌های ساده‌باورانه غیر تئوریک و غیر تاریخی‌ای که نمونه‌هایی از آن را نشان دادیم، نماییم. ممکن است این خوشبینی‌های غیر تئوریک و ساده‌باورانه عده‌ای را راضی کند اما چیزی از ماهیت استراتژیک پرشش از آینده انقلاب اسلامی نخواهد کاست. تمام انسان‌های اهل اندیشه می‌دانند که ورای این خوشبینی‌ها جهان در سطح گسترده‌ای دست‌خوش دگرگونی است. این دگرگونی تمام ساحت حیات اجتماعی انسان‌ها را در بر گرفته است. اثرات اضطراب‌آور این فعل و انفعالات به خصوص در حوزه سیاست مانند خطر بروز جنگ، خطر گروهک‌های تکفیری، خطر تجزیه کشورهای بزرگ منطقه به کشورهای کوچک و ناتوان، اراده معطوف به ساقط کردن با مصادره کردن جنبش‌های بیداری، بحران‌های اقتصادی، بیکاری، تورم، تخریب محیط زیست، بحران خشکسالی، ساقط کردن حکومت‌های ملی و مردمی و... به وضوح قابل مشاهده است و به طور جدی این سؤال را مطرح می‌کند که این فرآیند به کجا منتهی می‌شود و موقعیت انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی و ایران عزیز را چگونه رقم خواهد زد؟!

ملت ایران با نگرانی عمیقی حس می‌کند که این از هم‌گسیختگی جهانی به خصوص در همسایگی ما با دادن پاسخ‌های ابهام‌برانگیز و نامطمئن یا خوش‌خیالی‌های غیر تئوریک شبیه به آنچه بعضی از دولت‌مردان ما مطرح می‌کنند، مرتفع نخواهد شد. ما می‌دانیم باورهای سیاسی فرآیندهای سیاسی را شکل می‌دهد و این فرآیندها به اعمال سیاسی دولتمردان معنا می‌بخشد و بعضی از اولویت‌های سیاسی را در دستور

۱. رک: زیگنیو برژینسکی، *خارج از کنترل*، ترجمه عبدالرحیم نوه ابراهیم، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۲، ص ۲۰۵.



کار رهبران سیاسی قرار می‌دهد. باورهای انقلابی، باورهای اصلاح طلبانه، باورهای محافظه کارانه، باورهای واپس‌گرا و ارتجاعی و سایر باورها اهداف متفاوتی را دنبال می‌کنند و نتایج متفاوتی را نیز به همراه دارند. با مطالعه این باورها می‌توان نتایج آنها را پیش‌بینی کرد و اثرات آنها را در حفظ استقلال، آزادی و تمامیت ارضی کشور تجزیه و تحلیل نمود. برای ما مهم است که فرآیند باورهای موجود در دیوان‌سالاری ایران را آینده‌پژوهی کنیم. امام بزرگوار ما و رهبر فرهیخته و فرزانه ما مبانی تئوریک این آینده‌پژوهی را در اختیار ما قرار دادند و ما می‌توانیم با این مبانی رفتارهای دولتمردان خود را چه در عرصه سیاست داخلی و چه در عرصه سیاست خارجی رصد و دیده‌بانی نماییم.

بر مبنای همان مبانی تئوریک و باورهایی که بخشی از آنها را بر ملا کردیم به راحتی می‌توان تشخیص داد که دیوان‌سالاری ایران در حال حاضر به شدت از فقر تئوریک، فقر تاریخی‌گری و فقر برنامه‌ریزی رنج می‌برد و این فقر برای بقای آرمان‌های انقلاب اسلامی خوشایند نیست. مطالعات انقلاب اسلامی نشان می‌دهد که این فقر، ناشی از تناقض مبانی انقلاب اسلامی با مبانی دیوان‌سالاری درون نظام جمهوری اسلامی است. با قاطعیت می‌توان ادعا کرد که مبانی دیوان‌سالاری ایرانی حداقل از دهه هفتاد چرخش‌های عجیبی از نهادگرایی به سمت دیوان‌سالاری سنتی غربی یا همان دیوان‌سالاری لیبرال داشته است. ما در این مقاله تلاش می‌کنیم با مبانی انقلاب اسلامی بخشی از تناقض‌های این دیوان‌سالاری را که روز به روز بر تار و پود نظام جمهوری اسلامی چنگ می‌اندازد، نشان دهیم.

خطرهای لیبرالیسم خارج از کنترل در دیوان‌سالاری ایران

این حقیقت دارد که گفته‌اند تنوع بیش از حد جزئیات در سیاست و فرهنگ، مرزهای فیمابین گروه‌های مختلف اجتماعی را مبهم می‌سازد و اگر تمایلات آگاهانه لیبرال‌های درون دیوان‌سالاری ایران برای مخفی ساختن خود در توده‌های مردم یا جریان‌های انقلابی و مذهبی را هم بر آن بیفزاییم آنگاه درک خواهیم کرد چرا نمی‌توان به حدود لیبرالیسم و لایه‌های پنهان سکولاریسم در ساختار سیاست ایران دست یافت.

این ویژگی در کمونیست‌ها به خاطر عینیت باورهای ایدئولوژیک آنها کمتر است و امام از همان ابتدای نهضت دقیقاً می‌دانست که در یک جامعه اسلامی هم میان کارگزاران درون دیوان‌سالاری و هم در میان مردم امکان نفوذ و رشد کمونیسم ضعیف است. اما

لیبرالیسم چون برای دوام خود در هر جامعه‌ای از درون فرهنگ و اعتقادات و باورهای آن جامعه ارتزاق می‌کند به راحتی می‌تواند در دل کارگزاران حکومتی و توده‌های مردم جا باز کند و مثل کرم از پوسته نظام عبور کرده و وارد هسته‌های جامعه گردد.

شاید بارها این مطلب را شنیده‌ایم که امام سه جریان را برای انقلاب اسلامی ایران خطرناک می‌دیدند و مردم و مسئولین را از نزدیکی به این سه جریان بر حذر داشتند:

۱. مقدس‌مآب‌ها ۲. لیبرال‌ها ۳. منافقین

امام این سه جریان را ضد اسلام ناب می‌دانست و معتقد بود که تمایلات این سه جریان در کنار تمایلات زراندوزان و سرمایه‌داران هیچ نسبتی با انقلاب اسلامی ندارد و منافع ملت مسلمان ایران هیچ‌گاه با منافع این جریان‌ها جمع نخواهد شد:

آیا ملت عزیز ایران در مقابل توطئه منافقین و لیبرال‌ها و زراندوزی و احتکار سرمایه‌داران و حيله مقدس‌مآبان مقاومت نکرده است؟ آیا همه این حوادث و جریانات برای ضربه زدن به اصول انقلاب نبوده است؟ که اگر نبود حضور مردم، هر یک از این توطئه‌ها می‌توانست به اصول نظام ضربه بزند. که خدا را سپاس می‌گزاریم که ملت ایران را موفق نمود تا با قامتی استوار به رسالت خود عمل کند و صحنه‌ها را ترک نگذرد... ملت عزیز ما که مبارزان حقیقی و راستین ارزش‌های اسلامی هستند، به خوبی دریافته‌اند که مبارزه با رفاه‌طلبی سازگار نیست؛ و آنها که تصور می‌کنند مبارزه در راه استقلال و آزادی مستضعفین و محرومان جهان با سرمایه‌داری و رفاه‌طلبی منافات ندارد با الفبای مبارزه بیگانه‌اند. و آنهایی هم که تصور می‌کنند سرمایه‌داران و مرفه‌ان بی‌درد با نصیحت و پند و اندرز متنبه می‌شوند و به مبارزان راه آزادی پیوسته و یا به آنان کمک می‌کنند آب در هاون می‌کوبند. بحث مبارزه و رفاه و سرمایه، بحث قیام و راحت‌طلبی، بحث دنیاخواهی و آخرت‌جویی دو مقوله‌ای است که هرگز با هم جمع نمی‌شوند. و تنها آنهایی تا آخر خط با ما هستند که درد فقر و محرومیت و استضعاف را چشیده باشند. فقرا و متدینین بی‌بضاعت گردانندگان و برپادارندگان واقعی انقلاب‌ها هستند. ما باید تمام تلاشمان را بنماییم تا به هر صورتی که ممکن است خط اصولی دفاع از مستضعفین را حفظ کنیم. مسئولین نظام ایران انقلابی باید بدانند که عده‌ای از خدا بی‌خبر برای از بین بردن انقلاب هر کس را که





بخواهد برای فقرا و مستمندان کار کند و راه اسلام و انقلاب را بیپیماید فوراً او را «کمونیست» و «التقاطی» می‌خوانند.^۱

امام در پیامی که در تاریخ سوم اسفند ۱۳۶۷ یعنی حدود چهار ماه قبل از ارتحال به روحانیون، مراجع، مدرسین، طلاب و ائمه جمعه و جماعات ارسال می‌کنند و به منشور روحانیت شهرت پیدا می‌کند مجدداً خطر مقدس‌مآب‌ها، لیبرال‌ها و منافقین را گوشزد کرده و با قاطعیت اعلام می‌کند که تا هستم نخواهم گذاشت حکومت به دست لیبرال‌ها و منافقین بیفتد:

من به طلاب عزیز هشدار می‌دهم که علاوه بر اینکه باید مواظب القائات روحانی‌نماها و مقدس‌مآب‌ها باشند، از تجربه تلخ روی کار آمدن انقلابی‌نماها و به‌ظاهر عقلای قوم که هرگز با اصول و اهداف روحانیت آشتی نکرده‌اند عبرت بگیرند که مبادا گذشته تفکر و خیانت آنان فراموش و دلسوزی‌های بی‌مورد و ساده‌اندیشی‌ها سبب مراجعت آنان به پست‌های کلیدی و سرنوشت‌ساز نظام شود... من امروز بعد از ده سال از پیروزی انقلاب اسلامی همچون گذشته اعتراف می‌کنم که بعضی تصمیمات اول انقلاب در سپردن پست‌ها و امور مهمه کشور به گروهی که عقیده خالص و واقعی به اسلام ناب محمدی نداشته‌اند، اشتباهی بوده است که تلخی آثار آن به راحتی از میان نمی‌رود، گرچه در آن موقع هم من شخصاً مایل به روی کار آمدن آنان نبودم ولی با صلاح‌دید و تأیید دوستان قبول نمودم و الان هم سخت معتقدم که آنان به چیزی کمتر از انحراف انقلاب از تمامی اصولش و هر حرکت به سوی امریکای جهانخوار قناعت نمی‌کنند، در حالی که در کارهای دیگر نیز جز حرف و ادعا هنری ندارند. امروز هیچ تأسفی نمی‌خوریم که آنان در کنار ما نیستند چرا که از اول هم نبوده‌اند. انقلاب به هیچ گروهی بدهکاری ندارد و ما هنوز هم چوب اعتمادهای فراوان خود را به گروه‌ها و لیبرال‌ها می‌خوریم، آغوش کشور و انقلاب همیشه برای پذیرفتن همه کسانی که قصد خدمت و آهنگ مراجعت داشته و دارند گشوده است ولی نه به قیمت طلبکاری آنان از همه اصول، که چرا مرگ بر امریکا گفتید! چرا جنگ کردید! چنان نسبت به منافقین و ضدانقلابیون حکم خدا را جاری

۱. صحیفه/امام، ج ۲۱، ص ۸۷.

می‌کنید؟ چرا شعار نه شرقی و نه غربی داده‌اید؟ چرا لانه جاسوسی را اشغال کرده‌ایم و صدها چرای دیگر. و نکته مهم در این رابطه اینکه نباید تحت تأثیر ترجم‌های بی‌جا و بی‌مورد نسبت به دشمنان خدا و مخالفین و متخلفین نظام، به گونه‌ای تبلیغ کنیم که احکام خدا و حدود الهی زیر سؤال بروند. من بعض از این موارد را نه تنها به سود کشور نمی‌دانم که معتقدم دشمنان از آن بهره می‌برند، من به آنهایی که دستشان به رادیو-تلویزیون و مطبوعات می‌رسد و چه بسا حرف‌های دیگران را می‌زنند صریحاً اعلام می‌کنم: تا من هستم نخواهم گذاشت حکومت به دست لیبرال‌ها بیفتد، تا من هستم نخواهم گذاشت منافقین اسلام این مردم بی‌پناه را از بین ببرند، تا من هستم از اصول نه شرقی و نه غربی عدول نخواهم کرد، تا من هستم دست‌آیدی امریکا و شوروی را در تمام زمینه‌ها کوتاه می‌کنم و اطمینان کامل دارم که تمامی مردم در اصول همچون گذشته پشتیبان نظام و انقلاب اسلامی خود هستند.^۱

نگرانی از خطر نفوذ لیبرال‌ها و منافقین و مقدس‌مآب‌ها در ارکان نظام جمهوری اسلامی در نامه ۶ فروردین ۱۳۶۸ در عدم صلاحیت منتظری در تصدی رهبری نظام جمهوری اسلامی مجدداً تأکید می‌شود و نشان می‌دهد امام چقدر تمایل دارد توجه مردم و مسئولان نظام جمهوری اسلامی را به این سه جریان معطوف دارد تا نظام اسلامی از آفات فساد و انحراف مصون بماند:

بادلی پر خون و قلبی شکسته چند کلمه‌ای برایتان می‌نویسم تا مردم روزی در جریان امر قرار گیرند. شما در نامه اخیرتان نوشته‌اید که نظر تو را شرعاً بر نظر خود مقدم می‌دانم؛ خدا را در نظر می‌گیرم و مسائلی را گوشزد می‌کنم. از آنجا که روشن شده است که شما این کشور و انقلاب اسلامی عزیز مردم مسلمان ایران را پس از من به دست لیبرال‌ها و از کانال آنها به منافقین می‌سپارید، صلاحیت و مشروعیت رهبری آینده نظام را از دست داده‌اید. شما در اکثر نامه‌ها و صحبت‌ها و موضع‌گیری‌هایتان نشان دادید که معتقدید لیبرال‌ها و منافقین باید بر کشور حکومت کنند. به قدری مطالبی که می‌گفتید دیکته شده منافقین بود که من فایده‌ای برای جواب به آنها نمی‌دیدم. مثلاً

۱. همان، ص ۲۸۶-۲۸۵.





در همین دفاعیه شما از منافقین تعداد بسیار معدودی که در جنگ مسلحانه علیه اسلام و انقلاب محکوم به اعدام شده بودند را منافقین از دهان و قلم شما به آلف و الوف رساندند و می‌بینید که چه خدمت ارزنده‌ای به استکبار کرده‌اید. در مسئله مهدی هاشمی قاتل، شما او را از همه متدینین متدین تر می‌دانستید و با اینکه برایتان ثابت شده بود که او قاتل است مرتب پیغام می‌دادید که او را نکشید. از قضایای مثل قضیه مهدی هاشمی که بسیار است و من حال بازگو کردن تمامی آنها را ندارم. شما از این پس و کیل من نمی‌باشید و به طلابی که پول برای شما می‌آورند بگویید به قم منزل آقای پسندیده و یاد در تهران به جماران مراجعه کنند. بحمدالله از این پس شما مسئله مالی هم ندارید. اگر شما نظر من را شرعاً مقدم بر نظر خود می‌دانید - که مسلماً منافقین صلاح نمی‌دانند و شما مشغول به نوشتن چیزهایی می‌شوید که آخرتتان را خراب تر می‌کند - با دلی شکسته و سینه‌ای گداخته از آتش بی‌مهری‌ها با اتکا به خداوند متعال به شما که حاصل عمر من بودید چند نصیحت می‌کنم دیگر خود دانید:

۱. سعی کنید افراد بیت خود را عوض کنید تا سهم مبارک امام بر حلقوم منافقین و گروه مهدی هاشمی و لیبرال‌ها نریزد...
۲. از آنجا که ساده لوح هستید و سریعاً تحریک می‌شوید در هیچ کار سیاسی دخالت نکنید، شاید خدا از سر تقصیرات شما بگذرد...
۳. دیگر نه برای من نامه بنویسید و نه اجازه دهید منافقین هر چه اسرار مملکت است را به رادیوهای بیگانه دهند...

۴. نامه‌ها و سخنرانی‌های منافقین که به وسیله شما از رسانه‌های گروهی به مردم می‌رسید، ضربات سنگینی بر اسلام و انقلاب زد و موجب خیانتی بزرگ به سربازان گمنام امام زمان - روحی له الفداء - و خون‌های پاک شهدای اسلام و انقلاب گردید؛ برای اینکه در قعر جهنم نسوزید خود اعتراف به اشتباه و گناه کنید، شاید خدا کمکتان کند...^۱

بر اساس منطقی فکری امام خمینی، هسته متافیزیکی و جوهر وجودشناسانه انقلاب اسلامی، استقلال و آزادی است. تعهدات آشنای اسلامی نسبت به عقلانیت توحیدی،

معنویت اسلامی و عدالت خواهی از همین دو اصل ناشی می شود. ما مسلمان ها نسبت به این دو اصل تعهدی انحصاری نداریم و این ارزش ها منحصرأً به سنت اسلامی انقلاب اسلامی تعلق ندارد؛ بلکه مانند هر نحله فکری و مذاهب توحیدی، بسیاری از ارزش های اساسی انقلاب اسلامی قبل از پیدایش آن شکل گرفته است. آنچه انقلاب اسلامی را به یک پدیده منحصر به فرد در عصر مدرن بدل می کند اعتقاد به این ارزش ها نیست بلکه چگونگی تعریف و صورت بندی مجدد آنها در چهار چوب مفهوم توحیدی از انسان و آرمان هایش و زندگی به شیوه اسلامی است. امام با پایه ریزی نظام جمهوری اسلامی این هسته اساسی را در دل یک نظام سیاسی صورت بندی کرد و انقلاب اسلامی را به نقطه عطفی در تاریخ بدل ساخت.

امام می دانست هم مقدس مآب ها، هم لیبرال ها و هم منافقین نوک تنهاجم خود را بر این هسته وجود شناسانه انقلاب اسلامی یعنی استقلال و آزادی متمرکز خواهند کرد. لیبرال ها به دلایل کاملاً اجرایی خود را از نظر ظاهری و فکری از اطرافیان شان متمایز نمی سازند و مرزهای مخصوص به خود را معین نمی کنند. جامعه هیچ گاه نمی داند که طبقه مدیران و رهبران این جریان در کجا هستند و اعضای آنها چه اشخاصی می باشند؛ و شاید علت وجودی شکل گیری این جریان در هر گروه و قشری همین باشد.

لیبرال ها را می توان در همه جا مشاهده کرد: در طبقه مدیران، در حوزه های علمیه، در دانشگاه، در مجلس، در قوه قضاییه، در دولت، در بازار، در مسجد، در میان روحانیون، در زنان محجبه، در میان دانشجویان و اساتید. لیبرال ها آن دسته از کارگزارانی هستند که شغل شان عبارت از نفوذ و رهبری است و از این بابت با آنها بی که به کار اجرایی می پردازند در موضع مخصوصی قرار دارند.

لیبرال ها ویژگی هایی دارند که شناخت آنها را در قشرهای مختلف اجتماعی مشکل می سازد:

۱. در عین غیر فلسفی نشان دادن خود، شدیداً فلسفی فکر می کنند.
۲. در عین غیر ایدئولوژیک نشان دادن خود، شدیداً در همه چیز حتی در مورد رخدادهای تاریخی ایدئولوژیک فکر می کنند.
۳. در عین حالی که خود را بی علاقه به زندگی سیاسی نشان می دهند ولی شدیداً زندگی سیاسی دارند و در همه چیز از زاویه سیاست نظر می کنند.
۴. در عین حالی که خود را علاقه مند به نمادهای هنری و فرهنگی ایرانی نشان می دهند ولی در رفتارها، گفتارها و حتی شیوه لباس پوشیدن نیز آثاری از ایرانی بودن





در آنها مشاهده نمی‌شود.

۵. در حالی که خود را علاقه‌مند به ابعاد اخلاقی و عرفانی دین نشان می‌دهند ولی نمی‌دانند که اسلام را با سین می‌نویسند یا با صاد.

۶. در حالی که خود را متکی به توانایی‌ها و منابع درآمدی خود نشان می‌دهند ولی در هیچ موقعیتی از بهره‌های رانتی از امکانات مردم غفلت نمی‌کنند.

۷. در حالی که خود را متوجه به ابعاد زیباشناسانه زندگی نشان می‌دهند ولی تمام تاریخ، فرهنگ، اعتقادات و باورهای ملت ایران را تحقیر کرده و زشت نشان می‌دهند.

۸. در عین حالی که خود را دارای تفکر راهبردی و واقع‌بینانه در زندگی معرفی می‌کنند ولی ایده‌ها و افکار آنها با افکار و ایده‌های منورالفرکان عصر قاجاری و پهلوی تفاوتی ندارد و هنوز می‌خواهند مسائل ایران را به شیوه قاجاری حل کنند.

۹. در عین حالی که خود را اهل تعامل با جهان بیرون معرفی می‌کنند ولی به دلیل این که تعریف دقیقی از مفهوم فرهنگ و هویت ندارند شدیداً در میان ملت خود بیگانه و بی‌هویت نشان می‌دهند.

۱۰. در عین حالی که خود را بین‌الملل‌گرا معرفی می‌کنند ولی درک عمیق و دقیقی از نظام بین‌الملل و مناسبات حاکم بر آن ندارند.

فی‌البداهه باید گفت که منشأ پیدایش لیبرالیسم در دیوان سالاری ایران بعد از انقلاب اسلامی را باید در دولت آقای هاشمی رفسنجانی جست‌وجو کرد. دولت سازندگی این دستگاه اشرافیت جدید را پابرجا نمود و فن فرمانفرمایی را به آنها آموخت و آرام آرام آنها را طبقه مسلط بر دیوان سالاری نظام جمهوری اسلامی ساخت؛ به گونه‌ای که نه این طبقه بدون هاشمی می‌تواند زنده بماند و نه هاشمی بدون این طبقه فضایی برای اظهار نظرهای ساختارشکنانه در قبال انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی می‌تواند داشته باشد. بی‌تردید به همین دلیل است که مرکز گردهمایی این اشرافیت سیاسی و اقتصادی جدید یعنی مرکز تحقیقات استراتژیک باید همیشه در کنار هاشمی باشد.

آنجایی که هاشمی در پست ریاست جمهوری بود این مرکز را در کنار خود در دل ساختار ریاست جمهوری ساماندهی کرد و وقتی به مجمع تشخیص مصلحت نظام رفت این مرکز را به آنجا منتقل کرد و می‌توان این احتمال را داد که اگر هاشمی مجدداً به هرم قدرت اجرایی در مجلس شورای اسلامی یا هر نهاد دیگری باز گردد این مرکز را به آنجا منتقل خواهد کرد.

این طبقه جدید که من در مقاله‌ای در سال ۸۸ بعد از فتنه انتخابات آن را

«نومانکلاتورا» (طبقه خواص) نامیدم، می‌داند که بقای خود را مدیون هاشمی است و از این جهت باید پرده ضخیمی بر اسرار این روابط و ساختار درونی آن بکشد و هر گونه اطلاعاتی درباره این شبکه را به شدت طبقه‌بندی شده تلقی کند.

فهرست اسامی این شبکه در دیوان سالاری ایران سری است و مردم نمی‌دانند کی و کجا خود را در مقابل این شبکه می‌بینند تا برای مقابله با آن تجهیز شوند. این شبکه نه تنها لیست اعضایش را در جریان‌های چپ و راست و اصلاح طلب و اصول‌گرا مخفی می‌کند بلکه کوشش دارد که حتی موجودیت خود را نیز پنهان سازد.

ملت ما هنوز به درستی نمی‌داند برخلاف ابهاماتی که بعضی از اعضای این طبقه و هواداران آنها پراکنده می‌سازند علامت مشخصه اساسی این جریان تنها اشرافیت دیوان سالارانه نیست بلکه این جریان ضمن برخورداری کامل از امنیت اقتصادی و سیاسی خود را در اصل وارث انقلابیون نظام جمهوری اسلامی جا زده‌اند. اینها تنها طبقه متصرف، ماسک‌دار و رانت‌خوار به حساب نمی‌آیند بلکه در عین حال طبقه مدیران دیوان سالاری ایران نیز هستند که وظیفه خود را اداره کردن و اعمال قدرت در کشور و مقابله با هر فرد و جریانی می‌دانند که این موقعیت را مورد تردید و پرسش قرار می‌دهند. راز سیاه‌نمایی سیستماتیک هر دولت و جریانی که با این شبکه همراه نباشد صرف‌نظر از خوب یا بد بودن آنها در همین مسئله نهفته است؛ زیرا تردید ایجاد کردن در حلقه‌های پنهان و آشکار این شبکه جرمی نابخشودنی است و کسانی که مرتکب این جرم شوند باید آنچنان منکوب شوند که کسی جرئت تکرار آن را نداشته باشد. شبیه آن سرکوبی که نسبت به دولت نهم و دهم در کشور اتفاق افتاد.

این شبکه لیبرال با ارتزاق از نادانی سیاسی و اجتماعی مقدس‌مآبانی که دین را فقط برای دفتر و دستک‌های دستگاه حوزوی خود می‌خواهند وظیفه اداره تولید اجتماعی را در جامعه از آن خود می‌دانند و با شبکه مدیران و روشنفکران تفاوت اساسی دارند. اگر تفاوت این دو شبکه را ندیده بگیریم مرتکب اشتباه محض شده‌ایم. شبکه مدیران و روشنفکران عموماً رهبری تولید اجتماعی را در زمینه اداری، دانشگاهی و بعضاً اقتصادی به دست می‌گیرند و اگر اهمیت سیاسی پیدا می‌کنند بر این مبنا قرار دارد. تاریخ روشنفکری در ایران از امور فرهنگی شروع می‌شود و به بازرگانی و اقتصاد می‌رسد. اما داستان جریان اشرافیت لیبرال در دیوان سالاری ایران چیز دیگری است. از قبضه کردن قدرت حکومت تا تصرف قدرت در زمینه‌های اقتصادی شروع می‌شود و به دستگاه رهبری نیز خود را نزدیک می‌سازد. در ایران طبقه لیبرال ابتدا رهبری سیاسی و فرهنگی





جامعه را نشانه می‌رود و از آن طریق این رهبری را در زمینه اقتصادی اعمال می‌کند. اغلب آنهایی که در دولت‌های بعد از دولت هاشمی مخصوصاً دولت خاتمی و دولت روحانی پست‌های وزارتی و مدیریت سیاسی-اجتماعی را به دست گرفتند سر از شبکه‌های اقتصادی کشور در آوردند؛ و شاید به همین اعتبار بود که بعضی از دولتمردان دولت نهم و دهم نیز گرفتار این توهم شدند که اگر می‌خواهند تداوم سیاسی داشته باشند باید پشتوانه‌های اقتصادی در سطوح کلان برای خود ایجاد نمایند. بنابراین بر خلاف تصور بعضی‌ها مهم‌ترین مسئله برای طبقه مذکور مالکیت در حوزه اقتصاد نیست بلکه ملوکیت در حوزه قدرت است.

اینها هیچ شبکه جدیدی را که اراده معطوف به قدرت داشته باشد در دل دیوان‌سالاری انحصاری خود نمی‌پذیرند و برای نابود کردن آن چپ و راست و اصلاح طلب و اصول‌گرا به هم نزدیک می‌شوند. اظهار نظرهای عجیب سردمداران این شبکه در حوزه رهبری و تحركات شیطنت‌آمیز و کنایه‌برانگیز آنها در زمینه قدرت ولی فقیه، رهبری شورایی و غیره بی‌تردید تحت تأثیر همین تمایلات است.

ضد و نقیض‌گویی‌های لیبرالیستی و سیستماتیک آقای هاشمی و همفکران و همراهان وی نماد بارز چنین تمایلاتی در قبضه قدرت به شیوه نظام‌های لیبرالیستی است. اجازه بدهید کمی تئوریک‌تر و تاریخی‌تر به این پدیده بسیار مهم که خطرناک‌ترین تهدید برای انقلاب اسلامی است پردازیم. راقم این سطور پس از فتنه ۸۸ اندر باب پیدایش این طبقه و سرچشمه‌های آن مطالبی را در بعضی از شبکه‌های سایبری منتشر کرد. در آن مطالب مباحث بنیادین زیادی درباره شیوه‌های نفوذ این جریان و ضرورت فکر کردن پیرامون راه‌های جلوگیری از نفوذ این جریان مطرح شد که متأسفانه گوش شنوایی برای شنیدن آن وجود نداشت؛ و تکرار بخشی از آنها در این مقاله مفید خواهد بود.

انتخابات ریاست‌جمهوری یازدهم و از همه مهم‌تر انتخابات مجلس دهم صحت آن مبادی را اکنون به اثبات رسانده است و به ناچار ضرورت باز تولید بخشی از آن نوشته‌ها را روشن می‌سازد. ما در آن نوشته‌ها سرچشمه‌های تاریخی پیدایش این طبقه جدید را که از آن تحت عنوان «نومانکلاتورا» یاد کردم به دقت روشن ساختیم.

میخاییل و سلنسکی یکی از چند صد نفر صاحبان امتیاز در اتحاد جماهیر شوروی سابق بود که رهبری مجامع شوراهای در این کشور را به عهده داشت. او در کتابی به نام *نومانکلاتورا* نحوه شکل‌گیری یک طبقه ممتاز سرخ و زندگی روزمره این دیوان‌سالاری جدید را در انقلاب کمونیستی شرح می‌دهد. و سلنسکی در توصیف مفهوم

«نومانکلاتورا» می‌گوید: طبقه ممتازان و عالیجنابان سرخ که در شوروی و کشورهای اروپای شرقی حکومت می‌کردند؛ گروهی بسته که اگر چه کاملاً با حزب مخلوط نبودند ولی قدرت و ثروت عمومی را در اختیار داشتند.

شکل‌گیری طبقات ویژه، ممتاز، عالیجنابان و خواص، در هر جنبش مردمی و عدالتخواهانه، در هر نظام دینی و در هر جامعه‌ای همیشه بزرگترین آفت و خطرناک‌ترین عامل در آسیب‌شناسی جنبش‌های اجتماعی و نظام‌های مردم‌سالار و آرمان‌های انقلابی می‌باشند. عالیجنابان یا خواص کسانی هستند که تلاش می‌کنند با حفظ پایگاه قدرت و ثروت در ساخت سیاسی جامعه، اثرگذاری خود را حفظ کنند و در توزیع منزلت‌های اجتماعی خود را تعیین‌کننده نشان دهند.

واژه‌های: «ملاء، مترف و بطر» سه واژه قرآنی در توصیف خصلت‌های این طبقه ویژه‌خوار می‌باشد که در ادبیات اسلامی بسیار زیاد مورد استفاده قرار گرفته است. قرآن ترف، تکبر و طلب رفاه و امتیازات ویژه را مهم‌ترین زمینه‌های فساد انسان و انحطاط جوامع انسانی می‌داند.^۱

قرآن با استفاده از واژه «ملاء» یعنی چشم‌پُرکنان، خصلت‌های این افراد را بسیار دقیق توصیف می‌کند. راغب اصفهانی در کتاب مفردات در معنای این واژه می‌نویسد:

ملاء کسانی هستند که چشمان بینندگان را با جلال و جبروت خود و شکل و شمایلشان، قد و قیافه و لباس‌هایشان پر می‌کنند. سخن راغب بسیار دقیق است زیرا ملاء معنای جمعی دارد و بر طبقه و گروهی اطلاق می‌شود که اطراف حاکمان جامعه را می‌گیرند و به اصطلاح لایه بالای جامعه هستند.^۲

«چشم‌پرکنان» کسانی هستند که وقتی مردم با آنان روبه‌رو می‌شوند به لکنت می‌افتند. هرگاه به عللی در جمع مردم حضور پیدا می‌کنند، مردم برای اینکه خوب آنان را بنگرند حتی کمتر پلک‌های چشم خود را باز و بسته می‌کنند تا چشمانشان آنان را سیر ببینند و پر شود و این بدان علت است که یا در میان مردم نیستند یا مردم گمان

۱. برای مطالعه بیشتر رک: احمدعلی قانع عزآبادی، *علل انحطاط تمدن‌ها/از دیدگاه قرآن*، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱؛ نصرت جمالی، *عوامل سقوط حکومت‌ها در قرآن و نهج‌البلاغه*، قم، نهانندی، ۱۳۷۸؛ محمدجعفر نجفی علمی، *جامعه و سنن اجتماعی در قرآن*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱؛ احمد حامد مقدم، *سنت‌های اجتماعی در قرآن کریم*، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹؛ سید محمدباقر صدر، *سنت‌های اجتماعی و فلسفه تاریخ در مکتب قرآن*، ترجمه حسین منوچهری، تهران، رجا، ۱۳۶۹.

۲. رک: نصرت جمالی، *عوامل سقوط حکومت‌ها در قرآن و نهج‌البلاغه*، همان، ص ۱۷۲-۱۷۱.





می‌کنند اینان غیر مردم هم طراز خود می‌باشند.^۱ واژه‌های: بزرگان نظام، سران نظام، بزرگان تأثیر گذار، دلسوزان نظام و امثال اینها در ادبیات انقلاب اسلامی شاید واژه‌های مناسبی برای تبیین موقعیت کنونی آنها باشد.

سران فکری، سران حکومتی، سران اقتصادی، سران نظام و... اگر تقوا نداشته باشند، چون قدرت فکری، سیاسی و نظامی جامعه را در اختیار دارند انحرافشان از حق و استفاده از اموال عمومی بیشتر و باطل‌گرایی آنان به مراتب بیشتر از عامه مردم است.^۲ مقام معظم رهبری در توصیف نحوه پیدایش جریان خواص، یا همان «نومانکلاتورا» در صدر اسلام و دوران بعد می‌فرماید:

دوران لغزیدن خواص طرفدار حق،^۳ حدود شش هفت سال، هفت هشت سال بعد از رحلت پیغمبر شروع شد. اصلاً به مسئله خلافت کار ندارم. مسئله خلافت جداست. کار به این جریان دارم. این جریان جریان خطرناکی است... اولش هم از اینجا شروع شد که گفتند: نمی‌شود که سابقه‌دارهای اسلام (کسانی که جنگ‌های زمان پیغمبر را کردند، صحابه و یاران پیغمبر) با مردم دیگر یکسان باشند و اینها باید یک امتیازاتی داشته باشند! به اینها امتیازات داده شد (امتیازات مالی از بیت‌المال) این خشت اول بود. حرکت‌های انحرافی این طوری است. از نقطه کمی آغاز می‌شود. بعداً همین‌طور هر قدمی، قدم بعدی را سرعت بیشتر می‌بخشد.^۴

اکنون انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی در معرض پیدایش یک چرخه خواص یا «نومانکلاتورا» قرار گرفته است. یافتن سرچشمه‌های پیدایش این طبقه ویژه خوار و چشم‌پرکن و منهدم کردن آن، انقلاب کبیر اسلامی را از آسیب‌های احتمالی بر حذر خواهد داشت و نخواهد گذاشت در لحظه‌های تاریخ‌ساز، دنیا‌فروشان هسته و مغز دین را تهی و پوسته‌ظاهری از آن را به عنوان دین به مردم معرفی نمایند. همان‌طور که مقام معظم رهبری فرمودند:

اگر امروز من و شما جلوی این قضیه را نگیریم ممکن است پنجاه

۱. همان.

۲. همان.

۳. قابل ذکر است که مقام معظم رهبری معتقدند که خواص بر دو دسته هستند: خواص طرفدار باطل و خواص طرفدار حق. مادر این مقاله با خواص طرفدار باطل کاری نداریم بلکه مراد ما خواصی است که در جبهه حق هستند و خود را طرفدار حق می‌دانند.

۴. خواص و لحظه‌های تاریخ‌ساز ۳-۱، تهران، مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، ۱۳۸۶، ص ۳۶.

سال دیگر، ممکن است پنج سال دیگر، ممکن است ده سال دیگر، یک وقت دیدید جامعه اسلامی ما هم کارش به آنجا رسید. تعجب نکنید. مگر چشمان تیزی تا اعماق را ببینند، نگهبان امینی راه را نشان بدهد، مردم صاحب فکری کار را هدایت کنند و اراده‌های محکمی پشتوانه این حرکت باشند. البته آن وقت خاک‌ریز محکمی خواهد بود؛ دژ محکمی خواهد بود؛ کسی نخواهد توانست نفوذ بکند و الا اگر رها کردیم، باز همان وضعیت پیش می‌آید! آن وقت همه این خون‌ها هدر خواهد رفت.^۱

دیوان‌سالاری نظام دولتی و روزه‌های رخنه‌لیبرال‌ها در جمهوری اسلامی

وجود پدیده بوروکراتیک و دیوان‌سالاری در ایران امری قدیمی است. امام خمینی بارها به اهمیت و خطر این پدیده، در دوران حیات پربار خود اشاره داشتند و به طور واضح این مسئله را گوشزد کردند. ولی متأسفانه دولت‌مردان جمهوری اسلامی از همان ابتدا، وسعت، ماهیت، نوع و عمق تأثیر‌گذاری دیوان‌سالاری دولتی را دست‌کم گرفته و به ماهیت تولید طبقه‌های جدید آن توجه نکردند. تا پایان جنگ تحمیلی به هر دلیلی به رغم تمایل شدید دولت به دولتی کردن امور، امکان شکل‌گیری دیوان‌سالاری جدید و پیدایش طبقه «نومانکلاتورا» در درون نظام مردمی جمهوری اسلامی فراهم نشد. بی‌تردید نقش نهادهای انقلاب و در رأس آن جهاد‌سازندگی را در ساختار اجرایی کشور نمی‌توان به عنوان مانع بزرگی برای رشد دیوان‌سالاری در ساختار جمهوری اسلامی نادیده گرفت.

پس از پذیرش قطعنامه و پایان جنگ، از سال ۱۳۶۹ با سیاست‌های دولت‌سازندگی، خیزش اولیه در شکل‌گیری طبقه خواص (نومانکلاتورا) و تجدید حیات دیوان‌سالاری نظام مشروطه سلطنتی بازمزمه‌های انحلال یا ادغام نهادهای انقلاب و در رأس آن جهاد‌سازندگی که یکی از موانع اصلی شکل‌گیری خواص بود، برداشته شد. سیاست‌های دولت‌سازندگی جناب آقای هاشمی رفسنجانی و تساهل و تسامح ایشان در برخورد با دولت‌مردان و کارگزاران سازندگی، استعداد لازم برای رشد عنکبوتی «نومانکلاتورا» را به اندازه کافی دارا بود.

کم‌کم دیوان‌سالاری در حال رشد دولت‌سازندگی این جسارت را پیدا کرد پاره‌ای از حرف‌ها و باورهای ناگفته دولتمردان را برملا نماید که: «گذشته اگر چه دگرگون

۱. همان، ص ۲۷.





شده ولی از بین نرفته است». این حرف برای تکنوکرات‌های متمایل به غرب در دولت آقای هاشمی اگر چه حرف غلطی نبود ولی برخلاف احساسی که سال‌های متمادی غرب‌گرایان نسبت به دولت مدرن و دولت اسلامی داشتند، یک حرف حسابی هم نبود. زمینی که نومانکلاتورای جدید ایران در آن متولد شد و رشد کرد هیچ‌گاه مستعدتر و حاصل‌خیزتر از دوران دولت سازندگی و باورها و اعتقادات رئیس این دولت نبود. سیاست توسعه و تعدیل و تساهل نسبت به این دیوان‌سالاری و بوروکراسی‌های ناشی از آن پدیده‌ای به وجود آورد که در کمتر از ۱۵ سال یعنی از سال ۱۳۶۹ تا ۱۳۸۳ وسعت زیادی پیدا کرد و مثل قارچ در ساختار نظام جمهوری اسلامی ایران رشد کرد. همان‌طوری که گفته شد دولت سازندگی در واقع پرورش‌دهنده این طبقه ممتاز (نومانکلاتورا) جدید بود که تحت نظارت و مدیریت سازمانی از کارگزاران سازندگی، در بهمن سال ۱۳۷۴ جریان کارگزاران سازندگی ایران را به وجود آورد که این جریان در تاریخ ۱۳۷۸/۵/۲۵ پس از روی کار آمدن دولت آقای خاتمی رسماً تبدیل به یک حزب سیاسی گردید. آنچه باید به عنوان نقطه عزیمت شکل‌گیری طبقه ممتاز در این دوره مورد توجه قرار گیرد این است که دولت آقای هاشمی رفسنجانی پرورش‌دهنده این نومانکلاتورای در حال رشد در ایران بود.

این جریان نوظهور متشکل از افرادی چون غلامحسین کرباسچی، محمدعلی نجفی، سید حسین مرعشی، سید محسن نوربخش، سید عطاءالله مهاجرانی، علی هاشمی بهرمانی، غلامرضا فروزش، علی مصلحی، محمد هاشمی بهرمانی، فائزه هاشمی بهرمانی، رضا امراللهی، سید مصطفی هاشمی طباطبائی، محسن هاشمی بهرمانی، اسحاق جهانگیری، رضا ملک‌زاده، محمد عطریانفر، هدایت‌الله آقایی، سید حسین هاشمی، اسماعیل جبارزاده، عبدالناصر همتی، فاطمه رمضان‌زاده، مرتضی الویری، فریدون وردی‌نژاد، سید محمد غرضی، بیژن نامدار زنگنه، غلامرضا شافعی و برخی دیگر از افراد متمایل به آقای هاشمی رفسنجانی بود.^۱

همان‌طوری که ملاحظه می‌شود بخش اعظمی از خانواده جناب آقای هاشمی، هسته اساسی و اولیه این نومانکلاتورای نوظهور را در ایران شکل می‌دهد. این طبقه از این پس نه تنها در چرخش نخبگان دولت هاشمی و خاتمی و اخیراً دولت آقای روحانی پیوسته در پست‌های بالای نظام، شرکت‌های دولتی و نهادها و سازمان‌های متصل به دولت نقش بازیگری ایفا می‌کنند بلکه در انتصاب اشخاص در تمام مؤسسات اداری، قسمت‌های

۱. عباس شادلو، اطلاعات درباره احزاب و جناح‌های سیاسی ایران امروز، تهران، گستره، ۱۳۷۹، ص ۱۰۱.

دولتی، اقتصاد، آموزش، فرهنگ و سیاست و شهرداری‌ها نقش اصلی و اساسی ایفا می‌کردند؛ به گونه‌ای که هر دولتی اگر قرار بود در هر جایی شکل گیرد به طور پیوسته به این دیوانسالاری جدید برخورد می‌نمود و چاره‌ای جز بازی کردن بر اساس قواعد این طبقه نداشت.

چه اتفاقی در حال شکل‌گیری بود؟ آیا واقعاً در دل دولت مردم‌سالار و عدالت‌محور نظام جمهوری اسلامی ایران و آرمان‌های امام خمینی و انقلاب اسلامی واقعاً طبقه‌ای در حال شکل‌گیری بود؟ آیا رشد انگلی پاره‌ای از جریان‌های کم‌اعتقاد به نظام جمهوری اسلامی ایران و آرمان‌های امام خمینی در درون ساختارهای رسمی این نظام، نشان از نوعی نارسایی تاریخی مردم‌سالاری در یک سیستم دینی بود؟

مانمی‌خواهیم ادعا کنیم که پدیده نومانکلاتورا در جمهوری اسلامی ایران خصوصیت مسلطی بود که از دل اعتقادات جناب آقای هاشمی ظهور کرد، ولی نمی‌توان از این حقیقت نیز غافل شد که دولت آقای هاشمی در حالی که به وجود آورنده و حامی نومانکلاتورا بود، دولتی را رهبری می‌کرد که نقش نسبتاً تعیین‌کننده‌ای را در رابطه با پیدایش بی‌عدالتی‌های اقتصادی و اجتماعی در بیست و پنج سال گذشته ایفا می‌کرد. طرفداران آقای خاتمی اگر چه تصفیه‌های موحشی را پس از به قدرت رسیدن در سطح سران این طبقه جدید انجام دادند و با تبدیل کردن سردار سازندگی و کارگزاران وی به عالیجناب سرخپوش و عالیجنابان خاکستری فضای وحشت و ناامنی عجیبی را در کشور ایجاد کردند اما منشأ هیچ تغییر شکلی از نومانکلاتورای جدید به منظور تأمین امنیت و رفاه جامعه نبودند؛ به گونه‌ای که سیاست‌های دولت جامعه مدنی و اصلاحات نیز نه تنها مفهوم وجود چنین طبقه مسلطی را مورد تردید قرار نداد بلکه از ایده‌های آن مصرف کرد و به آن رسمیت بخشید.

اگرچه نظام جمهوری اسلامی ایران همیشه از رسمیت بخشیدن به این طبقه سر باز زد و رهبر معظم انقلاب در فرمایشات خود پیوسته خطر عدول از عدالت و شکل‌گیری اشرافیت جدید را گوشزد می‌کرد، اما در زیر پوست ساختار دولت و نهادهای وابسته، این انگل در حال رشد بود.^۱

آفت وقتی به سراغ نظام‌های مردم‌سالار دینی می‌آید و به آرمان‌ها و اهداف این نظام آسیب می‌رساند که متفکران جامعه از تحلیل آسیب‌شناسی نظام‌های اجتماعی خود

۱. رک: مجتبی‌ی‌جاویدی، قاموس عدالت؛ بررسی مبانی نظری و عملی مفهوم عدالت در کلام مقام معظم رهبری، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۵.





خودداری ورزند. نباید تصور کرد که این تحلیل‌های آسیب‌شناسانه از بابت دلایل سیاسی فرصت‌طلبانه یا موقع‌شناسی عوام‌فریبانه است. بلکه اتفاقات انتخابات دهم و یازدهم ریاست جمهوری، ما را متقاعد می‌کند که به امکانات پیدایی و رشد طبقه ممتاز در درون جمهوری اسلامی جدی‌تر بیندیشیم. نباید غفلت کرد که از دهه هفتاد به بعد در ایران یک گروه اجتماعی خاص رهبری و بازیگری دولت را در دست داشتند و این رهبری را امتیاز ویژه خود می‌دانند. بی‌اخلاقی‌های انتخابات دهم ریاست جمهوری این حقیقت را به ما آموخت که سیستم زاد و ولد اجتماعی، سیاسی و فرهنگی این طبقه ممتاز تأثیر بسیار فعال در شکل‌گیری وراثتی دولت داشته است؛ به گونه‌ای که افراد خاصی به نوبه خود در درون همه دولت‌ها باید جابه‌جا شوند و اگر چنین اتفاقی نیفتد آن دولت متهم به انواع اتهامات، بی‌کفایتی‌ها و دروغ‌گویی می‌شود. نباید اجازه دهیم که این تصور در میان ملت ما رشد کند که اگر در غرب، سرمایه‌داری و بورژوازی بزرگ ثروت را در دست دارد و از این جهت حکومت می‌کند، در ایران نیز نومانکلاتورا حکومت می‌کند و در نتیجه صاحب ثروت می‌شود.

تجربه‌های تاریخی رژیم پهلوی و نظام کمونیستی شوروی و پاره‌ای از انقلاب‌های بزرگ به ما می‌آموزد که سهم به دست آمده توسط طبقه ممتاز هیچ‌گاه در درون کشور تبدیل به سرمایه نمی‌گردد بلکه تنها به مصرف می‌رسد و این مسئله برای هر نظام و دولتی از نظر سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نارسایی است نه امتیاز. وجود چنین طبقه‌ای در درون هر نظامی مانع و رادعی در راه توسعه ملی و پیشرفت نیروهای تولیدکننده و بسط عدالت اجتماعی و اقتصادی است. ایران در دو قرن اخیر به اندازه کافی این طبقه ممتاز را تجربه کرد. اکنون در دل نظام مردم‌سالار جمهوری اسلامی ایران نومانکلاتورا به دنبال امتیازات وسیعی از هر نوع و در هر زمینه است. این امتیازات هم مادی است و هم فرهنگی و سیاسی و پرداختن به آن و اندیشه کردن پیرامون آن بیش از هر چیزی اهمیت دارد.

اگرچه قبل از هر چیز مطالبات نومانکلاتورا، قدرتمندانه است ولی باید توجه کنیم که کسب قدرت، امکانات بسیاری را در اختیار نومانکلاتورا خواهد گذاشت که ثروت مادی بخشی از آن است. نومانکلاتورا حتی ثروت‌های فرهنگی را نیز در انحصار خود خواهند گرفت؛ آنان مردم‌سالاری، آزادی، استقلال، اصالت و هویت ملی، اصلاحات، اصول‌گرایی، تغییر و بسیاری از مفاهیم زیبا و انسانی را نیز در ید تفسیرهای دل‌خواهانه خود می‌خواهند.

در انتخابات نهم ریاست جمهوری با اراده و عزم راسخ ملت ایران، حلقه نومانکلاتورهاها به شدت شکسته شد و قدرت و توانایی و کارآمدی آنها به شکل جدی مورد تردید و پرسش قرار گرفت. آنچه در تبلیغات و مناظره‌های انتخابات دهم ریاست جمهوری اتفاق افتاد نمونه‌ای از شکسته شدن حلقه بسته نومانکلاتورا بود. نومانکلاتورا یک نظم اخلاقی و سیاسی خاصی برای خود تدوین کرده بود که هر چیزی که این نظم را بر هم می‌زد و قدرت نومانکلاتورا را به مخاطره می‌افکند به شدت مورد تهاجم شبکه رسانه‌ای این طبقه قرار می‌گرفت. این نظم اخلاقی کاملاً به نظم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی این طبقه وابسته است.

اگر چه نظام جمهوری اسلامی ایران و رهبری آن هیچ رابطه‌ای با این طبقه ندارد؛ همان گونه که مذهب اسلام رابطه‌ای با اشرافیت و خواص سالاری نداشته و ندارد. اما باید متوجه باشیم و فکر نکنیم نومانکلاتورا در ایران یک طبقه پیش پا افتاده است. این طبقه از قدرتی بی‌سابقه در تاریخ معاصر ایران برخوردار است؛ زیرا در همه ادوار گذشته، خودش دولت بوده است و راه و رسم همسازی با محیط و کسب، حفظ و نشر قدرت و ثروت را بلد می‌باشد. انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی این طبقه را از هم گسست. اما اکنون با اشکال جدید آمده است که در درون جمهوری اسلامی مجدداً به قدرت برسد. نومانکلاتورا از دوران دولت سازندگی آقای هاشمی و در دولت آقای خاتمی تلاش کرد با خود کامگی دولت در عرصه‌های مختلف هماهنگ شود. این خود کامگی دولتی باعث شد که نومانکلاتورا کاملاً در پناه دولت همه محیط‌های فعالیت انسانی را در زیر نفوذ خود بگیرد.

انقلاب‌های رنگی و مخملی، در دوران اخیر، محملی برای به قدرت رسیدن این طبقه امتیاز طلب است. این طبقه برای رسیدن به قدرت از نمادهای مقدس و ملی با تمام وجود استفاده می‌کند. ملت ما باید با هوشیاری و بیداری کامل، تأثیر نومانکلاتورا را در ساختارهای فرهنگی، سیاسی و اجتماعی ایران ردیابی کند.

مهم‌ترین کوشش‌های این طبقه در دو دهه گذشته، برقراری دیوانسالاری و اشرافیت بود. اکنون در پشت عالیجنابان سرخ‌پوش، عالیجنابان دیگری قرار دارند. این فرمول باید قابل بحث و معنی‌دار باشد. امام عظیم‌الشان ما اثبات کرد که ما همه شخصیت‌های انقلاب را برای اسلام و نظام جمهوری اسلامی می‌خواهیم نه اینکه اسلام و نظام فدای شخصیت‌ها شوند. از آنجایی که ما شیوه‌های ظهور چنین طبقاتی را در دل انقلاب اسلامی هرگز مورد مطالعه قرار نداده‌ایم این امکان وجود دارد که از همین ناحیه





آسیب‌های جدی بر انقلاب اسلامی وارد شود. مقایسه‌های تاریخی در زمینه‌های انقلاب مشروطه در ایران و پاره‌ای از انقلاب‌های شکست‌خورده در جهان، مثل انقلاب فرانسه و انقلاب روسیه، اگر چه به طور مطلق قانع‌کننده نیست اما سبب می‌شود که ابتکارهای پیچیده این جریان در جنبش‌های مردمی و شیوه‌های کسب قدرت و ثروت از چشم تیزبین مردم پنهان نماند. لازم است در باب بسط این طبقات از بابت تکرار یا شباهت شرایطی که در آن رشد می‌کنند، پژوهش‌های عملی و علمی کنیم. تا وقتی که نقش دولت در جامعه اساسی است و سهم قاطعی از فعالیت‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی را به خود منحصر کرده است و تا وقتی که مردم‌سالاری و آزادی تحت سیطره گفتمان‌های رسمی فلسفه سیاسی در غرب است، شکل‌گیری و تکوین نومانکلاتورا اجتناب‌ناپذیر است و تاریخ ایران به روشنی نشان می‌دهد که هر جا این شرایط فراهم بوده است سیستم نومانکلاتورا ظاهر می‌گردد و برقرار می‌شود. حتی امام متقین حضرت علی (ع) نیز در نامه به مالک اشتر او را متوجه خطرهای این طبقه در حکومت‌های اسلامی نموده است. امام در بخشی از نامه به مالک اشتر می‌فرماید:

وَلْيَكُنْ أَحَبَّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَوْسَطُهَا فِي الْحَقِّ وَأَعْمَهَا فِي الْعَدْلِ وَأَجْمَعُهَا لِرِضَى الرَّعِيَّةِ، فَإِنَّ سُخْطَ الْعَامَّةِ يُجْحِفُ بِرِضَى الْخَاصَّةِ وَإِنْ سُخْطَ الْخَاصَّةِ يَغْتَفِرَ مَعَ رِضَى الْعَامَّةِ وَ لَيْسَ أَحَدٌ مِّنَ الرَّعِيَّةِ أَثْقَلَ عَلَى الْوَالِي مَوْئِنَةً فِي الرَّخَاءِ وَأَقْلَ مَعُونَةً لَهُ فِي الْبَلَاءِ وَ أَكْرَهَ لِلْإِنصَافِ وَ أَسْأَلَ بِالْإِلْحَافِ وَأَقْلَ شُكْرًا عِنْدَ الإِعْطَاءِ وَ أَبْطَأَ عِذْرًا عِنْدَ الْمُنْعِ وَ أضعَفَ صَبْرًا عِنْدَ مِلْمَاتِ الدَّهْرِ مِنْ أَهْلِ الْخَاصَّةِ وَ إِنَّمَا عَمُودُ الدِّينِ وَ جَمَاعُ الْمُسْلِمِينَ وَ الْعِدَّةُ لِلْأَعْدَاءِ الْعَامَّةِ مِنَ الْأُمَّةِ، فَلْيَكُنْ صَعُوكَ لَهُمْ وَ مِيلُكَ مَعَهُمْ.

دوست داشتنی‌ترین چیزها در نزد تو، در حق میانه‌ترین و در عدل فراگیرترین و در جلب خشنودی مردم گسترده‌ترین باشد، که همانا خشم مردم خشنودی خواص را از بین می‌برد، اما خشم خواص را خشنودی همگان بی‌اثر می‌کند. خواص جامعه همواره بار سنگینی را بر حکومت تحمیل می‌کنند زیرا در روزگار سختی یاریشان کمتر و در اجرای عدالت از همه ناراضی‌تر و در خواسته‌هایشان پافشاری‌تر و در عطا و بخشش‌ها کم‌سپاس‌تر و به هنگام منع خواسته‌ها دیر عذرپذیرتر و در برابر مشکلات کم‌استقامت‌تر می‌باشند. در صورتی که ستون‌های استوار

دین و اجتماعات مسلمین و نیروهای ذخیره دفاعی، مردم می‌باشند، پس به آنها گرایش داشته و اشتیاق تو با آنان باشد.

به سختی می‌توان فهمید شرایطی که نومانکلاتورا در کشور ایجاد می‌کند از چه قرار است. فقط می‌دانیم که مردم با وجودی که اغلب امکانات را در دست دارند ولی از آنچه وجود دارد راضی نیستند و تعادلی که به ظاهر در جامعه حکم فرماست، شکننده و تهدیدزاست.

نومانکلاتورا در همه شرایط از خود شرم دارد و نمی‌خواهد که مردم آنها را بشناسند. آنها در تاریکی زندگی می‌کنند و از روشنایی می‌ترسند. همان طوری که مولای متقیان فرموده است در دوران رفاه از همه پرخرج‌ترند و هنگام سختی کمتر از همه یاری می‌دهند. بیش از همه از انصاف بیزارند. و در خواسته‌های خود اصرار می‌ورزند. امتیازات خود را مخفی می‌کنند و با افکاری که به شهروندان کشورشان القا می‌کنند در تضاد کامل هستند. بین آرمان‌های این طبقه و واقعیت‌ها فاصله زیادی است. آنچه می‌گویند به آن اعتقادی ندارند. نومانکلاتورا در هر جایی که شکل بگیرد از جهش اقتصادی و فرهنگی کشور می‌کاهد و شکست‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خود را در جهت اصلاحات و تغییرات بر دوش دیگران می‌اندازد.

تنها هنری که دارند این است که همیشه آرامش اجتماعی را به هم بریزند و با ایجاد بحران‌های مصنوعی و جنبش‌های کاذب اجتماعی شرایط را برای به قدرت رسیدن خود فراهم سازند.

نومانکلاتورا در ایران ریزه‌خوار دو نهاد اجتماعی است: ۱. دولت ۲. احزاب در دو دهه گذشته نومانکلاتورا تلاش کرده که با تغییر شکل نظام اجتماعی، دولتی کردن امور و تمرکز و انحصار حزبی یا جریانی تمام مسائل کشور، جلوداری در نظام جمهوری اسلامی را که نیروهای انقلابی در اثر سال‌های طولانی جنگ و کار سخت و طاقت‌فرسا در حفظ و نگهداری کشور، تا حدودی از آن غافل شده بودند را در مقابل موج فرصت‌طلبانه خود قرار دهد؛ دیوان‌سالاری تازه‌نفسی که دسته‌جمعی به سوی درهای قدرت و ثروت هجوم آوردند و مجذوب مقام‌های مسئولیت‌دار شدند.

در سوز و گداز مدیر شدن، نظام در شرایطی بود که نتوانست این جاه‌طلبان جدید را براند و متوقف کند. خصوصیت تغییرات اجتماعی در دوران بعد از دفاع مقدس، رشد سریع احزاب ساخته دست قدرت، وسعت تحولات اجتماعی و مشغول شدن نیروهای انقلابی به تحصیل و کسب تخصص، اشتغال در تمام مقام‌های مهم کشوری و به دست





گرفتن مجموعه مدیریت را برای این طبقه دیوان سالاری حرفه‌ای جدید ممکن ساخت. جمهوری اسلامی متأسفانه چنین گسترشی را پیش‌بینی نکرده بود. وقتی جنبش‌های کاذب اجتماعی در درون یک انتخابات عمومی در دوم خرداد ۱۳۷۶ شکل گرفت و احزاب ساخته دست قدرت از دل دیوان سالاری به قدرت رسیده دولت آقای خاتمی یکی پس از دیگری مثل قارچ رشد کرد، جمهوری اسلامی خود را در مقابل وضعی غیر منتظره دید. ما در آن دوران نمی‌دانستیم چگونه باید این مشکل را حل کرد. گاهی این مشکل را به گردن ارثیه جریان‌ات شبه‌روشنفکری غرب زده انداختیم ولی مسئله بسیار عمیق‌تر از آن است که تصور می‌شد. هجوم اصحاب قدرت و ثروت به ساختارهای دولتی و دست‌اندازی آدم‌های پست و ضد انقلاب به آرمان‌های انقلاب، ضرورت داشتن مردانی شرافتمند را در ساختار دولتی فوریت داد. دیگر بوروکراسی و دیوان سالاری رژیم پهلوی نبود که به سوی دولت هجوم آورده بود. دشمن داخلی و تکنوکرات‌ها بودند که در درون ساختار نظام جمهوری اسلامی مقام‌های مسئولیت‌داری را اشغال کرده بودند. دیوان سالاری دولت و احزاب در زیر چشمان ما به یک نظام خودکامه و زورگو در حال تغییر شکل بود. فرصت‌طلبان تمام مقام‌های مهم دولتی را هدف قرار دادند و قدرتی را درست کردند که تا جایی که بتوانند در سیاست جمهوری اسلامی نفوذ کنند.

خط سیر این گروه تشنه قدرت و ثروت بازتاب خوبی در دولت آقای هاشمی و خاتمی برای جمهوری اسلامی به بار نیاورد و به رغم زحماتی که در این دو دولت کشیده شده ساختارهای کج‌تابی شکل گرفت. حلقه قدرت بسته شد و چرخش نخبان محدود به چهره‌های خاصی گردید و همین ساختار به دولت آقای روحانی رسید. از دل ساختار دولتی، اپوزیسیون ساماندهی شد و مصیبت قتل‌های زنجیره‌ای، کوی دانشگاه و ترورهای درون تشکیلاتی شکل گرفت. هر کسی که کمتر هوشی داشت می‌توانست تشخیص دهد که نومانکلاتورای به قدرت رسیده با ساماندهی قتل‌های زنجیره‌ای، وزارت اطلاعات؛ با جریان‌ات کوی دانشگاه، نیروی انتظامی؛ و با ترورهای درون تشکیلاتی، سپاه پاسداران را ترور کرده‌اند. در حقیقت نومانکلاتورا در پی آن بود که سه رکن امنیت جمهوری اسلامی را از صحنه خارج کند تا شرایط را برای برقراری دیکتاتوری خواص فراهم سازد.

دیوان سالاری دولت و حزب در دولت اصلاحات در زیر چشمان جمهوری اسلامی داشت به یک سیستم خودکامه، زورگو و اپوزیسیون تغییر شکل می‌یافت. دولت سازندگی دستگاه نومانکلاتورا را اختراع کرد و این اختراع وسیله‌ای شد که دیوان سالاری

جدید در دل جمهوری اسلامی ایران شکل گیرد. زبان دیوان‌سالاری جدید روی دو مسئله متمرکز شد:

۱. فهرستی از مقام‌های مدیریت در قلمرو مقامات بالا.
۲. فهرست اشخاصی که باید مقام‌ها را اشغال نمایند یا برای این مقام‌ها ذخیره شوند. همان طوری که گفته شد این مسئله وقتی به وجود آمد که سازمان نیروهای انقلاب پس از جنگ با توجه به شرایط جدید و تخصص‌های ضروری برای اداره کشور در شرایط سازندگی، به تنهایی واجد افراد کافی برای اعمال سیاست‌های نظام نبود تا بتواند تمام پست‌های مسئولیت‌دار را در یک جریان وفادار به آرمان‌های انقلاب در دستگاه دولت به دست بگیرد. در چنین خلأیی بود که فرصت طلبان شتابان در قلمرو اقتدار و قدرت موج می‌زدند و برای آنکه توفیق نصیبشان بشود شرایط مختصری کافی بود تا از امکانات موجود استفاده نمایند.

مهم‌ترین مصداقی که می‌توانست این جریان را به اهدافش برساند یک ظاهر دینی و سیاسی انقلابی بود نه برخورداری از صلاحیت لازم برای کسب مسئولیت‌های مورد نظر. در این واقعیت دردناک، رمز ارتقای تاریخی دولت سازندگی کشف شد. دولت سازندگی و دولت اصلاحات به درستی می‌دانستند که چگونه کلیه انتخاب‌های مقامات دولتی را در دست خود و در دست نومانکلاتورا تمرکز بخشند. بدین طریق به بهانه ظاهر سیاسی و انقلابی، طبقه جدید فضا را برای خود آماده کرد.

در گرماگرم بهار عجیب سال ۱۳۷۶ آن‌گاه که روزنامه‌های چپ علیه عالیجناب سرخپوش و عالیجنابان خاکستری و دار و دسته‌های راست سنتی و راست محافظه‌کار به هیجان آمده بودند برای اولین بار جمهوری اسلامی متوجه شد که در زیر پوست نظام انقلابی چه می‌گذرد. تغییر دستگاه رهبری جمهوری اسلامی ایران؛ این بود تصمیمی که نومانکلاتورا با خونسردی اتخاذ کرده بود و فضای تاریخی ایران سال‌های آینده را جمهورییت بدون اسلامیت به دنیا معرفی می‌کرد. برای نابودی گارد هواداران نظام جمهوری اسلامی ایران و آرمان‌های امام خمینی و الگوی ولایت فقیه یک وسیله بیشتر وجود نداشت: می‌بایستی قدرت روحی آنها را خراب کرد و سال‌های متمادی خدمت به انقلاب و حضور در جبهه‌های جنگ و دفاع از اسلامیت نظام را جرم به حساب آورد. از اینجا بود که طرز تفکر نومانکلاتورای جدید در ایران برملا گردید و معلوم شد که یک نفر انقلابی با چشیدن مزه این طبقه چگونه می‌تواند نقش دوگانه‌ای را بازی کند و در واقع تبدیل به یک خائن به آرمان‌های انقلاب اسلامی گردد.





مردم ما به خوبی دیدند که نومانکلاتورها چگونه با کسب مقام‌های خوب، نفوذ و زندگی مرفه‌تر از پیش بیگانه با عدالت و رنج مردم و نفرت‌انگیز شدند. مردم فهمیدند که اشارتی کافی است تا مخلوقات این طبقه جدید به محض خارج شدن از دفتر کار خود مانند یک دسته‌گرگ به آرمان‌های انقلاب و هواداران آن حمله‌ور شوند و مشاغل خوب نظام را تصاحب کنند.

هواداران چپ نظام با ساده‌لوحی تأثرانگیزی تنزل اخلاقی و روحی نومانکلاتورها را باور کردند. مطبوعات زنجیره‌ای چاپلوسی و پخش شایعات را به منتها درجه رساندند و سردار سازندگی تبدیل به پدرخوانده و عالیجناب سرخ‌پوش شد. نخبه‌انان قدیمی جمهوری اسلامی مورد زشت‌ترین تهمت‌ها قرار گرفتند. نومانکلاتورها در اغلب خطوط به‌ظاهر پیروز شدند. ما نمی‌دانیم چرا در آن دوران وقتی این اتفاقات به وقوع می‌پیوست، کسی در فکر نجات کشور نبود؟! در

چرا متوجه تشکیل چنین جریان منحرفی در دل نظام جمهوری اسلامی نشدیم؟

روند تولد و قبضه قدرت توسط طبقه جدید و مسلط را در ایران باید در چند مرحله مورد توجه قرار داد:

اولین مرحله، ایجاد سازمان نومانکلاتورای حرفه‌ای در دولت سازندگی است.

دومین مرحله، به دست گرفتن قدرت مطلق در سال ۱۳۷۶.

سومین مرحله، عبور از رهبری و تصفیه گارد امنیت نظام جمهوری اسلامی به وسیله نومانکلاتورها از طریق ترور سه رکن امنیت کشور با برنامه‌های قتل‌های زنجیره‌ای، اغتشاشات دانشگاهی و ترورهای درون‌تشکیلاتی.

چهارمین مرحله، نهادینه کردن تمایلات لیبرالیستی در ساختار دیوان‌سالاری.

هر مرحله ساختار روانشناسی اجتماعی خاص خود را داراست که باید به دقت مورد توجه قرار گیرد.

دولت سازندگی در دو مرحله اول و دوم رهبر و تجسم خودخواهی نومانکلاتورها بود. اگرچه رئیس این دولت هیچ‌گاه مخالف تمام‌عیار نظام جمهوری اسلامی نبوده و نیست ولی فضا را برای تشکل‌یابی این طبقه فراهم کرد. اما انتخابات سوم تیر ۱۳۸۴ مفهوم تاریخی این پیروزی خونین را در هاله‌ای از ابهام فرو برد. نومانکلاتورای به‌ظاهر فاتح مجبور شدند جای خود را به دولتی‌بدهند که خویش را متعهد به گفتمان امام و انقلاب اسلامی می‌دانست... این واقعه تاریخی دلایل عینی داشت؛ زیرا ایجاد یک طبقه مسلط

از قدرت و ثروت دقیقاً در جهت مخالف آرمان‌های انقلاب اسلامی بود. وقتی کارگزاران دولت‌سازندگی در این راه قدم گذاشتند طبیعتاً از انقلاب به دور افتادند و اعمالشان با تمایلاتشان مطابقت نداشت.

با روی کار آمدن دولت نهم حلقه غیر قابل نفوذ نومانکلاتورا شکسته شد. تاریخ نشان می‌دهد که همیشه قدرت هر طبقه مسلط عبارت است از تسلط یک اقلیت کوچک بر یک اکثریت عظیم. تأمین تداوم چنین سیستمی در ساختار نظام جمهوری اسلامی امکان نداشت. تدابیری مانند به کار بردن دروغ، تهدید به استفاده از زور، فشار اقتصادی، فشار ایدئولوژیک و بالاخره پنهان نگه داشتن روابط واقعی اجتماعی، از مردم به جایی نرسید. نومانکلاتورا در ایران دچار یک خطای تاریخی شد. بدین معنی که با انکار دولت‌سازندگی و «عالیجناب سرخپوش» خواندن آقای هاشمی وجود خود را انکار کرد. با چنین انکاری نومانکلاتورا هم در زمینه ثنوری و هم در زمینه عملی خود را از دستگاه دیوان‌سالاری محروم ساخت.

اکنون در فرآیند مرحله چهارم سطره این طبقه در ارکان نظام جمهوری اسلامی ایران قرار داریم و اگر غفلت کنیم نومانکلاتورا ایده‌های ضد انقلابی خود را در درون انقلاب اسلامی نهادینه خواهد کرد. کسی تردیدی ندارد که نومانکلاتورا هیچ‌گاه در ایران وارث انقلابیون نبود. بلکه طبقه‌ای از مدیران بودند که اداره کردن و اعمال قدرت و تکثیر ثروت سه وظیفه اصلی آنها محسوب می‌شود. این سه وظیفه توأمان مغایر با وظیفه اداره تولید اجتماعی است؛ زیرا اهداف طبقه ممتاز جدید قبضه کردن قدرت حکومت تا تصرف قدرت در زمینه اقتصاد است. نومانکلاتورا در همه جا ابتدا رهبری سیاسی جامعه را به دست می‌آورد و از آن طریق آن را در زمینه اقتصادی اعمال می‌کند. بنابراین تضاد بین کار اداری و کار سیاسی بزرگ‌ترین مشکل این طبقه بود.

محدوده نومانکلاتورا قدرت است زیرا خود را یک طبقه رهبری می‌داند. آنها تلاش می‌کنند در هر دوره‌ای، در قدرت خود را با سیاستمداران حرفه‌ای شریک سازند. از آن طرف آنها از سهمیم کردن دیگران در کوچک‌ترین قسمت از قدرت سیاسی خویش به شدت دوری می‌جویند. فرمان دادن همان چیزی است که طبقه نومانکلاتورا را خوشحال و مسرور می‌کند. در کسب، حفظ و بسط قدرت عصبیت دارند. اعضای این طبقه جز به اصول آمرانه الزام‌آور شغلی خود به چیزی اهمیت نمی‌دهند.

اکنون ما در پایان دهه چهارم انقلاب اسلامی هستیم و جمهوری اسلامی برای بقا و پیشرفت خود نیاز به یک بازنگری جدی در این زمینه دارد. وقایع انتخابات دهم و یازدهم





ریاست جمهوری نشان داد که اخلاق طبقاتی و مفت خوری نومانکلاتورا به خصوص در حیطه قدرت و ثروت سیری ناپذیر است. این مسئله از انتخابات ریاست جمهوری استنباط می‌شود که تکوین طبقه خواص، تسلطش بر دیوان سالاری دولتی، عمل استکباری و استثماریش، ویژه‌خواری‌ها، رانت‌خواری‌ها، افزون‌طلبی‌ها، امتیازاتش، سیاست‌های داخلی و روابط خارجیش همه و همه واقعیتی محسوس و بررسی آن ضرورتی انکارناپذیر است. «نومانکلاتورا» یک طبقه انگل است و این طبقه نباید و نمی‌تواند در جمهوری اسلامی ایران حضور داشته باشد. تاریخ مطالعه این جریان نشان می‌دهد که به هیچ عنوان تاب و توان هیچ شکستی را ندارد و اگر روزی مورد اقبال مردم قرار نگیرد تاوان سختی از مردم سالاری، امنیت، استقلال و آزادی نظام جمهوری اسلامی خواهد گرفت.

این طبقه برای ملت ایران بیش از آنچه فراهم می‌آورد، تلف می‌کند. یعنی به دلیل گرایش‌های انگلی، امتیازاتی که این طبقه از آن خود می‌داند و سهمی که از فرآورده‌های ملی در حوزه سیاست، اقتصاد و فرهنگ به خود اختصاص می‌دهد پیوسته رو به افزایش است. ولی در همان حال سطح مشارکتش در تهیه این فرآورده‌های ملی روز به روز کمتر می‌شود... چرا نومانکلاتورا در ایران سیر نزولی و انگلی را طی می‌کند؟ زیرا موقعیت انحصاری این طبقه در دولت جناب آقای هاشمی و خاتمی اساس گرایش‌های انگلی آن طبقه را شکل می‌دهد و اکنون نتایج انتخابات یازدهم برای این مورد قبول است که شرایط نهادینه شدن این طبقه در دولت یازدهم فراهم شده است... خصلت هر انحصاری چنین است. هر انحصاری به طور اجتناب‌ناپذیری به رکود و فساد کشیده می‌شود. شدت فساد و انحطاط انحصارات متناسب با اندازه انحصار می‌باشد. هر قدر دامنه این انحصار وسیع‌تر باشد همان قدر فضا برای رقابت دیگران تنگ‌تر می‌شود. رمز انحطاط دیوان سالاری شکل گرفته در دولت سازندگی و دولت اصلاحات این است. اگر می‌بینیم که نزدیک به دو دهه است که نومانکلاتورا در ایران به شیوه‌های خشونت‌گرایی، عوام‌فریبی، تخریب، دروغ‌گویی و انکار همه دگرگونی‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جمهوری اسلامی ایران رو آورده است و این گروه انگلی دارد عصاره جامعه را می‌مکد به خاطر آن است که شدت انحصار آنها مورد تهدید قرار گرفته است.

طبقه نومانکلاتورا در ایران، طبقه‌ای ویژه‌خوار و مفت‌خور بود. طبقه‌ای است که سطح زندگی‌اش به لطف کار دیگران تأمین می‌شود؛ خصلت انگلی و انحصاری این طبقه باعث می‌شود که هر گاه این انحصار به خطر بیفتد این طبقه با تمام توان تلاش می‌کند آن

عامل خطر را در نطفه خفه کند. رمز و راز بد اخلاقی‌های انتخابات دهم این بوده و جز این نیست.

ملت بزرگ ایران باید آگاه باشد و از تاریخ عبرت بگیرد و بداند که دیکتاتوری نومانکلاتورا برای مردم سالاری جمهوری اسلامی بسیار خطرناک است. از نظر تاریخی تاکنون ایران در دوره نهضت مشروطیت، کودتای ۱۲۹۹ش و روی کار آمدن دیکتاتوری سیاه رضاخان، جنبش ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ش، نهضت امام خمینی در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تاوان اقتصادی، سیاسی و جانی بسیار وحشتناکی را برای انحصار طلبی‌ها و ویژه‌خواری‌های طبقه نومانکلاتورا پرداخت کرده است.

ایران در گذشته از تسلط نومانکلاتورا بر کشور چه سودی برده است که امروز ببرد؟ تجدد آمرانه رضاخانی و آن خسارت‌های سنگین که از نظر نومانکلاتورا یک مرحله اجباری، مترقی و اجتناب‌ناپذیر تشخیص داده شد و سیاست‌های دوران بعد چه ارمغانی برای ملت ایران آورد؟ ترازنامه کار این طبقه در ایران واجد هیچ نکات مثبتی نیست. یکی از اشکال مفت‌خوری این طبقه در ایران از ابتدا تا به امروز به وجود آوردن سیستم رهبری مضاعف است. این رهبری در همه سطوح در دستگاه دیوان سالاری دولتی، دانشگاه‌ها، احزاب سیاسی و غیره انجام وظیفه و القای شبهه می‌کند. ذوق زدگی‌های بی حد و حصر این طبقه از بعضی اظهار نظرهای آقای هاشمی و آقای روحانی در مورد نهادهای قانونی نظام جمهوری اسلامی و در مورد عدم احراز صلاحیت‌های بعضی‌ها در انتخابات خبرگان و مجلس ناشی از همین ویژگی است.

جاه طلبی خاصیت اساسی طرز فکر این طبقه است. حاضرند همه چیز را فدای این جاه طلبی کنند. تمام آرزوها و آرمان‌های این جریان آن است که پله‌ای به بالا روند تا چشم‌ها را پر کنند و ارزش حرفه‌ای به دست آورند. بنابراین نباید تعجب کرد که در مسابقه کسب، حفظ و نشر قدرت هر حرکتی مجاز باشد. در هیچ جا این قدر دسیسه، اسباب‌چینی، سالوسی پنهانی در لوای وفاداری به اصول انقلاب و آرمان‌های امام نمی‌توان دید.^۱

اکنون رهبران نومانکلاتورا در دیوان سالاری دولت آقای روحانی از شهری به شهری می‌روند و همه جای یک نوع خطابه خوب تنظیم یافته را قرائت می‌کنند: همزیستی مسالمت‌آمیز با جهان، گفت‌وگو با کدخدای دهکده جهانی، سیاست خارجی توسعه‌گرا،

۱. این مقاله با الهام و استفاده از اثر زیر نوشته شده است: میکائیل ولسنسکی، *نومانکلاتورا*، ترجمه غلامرضا وثیق، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴.



جمع کردن دیپلماسی از خیابان‌ها، پایان انقلاب و آغاز اصلاحات، اسطوره شدن برجام و پس‌اثر جام و... در کله هر یک از نومانکلاتورهایی که این خطابه‌ها را طوطی‌وار قرائت می‌کنند تنها یک چیز وجود دارد: تصویری از کشورهای افسانه‌ای توسعه یافته؛ کشورهای سحرآمیزی که دست یافتن بدان‌ها امکان‌پذیر نیست ولی می‌توانند همیشه الگوی دیوان‌سالاری دولت‌های ایران باشند. فرقی نمی‌کند که در سیاست‌های برنامه ششم یا چهارم یا اول به اقتصاد نئوکینزی بیاندیشی یا به شیوه پیروان مکتب شیکاگو معضل توسعه‌نیافتگی را حل کنی!! مهم این است که غربی فکر کنی نه اسلامی نه ایرانی و نه...!! حتی اقتصاد مقاومتی، سیاست مقاومتی، علوم انسانی مقاومتی را نیز می‌توان به شیوه مکتب شیکاگو یا به شیوه ماساچوستی‌ها و یا به شیوه نیویورکی‌ها و یا به شیوه پیروان حلقه وین و شاید مکتب فرانکفورت و... حل کرد! همان طوری که مسئله روابط با آمریکا و شاید با اسرائیل در آینده نه چندان دور را بتوان با نظریه هزینه کردن از جیب سیاست خارجی به نفع توسعه یافتگی و شیوه دیپلماسی هسته‌ای حل کرد!!!





مقالات

مطالعه آسیب‌شناسانه سیاست‌های دولت‌سازندگی

مهدی جمشیدی^۱

چکیده

در مقاله پیش رو، نگارنده تلاش می‌کند تا راه‌بردها و عملکردهای دولت‌سازندگی (۷۶-۱۳۶۸) را در سه عرصه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی در قالب عناوین و محورهای مشخصی، دسته‌بندی و تفکیک کند و آنگاه درباره هر یک، توضیحات مختصری را ارائه کند. آسیب‌های قلمرو سیاسی مشتمل است بر «نخبه‌گرایی محض و گسستگی از توده‌های مردم»، «سیاست‌زدایی از فضای عمومی جامعه»، «شکل‌گیری و قدرت‌یابی تکنوکرات‌های مرفه و سکولار»، «انتقادگریزی و خودستایی مبالغه‌آمیز» و «ایدئولوژی‌زدایی از سیاست خارجی». آسیب‌های قلمرو فرهنگی عبارت‌اند از: «گراییدن به لیبرالیسم فرهنگی» و «ناکارآمدی در مدیریت فرهنگی». آسیب‌های قلمرو اقتصادی نیز چنین است: «سیاست اقتصادی سکولار»، «تقدم رشد اقتصادی بر عدالت» و «زمینه‌سازی برای شیوع فساد مدیریتی و توجیه آن».

کلیدواژه‌ها: نخبه‌گرایی، تکنوکرات‌ها، ایدئولوژی‌زدایی، لیبرالیسم فرهنگی و عدالت.

۱. عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی



بدون شک، هاشمی رفسنجانی یک «نظریه پرداز» یا «اندیشمند» سیاسی نیست که نظام معرفتی مشخصی را عرضه کرده باشد. او تنها یک شخصیت «اثر گذار» و «تعیین کننده» در مناسبات سیاسی ایران پس از انقلاب است که در عمده ترین تحولات و مسائل سیاسی این مقطع از تاریخ، «نقش های اساسی» بر عهده داشته است. بنابراین، در تحلیل هاشمی رفسنجانی، آنچه بیش از فکر و نظرش برجستگی دارد، چگونگی کنش گری و عاملیت گری سیاسی اوست. محمل اصلی فاعلیت سیاسی هاشمی رفسنجانی، دولت سازندگی (۷۶-۱۳۶۸) بوده که به خوبی می تواند تصویر نسبتاً واضحی از دیدگاه های او را عرضه نماید. در این دوره تاریخی حساس، در هر سه حوزه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی، رویه های خاص و متفاوتی نسبت به دوره قبل و حتی گفتمان اصیل انقلاب اسلامی در پیش گرفته شد. گذشته از مباحثات روزمره که در مطبوعات و سایر رسانه های عمومی صورت می گیرد، مطالعات انتقادی در لایه های علمی و فاخر درباره سیاست های این دولت انجام نپذیرفته است. اندک مواردی که از این نوع به شمار می آید، عمدتاً معطوف به حوزه های «سیاست خارجی» و «اقتصاد» هستند. بنابراین، مطالعات انتقادی در زمینه «سیاست های دولت سازندگی»، از یک سو، بسیار «اندک» و از سوی دیگر، «ناقص» و منحصر به برخی از ساحات آن است. این در حالی است که همین سیاست ها موجب گردید گفتمان دولت اصلاحات با گرایش و اقبال اجتماعی روبه رو شود. به عبارت دیگر، هیچ تردیدی نباید داشت که معنای صریح و قطعی رأی مردم به محمد خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۷۶، اعلام اعتراض نسبت به سیاست های دولت هاشمی رفسنجانی بود. در آن دوره، فضای اجتماعی به صورتی شکل گرفته بود که هر گونه همراهی با دولت سازندگی و وضع موجود، ناکامی در انتخابات را به دنبال می داشت. از این رو، افراد از منتسب شدن به هاشمی رفسنجانی، گریزان بودند و بیشتر تلاش می کردند تا خود را در نقطه مقابل آنچه موجود است، تعریف کنند. خاتمی در این باره، بیشترین توفیق را به دست آورد. ایده ها و گفتارها و رفتارهای وی، آشکارا از وضعیت موجود فاصله داشت و حتی در برخی از موارد متضاد با آن بود. از این منظر باید گفت هاشمی رفسنجانی در شکل گیری واقعه دوم خرداد، نقش آفرینی غیر مستقیم کرده است؛ او با رویکردی آمرانه و نخبه گرایانه، از توده های مردم و مطالبات آنها فاصله گرفت و به نسل جوان و دانشجویان و طبقات فرهیخته بی اعتنائی کرد و در حلقه مدیریتی بسته و تکنوکراتیک خویش، اندک جایی را برای مشارکت و هم فکری

مردم در نظر نگرفت. این حالت به انباشته شدن خواسته‌های مردم و انفجار آن در دوم خرداد سال ۱۳۷۶ انجامید.

در دوره حاکمیت دولت سازندگی، منتقدان دولت در چند جریان سیاسی قرار داشتند. روزنامه سلام و هفته‌نامه عصر ما، متعلق به جریان چپ سیاسی (مجمع روحانیون مبارز و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی) بودند؛ روزنامه‌های کیهان، رسالت و هفته‌نامه‌های صبح، جبهه و یالثارات از سوی جریان راست سیاسی منتشر می‌شدند؛ و هفته‌نامه ایران فردا نیز در اختیار نیروهای نهضت آزادی و از جمله عزت‌الله سحابی قرار داشت. در تمام این مطبوعات ساحات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی دولت هاشمی رفسنجانی در قالب یادداشت‌ها و گزارش‌ها و مصاحبه‌ها به چالش کشیده می‌شد. پس از استقرار دولت اصلاحات در سال ۱۳۷۶، دو اتفاق مهم روی داد: یکی این که جریان چپ سیاسی روزنامه‌های متعددی را منتشر ساخت که همه آنها، و البته با درجات و ضرایب مختلف، در پی نقد سیاست‌های دولت سازندگی بودند؛ دیگر این که جریان راست در این مقطع، نه تنها از شدت نظرهای منتقدانه خود به هاشمی رفسنجانی کاست، بلکه به هاشمی رفسنجانی - که به ویژه در انتخابات مجلس ششم با دافعه و هجومه اصلاح‌طلبان مواجه شده بود - نزدیک و نزدیک‌تر شد. در واقع، انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۳۷۶ تا هشت سال پس از آن، تا حد زیادی معادلات و مناسبات جریان‌های سیاسی با یکدیگر را دست‌خوش تحول ساخت و فاصله‌ها و گسست‌ها را افزایش یا کاهش داد. در انتخابات مجلس ششم، هاشمی رفسنجانی در صدر فهرست انتخاباتی جریان راست قرار گرفت و این خود نشانه‌ای آشکار از هم‌گرایی بیشتری بود. در دوره قبل از این و در زمستان سال ۱۳۷۴ در پنجمین انتخابات مجلس شورای اسلامی، مناقشات و اختلافات میان هاشمی رفسنجانی و جریان راست، به تأسیس شدن حزب کارگزاران سازندگی انجامید. در این مرحله، هاشمی رفسنجانی چندین گام بلند از جریان راست فاصله گرفت و زیست سیاسی بینابینی برگزید، اما در این پروژه جدید، حملات و تهاجمات پی در پی اصلاح‌طلبان به وی و سیاست‌هایش در دولت سازندگی، او را به جریان راست نزدیک‌تر ساخت و برخی ائتلاف‌ها و اتحادهای مقطعی را موجب گشت.

واقعیت آن است که هاشمی رفسنجانی در دوره پس از رحلت امام خمینی (ره)، هم‌مقداری دچار تغییر و تحول فکری شده بود و هم فضای فارغ از اقتدار شخصیت امام خمینی در میان بود که به وی مجال بیان نظریات تجدیدنظرطلبانه را می‌داد. بر این اساس، اگر میان خطبه‌های نماز جمعه وی در سال‌های ۶۸-۱۳۶۰، با سال‌های





۱۳۶۸-۷۶ مطالعه و مقایسه‌ای صورت بگیرد، تفاوت‌ها و تناقض‌های چشمگیری مشاهده خواهد شد.

در مقاله پیش رو، نگارنده تلاش می‌کند تا راهبردها و عملکردهای دولت هاشمی رفسنجانی را در سه عرصه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی در قالب عناوین و محورهای مشخصی، دسته‌بندی و تفکیک کند و آنگاه درباره هر یک، توضیحات مختصری را ارائه کند. آسیب‌های قلمرو سیاسی مشتمل است بر «نخبه‌گرایی محض و گسستگی از توده‌های مردم»، «سیاست‌زدایی از فضای عمومی جامعه»، «شکل‌گیری و قدرت‌یابی تکنوکرات‌های مرفه و سکولار»، «انتقادگریزی و خودستایی مبالغه‌آمیز» و «ایدئولوژی‌زدایی از سیاست خارجی». آسیب‌های قلمرو فرهنگی عبارت‌اند از: «گرایی‌دین به لیبرالیسم فرهنگی» و «ناکارآمدی در مدیریت فرهنگی». آسیب‌های قلمرو اقتصادی نیز چنین است: «سیاست اقتصادی سکولار»، «تقدم رشد اقتصادی بر عدالت» و «زمینه‌سازی برای شیوع فساد مدیریتی و توجیه آن».

۱. آسیب‌شناسی دولت‌سازندگی در قلمرو سیاسی

۱.۱. نخبه‌گرایی محض و گسستگی از توده‌های مردم

اغلب تحلیل‌گران از به وجود آمدن «شکاف دولت-ملت» در دوره حاکمیت هاشمی رفسنجانی سخن می‌گویند. آنها تأکید می‌کنند که اگرچه انقلاب اسلامی، پیوندهای مستحکمی را میان «توده‌های مردم» و «حاکمیت سیاسی» برقرار کرد و موجب شد احساس «بیگانگی» و «گسست» میان آنها زایل شود، اما با استقرار دولت‌سازندگی، «سیاست‌های آمرانه و تحکم‌آمیز و پدرسالارانه» و «الگوهای رفتاری اشرافی و خودبرتربینانه»، زمینه‌ساز فاصله‌گیری دولت از مردم شد.^۱ هاشمی رفسنجانی و مدیران عالی‌وی، چهره‌هایی نخبه‌گرا بودند که در محافل بسته و محدود، تصمیم‌سازی می‌کردند و چندان قائل به «ارتباط‌گیری صمیمی و مستقیم با توده‌های مردم» نبودند. خاتمی این خلأ و کاستی را به خوبی درک کرد و از آن در راستای جذب مردم - به ویژه جوانان و دانشجویان - به سوی خود، بهره‌های فراوانی برد. در جریان تبلیغات انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۳۷۶، توده‌های مردم احساس کردند که وی شخصیت «بیرونی» و «مردمی» و «غیر رسمی» است که می‌توان با او سخن گفت و

۱. علاوه بر این، مردم از فسادهای کلان مدیران تکنوکرات دولت‌سازندگی آگاه بودند و می‌دانستند که آنها با تکیه بر ثروت‌های بادآورده، به سبک اشراف و طاغوتیان زندگی می‌کنند. این وضعیت، «بی‌اعتمادی» بسیار عمیقی را نسبت به دولت‌سازندگی در مردم ایجاد کرد.

هاشمی رفسنجانی در شکل‌گیری واقعه دوم خرداد، نقش‌آفرینی غیر مستقیم کرده است؛ او با رویکردی آمرانه و نخبه‌گرایانه، از توده‌های مردم و مطالبات آنها فاصله گرفت و به نسل جوان و دانشجویان و طبقات فرهیخته بی‌اعتنایی کرد و در حلقه مدیریتی بسته و تکنوکراتیک خویش، اندک جایی را برای مشارکت و هم‌فکری مردم در نظر نگرفت

ارتباط مستقیم داشت. یکی از خصوصیت‌های برنامه توسعه هاشمی رفسنجانی، نخبه‌گرا و بسته بودن ساز و کار تصمیم‌سازی در آن است. در این ساز و کار، تصمیم‌سازی، حالت «جمعی» و «از پایین به بالا» ندارد، بلکه به این صورت است که چند نفر از مدیران عالی در یک «حلقه بسته و محدود»، به جمع‌بندی و نظر نهایی می‌رسند، آن‌گاه این جمع‌بندی به سطوح فروتر، ابلاغ و القامی شود. بنابراین، آسیب‌هایی که در این باره می‌توان به آنها اشاره کرد، دو دسته‌اند: یکی «محفلی و نخبه‌گرایانه بودن نظام تصمیم‌سازی» و دیگری «بیا واسطه و گزارش‌محور بودن نظام ارتباطی».

۱.۲. سیاست‌زدایی از فضای عمومی جامعه

هاشمی رفسنجانی خواهان دستیابی به «توسعه اقتصادی»^۱ بود؛ به گونه‌ای که برای این هدف، قائل به اصلالت و اولویت بود. از این رو، در پی ثبات، امنیت و حفظ موجود سیاسی بود؛ چون می‌دانست که تکانه و تنش سیاسی، مانعی بزرگ در برابر جذب سرمایه‌های داخلی و خارجی است. از این گذشته، او برنامه یا داعیه‌ای درباره ایجاد تحول سیاسی نداشت و به صورت کلی، از آن غافل بود. تمام ذهن هاشمی رفسنجانی، آکنده از دغدغه‌ها و مشغله‌های اقتصادی بود و همچون توسعه اقتصادی، برای توسعه سیاسی اندیشه و طرحی در دست نداشت. در این مقطع، در بهترین حالت قرار بود کشور به کارخانه تولید محصول و کالا تبدیل شود و هیچ امری در عرض برنامه توسعه اقتصادی ننشیند. بر نتابیدن نقدها و متهم ساختن منتقدان سیاست‌های دولت‌سازندگی، جامعه را دچار انسداد و فروبستگی سیاسی کرده بود. شاید بیش از همه جا، روند سیاست‌زدایی در دانشگاه‌های کشور دنبال شد.

به هر حال، هاشمی رفسنجانی از وجود آزادی‌های سیاسی در جامعه دفاع نمی‌کرد، زیرا بر این باور بود که اعمال محدودیت‌های سیاسی در جامعه موجب می‌گردد که تنش و درگیری و منازعه کاهش یابد و در چنین شرایطی، مدیران بهتر از عهده انجام مأموریت‌هایشان برمی‌آیند. فضای بسته و خفقان‌آلود سیاسی که هاشمی رفسنجانی





واقعیت آن است که هاشمی رفسنجانی در دوره پس از رحلت امام خمینی (ره)، هم مقداری دچار تغییر و تحول فکری شده بود و هم فضای فارغ از اقتدار شخصیت امام خمینی در میان بود که به وی مجال بیان نظریات تجدیدنظرطلبانه را می داد. بر این اساس، اگر میان خطبه‌های نماز جمعه وی در سال‌های ۶۸-۱۳۶۰، با سال‌های ۷۶-۱۳۶۸ مطالعه و مقایسه‌ای صورت بگیرد، تفاوت‌ها و تناقض‌های چشمگیری مشاهده خواهد شد.

از استقرار آن دفاع می‌کرد- بلکه در موجودیت آن نقش داشت- هم فاصله ملت از دولت را افزایش داد و هم نقد دولت و مدیران دولتی را به فعالیتی پرهزینه و مخاطره‌انگیز مبدل ساخت. در همین دوره بود که عده‌ای از هواداران ایشان، شعار «مخالف هاشمی، دشمن پیغمبر است» را سر می‌دادند و هیچ‌گونه نقدی را نسبت به سیاست‌های وی بر نمی‌تابیدند.

سعید حجاربان در معاونت سیاسی مرکز بررسی‌های استراتژیک نهاد ریاست جمهوری، پس از سال‌ها توانست طرح دموکراتیزاسیون ایران را که آن را توسعه سیاسی نامیده بود،

بنویسد و به هاشمی رفسنجانی ارایه کند، اما هاشمی رفسنجانی که توسعه سیاسی را امری فرعی و غیر اصیل می‌انگاشت، بدان توجه نکرد و پروژه توسعه اقتصادی خود را که برنامه‌ای تک‌ضلعی بود ادامه داد.

۱.۳. شکل‌گیری و قدرت‌یابی تکنوکرات‌های مرفه و سکولار

از اشتباهات و اشکالات بسیار بزرگ هاشمی رفسنجانی در دولت‌سازندگی، به کارگیری نیروهای تکنوکرات به عنوان مدیر یا کارشناسان ارشد بود. وی تصور می‌کرد که می‌تواند تخصص‌ها و کارآمدی‌های آنان را به خدمت اهداف خود بگمارد، بی‌آنکه اثری از بی‌تعهدی و ارزش‌گریزی آنها برجا بماند، اما هرگز چنین نشد. از آنجا که برای هاشمی رفسنجانی، تنها توسعه اقتصادی و رشد مادی اهمیت داشت، به برخورداری از مهارت و کاردانی در واگذاری مدیریت‌های دولتی به اشخاص بسنده کرد و به این واسطه، دولت توسعه‌گرایی شکل گرفت که نبض آن در اختیار همین نیروهای تکنوکرات-سکولار بود. این ایده، در راستای گفتمان انقلاب اسلامی قرار نداشت؛ در گفتمان انقلاب اسلامی، مدیریت‌های دولتی می‌باید به کسانی واگذار شود که در درجه نخست، عنصر تعهد و تدین و انقلاب‌گری در آنها برجسته باشد و آنگاه، از تخصص و کارآمدی نیز برخوردار باشند. برخی از وزیران دولت‌سازندگی، نیروهای به اصطلاح متخصص و تحصیل کرده‌ای را که در دهه شصت تصفیه شده بودند را با این توجیه غیر معقول که ما در دولت از توانایی علمی و اجرایی این افراد بهره می‌گیریم و به تدین و نگرش سیاسی

آنها اعتنا نمی‌کنیم، به عرصه مدیریت دولتی بازگردانند.

هاشمی رفسنجانی با این توجیه که در مسیر سازندگی کشور باید از نیروهای متخصص و کاردان بهره‌گفت، به ملاحظات ایدئولوژیک و اعتقادی بهان داد و پای نیروهای تکنوکرات را به درون ساختار مدیریتی باز کرد. از این رو، در این دوران نزاع نظری «تخصص» و «تعهد» رواج یافت، اما آنچه در عمل به وقوع پیوست، جهت‌گیری دولت مبنی بر ترجیح تخصص بر تعهد بود. استدلال دولت این بود که نباید انقلاب را از نعمت توانمندی‌ها و قابلیت‌های نیروهای متخصص محروم ساخت، اما از آن سو، مخالفان بر این باور بودند که تخصص‌های فارغ از قیود ایدئولوژیک، در مرحله نهایی در خدمت انقلاب قرار نخواهند گرفت و مسیر ذاتی خود را خواهند پیمود. البته تجربه تاریخی نشان داد که سپردن انقلاب به دست نیروهای تکنوکرات، فرجام خوشایندی را به دنبال نخواهد داشت و انقلاب را در مقابل پل، سد، جاده، کارخانه، فن‌آوری، افزایش تولید ناخالص ملی و... از آرمان‌ها و ارزش‌هایش - که هویت حقیقی‌اش را تشکیل می‌دهند - دور خواهد ساخت. گذشته از این، هرگز چنین نبوده که در آن دوره، انقلاب از نظر برخورداری از نیروهایی که همزمان واجد دو مؤلفه تخصص و تعهد باشند، در فقر مطلق به سر ببرد. این قبیل نیروها وجود داشتند اما به کار گرفته نشدند. نیروهای تکنوکرات^۱ پیشرفت اجتماعی را بر اساس تکامل مادی و تکنولوژیک معنا می‌کنند و به ارزش‌های الهی اصالت نمی‌دهند؛ گویا انسان، حیوان ابزارسازی است که تعالی وی در تکامل ابزار خلاصه می‌شود و جامعه پیشرفته، جامعه صنعتی و تکنولوژیک است. روشن است که چنین نگاهی با گفتمان معنویت‌گرا و فرهنگ‌مدار انقلاب اسلامی، شکاف بسیار زیادی دارد، بلکه در نقطه مقابل آن است. البته این قبیل انتصابات با واکنش منفی و چندباره مقام معظم رهبری روبه‌رو شد، اما در عمل، دولت سازندگی جهت‌گیری خود را تغییر نداد.

۱.۴. انتقادگریزی و خودستایی مبالغه‌آمیز

منتقدان هاشمی رفسنجانی از دهه‌های پیش تاکنون تصریح کرده‌اند که وی در مقابل هیچ یک از انتقادات نسبت به سیاست‌های دولت سازندگی، انعطاف نورزیده و به خطاهای خویش اعتراف نکرده، بلکه همواره روندهای اشتباه در این دولت را توجیه نموده است. عباس عبدی در یادداشتی با عنوان «از هاشمی، چه می‌توان خواست؟» که در سال ۱۳۷۷ منتشر شد، می‌نویسد اصلی‌ترین انتقادهای خواسته‌های مردم از هاشمی

1. Technocrat



رفسنجانی عبارت‌اند از:

یکم. «صراحت و شفافیت نسبی». هاشمی رفسنجانی درباره بسیاری از موضوعات سیاسی و فرهنگی که در دوره وی رخ داده، یا پاسخگو نیست و یا کلی‌گویی می‌کند، حال آنکه باید آشکارا موضع خود را درباره فعالیت‌های جنایی وزارت اطلاعات و اقداماتی که از سوی گروه‌های فشار بر ضد دانشگاهیان و مراکز فرهنگی و مردم صورت می‌گرفت، توضیح بدهد. هاشمی رفسنجانی، هم در دوره حاکمیت خویش و هم پس از آن، درباره این موضوعات سکوت اختیار کرده است.

دوم. «پرهیز از توهین و تحقیر». وی مخالفان و منتقدان خود را دروغگو، یا سخنان آنان را شیطننت و سخیف می‌دانست و آنها را به غرض‌ورزی متهم می‌کرد، حال آنکه وی در جایگاه رئیس‌جمهور باید با سعه صدر با نظریات متفاوت روبه‌رو می‌شد.

سوم. «فروتنی و مردم‌محوری». هاشمی رفسنجانی با غرور و تکبر، همه محاسن و فضایل را به خود نسبت می‌دهد و دیگران و مردم را به هیچ می‌انگارد و از زاویه‌ای قییم‌آبانه و آمرانه، سخن می‌گوید.

چهارم. «مخالفت با تبعیض». وی برای خود یا خانواده و یا اطرافیان خویش، امتیازات و حقوق خاص قائل است و در برخی موارد، به ویژه خواری و تبعیض دست زده است.

عبدی در پایان اضافه می‌کند که این خصوصیات نگرشی و رفتاری، ناشی از «تلقی پدرسالارانه هاشمی رفسنجانی» از حکومت است که از منظر او، در فرآیند دوم خرداد، به صورت مسالمت‌آمیز و محترمانه کنار نهاده شد. هاشمی رفسنجانی، اکنون نیز چنین موضعی دارد: او قاطعانه از سیاست‌های دولت‌سازندگی دفاع می‌کند و هیچ یک از نقدها را نمی‌پذیرد، بلکه دولت‌های دیگر را بر اساس سیاست‌های دولت خودش می‌سنجد. او حتی پروژه اصلاحات را گونه‌ای افراطی و هرج‌ومرج‌طلبانه از سیاست‌ها و رویه‌هایی معرفی می‌کند که در دولت خودش آغاز شده بود.

۵.۱.۱. ایدئولوژی‌زدایی از سیاست خارجی

تصور عمومی این است که برنامه «تنش‌زدایی» در دولت محمد خاتمی در دستور کار قرار گرفت، حال آنکه نخستین گام‌ها را در این باره، هاشمی رفسنجانی برداشت. او که برای اجرای برنامه تعدیل اقتصادی، مجبور به تکیه کردن بر استقراض و سرمایه‌گذاری

خارجی بود، بر این باور بود که دفاع مقدس و فضای ایدئولوژیک دهه شصت، مجالی برای تعامل و ارتباط با جهان خارج باقی ننهاده است. به این سبب، «سیاست خارجی» را به خدمت «توسعه اقتصادی» درآورد و تغییر در مناسبات خارجی را در دستور کار دولت قرار داد که این برنامه، به سیاست «تنش زدایی» تعبیر شد. او از کشورهای منطقه شروع کرد و به ویژه با عربستان، ارتباطات نزدیکی را برقرار ساخت، اما چندان زمان به وی فرصت نداد که به کشورهای اروپایی نیز نزدیک شود. در واقع، این بخش از برنامه تنش زدایی از سال ۱۳۷۶ به بعد توسط خاتمی پیگیری شد. البته در شورای عالی امنیت ملی، ایده عادی سازی رابطه با امریکا به تصویب رسید که مقام معظم رهبری با آن مخالفت کردند. یادداشت معاون پارلمانی رئیس جمهور، عطاءالله مهاجرانی، در روزنامه/اطلاعات با عنوان «مذاکره مستقیم با امریکا»، زمینه سازی برای تحقق همین ایده بود که ناکام ماند. اما پرسش مهم این است که آیا سیاست تنش زدایی، به اهدافی که آن را توجیه می کرد دست یافت؟ آیا برای اجرایی شدن این سیاست، چهره‌ای غیر واقعی و ایدئولوژی زودوده از انقلاب اسلامی طراحی و عرضه نشد؟ آیا منطق عمل گرایی ایجاب نکرد که دولت سازندگی به منظور دستیابی به توسعه اقتصادی، قدری از ارزش‌ها عبور کند و گفتمان تغییرطلبانه و انقلابی امام خمینی - یعنی «استکبارستیزی» و «صدور انقلاب» و... را در عرصه مناسبات بین‌المللی به حاشیه براند تا مزاحمتی برای برنامه توسعه اقتصادی ایجاد نکند؟ گام نخست در زمینه «ایدئولوژی زدایی از سیاست خارجی» با توجیه دستیابی به منافع ملی، در همین دوره برداشته شد.

۲. آسیب‌شناسی دولت سازندگی در قلمرو فرهنگی

۲.۱. گراییدن به لیبرالیسم فرهنگی

اگرچه جهت‌گیری عمده دولت سازندگی، مبتنی بر «اقتصاد» و معطوف به آن بود و فرهنگ امری «مظلوم» و «مهم‌جور» بود، ولی در حوزه فرهنگ نیز هاشمی رفسنجانی و خاتمی (که وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی وی در سال‌های ۷۱-۱۳۶۸ بود)، «علاقه لیبرالیستی» مشترکی داشتند که موجب گشت تا فضای عمومی جامعه از نظر فرهنگی، «باز» تر و «آزاد» تر شود. آنچه نگارنده در اینجا جهت‌گیری لیبرالیستی می‌خواند، هاشمی رفسنجانی «اعتدال گرایی» می‌نامید و در مقابل، منتقدان خود را به



«افراطی‌گری»، «تندروی»، «تحجر»، «خشک‌مقدسی» و... متهم می‌ساخت.^۱ در این میان، جناح راست به واسطه در اختیار داشتن اکثریت کرسی‌های مجلس از یک‌سو، و مخالفت ورزیدن نیروهای انقلابی در مطبوعات و... فشارهایی را بر دولت اعمال می‌کرد تا به نوعی، سیاست‌های لیبرالیستی دولت در حوزه فرهنگ را مهار کند. همین کشمکش‌ها سبب شد تا دولت هاشمی رفسنجانی و شخص خاتمی نتواند تمام برنامه‌های فرهنگی خود را به اجرا درآورد و یا حداقل، از شتاب به اجرا نهادن کلیت آنها بکاهد.^۲ روشن است که چنانچه همین سطح از مقاومت‌ها و مخالفت‌ها با سیاست فرهنگی دولت‌سازندگی وجود نمی‌داشت، لایه‌هایی از آنچه در دولت اصلاحات در بعد فرهنگی به وقوع پیوست، در دولت‌سازندگی نیز تحقق می‌یافت. در این دوره، تقابل نظریه «تهاجم فرهنگی»^۳ و ایده «گشایش فرهنگی»- که در واقع، «لیبرالیسم فرهنگی»^۴ بود- به نفع نظریه تهاجم فرهنگی پایان یافت؛ زیرا خاتمی از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی کناره‌گیری کرد و این وزار تخانه در اختیار نیروهای جناح راست قرار

۱. این راهبرد را در سال‌های بعد (۸۴-۱۳۷۶)، نیروهای اصلاح‌طلب دنبال کردند؛ چنان که آنها نیز منتقدان سیاست فرهنگی خود را «خشونت‌طلب»، «انحصار‌گرا»، «متعصب»، «گروه‌فشار»، «جزماندیش»، «مطلق‌گرا» و... خواندند. نیروهای انقلابی نیز در برابر امواج جنگ روانی این دو جریان، مفاهیمی را مطرح ساختند: «ضد ولایت»، «غیر خودی»، «دگراندیش»، «منافق»، «وابسته به غرب»، «غرب‌زده»، «لیبرال»، «سکولار»، «توطئه‌گر»، «عامل تهاجم فرهنگی»، «روشنفکر» و...

۲. این نکته مهم محتاج تأکید است که میان هاشمی رفسنجانی و خاتمی، اختلاف و تفاوتی در سیاست فرهنگی به اجرا نهاده شده وجود نداشت؛ یعنی هرگز چنین نبود که هاشمی رفسنجانی از رویکرد خاتمی، نگران و ناخرسند باشد و از کناره‌گیری او دفاع کند یا بستر را برای آن آماده سازد. هاشمی رفسنجانی از نظر فکری و اعتقادی، با رویه خاتمی موافق بود و از این رو به وزیر بعدی توصیه کرده بود که راه متفاوتی را در پیش نگیرد و از پیشرفت‌هایی که خاتمی به آنها دست یافته بود، عقب‌نشینی نکند. البته هاشمی رفسنجانی با وجود هم‌سوایی فکری با خاتمی و موافقت با سیاست‌هایش، در برابر مخالفت‌ها با او، بیشتر سکوت اختیار کرد.

۳. با پایان یافتن جنگ تحمیلی و رحلت حضرت امام خمینی (ره)، موج گسترش‌یابنده و چند لایه‌ای از شبهه‌پراکنی و تردیدزایی درباره اعتقادات و باورهای دینی از ناحیه جریان دگراندیش و اصلاح‌طلب آغاز شد که به صورت جدی، تا سال‌های واپسین دوره حاکمیت سیاسی اصلاح‌طلبان ادامه یافت. در واقع، در مدت شانزده سال، مطبوعات متعدد، محافل روشنفکری، مراکز دانشگاهی، فیلم‌های سینمایی، سخنرانی‌های عمومی و دانشجویی و... به محمل و بستری برای نشر و ترویج چنین افکار و اندیشه‌های باطلی مبدل گردید. شمار تمام سرفصل‌ها و عناوینی از باورها و آموزه‌های دینی که مورد روند تهاجم فرهنگی قرار گرفتند، خارج از حوصله و مجال این نوشته است: تفکیک دین از سیاست یا دین حداقلی (نظریه سکولاریسم)، تساهل و تسامح (نظریه تلرانس)، سیالیت و نوسان تاریخی معرفت دینی (نظریه قبض و بسط تئوریک شریعت)، مدیریت علمی و مدیریت فقهی، تعدد قرائت‌ها از دین، تأویل‌گرایی (هرمونیک)، کثرت‌گرایی دینی (نظریه پلورالیسم)، تفکیک دانش از ارزش (نفی علم ایدئولوژیک)، زبان‌ناداری و وحی، خطاپذیری قرآن کریم، نفی عصمت پیامبران و ائمه اطهار علیهم‌السلام، بی‌ارزش‌انگاشتن فقه و احکام ظاهری دین (نظریه گوهر و صدف دین)، تکلیف‌گرا و حق‌گریز بودن فقه سنتی، نفی احکام جزایی و کیفری اسلام، نسبیّت و اعتباری بودن ارزش‌های دینی، انکار وجود مقدس امام زمان (عج)، نفی قتال و جهاد به عنوان خشونت‌زا بودن، اصالت آزادی نسبت به دین و...

4. Cultural liberalism

گرفت.

فضای بسته و خفقان آلود سیاسی که هاشمی رفسنجانی از استقرار آن دفاع می‌کرد - بلکه در موجودیت آن نقش داشت - هم فاصله ملت از دولت را افزایش داد و هم نقد دولت و مدیران دولتی را به فعالیتی پرهزینه و مخاطره‌انگیز مبدل ساخت. در همین دوره بود که عده‌ای از هواداران ایشان، شعار «مخالف هاشمی، دشمن پیغمبر است» را سر می‌دادند و هیچ‌گونه نقدی را نسبت به سیاست‌های وی بر نمی‌تاییدند

در دوره پس از کناره‌گیری خاتمی، اگرچه وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در سال‌های (۷۶-۱۳۷۱) در اختیار نیروهای جریان راست سیاسی بود، اما فعالیت‌های گوناگون «شهرداری تهران» به تنهایی نقش بزرگی در ایجاد تحولات ارزشی ایفا کرد. «فرهنگ‌سراها»، «روزنامه همشهری»، «نوع معماری و طراحی شهری»، «تبلیغات»، «برج‌ها» و... در شکل‌دهی به فرهنگ بومی و ایجاد فضای ارزشی نو، تأثیر مهمی داشتند که نباید از آنها غفلت کرد. این فضاپردازی شهری، القائات و اقتضائات متفاوتی را به دنبال داشت.

افزون بر این، پیامدها و نتایج تجدیدنظرطلبی اقتصادی را نباید تنها در حوزه اقتصاد منحصر کرد. سیاست اقتصادی، خواه‌ناخواه بر حوزه‌های فرهنگی و سیاسی نیز تأثیر می‌گذارد و تا حدی به آنها شکل می‌دهد. بر این اساس، سیاست تعدیل اقتصادی نه تنها به پدید آمدن نارضایتی اجتماعی و شورش‌های شهری در برخی از مناطق (به سبب شدت تورم) انجامید، بلکه نگرش فرهنگی و سیاسی بخش‌هایی از مردم را نیز دگرگون ساخت و علاوه بر گسترش «طبقه تکنوکرات‌های نوکیسه و مرفه»، رشد «طبقه متوسط متجدد» را نیز به همراه داشت. مطالعات معتبر دانشگاهی نشان می‌دهد که توسعه اقتصادی، «تغییرات سکولار-دموکراتیک» را به دنبال می‌آورد و ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی متفاوتی را مستقر می‌سازد. مطالعه تبعات فرهنگی سیاست اقتصادی دولت سازندگی، حدیث مفصلی است که مجال مستقل و موسع می‌طلبد تا حقایق و تلخی‌هایش آشکار شود.

فربه و فراخ شدن طبقه متوسط متجدد در طول سال‌های حاکمیت دولت سازندگی، در نهایت پایگاه اجتماعی وسیعی را برای هواداری از تجدیدنظرطلبی فرهنگی و سیاسی

۱. در این دوره، مقام معظم رهبری که اهتمام خاصی نسبت به مطالعه دقیق مطبوعات دارند، احساس کردند که خط فکری و ایدئولوژیک زاویه‌دار با گفتمان انقلاب در روزنامه همشهری دنبال می‌شود و این روزنامه در حرکتی خزنده و نامحسوس در پی القای اندیشه‌های لیبرالیستی است. از این رو، به یکی از نیروهای فکری انقلاب امر کردند که این روزنامه را از لحاظ محتوایی و ارزشی تحلیل و بررسی کند. نتیجه این پژوهش، گمانه‌های ایشان را کاملاً تأیید کرد.





تجربه تاریخی نشان داد که سپردن انقلاب به دست نیروهای تکنوکرات، فرجام خوشایندی را به دنبال نخواهد داشت و انقلاب را در مقابل پل، سد، جاده، کارخانه، فن آوری، افزایش تولید ناخالص ملی و... از آرمان‌ها و ارزش‌هایش - که هویت حقیقی‌اش را تشکیل می‌دهند - دور خواهد ساخت

فراهم ساخت و دوم خرداد سال ۱۳۷۶ را پدید آورد. از آنجا که این طبقه اجتماعی، بیشتر دغدغه‌های «سیاسی» و «فرهنگی» داشتند، اما این دغدغه‌ها در دولت سازندگی بابتی اعتنایی مواجه شده بود، در جست‌وجوی گزینه‌ای بودند که خود را در نقطه مقابل هاشمی رفسنجانی و سیاست‌های او تعریف کنند. خاتمی به خوبی از عهده این نقش‌آفرینی تاریخی برآمد و توانست چنین تصویری از خود در ذهن نیروهای اجتماعی متعلق به طبقه متوسط متجدد ترسیم کند.

۲.۲. ناکارآمدی در مدیریت فرهنگی

در این دوره، مقام معظم رهبری احساس کرد که جبهه معارض پس از ناکامی در جنگ نظامی، به گزینه فرهنگی رو آورده و در حال طراحی و اجرای یک جنگ فرهنگی تمام‌عیار است. ایشان در سال ۱۳۶۹، از این واقعیت سخن گفتند و آن را «تهاجم فرهنگی» و «شبیخون فرهنگی» خواندند و تصریح کردند که بدون شک، یک کارزار فرهنگی در جامعه ایران شکل گرفته که در یک‌سوی فعالان و عاملان جریان معارض و دگراندیش قرار دارند. این تأکیدات در سال‌های بعدی نیز همچنان تکرار شد، اما در دولت سازندگی به آن اعتنا نشد. در این مقطع، حتی هاشمی رفسنجانی نیز حساسیت در خور توجهی نسبت به تهاجم فرهنگی از خود نشان نداد و تنها پیشبرد پروژه توسعه اقتصادی را طلب می‌کرد. «انفعال»، «بی‌عملی» و «سستی»، بستر مناسبی را برای گسترش یافتن هر چه بیشتر تهاجم فرهنگی فراهم کرد. در این دوره، دولت نتوانست ارزش‌های انقلاب را باز تولید و تکثیر کند؛ چراکه از یک‌سو، اساساً به فرهنگ بهانه‌می‌داد و از سوی دیگر، خود در گیر تحولات ارزشی و استحاله شدن در امواج نئولیبرالیسم جهانی شده بود، تا جایی که شاید بتوان گفت دولت سازندگی بسیار بیشتر از مردم محتاج هدایت و اصلاح فرهنگی بود. در وزارت فرهنگ و ارشاد دولت سازندگی در طول سال‌های پس از کناره‌گیری خاتمی، هیچ حرکت فرهنگی فاخر، عمیق و متداوم صورت نگرفت و به اجرای مجموعه‌ای از برنامه‌های فرهنگی قشری و ناکارآمد بسنده گردید. البته تمام تحولات فرهنگی در این برهه را نمی‌توان به دولت سازندگی نسبت داد و تنها آن را مقصر معرفی کرد؛ اگرچه نقش اصلی را این دولت و سیاست‌های ناصوابش

ایفا کرد. دست کم باید از «حوزه‌های علمیه» و «طبقه روحانیت» نیز انتقاد کرد؛ زیرا آن گونه که باید به تکالیف فرهنگی خود عمل نکردند و به جز اشتغال به دروس رسمی حوزه، چندان به وضعیت فرهنگی جامعه و آسیب‌های آن نظر نینفکندند و چاره‌جویی نکردند. علاوه بر این، بخش قابل توجهی از «نیروهای انقلابی» از روش‌های معقول و اسلامی برای اصلاح فرهنگی جامعه و عمل به فریضه «امر به معروف و نهی از منکر» بهره‌نگرفتند و تصور کردند که با ایجاد فضای رعب و وحشت و ناامنی فرهنگی، حمله به محافل سخنرانی، تخریب مراکز و دفاتر فرهنگی، اهانت به برخی از جوانان بدپوشش و ضرب و شتم آنها و... می‌توانند جامعه را به معیارهای اسلامی نزدیک کنند؛ حال آنکه تجربه تاریخی نشان داد که این قبیل اقدامات نسنجیده و احساس‌مدار، نتایج منفی و زیان‌بار فرهنگی در پی دارد (و به عبارت دیگر، خود نوعی «منکر» است).

۳. آسیب‌شناسی دولت‌سازندگی در قلمرو اقتصادی

۳.۱. سیاست اقتصادی سکولار

برنامه تعدیل اقتصادی^۱ و گراییدن به نظام اقتصادی لیبرال سرمایه‌داری، یکی از اضلاع پروژه تحول ایدئولوژیک - یا تجدیدنظرطلبی -^۲ در اواخر دهه شصت بود. این پروژه، سه ضلع مشخص داشت:

یکم؛ «تجدیدنظرطلبی دینی - معرفتی» که سرشناس‌ترین نماینده آن، عبدالکریم سروش بود. سروش در سلسله مقالات «قبض و بسط تئوریک شریعت»، نخستین گام را در این راستا برداشت و در طول سال‌های بعد نیز، با ایده‌ها و افکار دیگر، آن را بسط داد و تکمیل کرد.

دوم؛ «تجدیدنظرطلبی سیاسی» که نیروهای چپ در مجمع روحانیون مبارز (روزنامه سلام)، سازمان مجاهدین انقلاب (هفته‌نامه عصر ما)، مرکز بررسی‌های استراتژیک نهاد ریاست جمهوری و حلقه کیان (ماهنامه کیان) آن را مطرح و منتشر کردند و درون‌مایه اصلی آن، اجرای برنامه «توسعه سیاسی» به منظور «دموکراتیزاسیون»^۳ بود.

سوم؛ «تجدیدنظرطلبی اقتصادی» که نیروهای تکنوکرات در دولت‌سازندگی و در پرتو حمایت‌های هاشمی رفسنجانی، آن را محقق ساختند و اقتصاد آزاد و لیبرالی را در ایران حاکم نمودند. در حالی که در دولت میرحسین موسوی، سند اقتصادی ناپخته‌ای

1. Economic adjustment
2. reformism
3. Democratization





تنظیم شده و در مجلس به تصویب رسیده بود، هاشمی رفسنجانی عملاً آن را نادیده گرفت و به صورت پنهانی، سیاست تعدیل اقتصادی را در پیش گرفت تا اینکه بعدها آشکار گردید که وی جهت‌گیری اقتصادی متفاوتی را برگزیده است. با پایان یافتن دوره پنج ساله برنامه اول، هاشمی رفسنجانی بدون پنهان‌کاری، روح تعدیل اقتصادی را بر برنامه پنج ساله دوم حاکم ساخت و از آن دفاع کرد. هاشمی رفسنجانی از پروژه توسعه، برداشتی تک‌بعدی داشت، چنان که تنها به حوزه اقتصاد می‌پرداخت و در واقع، توسعه را به توسعه اقتصادی تقلیل داده بود. بدون شک، برنامه توسعه در دولت سازندگی، ماهیت متوازن و چندبعدی نداشت و سایر شئون و ساحات اجتماعی را در برابر حوزه اقتصاد، فرعی و غیر اصلیل تصویر کرده بود. اشکال مهم دیگر این است که توسعه‌ای که هاشمی رفسنجانی در پی آن بود، با فرهنگ اسلامی نسبت مثبتی نداشت، بلکه به صورت کامل از الگوی توسعه اقتصادی حاکم بر نظام لیبرال سرمایه‌داری پیروی می‌کرد. تک‌بعدی و سرمایه‌سالارانه بودن این الگو، نه تنها در بلندمدت، بلکه در کوتاه‌مدت نیز تضادها و تناقض‌های بزرگی را پدید آورد و جامعه ارزش‌گرای پس از انقلاب را، آبستن تحولات و دگرگونی‌هایی از سنخ سکولاریزاسیون نمود.

بنابراین، پروژه «تجدیدنظرطلبی» یا «اصلاح‌طلبی» در سه عرصه فرهنگی، سیاسی و اقتصادی، شرایط ساختاری متفاوتی را پدید آورد و انقلاب و جامعه را از مسیر غایات اولیه‌اش دور ساخت. در حالی که پروژه تجدیدنظرطلبی دینی - معرفتی در عرصه عموم و به واسطه فعالیت‌های «روشنفکران دینی و سکولار» انجام می‌گیرد، دو پروژه تجدیدنظرطلبی اقتصادی و سیاسی، به ترتیب در دستور کار «دولت‌های سازندگی و اصلاحات» قرار گرفت.

برخی تحلیل‌گران، سال‌های ۷۲-۱۳۶۸ را دوران پروستریکای اقتصادی جمهوری اسلامی خواندند؛ چراکه در این دوره، چرخش‌های اقتصادی بزرگی به وقوع پیوست که همگی برخاسته از برنامه تعدیل اقتصادی بود. در حالی که برنامه تعدیل اقتصادی، سیاست‌هایی چون «آزادسازی قیمت‌ها»، «خصوصی‌سازی»، «ادغام شدن در بازار جهانی»، «سرمایه‌گذاری خارجی و گشایش دروازه‌های اقتصادی»، «تقدم رشد بر عدالت» و... را تجویز می‌کرد، ارزش‌های اقتصادی دهه نخست انقلاب بر «استقلال اقتصادی» و «عدالت اجتماعی» تکیه داشتند؛ اگرچه در این دهه نیز این مفاهیم در چهارچوبی سوسیالیستی - و نه اسلامی - تفسیر و معنا می‌شدند. به این ترتیب، سیاست اقتصادی جمهوری اسلامی در کمترین زمان، از سوسیالیسم اقتصادی به

پیامدها و نتایج تجدیدنظرطلبی اقتصادی را نباید تنها در حوزه اقتصاد منحصر کرد. سیاست اقتصادی، خواه ناخواه بر حوزه‌های فرهنگی و سیاسی نیز تأثیر می‌گذارد و تا حدی به آنها شکل می‌دهد. سیاست تعدیل اقتصادی نه تنها به پدید آمدن نارضایتی اجتماعی و شورش‌های شهری در برخی از مناطق (به سبب شدت تورم) انجامید، بلکه نگرش فرهنگی و سیاسی بخش‌هایی از مردم را نیز دگرگون ساخت

دامن لیبرالیسم فرو غلتید. واقعیت آن است که پس از پایان یافتن جنگ و رحلت امام خمینی، به دلیل این که بخش‌هایی از حاکمیت دچار دگر دیسی ایدئولوژیک شده بودند و یا از آشکار شدن آن هراس نداشتند، پذیرش برنامه اقتصادی القاشده از بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، با مقاومت‌ها و موانع جدی روبه‌رو نگشت. در این دوره، اعتنا نشد که اسلام نیز به مثابه یک «مکتب جامع»، واجد نظام اقتصادی مستقل است که با هیچ یک از نظام‌های اقتصادی سوسیالیستی و لیبرالیستی مطابقت ندارد. هاشمی رفسنجانی معتقد بود که باید به سوی دستیابی به جامعه‌ای مرفه و صنعتی حرکت کنیم؛ یعنی وی به

مادیات و پیشرفت‌های اقتصادی، اهمیت وافری می‌داد، اما نه در چهارچوب نگرش سوسیالیستی، بلکه وی گرایش‌های برجسته و نمایان سرمایه‌سالارانه داشت و به تعبیری، خواهان برقراری نوعی «سرمایه‌سالاری اسلامی» بود.

دست کم باید گفت خطای دولت در این زمینه، پذیرش کامل و همه‌جانبه برنامه تعدیل اقتصادی که در بسیاری موارد، نه تنها با ظرفیت‌ها و اقتضات بومی ما تناسب نداشت، بلکه از لحاظ ایدئولوژیک نیز به دلیل هم‌سویی با لیبرالیسم اقتصادی، در نقطه مقابل اقتصاد اسلامی قرار داشت. با این حال، هاشمی رفسنجانی همچنان بر اجرای این برنامه وارداتی و غربی اصرار ورزید تا این که در سال ۱۳۷۴، تورم چهل و نه درصدی، وی را دچار تردید جدی در معقولیت این برنامه کرد. از این رو، به سرعت از غلظت آن کاست و با شیب ملایم‌تری آن را دنبال کرد و بر نقش‌های نظارتی و حمایتی خویش افزود تا در سال ۱۳۷۵، تورم به بیست و پنج درصد و در اوایل سال ۱۳۷۶ به نوزده درصد رسید.^۱ البته باید این نکته را نیز اضافه کرد که دولت هاشمی رفسنجانی در عمل، به برخی از

۱. نقل شده که مقام معظم رهبری در اوایل سال ۱۳۷۰ به هاشمی رفسنجانی گفتند که معیشت مردم به دلیل گرانی‌های سهمگین، به دشواری می‌گذرد و از این رو، من با ادامه سیاست‌های اقتصادی دولت موافق نیستم. هاشمی رفسنجانی در پاسخ می‌گوید که اخبار نادرست به شمار رسانده‌اند؛ چون وضعیت اقتصادی مردم خوب است. اما رهبر معظم انقلاب تصریح می‌کنند که گفته من مبنی بر اخبار رسیده نیست، بلکه چون به صورت مستقیم کالاهايمان را خریداری می‌کنیم، حاصل درک و احساس خودمان است.





مفاد برنامه تعدیل اقتصادی پایبند نبود و از آن جمله این است که برخلاف این برنامه، در این دوره، از حجم فعالیت‌ها و تشکیلات دولتی کاسته نشد، اگرچه واگذاری‌هایی در قالب خصوصی‌سازی انجام گرفت.

همچنین دولت هاشمی رفسنجانی در ماه‌های پایانی خویش، سی میلیارد دلار تعهدات خارجی را به جا گذاشت، در حالی که رقم ذخیره ارزی، حدود سیزده میلیارد دلار بوده است. بنابراین، دولت اصلاحات با بدهی‌ای معادل هفده میلیارد دلار روبه‌رو بوده که از دولت قبلی به ارث رسیده بوده است. در مجموع، مطالعه شاخص‌های کلان اقتصادی - تولید ناخالص ملی، تشکیل سرمایه، تورم، توزیع درآمد و بدهی خارجی - در سال پایانی دولت هاشمی رفسنجانی، از کامیابی اقتصادی این دولت حکایت نمی‌کند.

در مجموع، سیاست اقتصادی هاشمی رفسنجانی نتوانست «وابستگی جامعه ایران به نفت» را کاهش داده و نوعی اقتصاد بومی و خودبنیاد را پدید بیاورد؛ چنان که مقام معظم رهبری از نگاه مرعوبانه و خودکمترینانه مدیران تکنوکرات دولت سازندگی با کنایه یاد کرده و آنها را به عدم حرکت در راستای قطع وابستگی از نفت متهم می‌کنند و بر این باورند که تحریم‌های اقتصادی سال‌های ۱۳۹۱ به بعد به این علت تأثیر نهاد که وابستگی به نفت به «پاشنه آشیل» اقتصاد کشور تبدیل گشت و دولت امریکا نیز بر روی همین نقطه ضعف متمرکز شد:

اقتصاد ما دچار این اشکال است که وابسته به نفت است. ما باید اقتصاد خودمان را از نفت جدا کنیم؛ دولت‌های ما در برنامه‌های اساسی خودشان این را بگنجانند. من هفده، هجده سال قبل به دولتی که در آن زمان سر کار بود [دولت سازندگی] و به مسئولان گفتم کاری کنید که ما هر وقت اراده کردیم، بتوانیم در چاه‌های نفت را ببندیم. آقایان به قول خودشان «تکنوکرات»، لبخند انکار زدند که مگر می‌شود؟! بله، می‌شود؛ باید دنبال کرد، باید اقدام کرد، باید برنامه ریزی کرد. وقتی برنامه اقتصادی یک کشور به یک نقطه خاص متصل و وابسته باشد، دشمنان روی آن نقطه خاص تمرکز پیدا می‌کنند.^۱

۳.۲. تقدم رشد اقتصادی بر عدالت

در الگوی لیبرالیستی توسعه اقتصادی، «رشد اقتصادی» بر «عدالت اجتماعی» تقدم

۱. بیانات در حرم مطهر رضوی در تاریخ ۱۳۹۲/۱/۱، برگرفته از:



وارجیت دارد؛ به صورتی که توسعه‌یافتگی با شاخص تولید ناخالص ملی سنجیده می‌شود که در آن، توزیع درآمدها دیده نمی‌شود؛ حال آن که توسعه بدون عدالت به شکل گیری قله‌های ثروت و دره‌های فقر می‌انجامد و به این ترتیب، «فاصله طبقاتی» را افزایش می‌دهد. گزارش‌های رسمی دولت نشانگر بهره‌مندی پانزده برابری ده درصد از افراد پر درآمد جامعه، نسبت به ده درصد افراد کم درآمد در سطح کشور در سال ۱۳۷۳ بوده است که دلالت واضح بر فاصله طبقاتی و توزیع ناعادلانه درآمدها در آن دوره دارد.^۱ بعضی از مقامات رسمی دولت تصریح می‌کردند که لازمه اجتناب‌ناپذیر دستیابی به توسعه اقتصادی، پایمال شدن بخش‌هایی از جمعیت فقیر کشور در زیر چرخ‌های سنگین و بی‌رحم توسعه است. در واقع، برای این که به توسعه دست یابیم، باید تا مدتی عدالت را کنار بیهیم تا از شتاب قطار توسعه کاسته نشود. اجرای عدالت در جامعه‌ای که رشد اقتصادی نیافته، به معنی توزیع فقر است. بنابراین، ابتدا باید ثروت تولید کرد و آنگاه به عدالت رو آورد. در مقابل این نگرش، مقام معظم رهبری تأکید می‌کردند که رشد اقتصادی و عدالت باید توأمان پیش بروند؛ زیرا اجرای عدالت در جامعه‌ای که با روش‌های غیر عادلانه به ثروت و غنای مادی دست پیدا کرده، بسیار دشوار است. ایشان بر اساس درک همین ضرورت، دهه چهارم انقلاب را دهه «پیشرفت و عدالت» نام نهاده‌اند.

عبدی در یادداشتی با عنوان «احساس رها شدن» در روزنامه سلام در مهرماه سال ۱۳۷۳، به نقد سیاست اقتصادی دولت سازندگی می‌پردازد و به این مسئله اشاره می‌کند که تورم شدیدی بر عرصه اقتصادی حاکم گشته، بدون این که در کنار آن، رشد اقتصادی یا سرمایه‌گذاری تولیدی پدید آمده باشد. از این رو، وی تصریح می‌کند که این تورم افسارگسیخته، هیچ‌گونه توجیه منطقی ندارد، به ویژه آن که موجب شده توده‌های مردم در امواج سهمگین «احساس رهاشدگی»، غوطه‌ور و سرگردان باشند؛ به این معنی که آنها به درستی دریافته‌اند که از سوی دولت، حمایت نمی‌شوند و به حال خود رها شده‌اند:

علت تورم هر چه می‌خواهد باشد، آنچه مهم است این است که مردم احساس می‌کنند از جانب نیروهای ناشناخته‌ای که زاییده تعدیل اقتصادی است، کاملاً احاطه شده و تهدید می‌شوند، و از طرف دیگر، هیچ قدرت شناخته‌شده‌ای آنان را حمایت نمی‌کند، و نوعی احساس

۱. گزارش بررسی وضعیت توزیع درآمد در استان تهران، برنامه و بودجه، ش ۱۲، فروردین ۱۳۷۶، ص ۱۱۲-۸۳.

رها شدن می‌کنند، و این احساس خطرناکی است.^۱ وی اضافه می‌کند که واقعیت‌های اقتصادی جاری، با وعده‌های دولت سازندگی در آغاز کار خویش، مطابقت ندارد:

اگر مروری بر امیدهای داده شده در سال‌های ۶۸ و ۶۹ کنیم، روشن می‌شود که تا چه حد، عملکردها متنافر با آن امیدها پیش رفته است.^۲ عبدی در پایان یادداشت خود به این نکته نیز اشاره می‌کند که دولت در برابر تکانه‌های تورمی، تنها بر حقوق مدیران عالی و میانی افزوده، حال آن که طبقات فرودست و محروم، به فراموشی سپرده شده‌اند.^۳

۳.۳. زمینه‌سازی برای شیوع فساد مدیریتی و توجیه آن

دولت سازندگی با وجود تلاش و تحرک اقتصادی، فاقد «سلامت اقتصادی» بود. در این دوره، سوءاستفاده‌های کلان و تاریخی در نظام بانکی و ادارات دولتی گسترش یافت. یکی از عوامل پدید آمدن این وضعیت، ضعف و نارسایی «ساز و کار نظارتی» بوده، اما عامل مهم دیگر، عدم «جدیت» و «اهتمام» در دولت برای مبارزه قاطعانه با فساد اقتصادی مدیران عالی بود؛ آنچنان که در بسیاری از موارد، این فساد «شکل قانونی» می‌یافت یا «توجیه» می‌شد. این در حالی بود که مقام معظم رهبری از سال‌های نخست استقرار دولت سازندگی، نسبت به تقویت شدن زمینه و امکان شکل‌گیری «فساد اقتصادی» در دوره سازندگی و تولید هشدار داده و با صراحت از «ثروت‌های بادآورده» سخن گفته بودند. اما با کم‌اعتنایی یا بی‌اعتنایی مدیران عالی دولتی به ضرورت فسادستیزی، «پیشرفت اقتصادی» با «فساد اقتصادی» پیوند خورد و «اختلاس» و «رشوه» و «ارانت‌خواری» و... متداول گشت. دولت سازندگی در عمل، از «ریخت و پاش» و «اسراف و تبذیر»، واهمه نداشت و این قبیل امور را «جزئی اجتناب‌ناپذیر» از توسعه اقتصادی می‌انگاشت. از این رو، به رفع آنها باور نداشت. «اعطای پاداش‌های کلان به مدیران دولتی»، «حجم زیاد مسافرت‌های خارج از کشور»، «عضویت آنها در شرکت‌های اقتصادی خصوصی»، «جولان دادن به اطرافیان و منسوبان آنها برای فعالیت اقتصادی متکی بر ویژه‌خواری، رفاه‌طلبی و مادی‌گری‌شان» و... از جمله ده‌ها آسیب ویرانگری بود که سیاست توسعه اقتصادی در دولت سازندگی با خود به همراه داشت.

گفته می‌شود که «توسعه»، همواره با ضریبی از «فساد اقتصادی» همراه است. به

۱. عباس عبدی، از لس‌آنجلس تا قزوین، تهران، حنا، ۱۳۷۸، ص ۵.

۲. همان، ص ۶.

۳. همان.

نظر می‌رسد هاشمی رفسنجانی این گزاره را به عنوان یکی از اصول موضوعه فرض کرد و پنداشت برای این که مدیران دولتی به فساد نگرایند، باید با «پاداش‌های کلان و نجومی»، جیب آنها را پر کرد تا اشباع شوند. به این ترتیب، الگوی پرهزینه‌ای را برای وصول به توسعه در پیش گرفت که البته در عمل نیز، ناکارآمد بود؛ زیرا حتی پاداش‌های کلان و آنچنانی نیز نتوانستند از تمایل به فساد بکاهند و یک «دولت پاک و سالم» را رقم بزنند. بر اساس همین «مزایا»، «پاداش‌ها»، «مسافرت‌های خارجی»، «تأسیس شرکت‌های خصوصی» و... بود که در ظرف چند سال، طبقه‌ای نو با عنوان

پروژه «تجدید نظر طلبی» یا «اصلاح طلبی» در سه عرصه فرهنگی، سیاسی و اقتصادی، شرایط ساختاری متفاوتی را پدید آورد و انقلاب و جامعه را از مسیر غایات اولیه‌اش دور ساخت. در حالی که پروژه تجدید نظر طلبی دینی - معرفتی در عرصه عموم و به واسطه فعالیت‌های «روشنفکران دینی و سکولار» انجام می‌گیرد، دو پروژه تجدید نظر طلبی اقتصادی و سیاسی، به ترتیب در دستور کار «دولت‌های سازندگی و اصلاحات» قرار گرفت

«تکنوکرات‌های مرفه» شکل گرفتند که از یک سو به ارزش‌های انقلاب پایبند نبودند و از سوی دیگر، از نظر اقتصادی در سطح بالا قرار داشتند. این نیروهای تکنوکرات به دلیل ریشه کردن در ساختار و مناسبات اقتصادی کشور، تقدیر اقتصادی دولت اصلاحات را نیز در دست گرفتند و به آن جهت و خط دادند. اکنون بیش از دو دهه است که زیرساخت و بنیان اقتصادی کشور با فساد تکنوکرات‌های مرفه پیوند خورده؛ آنچنان که حتی فرمان هشت ماده‌ای مقام معظم رهبری در زمینه مبارزه با فساد اقتصادی و دانه درشت‌ها، به فرجام در خوری نرسید و در برابر اژدهای هفت سر فساد اقتصادی، متوقف ماند.

رئیس دولت سازندگی، در زمینه فساد اقتصادی مدیران دولتی، کارنامه قابل دفاعی ندارد؛ هاشمی رفسنجانی، «فساد» را «فساد» نمی‌دانست و همچون یک پدیده طبیعی و بهنجار با آن روبه‌رو می‌شد، چه این که معتقد بود پروژه‌های کلان باید به هر حال اجرا شوند، حال اگر در روند اجرای آن، زیاده‌خرجی یا سوءاستفاده انجام بگیرد، آنقدر اهمیت ندارد و نباید با این حواشی، اصل پروژه و ماندگاری آن را نادیده انگاشت. در چهار چوب همین نگرش بود که وی در بسیاری از موارد، اساساً وجود فساد در دولت خود را انکار می‌کرد و از برخی مدیران متهم خود به دفاع برمی‌خاست و بر خوردهای قضایی را ناروا می‌دانست. این فضای ساخته و پرداخته شخص هاشمی رفسنجانی، حاشیه امنی را برای برخی مدیران فرصت طلب و سودجو فراهم کرده بود تا در ذیل عنوان موجه «سازندگی»،





مقام معظم رهبری از سال‌های نخست استقرار دولت سازندگی، نسبت به تقویت شدن زمینه و امکان شکل‌گیری «فساد اقتصادی» در دوره سازندگی و تولید هشدار داده و با صراحت از «ثروت‌های بادآورده» سخن گفته بودند. اما با کم‌اعتنایی یا بی‌اعتنایی مدیران عالی دولتی به ضرورت فسادستیزی، «پیشرفت اقتصادی» با «فساد اقتصادی» پیوند خورد و «اختلاس» و «رشوه» و «رانت‌خواری» و... متداول گشت

سوءاستفاده‌ها و ریخت‌وپاش‌های مالی فراوانی بنا نهند. به عنوان مثال، پس از بازداشت غلامحسین کرباسچی، شهردار وقت تهران، هاشمی رفسنجانی که با این اقدام موافق نبود، در خطبه‌های نماز جمعه تهران به دفاع از وی پرداخت و به توجیه عملکرد و سیاست‌های او رو آورد، اما نمازگزاران این حمایت را برنتابیدند و در واکنش به وی، شعار «غارت‌گر بیت‌المال، اعدام باید گردد» را سر دادند. در آن روزها، این شعار به شعار مخالفان کرباسچی تبدیل شده و دلالت معنایی آشکاری داشت. هاشمی رفسنجانی که در برابر این واکنش، سردرگم شده بود، سخنان قطع شده خود را با اندکی درنگ ادامه داد، اما از ادامه دادن به موضوع قبلی خودداری کرد و از ضرورت حفظ حرمت قوای سه‌گانه سخن گفت.

از دیگر عواملی که به شکل‌گیری فساد اقتصادی و دنیاطلبی مفرط در میان مدیران دولتی منجر گردید، تصریح هاشمی رفسنجانی در خطبه‌های نماز جمعه تهران در آبان‌ماه سال ۱۳۶۹ به ضرورت گراییدن به مانور تجمل بود. او گفت:

«اظهار فقر و بیچارگی، کافی است؛ این رفتارهای درویش‌مسلكانه و چهره جمهوری اسلامی را نزد جهانیان تخریب کرده است. زمان آن رسیده است که مسئولین ما به مانور تجمل روی آورند. از امروز به خاطر اسلام و انقلاب، مسئولین وظیفه دارند مرتب و با وقار باشند... هر چند ما فقیر باشیم و اقتصادمان به سامان نباشد، اما برای آن که در دیدگان سایر ملل مسلمان و غیر مسلمان، ملتی مفلوک جلوه نکنیم، لازم است تا جلوه‌هایی از تجمل در کشور و مسئولین حاکمیتی رؤیت شود.»

به دنبال این سخنرانی هاشمی رفسنجانی و مواضع دیگر وی که در همین امتداد قرار داشت، مدیران دولتی میدان فراخی را در مقابل خود دیدند که به آنها اجازه می‌داد به عنوان حفظ شوکت و عزت انقلاب، اسراف و تبذیر پیشه کنند و از بودجه بیت‌المال، هزینه سبک مدیریتی و اشرافی و کاخ‌نشینانه خود را فراهم آورند. سرانجام، کار حیف و

میل بدانجا رسید که مقام معظم رهبری در یک سخنرانی عمومی، به این رویه آشکارا اعتراض کنند و با زبان توبیخ و انذار با مدیران دولتی سخن گفتند:

نمی‌شود ما در زندگی مادی، مثل حیوان بچریم و بغلتیم و بخواهیم مردم به ما به شکل یک اسوه نگاه کنند؛ مردمی که خیلی شان از اولیات زندگی محروم‌اند. در این راه، از خیلی چیزها باید گذشت. نه فقط از شهوات حرام، از شهوات حلال نیز باید گذشت... کمتر خرج کنیم، کمتر بذل و بخشش بی‌جا کنیم، کمتر به زندگی شخصی خودمان بپردازیم. من و شما همان طلبه یا معلم پیش از انقلابیم... اما حالا مثل عروسی اشراف، عروسی بگیریم، مثل خانه اشراف، خانه درست کنیم، مثل حرکت اشراف در خیابان‌ها حرکت کنیم! «اشراف» مگر چگونه بودند؟ چون آنها فقط ریش‌شان تراشیده بود، ولی ما ریش‌مان را گذاشته‌ایم، همین کافی است؟! نه، ما هم «مترفین» می‌شویم. والله در جامعه اسلامی هم ممکن است «مترف» به وجود بیاید. از آیه شریفه «وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَ آَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَرْنَاَهَا تَدْمِيرًا»^۱ «تُرف»، فسق هم دنبال خودش می‌آورد. اندازه نگه دارید... دولت مخارجش زیاد و سنگین است... مخارج را منصفانه قرار بدهیم و خودمان به دست خودمان بر مخارج چیزی اضافه نکنیم. اگر مبلغی از مخارج دولت، عبارت از «تغییر دکوراسیون» اتاق مدیر کل و معاون وزیر و وزیر و فلان مسئول قضایی و فلان مسئول در بخش‌های گوناگون دیگر باشد، این جرم و خطاست. اگر یکی از مخارج دولت این باشد که فلان تعداد «ماشین جدید» بیاوریم و بین دستگاه‌ها تقسیم بکنیم، ما حق نداریم این را جزو مخارج دولت حساب کنیم و به حساب آن از سوبسید مردم بزنیم... گاهی از جاهایی گزارش‌های نومیدکننده‌ای می‌رسد و در برخی موارد، انسان واقعاً عرق شرم بر پیشانی‌اش می‌نشیند؛ رعایت کنید. سؤال می‌کنیم که چرا ماشین لوکس و نو و مدل بالا [می‌خرید]؟ می‌گویند که اشکال امنیتی داریم! چه اشکال امنیتی [ای وجود دارد]؟!... این چه وضعی است که همین طور بی حساب و کتاب،

۱. و چون بخواهیم شهری را هلاک کنیم، خوشگذرانانش را و می‌داریم تا در آن به انحراف [و فساد] بپردازند و در نتیجه، عذاب بر آن [شهر] لازم گردد؛ پس آن را [یکسره] زیر و زبر کنیم. قرآن کریم، سوره اسراء، آیه ۱۶.



جلوی هر وزارتخانه و اداره‌ای، ده‌ها ماشین به رنگ‌های گوناگون متعلق به مسئولان آنجا به چشم می‌خورد؟! چه کسی چنین چیزی را گفته است؟... آن وقتی که آقایان «امکانات شخصی» دارند، حق ندارند از «امکانات دولتی» استفاده بکنند... والله اگر من از طرف مردم مورد ملامت قرار نمی‌گرفتم که مرتب ملاحظه جهات امنیتی را توصیه می‌کنند، بنده با ماشین پیکان بیرون می‌آمدم. به حد ضرورت اکتفا کنید و اندازه نگه دارید؛ اینها ما را از مردم دور می‌کند... من و شما هستیم که باید معین کنیم این جمهوری، «اسلامی» است، یا «اسلامی» نیست؛ این هم در رفتار ماست.^۱

مضامین این سخنرانی عتاب‌آلود نشان می‌دهد که تنها به فاصله دو سال پس از استقرار دولت سازندگی و یک سال بعد از سخنرانی هاشمی رفسنجانی در نماز جمعه، مدیران دولتی تا چه حد گرفتار تجمل‌گرایی و خوی اشرافی شدند. ادبیات و لحن تند بیانات مقام معظم رهبری نشان می‌دهد که در این فاصله کوتاه، سبک مدیریتی اشرافی در قالب «طراحی دکوراسیون‌های گران‌قیمت» و «سوار شدن بر اتومبیل‌های آنچنانی» و «پرداختن به وضعیت مادی زندگی شخصی» بسیار شایع شده بود و این عامل، توده‌های مردم را نسبت به مشروعیت و اسلامیت بخش‌هایی از نظام دچار تردید کرده بود و به احساس بیگانگی و تعارض آنها با نظام انجامیده بود. در واقع، مقابل ایده «مانور تجمل» که هاشمی رفسنجانی مطرح کرده بود، رهبر معظم انقلاب کلیدواژه «اشرافیت» را به عرصه عمومی وارد می‌کند تا توجهات قبلی را که تجمل‌گرایی و اسراف و تبذیر را مطلوب و موجه می‌ساخت، از اعتبار ساقط گرداند. و حتی ایشان از این سطح نیز فراتر رفته و تأکید می‌کنند که مدیران دولتی باید به سبب انتساب مستقیم به انقلاب و قرار داشتن در برابر دیدگان و قضاوت افکار عمومی، از برخی لذایذ و نعمات حلال نیز صرف نظر کنند و زندگی عادی و متوسطی را برگزینند. در نظرگاه مقام معظم رهبری، «ساده‌زیستی» و «مردمی بودن» مدیران دولتی یک اصل است که نباید به بهانه شوکت و عظمت دولت در مقابل سایر دولت‌ها، به فراموشی سپرده شود. چنین شوکت و عظمتی به فرض تحقق، از درجه اسلامیت نظام سیاسی می‌کاهد و مردم را از آن دور و گریزان می‌سازد. باید اعتراف کرد که این توصیه‌های صریح رهبر معظم انقلاب، نادیده انگاشته

۱. سخنرانی در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران در تاریخ ۱۳۷۰/۵/۲۳، برگرفته از: <http://www.leader.ir/langs/fa/index.php?p=bayanat&id=547>

شد و دولت سازندگی با توجیهات گوناگون، به اشرافی‌گری و تجمل‌گرایی در لایه‌های مختلف مدیریتی ادامه داد، تا آنجا که نه تنها «لغزش‌ها و فسادهای مالی» در میان مدیران دولتی همچنان افزایش یافت، بلکه این نوع اخلاق و فرهنگ اقتصادی به میان توده‌های مردم نیز رسوخ کرد و «حرص» و «آزمندی» و «پول‌پرستی» و «رفاه‌طلبی»، بر فرهنگ «ساده‌زیستی» و «قناعت» و «زهدورزی» و «ایشار» و «آخرت‌گرایی» که برخاسته از آموزه‌های انقلاب و سیره امام خمینی و فضای دفاع مقدس بود، سایه افکند. در همین دوره،

برخی باریک‌اندیشان و آینده‌نگران دست به قلم بردند و از غلبه یافتن «دیکتاتوری پول» در جامعه سخن گفتند و نسبت به فاصله گرفتن مدیران دولتی و جامعه از ارزش‌های اقتصادی و معیشتی انقلاب، هشدارهای جدی دادند، اما هیچ‌یک از این صداهای مخالف با وجود صدای رعدآسای سوت قطار دولت سازندگی به گوش نمی‌رسید. هاشمی رفسنجانی به هیچ‌رو از ایده‌ها و افکار خود دست بر نمی‌داشت و مصمم بود قطار توسعه اقتصادی را بدون توقف و تغییری، تا ایستگاه نهایی هدایت کند. اگرچه این نگرش در همان زمان، ناکارآمدی و صدمات فرهنگی و لطمات اقتصادی خود را آشکار ساخت، اما برای درک عمق ضایعات و کج‌روی‌ها، سالیان بیشتری باید سپری می‌شدند تا ابعاد و زوایای گوناگون ماجرا، با وضوح دو چندان نمایان شوند و ابهامی در میان نماند.

چند سال پس از این هشدارها، مقام معظم رهبری تأکید کردند که طبقه اجتماعی جدیدی که ایشان آن را «طبقه ممتازان و مرفهان بی‌درد» خواندند، در درون نظام جمهوری اسلامی در حال شکل‌گیری است. ایشان گفتند عاملان این طبقه که به واسطه مناسبات و مسئولیت‌های سیاسی به منابع و ذخایر ثروت عمومی دسترسی پیدا کرده‌اند، پدیده «ثروت‌های بادآورده» را رقم زده‌اند که یک انحراف بزرگ از آرمان‌های انقلاب است:

کسانی هستند که تلاش می‌کنند و حقیقتاً درصدد این هستند که «طبقه ممتاز جدید»ی در نظام جمهوری اسلامی به وجود آورند. به

مقام معظم رهبری: نمی‌شود ما در زندگی مادی، مثل حیوان بچریم و بغلتیم و بخواهیم مردم به ما به شکل یک اسوه نگاه کنند؛ مردمی که خیلی‌شان از اولیات زندگی محروم‌اند. در این راه، از خیلی چیزها باید گذشت. نه فقط از شهوات حرام، از شهوات حلال نیز باید گذشت... کمتر خرج کنیم، کمتر بذل و بخشش بی‌جا کنیم، کمتر به زندگی شخصی خودمان بپردازیم. من و شما همان طلبه یا معلم پیش از انقلابیم...





خاطر انتخاب‌ها و انتصاب‌ها و زرنگی‌ها و دست و پاداری‌ها و مشرف بودن بر مراکز ثروت، و از طریق نامشروعی که با زرنگی آن را یاد گرفته‌اند، به اموال عمومی دست بیندازند و یک طبقه‌ای جدید - «طبقه ممتازان و مرفهان بی‌درد» - درست کنند. نظام اسلامی، با مرفهان بی‌درد و معارض و مخل، آن طور برخورد سختی کرد؛ حال از درون شکم نظام اسلامی، یک طبقه مرفه بی‌درد جدید طلوع کند! مگر این شدنی است؟! به فضل پروردگار، مخلصان انقلاب و اسلام نخواهند گذاشت که چنین انحراف‌های بزرگی به وجود آید.^۱

نتیجه‌گیری

در پایان شایسته است به «مبادی و مبانی نظری» دولت‌سازندگی به صورت گذرا اشاره کنیم تا مشخص شود که سیاست‌های این دولت، بر چه پایه‌های فکری استوار بوده است، ولی باید گفت گفتمان دولت‌سازندگی، مبتنی بر التقاطی از «اسلام» و «لیبرالیسم»^۲ بوده، به گونه‌ای که بر راهبردهای آن، نگاه دوپاره اسلامی - لیبرالیستی حاکم بوده است. گره‌گفتمانی یا نقطه‌کانونی گفتمان دولت‌سازندگی، «توسعه اقتصادی»^۳ با خوانش لیبرالیستی بود. هاشمی رفسنجانی تعبیر «اعتدال‌گرایی» را برای کلیت پروژه خود در دولت انتخاب کرد که به باور او، در مقایسه با گرایش‌های دو جناح رسمی راست و چپ، یک تلقی بینابین و منطقی بود. مؤلفه‌های عمده بر خاسته از این گفتمان اسلامی - لیبرالیستی عبارت بودند از:

یکم؛ «سکولاریسم/دنیویت».^۴ اگرچه برخی از چهره‌های اصلی این دولت بعدها تصریح کردند که از نظر ایدئولوژیک، «لیبرال - دموکرات مسلمان» هستند و اسلام را یک امر قدسی می‌شمارند و نه یک «مکتب نظام‌پرداز» که به عنوان مثال، نظام اقتصادی داشته باشد، اما در همان دوره حاکمیت دولت‌سازندگی نیز سیاست‌های طراحی شده و ادبیات رسانه‌ای و عملکردهای محسوس، همه نشانگر این حقیقت بودند که مدیران تکنوکرات دولت‌سازندگی، اعتقادی به «جامعیت اسلام» ندارند و تلاش می‌کنند جامعه

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با جمعی از فرماندهان و پرسنل نیروی انتظامی در تاریخ ۱۳۷۶/۴/۲۵، برگرفته از:

<http://www.leader.ir/langs/fa/index.php?p=bayanat&id=1452>

2. Liberalism

3. Economic Development

4. Secularism

ایران را بر اساس «نسخه‌های وارداتی و سکولار» سامان بدهند. درباره مبنای مشروعیت نظام سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه نیز هاشمی رفسنجانی تصریح کرده که ولایت فقیه یک امر زمینی و عرفی است.

دوم؛ «توسعه‌گرایی/ غرب‌معیارانگاری». دولت‌سازندگی به مثابه یک «دولت توسعه‌گرا» شناخته می‌شود؛ به این معنی که دعاوی استکبارستیزانه و ایدئولوژیک ندارد و صرفاً خواهان آن است که بر اساس قواعد شناخته‌شده جهانی (غربی)، جامعه ایران را به «جامعه توسعه‌یافته» تبدیل کند. در واقع، دولت‌سازندگی در «حقانیت» و «مطلوبیت» توسعه، هیچ تردیدی را روا نداشت و آن را «نقطه آرمانی» برای جامعه ایران ترسیم کرد، حال آن که توسعه‌گرایی به هیچ رو با نوع نگاه متفاوت انقلاب اسلامی به جهان، سازگار نیست. توسعه یک برنامه کلان غربی است که سیاست‌مداران و متفکران این جوامع برای حرکت در راستای مقاصد خود طراحی کرده‌اند، اما به دلیل خودبترتیبی، آن را به عنوان یک نسخه «جهان‌شمول» و «عالم‌گیر» معرفی کرده‌اند که تمام جوامع غیر غربی باید از آن تبعیت کنند.

سوم؛ «اصالت اقتصاد/ مادی‌گرایی». دولت‌سازندگی برنامه توسعه تک‌بعدی را در دستور کار خود قرار داد و این بعد، تنها به حوزه اقتصاد اختصاص داشت. در این چهارچوب فکری، همه ساحات دیگر زندگی انسان به مثابه تابعی از ساحت اقتصادی انگاشته می‌شدند که حالت زیربنایی و اصالت نداشتند.

چهارم؛ «ماکیاولیسم^۱/ عمل‌گرایی^۲». این ایده دلالت بر نگرشی دارد که برای رسیدن به اغراض و اهداف، هر ابزار و وسیله‌ای را روا می‌شمارد و به این ترتیب، فائولان به این ایده، پروایی از کنار نهادن ارزش‌ها با این توجیه که اقتضات و شرایط بیرونی را باید درک کرد و با آنها هم‌رنگ شد، ندارند. به بیان دیگر، واقعیت‌ها را باید اصیل و عینی دانست و ارزش‌ها را فرعی و ذهنی. در این حال، هر آنجا که میان این دو تعارض و تزاومی افتد، این ارزش‌ها هستند که باید به نفع واقعیت‌ها، صحنه را ترک کنند و تا اطلاع ثانوی در حاشیه قرار بگیرند. بی‌ثباتی و سیالیت‌ها و رنگ‌پذیری‌های مکرر تکنوکرات‌های دولت‌سازندگی، از این خاستگاه نظری برمی‌خیزد و در بستر آن، معنادار و فهم‌پذیر است.

پنجم؛ «تکنوکراتیسم^۳/ مدیریت علمی». مدیران دولت‌سازندگی، اغلب از میان نیروهای تکنوکرات انتخاب شدند و به این ترتیب، دولت‌سازندگی به دولت تکنوکرات‌ها

1. Machiavellism
2. Pragmatism
3. Technocratism



تبدیل شد. توجیه هاشمی رفسنجانی این بود که گام برداشتن در مسیر توسعه بدون استفاده از نیروهای واجد بضاعت و توانایی مدیریت پروژه توسعه ممکن نیست و از این رو باید کردانی و کارآمدی این نیروهای متخصص را- که البته سنخیتی با ارزش‌های انقلاب اسلامی نداشتند- به خدمت گرفت.



رهبری امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی؛ ویژگی‌های رهبری امام خمینی (ره) در فرآیند انقلاب اسلامی

سید محمد جواد قربی^۱

چکیده

وقوع انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ در میان انقلاب‌های بی‌روح و سکولار، به مثابه یک انفجار نور بود که شعاع معنویت آن به سایر قاره‌ها رسوخ کرد. آنچه در این میان حائز اهمیت است نقش بسیار مؤثر و کاربردی حضرت امام خمینی (ره) به عنوان یک رهبر دینی و مذهبی در فرآیند انقلاب اسلامی ایران است که توانست این کشتی متلاطم را به ساحل نجات رهنمون سازد. ایشان توانستند قشرها و گروه‌های مختلف مذهبی و غیر مذهبی را مدیریت کنند و در مقابل آسیب‌ها و چالش‌های داخلی و تهدیدات خارجی، انقلاب اسلامی را واگسینه کنند؛ به گونه‌ای که خیلی از نظریه پردازان و استراتژیست‌ها به الگوگیری از روش امام راحل و دستاورد ایشان یعنی انقلاب اسلامی پرداختند. امام خمینی (ره) در فرآیند انقلاب، ضمن مدیریت قلوب و بسیج همگانی توانستند با توجه به ویژگی‌های منحصر به فرد خویش، تمامی منابع و سرمایه‌های اجتماعی و انسانی را هدایت و راهبری کنند؛ طوری که به مثابه یک الگو

۱. کارشناس ارشد اندیشه سیاسی اسلام





و اسوه برای آیندگان قرار گرفتند. رهبری امام خمینی (ره) را می‌توان در دوره‌های متفاوت تقسیم‌بندی نمود که در آنها، امام (ره) از الگوهای مدیریت سیاسی متنوعی بهره می‌جستند. پژوهش حاضر خواهان این است با بهره‌گیری از روش اسنادی-تحلیلی به بررسی نقش امام خمینی (ره) و رهبری پیامبرگونه ایشان در فرآیند انقلاب اسلامی بپردازد. سازماندهی این پژوهش به این قرار است که بعد از بررسی مفهوم رهبری در ادبیات سیاسی و منظومه اندیشه سیاسی اسلام، به نقش تاریخ‌ساز رهبری امام خمینی (ره) در فرآیند انقلاب اسلامی پرداخته خواهد شد و در عین حال دوره‌های رهبری امام خمینی (ره) مورد بررسی قرار می‌گیرد. در بخش پایانی، بعد از پرداختن به مدل رهبری قلوب امام خمینی (ره) و الگوی مدیریت سیاسی ایشان در فرآیند انقلاب اسلامی، اصول و ویژگی‌های رهبری امام در فرآیند انقلاب اسلامی مورد کنکاش قرار می‌گیرد.

کلیدواژه‌ها: رهبر، رهبری دینی، مدیریت سیاسی، امام خمینی (ره)، انقلاب اسلامی، مدیریت قلوب.

مقدمه

امام خمینی (ره) اندیشه‌ورزی ذوالفنون بودند که در ساحت‌های گوناگون معرفت، به تلاش فکری و عملی پرداختند و آثار ارجمندی در دانش‌های مختلف از خود به جای گذاشتند. نظریه‌ها و آرای عملی ایشان در حوزه فقه، اصول، فلسفه، عرفان، اختلاف، سیاست، تفسیر و علوم قرآنی، رجال و درایه و مباحث اجتماعی از جایگاه والایی برخوردار است و با توجه به نقش رهبری انقلاب اسلامی و تحول شگرف سیاسی در ایران و تأسیس نظام جمهوری اسلامی در این کشور، و بازتاب گسترده آن در جهان به طور عام و جهان اسلام به طور خاص و نقش قابل مطالعه ایشان در تحول اندیشه‌ها و آرای سیاسی و پیدایش دکترین‌های جدیدی که به گونه‌ای با عمل و رفتار سیاسی مشارالیه و نظریات ایشان ارتباط پیدا می‌کند، موجب گشتند اندیشه و عمل ایشان مورد توجه پژوهشگران و محققان داخلی و خارجی قرار گیرد.^۱ یکی از ویژگی‌های بارز در عمل امام خمینی (ره)، رهبری ایشان است. رهبری امام خمینی (ره) در میان عوامل معنوی و فرهنگی تأثیرگذار در دفاع مقدس، از برجسته‌ترین‌ها می‌باشد.

رمز شکوفایی باورها و ارزش‌های معنوی در ملت بزرگ ایران و تأثیر سترگ این باورها

۱. محمد سپهری، استراتژی دفاعی در اندیشه امام خمینی (ره)، تهران، عروج، ۱۳۸۴، ص ۱.

و ارزش‌ها در پیروزی‌های حماسه دفاع مقدس را باید در نفعات الهی و سخنان ربانی احیاگر فرهنگ اسلام ناب محمدی در عصر حاضر، حضرت امام خمینی (ره) جست‌وجو کرد. شخصیت معنوی و نافذ حضرت امام با داشتن ویژگی‌های اخلاقی برجسته‌ای که مجموع آنها را به ندرت می‌توان در انسان یافت و نیز عشق و محبت و صف‌ناپذیر رزمندگان اسلام به ایشان که از باورهای ژرف آنان سرچشمه می‌گرفت، از امام (ره)، رهبری بی‌بدیل ساخته بود که سیره نظری و عملی ایشان در دفاع مقدس تأثیری عمیق و انکارناپذیر بر جای نهاد. هنر بزرگ رهبری حضرت امام (ره) در دوران

رمز شکوفایی باورها و ارزش‌های معنوی در ملت بزرگ ایران و تأثیر سترگ این باورها و ارزش‌ها در پیروزی‌های حماسه دفاع مقدس را باید در نفعات الهی و سخنان ربانی احیاگر فرهنگ اسلام ناب محمدی در عصر حاضر، حضرت امام خمینی (ره) جست‌وجو کرد. شخصیت معنوی و نافذ حضرت امام با داشتن ویژگی‌های اخلاقی برجسته‌ای که مجموع آنها را به ندرت می‌توان در انسان یافت و نیز عشق و محبت و صف‌ناپذیر رزمندگان اسلام به ایشان که از باورهای ژرف آنان سرچشمه می‌گرفت، از امام (ره)، رهبری بی‌بدیل ساخته بود که سیره نظری و عملی ایشان در دفاع مقدس تأثیری عمیق و انکارناپذیر بر جای نهاد

هشت سال دفاع مقدس جلوه‌گر شد. ایشان با نگرشی معنوی، قوای روحی و معنوی ملت را برای آفریدن حماسه پرشکوه و شگفت‌انگیز دفاع مقدس بسیج کردند و انسان‌هایی را تربیت کردند که قالب‌های محدود و تنگ جهان مادیت را در هم شکستند و به فراخنای بی‌انتهای عالم معنویت راه یافتند.^۱

به همین علت است که امام خمینی (ره) را رهبر یک نهضت بزرگ اسلامی می‌دانند که بزرگ‌ترین نهضت دوران معاصر یا یکی از نهضت‌های بزرگ دنیا در چند سده اخیر می‌باشد.^۲

از این رو، برای بررسی اندیشه امام (ره) نسبت به انقلاب اسلامی و دفاع مقدس، ضرورتاً باید به شیوه رهبری ایشان توجه نماییم. زیرا همین رهبری دینی امام بود که انقلاب را به پیروزی رساند، نظام جمهوری را بر اساس اسلام و ارزش‌های آن پایه‌ریزی کرد، جنگ را هدایت کرد و در حقیقت با هدایت، رهبری و مواضع روشن و صریح خود در همه زمینه‌ها، توانست معجزه‌ای در قرن اخیر بیافریند. رهبری دینی امام (ره)، متأثر از

۱. حسین شیدائیان، رهبری امام خمینی (ره)، قم، مرکز تحقیقات اسلامی، ۱۳۸۰، ص ۱۸-۱۷.

۲. سید محمد خاتمی، «متن سخنرانی در مراسم افتتاحیه کنگره ایدئولوژی، رهبری و فرآیند انقلاب اسلامی»، ایدئولوژی، رهبری و فرآیند انقلاب اسلامی، تهران، عروج، ۱۳۸۲، ص ۲، ج ۱.





اسلام و قرآن است یعنی شیوه‌ای که پیامبران الهی داشتند.^۱ در همین راستا، تحلیل زیر توسط نویسنده مقاله «زندگی عرفانی و رهبری معنوی امام خمینی (ره)» گویای همه چیز است:

چهارده قرن پس از بعثت نبی مکرم اسلام، مردی از پرورش یافتگان مکتب راستین او از مشرق زمین برخاست و با تأسی از منش و روش صالحان برگزیده خدا، بسان جدش حسین بن علی (ع) در برابر منکر مسلم دوران و همه طواغیت زمان، سر و گونه قد برافراشت و طومار تباهی و ظلم را در هم پیچید. امام خمینی (ره)، مانند مقتدایش حضرت محمد بن عبدالله (ص)، کنگره‌های ظلمتکده انزوا و مهجوریت دین، ایمان و یکتاپرستی در جهان معاصر را به لرزه درآورد و نسیمی جان افروغ بر جان‌های خسته بندگان طالب حق دمید و به این ترتیب انقلابی را رهبری کرد که به تعبیر دانشمند سرشناس کانادایی - رابرت کالستون - معجزه‌ایست که از سوی خداوند حمایت می‌شود. این اعجاز بزرگ قرن بارهبری امام خمینی (ره) به حقیقت پیوست و اولین پیروزی مسلمین بر غرب، از قرن شانزدهم به این طرف محسوب می‌شود.^۲

با این تفاسیر، ویژگی و اهمیت رهبری امام خمینی (ره) بر همگان آشکار می‌گردد. از این رو، پژوهش حاضر مترصد است با بهره‌گیری از روش اسنادی کتابخانه‌ای به بررسی ویژگی‌های رهبری امام خمینی (ره) بپردازد.

چهار چوب مفهومی

مفهوم رهبری

پدیده رهبری در علوم سیاسی، غالباً ذیل مطالعات فرهنگ و جامعه‌شناسی سیاسی بررسی می‌شود. البته فرهنگ سیاسی وجهی از دانش سیاسی است که بیشتر امکان میان‌رشته‌ای مطالعه کردن برخی موضوعات این دانش را هم فراهم می‌آورد.^۳ برای رهبری تعاریف متعددی بیان شده که در اغلب آنها، مفهوم نفوذ وجود دارد. هارولد

۱. موسوی، «شیوه رهبری امام خمینی (ره)»، سیری در اندیشه‌های دفاعی امام خمینی (ره)، تهران، دفاع، ۱۳۷۹، ج ۴، ص ۳۰.

۲. سید مجید امامی، «احیای روابط امت و امام، تحلیل و بررسی مبانی و اصول دینی و نظری رابطه امام خمینی (ره) با مردم در انقلاب اسلامی»، مجموعه مقالات نخستین همایش ملی بررسی ابعاد رهبری حضرت امام خمینی (ره)، تهران، دانشگاه پیام نور، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۱۳۷.

۳. همان، ص ۵۱۹.

رهبری دینی امام بود که انقلاب را به پیروزی رساند، نظام جمهوری را بر اساس اسلام و ارزش‌های آن پایه‌ریزی کرد، جنگ راه‌دایت کرد و در حقیقت با هدایت رهبری و مواضع روشن و صریح خود در همه زمینه‌ها، توانست معجزه‌ای در قرن اخیر بیافریند. رهبری دینی امام (ره)، متأثر از اسلام و قرآن است

کونتز، رهبری را با نفوذ برابر دانسته و معتقد است که رهبری عبارت است از: هنر یا فرآیندی که با نفوذ کردن در افراد آنان را به طور داوطلبانه در راستای وصول به اهداف گروه به تلاش و می‌دارد. آلن بیرو در فرهنگ علوم اجتماعی می‌نویسد: «رهبری پدیده تبلور رفتارها، ممارست و پویایی یک گروه را تحت تأثیر یک رهبر می‌رساند. از این رو رهبری مستلزم برخورداری از ویژگی‌های طبیعی یک رئیس (اقتدار، استعدادهای موجه، محبت و حتی در مواردی برتری جسمانی است) می‌باشد.» ماکس وبر سه نوع رهبری را معرفی می‌کند: رهبری سنتی که ناشی از رسم،

عادت و سنت است؛ نظیر نظام‌های سلطنتی. رهبری عقلانی-قانونی که بر مبنای قانونی بودن مقرراتی است که به شیوه‌های عقلانی وضع شده است. رهبری کاریزماتیک که ناشی از اعتقاد به ویژگی‌های استثنایی شخصی است که دستور می‌دهد و افراد دستورات مافوق را به علت نفوذ شخصیت او می‌پذیرند؛ نظیر پیامبران و ناجیان. وبر به عنوان کاشف فره‌ایزدی معتقد است چنین رهبرانی اقتدار خود را نه از سنت و نه از عقل‌گرایی می‌گیرند بلکه بیشتر به رسالت و الهام الهی خود مدیون هستند.^۱ این تعاریفی که از رهبری می‌شود، عموماً قادر نیستند که جزئیات روابط عاطفی رهبر و اعضای گروهش را به درستی توضیح دهند. همان‌گونه که در تعاریف رهبری ملاحظه می‌شود، مهم‌ترین نکته در رهبری، جهت دادن و نفوذ بر پیروان است. به بیان دیگر، قدر مشترک بیشتر تعریف‌های رهبری، بازتاب این فرض است که رهبری، متضمن فرآیند نفوذ اجتماعی است که به این صورت که یک شخص، نفوذ عمدی بر دیگر افراد اعمال می‌کند تا به فعالیت‌ها و روابط درون گروه یا سازمان، ساختار دهد.^۲ در نهایت رهبری را نباید تنها فرآیند خاص، برای کسانی که سطوح بالای سازمان را اشغال می‌کنند، انگاشت. فرآیند رهبری، ابعاد، قالب‌ها و محتوای متفاوتی را می‌تواند دارا باشد. یک کارگر هم باید رهبری کند و یک مدیر عامل نیز باید رهبری کند و وجوه افتراق آنها در تعداد پیرو، ماهیت

۱. فاطمه ابراهیمی، «ابعاد رهبری معنوی امام خمینی (ره)»، مجموعه مقالات نخستین همایش ملی بررسی ابعاد رهبری حضرت امام خمینی (ره)، همان، ص ۳۷۶.
 ۲. سعید خورشیدی، «اصول و رهبری امام خمینی (ره) از دیدگاه مقام معظم رهبری»، مجموعه مقالات نخستین همایش ملی بررسی ابعاد رهبری حضرت امام خمینی (ره)، همان، ج ۲، ص ۵۱۳.





رهبری در فرهنگ شیعی، نه تنها زاینده شرایط و مقتضیات زندگی اجتماعی نیست بلکه یک احتیاج اصیل بشری است. این اندیشه به مبنای عقیدتی اسلام باز می‌گردد زیرا اصل ضرورت رهبری را باید در جهان بینی اسلامی جست‌وجو کرد

اهدافی که می‌خواهند تحقق بخشند و شرایطی که درون آن قرار دارند است و الا از جنبه فرآیند، رهبری یکسان است.^۱ در یک جمع‌بندی کلی، ویژگی‌های زیر به عنوان اشتراکات رهبری وجود دارد:

۱. رهبری یک فرآیند است؛ بدین معنا که در طول زمان اتفاق می‌افتد و در نتیجه ارتباطات و مراوده یا ارتباط با دیگران. به عبارت بهتر، کلید رهبری و نفوذ در دیگران ارتباطات است. ارتباطات به معنای مهارت‌های کلامی و غیر کلامی و نفوذ از طریق قدرت بیان، قدرت استدلال و گوش کردن.

۲. رهبری با تغییر آمیخته است؛ بدین معنا که هم مدیر و هم رهبر هر دو مأمور تغییر هستند، تغییری که وضع را از گذشته بهتر می‌کند. منتهی مراتب تغییرات مدیریتی در چهارچوب قواعد و مقررات سازمان و بر اساس تغییر در ساختار و تکنولوژی به وقوع می‌پیوندد ولی تغییرات ناشی از رهبری در نتیجه تحول و دگرگونی در منابع انسانی و تغییر در باورها، ارزش‌ها و اعتقادات.

۳. رهبری در داخل یک گروه اتفاق می‌افتد؛ بدین معنا که تغییر شامل دو نفر بیشتر می‌شود. لذا رهبری در گروه اتفاق می‌افتد یعنی تأثیر و نفوذ بر دو نفر بیشتر.

۴. رهبری هدفمند است؛ بدین معنا که رهبران هدفمند هستند. منتهی مراتب اینکه زمانی رهبری اتفاق می‌افتد که هدف رهبران با نیاز پیروان بر هم منطبق می‌شوند. بر این اساس اجزای رهبری عبارت است از: «اثری که یک فرد بر گروهی از افراد برای دست‌یابی به هدف مشترک عمومی می‌گذارد».^۲

رهبری در منظومه اندیشه‌های اسلامی

در هر نظام حکومتی، یک فرد با جایگاه و عنوان مشخص در رأس هرم قدرت قرار می‌گیرد. این شخص در نظام‌های سلطنتی موروثی، پادشاه و در نظام جمهوری، رئیس‌جمهور و در نظام جمهوری اسلامی، رهبر نامیده می‌شود. با بررسی دقیق قوانین اساسی تعداد قابل توجهی از نظام‌های دموکراتیک غربی، متوجه می‌شویم برای کسانی

۱. جمال یزدانی، «بررسی انواع پیروان حضرت امام خمینی (ره) و رابطه ایشان با آنها پیش از انقلاب اسلامی»، مجموعه مقالات نخستین همایش ملی بررسی ابعاد رهبری حضرت امام خمینی (ره)، همان، ص ۱۵۱.
 ۲. سید علی اکبر افجه‌ای، «رهبری یعنی خدمتگذاری»، مجموعه مقالات نخستین همایش ملی بررسی ابعاد رهبری حضرت امام خمینی (ره)، همان، ج ۱، ص ۱۳-۱۲.



که به بالاترین مقام حکومتی یعنی ریاست جمهوری دست می‌یابد، هیچ‌گونه صفات و شرایطی جز کسب آرای عمومی و نظر اکثریت، دارا بودن سن معین، تابعیت و اقامت به مدت معینی در خاک کشور مورد نظر، در نظر گرفته نشده است و به عبارت دیگر، صفات و خصوصیتی حداقلی و بدون توجه به ارزش‌های اخلاقی، معیارهای دینی و حتی کاردانی و مدیریت برای عالی‌ترین مقام حکومتی، مطرح شده است. این در حالی است که در جمهوری اسلامی، صفات و شرایط متعالی و حداکثری از لحاظ ارزشی و اخلاقی، معیارهای دینی و حتی از نظر کارایی و کارآمدی برای رهبری در نظر گرفته شده است که در مقایسه با نظام‌های دموکراتیک غربی، برتری، حساسیت و هوشمندی خارق‌العاده این نظام را در انتخاب بالاترین مقام حکومتی به اثبات می‌رساند.^۱ به همین دلیل، رهبری در نظام‌های اسلامی و ارزشی یک عنصر اساسی و هدایت‌کننده برای قدرت ملی کشور در مقاطع بحرانی و تحولات سیاسی و اجتماعی است.^۲ مدیریت و رهبری در نظام توحیدی با آنچه در غرب رایج شده تفاوت دارد:

در جوامع غیر دینی، مدیران از دانش و فن مدیریت به عنوان ابزار کارآمد برای دستیابی به خواسته‌های مادی و نفسانی مانند پول، قدرت، شهرت و حتی هویت استفاده می‌کنند، اما در نظام ارزشی اسلام، چون هدف اساسی دستیابی به قرب و رضای خداوند است و نه تأمین هدف‌های زودگذر و میان‌تهی، انگیزه‌های رهبران و مدیران چیز دیگری است. رهبر در نظام توحیدی، در پی ادای وظیفه و ایفای مسئولیت می‌باشد. البته باید توجه داشت که رهبران دینی برای رسیدن به اهداف مادی نیز تلاش می‌کنند ولی جهت‌دهی آنان همواره به سوی قرب و رضایت حق تعالی است.^۳

دقیق‌ترین واژگانی که در فرهنگ اسلامی بر مفهوم رهبر و رهبری منطبق است، واژگان امام و امامت است. درباره مفهوم امام که واژه‌ای عربی است، آمده است: «امام یعنی پیشرو و پیشوای مردم در فضائل». از این رو امام کسی است که انسان مسیر زندگی خود را بر اساس زندگی او تعیین می‌کند. آدمی هرگز از اسوه و الگویی نیاز نیست و اگر نمونه‌ای واقعی نیابد، به نمونه‌ای بدلی سر می‌سپارد. از این رو حضرت علی (ع)

۱. سید مسعود اخوان کاظمی، «جایگاه و نقش رهبری در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در مقایسه آن با قوانین اساسی دموکراسی‌های غربی»، *مطالعات انقلاب اسلامی*، س ۱، ش ۱، تابستان ۱۳۸۴، ص ۱۵۷-۱۵۶.
 ۲. محمدعلی برزنجویی، «بصیرت در ولایت‌پذیری»، *مطالعات سیاسی روز*، س ۹، ش ۳۵، بهار ۱۳۸۹، ص ۱۱۶.
 ۳. فاطمه ابراهیمی، همان، ص ۳۷۷.



می‌فرماید: «وَإِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَامًا يُقْتَدَى بِهِ وَيَسْتَضِي بِنُورِ عِلْمِهِ»؛^۱ هر پیروی را امامی است که الگوی خویش می‌شناسد و از فروغ دانشش روشنی می‌یابد.

رهبری انبیای الهی از دیدگاه قرآن کریم، هم مسائل سیاسی و اجتماعی و هم امور معنوی بشر را شامل می‌شود. شهید مطهری در این باره می‌گوید:

آنچه قرآن تحت عنوان رهبری از آن یاد می‌کند، مافوق رهبری‌ای است که بشریت می‌شناسد. رهبری‌ای که بشر می‌شناسد، از حدود رهبری در مسائل اجتماعی تجاوز نمی‌کند، ولی منظور قرآن از رهبری علاوه بر رهبری اجتماعی، رهبری معنوی یعنی رهبری به سوی خدا است و آن، خود حساب دقیق و حساسی دارد و از رهبری‌های اجتماعی بسی دقیق‌تر است.^۲

رهبری در فرهنگ شیعی، نه تنها زاییده شرایط و مقتضیات زندگی اجتماعی نیست بلکه یک احتیاج اصیل بشری است. این اندیشه به مبنای عقیدتی اسلام بازمی‌گردد زیرا اصل ضرورت رهبری را باید در جهان بینی اسلامی جست‌وجو کرد. موضوع رهبری مسلمانان پس از رحلت پیامبر اسلام، نخستین و مهم‌ترین مسئله‌ای بود که مورد بحث قرار گرفت و اکنون نیز ادامه دارد. متکلمان شیعی لزوم وجود امام معصوم را در میان مسلمانان، به ویژه پس از عصر رسالت پیامبر، از راه‌های گوناگون ثابت کرده‌اند. امامت در مکتب شیعی به عنوان یک اصل اعتقادی مطرح است و این منصب الهی، هم‌شان نبوت و نوعی ولایت الهی است که خداوند متعال به شخص امام می‌بخشد. بنابراین رهبری از دیدگاه تشیع، اعمال ولایت خداوند در زمین است و رهبر برای هدایت و رهبری حتماً باید از طرف خداوند متعال، بی‌واسطه یا با واسطه، اذن داشته باشد.^۳ به همین دلیل است که امام خمینی (ره) معتقد هستند که اصل رهبری و ولایت فقیه توسط خداوند تبارک و تعالی درست شده است و نقش هدایت و راهنمایی را بر عهده دارد.^۴ پست رهبری دینی در اندیشه سیاسی شیعه به عنوان ولی فقیه شناخته می‌شود. از محکومات اندیشه و مکتب و خط امام خمینی (ره)، اصل ولایت فقیه است. بر جسته شدن آموزه ولایت فقیه در دوره معاصر، ریشه در مجاهدت‌های حضرت امام (ره) دارد و

۱. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، تهران، آدینه سبز، ۱۳۸۸، نامه ۴۵، ص ۳۴۳.

۲. رک: مرتضی مطهری، مجموعه آثار شهید مطهری، تهران، صدرا، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۳۱۹.

۳. حسین شیدائیان، همان، ص ۲۷-۱۹.

۴. محمد رضا طالشیان احمدی، تحول مفهوم حاکم جائر در فقه سیاسی شیعه، تهران، مرکز اسناد انقلاب

اسلامی، ۱۳۸۸، ص ۳۲۵.

ایشان ولایت فقیه را به عنوان نظام سیاسی مطلوب و الگوی مدیریت جامعه اسلامی بر اساس نظام ولایت شیعی در عصر غیبت در سراسر آثار و نوشته‌ها مطرح کردند. نقش محوری ولایت فقیه تشکیل حکومت اسلامی، تربیت جامعه اسلامی، پیاده کردن ارزش‌های بنیادینی چون عدالت، توجه به مصالح امت و انقلاب و اداره کشور و نیز وضع و اجرای قوانین و مقررات اسلامی در جامعه می‌باشد.^۱ با وجود این، نقش ولایت فقیه در حکومت اسلامی این چنین قابل توضیح است:

در نظام حکومتی اسلام همه چیز به رأس هرم باز می‌گردد. مشروعیت رئیس جمهور به نصب حاکم اسلامی است. امتیاز حاکم اسلامی که در رأس هرم

جامعه قرار دارد در آن است که نزدیک‌ترین و شبیه‌ترین فرد به امام معصوم (ع) در سه بعد علم، تقوی و مدیریت است و همه افراد آن جامعه اعم از فقیه و غیر فقیه و قاضی و غیر قاضی، باید مطیع او باشند، گویا امام معصوم در رأس حکومت است. البته میان معصوم و ولی فقیه تفاوت‌های بسیاری است. در فقه اسلامی اگر فقیه‌ای در موضوعی قضاوت کرد، فقیه دیگر حق نقض آن قضاوت را ندارد. در حقیقت قضاوت یکی از شئون حکومت است و بیانگر آن است که اگر حاکم اسلامی در موردی حکم صادر کرد، هیچ کس حق ندارد آن را نقض کند.^۲

رویکرد امام خمینی (ره) به مسئله رهبری، رویکردی ابزاری است و زمانی ارزشمند

یکی از روش‌های اثربخش در رهبری امام خمینی (ره)، تسخیر قلوب مردم بود. مدیریت قلوب توسط امام راحل بر مبنای شاخص‌های خدامحوری، داشتن انگیزه‌های الهی، مردم‌گرایی و تکلیف‌گرایی استوار بود. تلازم این عناصر، شیوه نوینی را در مدیریت ارائه داده است که اثربخشی آن در روش حکومت بر قلوب تأثیر بسزایی دارد. امام بر این باور هستند که سلامت مدیریت یک نظام، با تفاهم ملت و دولت تحقق می‌یابد و علت شکست دولت‌هایی که روش مدیرانشان بر سبک آمرانه مبتنی است، عدم تفاهم با ملت است؛ از این رو، یکی از شاخص‌های اصلی در ثبات سیاسی، رضایت مردم از حکومت و مدیریت جامعه تلقی شده است



۱. رمضان شعبانی سارویی، «مدل‌سازی خط امام»، *مطالعات سیاسی روز*، س ۹، ش ۳۵، بهار ۱۳۸۹، ص ۶۴.
۲. علی نجات‌بخشی اصفهانی و سجاد سمیع پور، «ابعاد رهبری حضرت امام خمینی (ره)»، *مجموعه مقالات نخستین همایش ملی بررسی ابعاد رهبری حضرت امام خمینی (ره)*، همان، ص ۹۴-۹۳.



است که هدفی والاتر یعنی خدمت‌رسانی را تعقیب کرده و در صدد تحقق آن هدف باشد. امام خمینی (ره) در این باب می‌فرماید:

رهبر و رهبری در ادیان الهی چیزی نیست که خود به خود ارزش داشته باشد... اساساً انبیا خدا مبعوث شدند برای خدمت به بندگان خدا، خدمت‌های معنوی و ارشادی و اخراج بشر از ظلمات به نور و خدمت به مظلومان و ستمدیدگان و اقامه عدل، عدل فردی و اجتماعی.^۱

امام خمینی (ره) برای رهبری چهار مفهوم اساسی بیان کرده‌اند که به قرار زیر است: رهبری یعنی خدمت و رهبر یعنی خادم، رهبری یعنی برادری و رهبر یعنی برادر، رهبری یعنی ایثارگری و رهبری یعنی ایثارگر، رهبری یعنی بصیرت و رهبری یعنی بصیر و هوشمند.^۲

نقش تاریخ‌ساز رهبری امام خمینی (ره) در انقلاب اسلامی

پویندگی و بالندگی انقلاب اسلامی از نقش تاریخ‌ساز و تحول‌آفرین ایدئولوگ این انقلاب حکایت دارد. درک نقش عمیق و سرنوشت‌ساز این ایدئولوگ از بعد رهبری سیاسی برای فروپاشی نظم سیاسی رژیم گذشته، در موقعیت تاریخی خاصی که دین و ارزش‌های دینی در جهان فقط در گوشه معابد، مساجد، کلیساها و کنیسه‌ها، آن هم زنگارزده متجلی بود حائز اهمیت خاص است. هانا آرنت در این زمینه می‌گوید:

شیعه بودن انقلاب و نیز رهبری آیت‌الله خمینی توانست حداکثر مردم را نسبت به تعداد کمی از شعارهای عمومی همچون استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی متفق‌الرأی نماید.^۳

مدیریت و رهبری انقلاب اسلامی تا پیروزی، مقابله مستقیم با قدرت سخت‌افزاری رژیم گذشته نکرد؛ بلکه آنچنان مبارزه و مقابله نرم‌افزاری محکمی با ابزارهای سیاسی نمود که توانست به نحو جدی، تمامی قدرت نظامی و سخت‌افزاری رژیم را فلج کند تا جایی که ارتش ایران نیز همچون کشورهای پیشرفته خود را از صحنه سیاست دور نگه داشت و یا حتی به حمایت از رهبری انقلاب و ملت ایران اقدام نمادین نمود. رهبری

۱. صحیفه امام، ج ۱۸، ص ۶.

۲. حسن سعدآبادی، «نگرشی بر تعاملات رهبر و پیرو در مکتب امام خمینی (ره)، مقایسه تطبیقی با سبک رهبری کاریزمانیک»، مجموعه مقالات نخستین همایش ملی بررسی ابعاد رهبری حضرت امام خمینی (ره)، همان، ج ۲، ص ۳۶۷-۳۶۶.

۳. رک: حمید عنایت، «انقلاب اسلامی در ایران ۱۹۷۹»، ترجمه مینا منتظر لطف، فرهنگ و توسعه، س ۱، ش ۳، بهمن و اسفند ۱۳۷۱، ص ۱۰.

امام خمینی (ره): حکومت بر قلوب، یک حکومت شیرین است به خلاف حکومت بر ابدان که قلوب با آنها نباشد... شما کوشش کنید و به دوستان خود بگویید که قلوب مردم را به دست بیاورند، همان طوری که در صدر اسلام، قلوب مردم متوجه حکومت بوده است

امام، هنجارهای رژیم گذشته را به ناهنجار تبدیل نموده و نزدیکی مردم و نخبگان ملت را به هنجارهای رژیم، مساوی با حمایت از ظلم و ستم کرد. رهبری امام تا جایی نفوذ کرد که موقعیت جغرافیایی خاص ایران، پیشینه تاریخی و سیاسی ایران و حتی وجود قومیت‌های ایرانی متعدد با سابقه ذهنی (تفرقه بیانداز و حکومت کن) نیز کارساز نشد. رهبری صحیح امام خمینی (ره) به نوبه خود سازگاری فعالیت‌های درون انقلاب را با کارکرد ملت ایران،

همچنین ابزارهای مادی نزد ملت، نیازهای آحاد ملت و محیط جهانی را با خود به همراه داشت. ماهیت حرکت مردم و شکل اجرایی انقلاب اسلامی متأثر از نظام ارزشی حاکم بر آن نقش گرفته و این نقش توسط امام خمینی (ره) به خوبی ترسیم شده است. در این رابطه آمده است:

شیوه رهبری امام خمینی (ره) تابعی از ارزش‌های حاکم بر بافت این انقلاب بوده و البته چگونگی ماهیت عناصر تشکیل دهنده ملت ایران خود نوعی خاص از نظام ارزشی را اقتضا می‌کرده که این اقتضا به خوبی توسط امام خمینی (ره) شناسایی و به صورت کامل و جامع در عناصر رهبری امام از آن بهره گرفته شده است.^۱

در جریان انقلاب اسلامی ۵۷-۱۳۵۶ تنها شخصی که دارای خصوصیات یک رهبر انقلابی و ایده‌آل (شهامت، رفتار مبارزه‌جویانه و غیره) و مورد قبول اکثریت مردم بود، امام خمینی (ره) بودند که با شهامتی بی‌نظیر از سال‌ها پیش از انقلاب به صورت آشکار، در بیاناتی کوبنده به مبارزه پرداخته و بعدها به رغم کهنوت سن، رفتاری مبارزه‌جویانه و پرانرژی داشتند. لذا در حد بالایی منطبق با ارزش‌های آن زمان اکثریت مردم بودند. علاوه بر آن، ایشان پیش از این، نقش بسیار مهم رهبر مذهبی را دارا بودند و تعداد بسیار زیادی پیروان از جان گذشته در نهاد مذهب، مردم و بالاخص بازاریان با ایشان همراه بودند.^۲

بدین ترتیب اکثریت قاطع مردم از امام خمینی (ره) به عنوان رهبر انقلاب پیروی کرده

۱. محمدعلی مهدوی ظفرقندی، عناصر رهبری سیاسی امام خمینی (ره)، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۵، ص ۱۶-۱۰.

۲. محمدعلی مهدوی ظفرقندی، همان، ص ۲۳-۲۲.



امام همواره از تصمیم‌گیری به عنوان حق یاد می‌کردند و حضور خود و دیگران را در مقدرات و تصمیم‌گیری‌های سیاسی جامعه، تکلیف دینی و سیاسی تلقی و عدم اهتمام به امور کشور اسلامی و مسلمین را به منزله گناه و نافرمانی تعریف می‌کردند

و نقش رهبری ایشان جنبه هنجاری پیدا کرده بود و به عنوان هنجار گسترش می‌یافت. بدین معنی که اگر کسی قلباً راغب به پیروی از ایشان نبود، با وجود این جرئت پیدا نمی‌کرد پیروی نکند.^۱ به هر حال برای درک بهتر رهبری امام خمینی (ره) در روند انقلاب باید به شاخص‌های دیگری نیز توجه شود.

نقش‌های رهبری امام خمینی (ره)

با مروری گذرا بر مسیر مبارزات و حرکت‌های انقلاب اسلامی و همچنین نوشته‌های محققین، رهبری امام خمینی (ره) در انقلاب را می‌توان در سه نقش مورد مشاهده قرار داد:

امام خمینی (ره) به مثابه یک رهبری با خصال ویژه

با توجه به مطالعاتی که تاکنون در زمینه انقلاب اسلامی به عمل آمده است بسیاری از اندیشمندان بر نقش برجسته امام در پیروزی انقلاب تأکید داشته‌اند و تردیدی نیست که امام دارای بارزترین ویژگی‌های باطنی (فردی) و اجتماعی بودند و عشق و علاقه‌ای که مردم به ایشان داشتند به راحتی از شیفتگی توده‌های مردم نسبت به ایشان قابل مشاهده است. با تأمل بیشتر متوجه می‌شویم که رابطه امام و مردم قبل از آن که رابطه‌ای بر مبنای سلطه و قدرت کار یزمایی باشد رابطه‌ای بر اساس منطق و عقل‌گرایی بوده است. در طول دوران رهبری امام، هیچ دستوری از طرف ایشان صادر نشد مگر مقدمات لازم برای آمادگی ذهنی مردم فراهم شده و دلایل اتخاذ آن تصمیم به صراحت و با بیانی گویا برای مردم شرح داده شده باشد. لازم به ذکر است که این در شرایطی بود که با عشق و علاقه و آفری که مردم به ایشان داشتند هر دستوری که می‌فرمودند برای آنان حجت بود. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت:

علی‌رغم وجود همه ویژگی‌های یک رهبری با خصال ویژه در حضرت امام و با وجود علاقه وافر توده‌های مردم به ایشان، امام این اقتدار را وسیله استیلا و سلطه خود بر مردم یا پیروزی و تقلید کورکورانه آنها از

خود قرار نمی‌دادند.^۱

امام به مثابه مرجع تقلید

الگوی سازماندهی امام مبتنی بر نظارت ولایی است که دارای مرکز و پیرامونی است. ساختاری با محوریت ولایت فقیه و متشکل از نهادهای انقلاب، قوای رسمی و سه‌گانه، نمایندگان ولی فقیه در نهادها، استان‌ها و مناسک دینی است که استخوان‌بندی و شاکله سازماندهی در اصول محور ولایت را با در نظر گرفتن شاخصه‌های اسلام، برادری، سلسله مراتب نوگرایی در تشکیلات، تشکیل می‌دهد

در بررسی زندگی سیاسی حضرت امام(ره) و دوران بیست و پنج ساله رهبری انقلاب اسلامی ملاحظه می‌گردد که به رغم برخورداری ایشان از موقعیت مرجعیت و اینکه هر فتوایی را که صادر می‌کردند بی‌چون و چرا توسط مقلدین ایشان اطاعت می‌شد و ایشان در تمامی دوران مبارزات و رهبری انقلاب، تنها در موارد بسیار معدودی از چنین موقعیت و اختیاراتی استفاده کردند

به این ترتیب می‌توان نتیجه گرفت با آن که امام از اختیارات فوق‌العاده مرجعیت برخوردار بودند مع‌هذا از این توان برای پیشبرد اهداف رهبری انقلاب استفاده نکرده، بلکه آنچه مردم را به حضور در صحنه تشویق می‌کرد، نوعی دیگر از رابطه بین رهبری مردم که کمتر به آن توجه شده است بود و نوعی رابطه صرفاً عاشقانه و تعبدی کورکورانه نبود.

امام به مثابه مرشد و آگاهی‌دهنده

با مطالعه در زندگی امام و رابطه او با مردم در دوران‌های قبل و بعد از انقلاب به این نکته مهم برمی‌خوریم که امام در بیشتر مواقع نه فقط به عنوان یک رهبر کاربیزما و نه تنها به عنوان یک مرجع تقلید بلکه به عنوان یک معلم و مرشد نیز عمل می‌کرده است.^۲ بنابراین امام(ره) با درایت و بینش عمیق و کاربردی خویش مترصد حل مشکلات مردم و ارایه راهکارهای آگاهی‌بخش در مقابل آسیب‌ها و چالش‌های پیش رو بودند. ایشان با بهره‌گیری از تعالیم اسلامی و سیره ائمه سعی می‌نمودند تا مسیر و مقصد را به توده‌های مردم نشان دهند و در عین حال آگاهی‌های لازم را به آنها بدهند.

دوران رهبری امام خمینی(ره)

رهبری امام خمینی(ره) را به دوره‌های متفاوت می‌توان تقسیم کرد. این چهار دوره به شرح زیر هستند:

۱. علی‌اکبر احمدی و حسن عباس‌زاده، «بررسی و تبیین حکمرانی خوب از دیدگاه امام خمینی(ره)»، مجموعه مقالات نخستین همایش ملی بررسی ابعاد رهبری حضرت امام خمینی(ره)، همان، ج ۱، ص ۳۰۱-۳۰۰.
۲. همان، ص ۳۰۲-۳۰۱.



الگوی نظارت و کنترل امام پس از تبیین بایدها (تحقق جمهوری اسلامی و استقلال و آزادی) و تبیین شاخصها (قانون اسلام، قانون اساسی، رضایت مردم تا منافع مصالح جامعه) و توجه به ضرورت الگوسازی جدید از حکومت اسلامی بر اساس سیره عملی نبوی و علوی، با خودکنترلی به عنوان اساس الگوی نظارت و کنترل اسلامی آغاز می‌شود

دوره اول. ظهور امام خمینی (ره) به عنوان رهبر سیاسی - مذهبی و کسب مقبولیت سریع ایشان از طرف توده‌ها. این دوره با اعلامیه مخالفت با قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی آغاز شد و اوج شکوفایی آن در سخنرانی معروف ایشان در روز عاشورای ماه محرم و دستگیری و قیام ۱۵ خرداد بود و با تبعید ایشان به ترکیه که به دنبال مخالفت شدید کاپیتولاسیون تحمیلی امریکایی‌ها صورت گرفت و سازش و خیانت بعضی از روحانیون از جمله شریعتمداری به پایان رسید.^۱

دوره دوم. رهبری امام امت در این مرحله یک دوره فطرت طولانی پانزده ساله را می‌گذراند که با تبعید ایشان به ترکیه و عزیمت ایشان از نجف به پایان می‌رسد. در این دوره گرچه گاهی به مقتضای زمان و با توجه به حوادث و اتفاقاتی که در ایران رخ می‌داده، با انتشار اعلامیه‌ها و انجام سخنرانی‌ها نه تنها به مخالفت و مبارزه با رژیم ادامه دادند بلکه ارتباط معنوی خود را با مردم حفظ کرده و آنها را در این دوره ارشاد می‌کردند؛ لکن کار اصلی و مهمی که امام در این دوره انجام دادند این بود که به عنوان ایدئولوگ انقلاب با آغاز یک سری دروس حوزوی که به حکومت اسلامی یا ولایت فقیه مشهور است طرح اصلی حکومت بعد از انقلاب را ریخته و برای کسانی که تا آن زمان برایشان حکومت اسلامی نامفهوم و در ابهام بود، روشن کردند که در صدد چه نوع جامعه و حکومتی باشند.^۲ به عبارتی دیگر می‌توان مدعی شد:

امام طرح مبعث حکومت اسلامی را در اولین کتاب خود، کشف/سرر انجام دادند و بعد در سال ۱۳۴۸ در قالب سلسله درس‌هایی در نجف به این موضوع پرداختند که در کتاب ولایت فقیه یا حکومت/اسلامی جمع‌آوری شده است.^۳

دوره سوم. رهبری امام در این دوره، از زمانی آغاز شد که اولین جرقه‌های انقلاب در دی‌ماه ۱۳۵۶ در قم موجب شعله‌ور شدن آتش زیر خاکستر گردیده و دیری نگذشت

۱. فاطمه ابراهیمی، همان، ص ۳۸۳.

۲. همان.

۳. محمد پزشکی و دیگران، انقلاب اسلامی و چرایی و چگونگی رخداد آن، قم، دفتر نشر معارف اسلامی، ۱۳۸۳، ص ۱۳۱-۱۳۲.



که هستی سیستم سیاسی حاکم بر ایران را سوزاند و برای همیشه بر نظام شاهنشاهی، خط بطلان کشید. در این دوره امام با تشخیص موقعیت و با بیداری مردم درنگ را جایز ندانسته و با هر چه بیشتر برافراشته ساختن پرچم رهبری انقلاب - که بر دوش داشتند - پیش تاختند و بدون سازش با رژیم و با درک صحیح از خواسته، اراده و توان مردم - که با شور و احساسات در صحنه تظاهرات و درگیری با مأموران دولتی حضور داشتند - عزم قاطع خود را در ادامه مبارزه بی‌امان تا سرنگونی رژیم شاه اعلام و دنبال کردند. شیوه رهبری امام (ره) در این دوره به سه شکل بود:

- از رخنه کسانی که سعی در نزدیک شدن به مقام رهبری داشتند جلوگیری کردند و بدین وسیله از هر نوع سوءاستفاده از موقعیت ایشان و دستاوردهای انقلاب جلوگیری نمودند.

- برخورد قاطع ایشان با مسائل و عدم سازش در راه تحقق اهداف مبارزه.
- با موقعیت مناسبی که در پاریس از نظر دسترسی به رسانه‌های گروهی دنیا به دست آمده بود امام از این موقعیت برای رساندن پیام به گوش مردم جهان حداکثر استفاده را نمود.

اوج دوره سوم رهبری امام خمینی (ره) زمانی بود که با خروج شاه از ایران و بازگشت ظفرمندانه امام به آغوش مردم ضربان نبض و تپش قلب انقلاب به شدت رو به فزونی گرفت و روز ۱۱ بهمن که امام دستور استنکاف از رعایت حکومت نظامی را صادر کرد، آخرین ساعات عمر رژیم شاه بود.^۱

دوره چهارم: دوره سازندگی؛ این دوره که حساس‌ترین و مشکل‌ترین دوره رهبری انقلاب اسلامی بود، رهبر انقلاب به عنوان رهبر اجتماعی و رئیس حکومت می‌بایست کشتی هیجان‌زده انقلاب را به ساحل آرامش و سکون هدایت می‌کرد. در حالی که قدرت سیاسی و نظام طاغوتی سقوط کرده و میلیون‌ها انسان که در بند اسارت رژیم وابسته به بیگانه بودند از بند آزاد شده و امکان هر نوع هرج و مرج و خارج شدن حرکت از کنترل رهبری وجود داشت، رهبری انقلاب می‌بایست با قدرت و توانایی فوق‌العاده ضمن کنترل هیجان و احساسات توده‌های مردم و جلوگیری از هرج و مرج، همچون معماری توانا ساختمان جدید حکومت اسلامی را که طرح و ایده آن را قبلاً داده است بر ویرانه‌های حکومت ساقط‌شده بنا می‌نمود. در این دوره بود که هر گونه غفلت و بی‌دقتی می‌توانست موجبات سوءاستفاده از آزادی‌های داده‌شده، رخوت و انحراف در مسیر اصلی ایجاد کند.

۱. رک: منوچهر محمدی، *تحلیلی بر انقلاب اسلامی*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۶.



ایشان در طول مدت متجاوز از ده سال پس از پیروزی انقلاب و تا زمان رحلت جانگداز خود، با رهبری‌های داهیبانه و اعجاز‌گونه خود نه تنها نظام نوپای اسلامی ایران را از انواع توطئه‌ها، انحرافات و مخاطرات محافظت کرد، بلکه با حل بسیاری از معضلات پیچیده ایدئولوژیک و فقهی که خود می‌توانست نظام را به بن‌بست بکشاند، موجبات تثبیت نظام و تداوم انقلاب را پس از خود نیز فراهم ساخت.^۱

رهبری امام خمینی (ره) و مدل مدیریت بر قلوب

یکی از روش‌های اثربخش در رهبری امام خمینی (ره)، تسخیر قلوب مردم بود. مدیریت قلوب توسط امام راحل بر مبنای شاخص‌های خدامحوری، داشتن انگیزه‌های الهی، مردم‌گرایی و تکلیف‌گرایی استوار بود. تلازم این عناصر، شیوه نوینی را در مدیریت ارائه داده است که اثربخشی آن در روش حکومت بر قلوب تأثیر بسزایی دارد. امام بر این باور هستند که سلامت مدیریت یک نظام، با تفاهم ملت و دولت تحقق می‌یابد و علت شکست دولت‌هایی که روش مدیرانشان بر سبک آمرانه مبتنی است، عدم تفاهم با ملت است؛ از این رو، یکی از شاخص‌های اصلی در ثبات سیاسی، رضایت مردم از حکومت و مدیریت جامعه تلقی شده است. امام جدایی حکومت و مدیریت را از ملت، موجب از بین رفتن رضایت عامه مردم می‌دانند و برخورد آمرانه را دلیل این جدایی ارزیابی می‌کنند.^۲ با این تفاسیر، مدل رهبری امام خمینی (ره) مدلی منحصر به فرد و مبتنی بر پیش‌فرض‌های دینی بوده است و یک روش مطلوب در رهبری را معرفی می‌کند که مدیریت بر قلوب نامیده می‌شود. امام راحل این روش از رهبری را حکومتی شیرین تلقی کرده و می‌فرماید:

حکومت بر قلوب، یک حکومت شیرین است به خلاف حکومت بر ابدان که قلوب با آنها نباشد... شما کوشش کنید و به دوستان خود بگویید که قلوب مردم را به دست بیاورند، همان طوری که در صدر اسلام، قلوب مردم متوجه حکومت بوده است.^۳

در این مدل، رهبر باید بتواند قلوب پیروان را تسخیر کرده و آنان را برای رسیدن به اهداف بسیج نماید. لازمه مدیریت بر قلوب، پذیرفتن حکومت الهی بر خویشتن است و لازمه این پذیرش، اصلاح رابطه خود با خدا است. در مدل مدیریت بر قلوب، عوامل

۱. فاطمه ابراهیمی، همان، ص ۳۸۴-۳۸۳.

۲. عباس شفیعی، استراتژی رهبری امام خمینی (ره)، تهران، عروج، ۱۳۸۴، ص ۸۹.

۳. صحیفه امام، ج ۱۴، ص ۱۷۹.

خدا محورى منشأ و مبدأ همه اصولى است که رهبران الهى جامعه خود را مبتنى بر آن نظام بخشیده و به آن مقصد متعالى هدايت مى کنند. اين اصلى است که ديگر اصول از آن مشتق گرديده است زیرا جامعه‌ای دينى است که بر محور خدا استوار است؛ که سبب ايجاد جهان بينى جديدى است. امام (ره) محور و مدار همه امور را خدا مى دانست و همه اهداف وی بر آن متمرکز بود

مختلفى مورد توجه قرار مى گيرد: رابطه با خالق هستى و رابطه با مخلوق در هستى. نکته مهم اينکه لازم است رهبر هنگام توجه به مردم، از منظر الهى به آنها بنگرد نه منافع شخصى يا سازمانى. لذا عوامل الهى جنبه علتى پيدا کرده و در صورت عدم رعايت اين جنبه، مدل دچار نقص شده و مديريت بر قلوب اتفاق نمى افتد. در اين مدل، مردم يکى از ارکان مهم مديريت و حکومت بوده و اساساً انقلاب و حکومت دينى در پرتو حمايت‌هاى مردمى تحقق پيدا کرده است. از اين رو مديران و رهبران لازم است نوع نگاهشان به مردم، نگاه حاکم و رعايت نباشد، بلکه الگوى

روابط با رهبران الگوى هرم معکوس است. ملت و مردم در اين مدل داراى ويژگى‌هاى زير هستند: ايمان و تحول درونى، اسلام خواهى، بيدارى و رشد دينى و سياسى، الگوى ملل مستضعف جهان.^۱ به طور کلی، عوامل مهم در مدل مديريت بر قلوب مشتمل بر موارد زير است: انگيزه الهى، تکليف‌مدارى و مردم‌دارى.

انگيزه الهى در يک طرف طيف و در جايگاه والاتر و برتر آن از نظر سلسله مراتب و مردم‌دارى در طرف ديگر طيف و از نظر رتبه پايين تر از آن قرار دارد. عامل تکليف‌مدارى به دو عامل فرعى «تکليف در برابر خدا» و «تکليف در برابر مردم» تقسيم مى شود.^۲ با توجه به اين موضوع عامل تکليف‌مدارى در اين پيوستار رهبرى، از نظر رتبه بعد از انگيزه الهى و قبل از مردم‌دارى قرار مى گيرد. خاطر نشان مى شود که عامل انگيزه الهى به اندیشه و تفکر رهبر، عامل تکليف‌مدارى به نگرش رهبر و مردم‌دارى به رفتار رهبر مربوط مى شود. از اين رو، عوامل رهبرى، بينشى، نگرشى و رفتارى‌اند. از سوى ديگر بعضى از عوامل مربوط به شخص رهبر و برخى مربوط به پيروان و مردم مى شود. در عين حال در همه موارد نبايد از عوامل انگيزه الهى غفلت کرد. با توجه به اين نکته، در مقابل کار يا فعاليت يا خدمتى که براى مردم انجام مى گيرد، انتظار هيچ گونه جبران وجود ندارد. بنا بر اين، مدير يا رهبر خدماتى که مى رساند هيچ چشم‌داشتى به جبران از سوى

۱. حسن سعدآبادى، همان، ص ۳۶۹-۳۶۸.

۲. عباس شفيعى، «رابطه مدل مديريت بر قلوب و هرم معکوس در رهبرى»، مجموعه مقالات نخستين همایش ملی بررسی ابعاد رهبری حضرت امام خمینی (ره)، همان، ج ۲، ص ۴۳۴.





افراد زیرمجموعه نداشته و اجر خود را فقط از خدا طلب می‌کند.^۱

رهبری امام خمینی (ره) و الگوی مدیریت سیاسی امام خمینی (ره)

هر چند در ظاهر، الگوی مدیریتی امام دارای اصولی مشابه با دیگر مکاتب مدیریتی است، ولی این عناصر تفاوت ماهوی با عناصر الگوهای مدیریتی مکاتب رایج غربی دارد که به آنها اشاره می‌شود:

برنامه‌ریزی

امام در برنامه‌ریزی خود از روش‌های علمی‌ای استفاده کرده است که به کارآمدی و پاسخگو بودن برنامه کمک کند و منافاتی با اسلام نداشته باشد، ولی با توجه به جامع‌نگری و هدف‌گذاری دین‌مدارانه و واقع‌نگری مصلحت‌جویانه و با نگرش عقلانی و شهودی به آینده بر اساس سنت‌های الهی، با تأکید بر وحدت رویه و مشورت با نخبگان و ضرورت بازنگری در برنامه با گذشت زمان پس از بررسی‌های لازم، به طراحی و برنامه‌ریزی در اداره جامعه اهتمام داشتند.

تصمیم‌گیری

امام همواره از تصمیم‌گیری به عنوان حق یاد می‌کردند و حضور خود و دیگران را در مقدرات و تصمیم‌گیری‌های سیاسی جامعه، تکلیف دینی و سیاسی تلقی و عدم اهتمام به امور کشور اسلامی و مسلمین را به منزله گناه و نافرمانی تعریف می‌کردند. استفاده از الفاظ تصمیم‌گیری، بارها در پیام‌ها و نامه‌ها، سخنرانی‌ها و مکتوبات امام قابل مشاهده است. الگوی تصمیم‌گیری امام مبتنی بر الگوی تصمیم‌گیری اسلامی، تصمیم‌گیری الهی - عقلانی است که طبق نظر نرمن مایر، ارزیابی کارآیی تصمیم، ضمن بالا بودن کیفیت، پذیرش مجریان را به همراه دارد.^۲

سازماندهی

الگوی سازماندهی امام مبتنی بر نظارت ولایی است که دارای مرکز و پیرامونی است. ساختاری با محوریت ولایت فقیه و متشکل از نهادهای انقلاب، قوای رسمی و سه‌گانه، نمایندگان ولی فقیه در نهادها، استان‌ها و مناسک دینی است که استخوان‌بندی و شاکله سازماندهی در اصول محور ولایت را با در نظر گرفتن شاخصه‌های اسلام، برادری، سلسله مراتب نوگرایی در تشکیلات، تشکیل می‌دهد. امام از سازمان‌های رسمی و غیر

۱. همان.

۲. اصغر افتخاری و ابوالحسن حسین‌زاده، «اصول و ارکان مدیریت سیاسی امام خمینی (ره)»، مطالعات انقلاب اسلامی، س ۸، ش ۲۶، پاییز ۱۳۹۰، ص ۳۳.

رسمی، برای اهداف عالی نظام به نحو احسن و اکمل استفاده کرد و ارایه‌دهنده الگوی نوینی از سازماندهی همگانی در مدیریت سیاسی امروز بود.^۱

هدایت و رهبری

اولاً، قدرت نفوذ امام در جامعه و پذیرش رهبری ایشان از سوی مردم و مسئولان، بیش از همه مبتنی بر اتکای ایشان به اصول اسلام و احکام قرآن بود که به زبان ساده و به دور از هر گونه جمله‌ها و واژه‌های پیچیده و غامض برای مردم بیان می‌شد؛ در حالی که هیچ یک از مدیران و رهبران سیاسی معاصر دارای چنین اقتداری نبودند. ثانیاً، در

حضرت امام (ره) خواه در دوران مبارزه با طاغوت و خواه در دوران دفاع مقدس، با شجاعت و دلیری کم نظیری وارد صحنه عالمیان، او ترس را ترساند که به دل‌های اولیای الهی راه نیابد. او هرگز نترسید و نترساند. این شجاعت و دلاوری، یادآور شجاعت‌های پیامبر اکرم (ص) و حضرت علی (ع) در جنگ‌های صدر اسلام بود

جایگاه نیابت امام زمان (عج)، به عنوان یک رسالت دینی، به بصیرت‌بخشی آحاد مردم و مسئولان با استفاده از تعلیم و تربیت اسلامی و توسعه آن، اطلاع‌رسانی سازنده و روشن، دمیدن روح احساس مسئولیت، خودباوری، کرامت و عزت در امت اسلامی می‌پرداخت و از جامعه عقب‌مانده، ناامید، ناآگاه و جاهل، جامعه‌ای فرهیخته، بصیر، روشن بین و با انگیزه ساخت که نمونه چنین رهبری را که با آموزه‌های دینی و انسانی به چنین توفیقی نایل آمده باشد، در جهان معاصر نمی‌توان یافت. ثالثاً امام با تکیه بر منابع مادی و معنوی (منابع معنوی نقش برجسته و مؤثرتری دارد) به انگیزش جامعه پرداخت و نقش محوری در حرکت انقلابی اداره جامعه بعد از پیروزی انقلاب ایفا کرد. این در حالی است که در مکاتب رایج مدیریتی، به عوامل مادی بیشتر توجه می‌شود تا عوامل معنوی و در مواردی که به عوامل معنوی توجه شده، تک‌بعدی بوده است، نه چندبعدی. رابعاً، الگوی ارتباطی امام در جامعه مبتنی بر عوامل معنوی بود که اعتبار شخصیت فرستنده، اعتبار پیام و اثرگذاری کانون‌ها و کانال‌های ارتباطی و دریافت پیام به وسیله گیرندگان بصیر و آگاه و با انگیزه را به روشنی ترسیم می‌کرد. ویژگی‌های امام از جمله تیزهوشی، جامعیت علمی، تواضع و صداقت، قدرت بیان و بصیرت، شخصیتی معتبر و جذاب را برای کسانی می‌ساخت که با ایشان مرتبط بودند. پر واضح است که الگوی ارتباطات امام

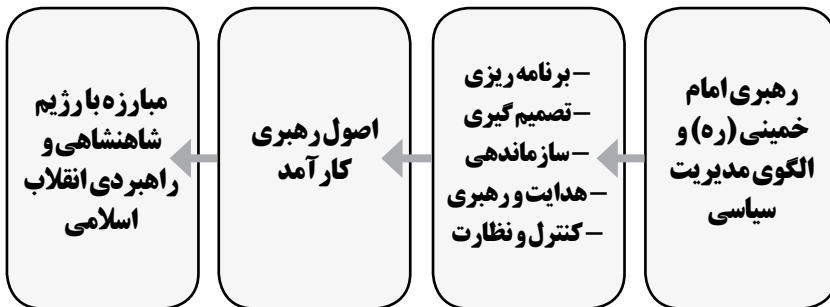
۱. اصغر افتخاری و ابوالحسن حسین‌زاده، همان، ص ۳۴.



از نظر ماهیت، با الگوهای رایج ارتباطی در مدیریت تفاوت اساسی دارد.^۱

کنترل و نظارت

الگوی نظارت و کنترل امام پس از تبیین بایدها (تحقق جمهوری اسلامی و استقلال و آزادی) و تبیین شاخص‌ها (قانون اسلام، قانون اساسی، رضایت مردم تا منافع مصالح جامعه) و توجه به ضرورت الگوسازی جدید از حکومت اسلامی بر اساس سیره عملی نبوی و علوی، با خودکنترلی به عنوان اساس الگوی نظارت و کنترل اسلامی آغاز می‌شود. خودکنترلی مبتنی بر خداحاضری و خداناظری، بازگشت اعمال در قیامت، ارزش‌های والای انسانی، وجدان و غیره می‌باشد که تکلیف رفتار انسان را مشخص می‌کند و هر کس بهترین ناظر اعمال خویش است و با تحقق این عامل، دیگر نیازی به سیستم‌های کنترل بیرونی نیست ولی این آرمان در عالم واقع امکان‌پذیر نیست. از این رو امام توجه به نظارت همگانی با ارشاد (به عنوان یکی از ضروریات دین) را محور بعدی نظارت قرار داده و نظارت مستقیم و غیر مستقیم، با بهره‌گیری از منابع اطلاعاتی مختلف به همراه اقدامات اصلاحی در صورت نیاز را مورد توجه قرار دادند.^۲



اصول (ویژگی‌های) رهبری امام خمینی (ره) در انقلاب اسلامی

امام خمینی (ره) بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران، رهبری خود را بر اصول و مبانی ناب اسلامی پایه‌گذاری کردند. ایشان پس از فراگیری تعالیم ناب اسلامی و کسب تجربه از مبارزات مصلحان پیش از خود و توجه به علت موفقیت‌ها و ناکامی‌ها و شناخت نقاط

۱. همان.

۲. اصغر افتخاری و ابوالحسن حسین‌زاده، همان، ص ۳۵.

دل آرام و قلب مطمئن حضرت امام(ه) پیامد ایمان محکم و اعتقاد راسخ به دریای بیکران الطاف الهی بود. طمأنینه‌ای که حوادث ناگوار و کمر شکن قادر به تزلزل و در هم شکستن آن نبود. حضرت امام(ره) عالم را محضر حق تعالی می‌دید و به الطاف و عنایات الهی اعتماد داشت و مصداقی از آیه «الا بذکر الله تطمئن القلوب» بود و این عنصر مهم تأثیری شگرف در تصمیم‌گیری‌های ایشان در رهبری دفاع مقدس داشت

قوت و ضعف آنها، اهداف و برنامه‌های خود را بر اصولی استوار ساخت که کمتر کسی می‌توانست آن ویژگی و اصول را هماهنگ با هم در خود جمع کند، در نتیجه به پیروزی شکوهمند ایران اسلامی و خصوصاً احیای مجدد اسلام در قرن حاضر انجامید. با این تفاسیر اصول رهبری امام خمینی(ره) به شرح زیر می‌باشد:

خدا محور

اولین ندای جان‌بخش امام خمینی(ره) ندای فطرت و آزادی است که آدمی را از یوغ غیر، جدا ساخته و به حقیقت رهنمون می‌سازد. آزادی خواهانی که سالیان سال، در قرون متمادی

آرزوی پاسخ دادن به فطرت پاک خود را داشتند این حقیقت را از زبان حکیمی شنیده و به آن لبیک گفتند تا حماسه حسینی دیگری خلق کنند و از بند شهوت پرستان پلید آزاد گردند. خدا محور منشأ و مبدأ همه اصولی است که رهبران الهی جامعه خود را مبتنی بر آن نظام بخشیده و به آن مقصد متعالی هدایت می‌کنند. این اصلی است که دیگر اصول از آن مشتق گردیده است زیرا جامعه‌ای دینی است که بر محور خدا استوار است؛ که سبب ایجاد جهان بینی جدیدی است. امام(ره) محور و مدار همه امور را خدا می‌دانست و همه اهداف وی بر آن متمرکز بود. امام خمینی(ره) در راستای آیه ۴۶ سوره مبارکه سبأ معتقد بودند انجام هر کاری فقط باید برای خدا باشد، فقط برای خدا قدم برداشت، اگر در این راه، یک جماعت همراهی کنند بهتر و اولی است، و گرنه در صورت عدم همراهی مردم نباید سکوت کرد و بایست در مقابل ظلم و بیدادگری ایستاد. امام(ره) قیام برای خداوند را تنها راه اصلاح جهان می‌دانند؛ همچنین ایشان عامل تیره‌روزی را قیام برای منافع شخصی می‌دانند. امام از ابتدا همه کارها را برای خدا می‌دانست و برای غیر او وجود مستقلی قائل نبود، به نام خدا و اتکال او، کارها را شروع و به انجام می‌رساند. رمز موفقیت و پیروزی ایشان، رنگ خدایی داشتن کارهایش بود. امام خمینی(ره) همراهی و عدم همراهی با خدا را عامل شکست و پیروزی می‌دانستند.^۱

۱. رضا حاجیان حسین آبادی، «اصول رهبری امام خمینی(ره)»، مجموعه مقالات نخستین همایش ملی بررسی ابعاد رهبری حضرت امام خمینی(ره)، همان، ج ۲، ص ۲۸۵-۲۸۴.



شجاعت و دلاوری

از ویژگی‌های مهم اخلاقی برای رهبران و فرماندهان، شجاعت و دلاوری است. این خصلت نقش حساسی را در ترغیب نیروهای رزمی به جنگ و پیروزی بر دشمن ایفا می‌کند. حضرت امام (ره) خواه در دوران مبارزه با طاغوت و خواه در دوران دفاع مقدس، با شجاعت و دلیری کم‌نظیری وارد صحنه مبارزه شد. به تعبیر یکی از عالمان، او ترس را ترساند که به دل‌های اولیای الهی راه نیابد. او هرگز نترسید و نترساند. این شجاعت و دلاوری، یادآور شجاعت‌های پیامبر اکرم (ص) و حضرت علی (ع) در جنگ‌های صدر اسلام بود.^۱ هنگامی که وزیر دفاع امریکا علناً تهدید کرده بود که امریکا در این جنگ هر زمانی که صلاح بداند از دوستان عرب خود پشتیبانی خواهد کرد، حضرت امام (ره) در پاسخ به این گونه تهدیدهای نظامی دشمنان فرمودند که اگر آنها بخواهند تعدی بکنند ما تا آخرین نفرمان می‌ایستیم و در مقابل آنها ایستادگی می‌کنیم.^۲

طمأنینه

دل آرام و قلب مطمئن حضرت امام (ه) پیامد ایمان محکم و اعتقاد راسخ به دریای بیکران الطاف الهی بود. طمأنینه‌ای که حوادث ناگوار و کمرشکن قادر به تزلزل و در هم شکستن آن نبود. حضرت امام (ره) عالم را محضر حق تعالی می‌دید و به الطاف و عنایات الهی اعتماد داشت و مصداقی از آیه «لا بذکر الله تطمئن القلوب» بود و این عنصر مهم تأثیری شگرف در تصمیم‌گیری‌های ایشان در رهبری دفاع مقدس داشت. واکنش ساده و آرام امام (ره) در برابر هجوم سراسری دشمن به کشور ایران بارزترین نمونه این طمأنینه بود که فرمودند یک دزدی آمده یک سنگی انداخته و فرار کرده، فرماندهان و طراحان عملیات‌های جنگ پس از روزها مطالعه، شناسایی و بررسی امکانات و تجهیزات و تهیه راه کارهای عملیاتی و نظامی باز هم به هنگام اجرای عملیات‌های مهم اضطراب و نگرانی خویش را از سرانجام عملیات و عدم اطمینان از موفقیت آن را پنهان نمی‌کردند و به نفس مطمئنه امام پناه می‌جستند.^۳

تواضع و فروتنی

شخصیت عظیم و معنوی حضرت امام (ره)، مهم‌ترین عامل در تحول معنوی و روحی ملت ایران و رزمندگان جبهه‌های نور علیه ظلمت در هشت سال دفاع مقدس بود. حضور پرشور جوانان در عرصه جهاد و شهادت، گرایش توده مردم و نوجوانان به

۱. حسین شیدائیان، همان، ص ۶۱.

۲. رضا حاجیان حسین‌آبادی، همان، ص ۲۹۶.

۳. همان.

انگیزه امام از ورود در عرصه سیاست و بر عهده گرفتن مسئولیت و رهبری یک انقلاب بزرگ، تنها انجام تکلیف الهی بود و همچنین این انگیزه موجب شد که بسیاری از آفات و آسیب‌هایی که تهدیدکننده رهبران جنبش‌ها و نهضت‌های مردمی است از بین برود

ارزش‌های انسان‌ساز و متعالی اسلام و شکوفایی این ارزش‌ها در جبهه‌های جنگ، همه در پرتو رهنمودها و راهنمایی‌های پیامبرگونه عارف و عالمی وارسته و استکبارستیز که مراحل و مدارج عالی سیر و سلوک را پیموده، صورت گرفته است. اما خصلت تواضع و فروتنی امام (ره) هیچ‌گاه اجازه نمی‌داد که از کار خود سخن به میان آورد و خویشتن را یک خدمت‌گذار معرفی می‌کرد. هرگاه در جمع رزمندگان حضور می‌یافت خود را خجل‌زده معرفی می‌کرد و خود را

از خیل مشتاقان جنگ و شهادت عقب‌مانده می‌دانست. اوج مرتبه و عالی‌ترین درجه تواضع و فروتنی امام (ره) نسبت به رزمندگان جمله معروفی است که در وصف دلاوری نوجوان شهید، حسین فهمیده بیان نموده‌اند که:

رهبر ما آن طفل دوازده ساله‌ای است که با قلب کوچک خود، که ارزشش از صدها زبان و قلم ما بزرگ‌تر است، با نارنجک خود رازیر تانک دشمن انداخت و آن را منهدم نمود و شربت شهادت نوشید.^۱

حقانیت و منطقی بودن مواضع

مواضع سیاسی و شعارهای انقلابی امام در هر مقطعی، برخاسته از متن نیاز جامعه و کاملاً مستدل و قابل قبول بود. در اتخاذ این مواضع آنچه برای امام مهم بود مبانی مسلم شرعی در چهار چوب مستدل و منطقی آن مواضع و شعارها بود، نه ملاحظات محافظه‌کارانه یا رادیکال‌نخبگان جامعه نمی‌توانستند در برابر استدلال‌های محکم، شفاف و مبتنی بر بدیهیات عینی، نقض یا نقصی بر آن وارد سازند. بنابراین درک عمومی جامعه از موضع‌گیری‌ها و روش سیاسی امام (ره) حاکی از آن بود که این مواضع، پخته، جدی، منطقی و مبتنی بر استدلال و کاملاً منطبق با نیاز و مصلحت عمومی انقلاب و جامعه و همچنین متکی بر اصول، مبانی و ارزش‌های اسلامی است.^۲

صداقت و خلوص سیاسی

آنچه امام (ره) راز دیگران متمایز می‌ساخت و حتی برای کسانی هم که با مشی ایشان موافق نبودند نیز احترام و تحسین به همراه داشت، خلوص سیاسی و عدم شائبه‌های

۱. گیتی امامی، «زندگی عرفانی و رهبری امام خمینی (ره)»، مجموعه مقالات نخستین همایش ملی بررسی ابعاد رهبری حضرت امام خمینی (ره)، همان، ج ۱، ص ۱۴۲.
۲. علی‌اکبر احمدی و حسن عباس‌زاده، همان، ص ۲۹۶.





یکی از مهم‌ترین عناصر اندیشه سیاسی امام تأکید بر نظارت درونی است. از منظر ایشان، قدرت فی نفسه خیر است و خداوند از آنجا که قادر مطلق است دارای کمال مطلق می‌باشد. از این رو گرایش انسان به قدرت، نوعی کمال‌جویی و سیر به سوی کمال مطلق است. امام قدرت را در صورتی خطرناک و تهدیدی برای جامعه می‌دانستند که در دست اشخاص غیر مهذب باشد و بدین ترتیب، فساد هم‌ناشی از همین قدرتمندان بدون تقوا است

مختلف علیه نظام را خنثی ساخت.^۱

قاطعیت و استواری در رفتار سیاسی

نتیجه طبیعی منطقی بودن مواضع، تصمیمات و نیز تکلیف‌مداری، ایستادگی برای رسیدن به اهداف و تحقق برنامه‌هاست. امام در مقاطع حساس و سرنوشت‌سازی با استواری و قاطعیت آنچه را تشخیص داده بود، بی‌پروا و شجاعانه دنبال می‌کرد و از آنجا که متکی بر پشتوانه قوی ایمان و انگیزه الهی بود، هرگز دچار سستی و تردید نمی‌شد. نمونه‌های بارزی از این استحکام و قاطعیت وجود دارد که تحلیل و بررسی موشکافانه هر کدام با توجه به همه شرایط و واقعیات آن دوران، انسان را به شگفتی وامی‌دارد.^۲

تربیت نیروهای متفکر و انقلابی

از ضرورت‌های هر ستاد یا سازمان مستقلی وجود نیروهای متخصص برای اداره آن می‌باشد. حال برای اداره کشور و سرزمینی پهناور، این نیاز بیشتر خواهد بود و متفکرانی برای برنامه‌ریزی‌های کلان و نظریه‌پردازی برای الگوسازی و تشکیل نهادهای اجتماعی و پایه‌های نظام سیاسی لازم است. لیکن امام (ره) خود، طرح حکومت ولایی-اسلامی و حکومتی که در رأس آن مجتهد جامع‌الشرایط و فقیه آشنا به احکام اسلامی باشد و نظام حکومتی اسلام که علاوه بر قانون‌گذاری، مجری آن باشد، بررسی کردند و ارایه

قدرت‌طلبانه در ایشان بود. اساساً فضای بینشی امام درباره مقوله سیاست، با آنچه در ذهن بسیاری از فعالان برجسته و مشهور سیاسی وجود داشت، متفاوت بود. انگیزه امام از ورود در عرصه سیاست و بر عهده گرفتن مسئولیت و رهبری یک انقلاب بزرگ، تنها انجام تکلیف الهی بود و همچنین این انگیزه موجب شد که بسیاری از آفات و آسیب‌هایی که تهدیدکننده رهبران جنبش‌ها و نهضت‌های مردمی است از بین برود. وجود همین ویژگی در امام بوده است که تغییر مواضع بخش قابل توجهی از افراد مخالف را به دنبال داشت و در نتیجه توطئه‌های

۱. همان.

۲. همان، ص ۲۹۷.

دادند. ایشان علاوه بر آن با تربیت شاگردان و متفکرانی زبده، چون شهید بهشتی، شهید مطهری و غیره، اساس و ایدئولوژی انقلاب را پایه‌گذاری کردند و پس از انقلاب نیز با تشکیل نهادهای انقلابی ارکان نظام را استحکام بخشیدند. از کارهای مهم امام، نیروپروری و تربیت کادر انقلابی و متفکر بود و امام در این راستا احکام زیادی به افراد می‌دادند تا در حل و عقد امور، یاری‌گر اسلام و مسلمین باشند. امام مکرراً به امر تربیت نیروهای مخلص تأکید داشتند و می‌فرمودند که مواظب باشید اعمالتان، اعمال صالح باشد.^۱

آینده‌نگری

از اصول عملی امام (ره) در طی سال‌های قبل از انقلاب و بعد از آن، نگاه به آینده است. ایشان هیچ‌گاه از برنامه‌ریزی برای آینده غافل نبود. همین نکته بود که امام را به نوشتن کتب زیادی برای تهذیب فردی و اجتماعی و غیره واداشت. ایشان برای بنیان پایه‌های حکومت اسلامی با نوشتن کتب مختلف از جمله کتاب *ولایت فقیه*، پایه‌های تشکیل حکومت الهی و اسلامی را بنیان نهاد و با بحث‌های متعدد، طرح اصلاحی و انقلابی خود را با جدیت دنبال کرده و به فکر تربیت شاگردانی برای آینده نهضت تلاش کردند.^۲

نقد و انتقادپذیری

یکی از مهم‌ترین عناصر اندیشه سیاسی امام تأکید بر نظارت درونی است. از منظر ایشان، قدرت فی‌نفسه خیر است و خداوند از آنجا که قادر مطلق است دارای کمال مطلق می‌باشد. از این رو گرایش انسان به قدرت، نوعی کمال‌جویی و سیر به سوی کمال مطلق است. امام قدرت را در صورتی خطرناک و تهدیدی برای جامعه می‌دانستند که در دست اشخاص غیر مهذب باشد و بدین ترتیب، فساد هم ناشی از همین قدرتمندان بدون تقوا است. با تأکید بر اهمیت نظارت درونی، امام به اهمیت نظارت بیرونی بی‌توجه نیست و همواره بر نظارت مردم بر حکومت تأکید می‌کنند که نشان از پیوند آرمان‌گرایی با واقع‌گرایی در اندیشه ایشان است. از منظر امام (ره) نظارت بیرونی باید از سوی مردم اعمال شود تا مانع انحراف دولت از مسیر اسلامی و انسانی شود، چون یکی از عوامل تباهی و فساد سیاسی، عدم نظارت مردم بر عملکرد دولت است. این نظارت بر عملکرد همه دستگاه‌ها، اعم از اجرایی و قانون‌گذاری، قضایی و همراه با نقد آن می‌باشد و حتی حق فرد افراد اعضای جامعه اسلامی است و رؤسای جامعه و نیز عالی‌ترین مقام آن یعنی

۱. رضاحاجیان حسین‌آبادی، همان، ص ۲۸۷.

۲. همان، ص ۲۸۸.



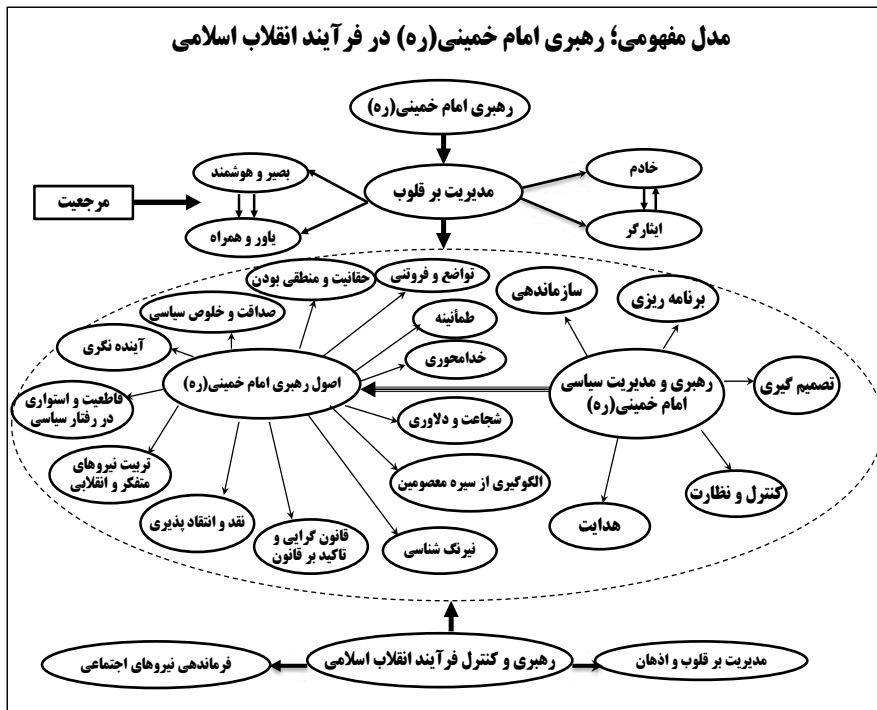
رهبر، باید در قبال آن پاسخگو باشند.^۱

قانون‌گرایی و تأکید بر قانون

در اندیشه سیاسی امام خمینی (ره) آنچه بر همه حاکمیت دارد قانون است و هیچ کس از حاکمیت قانون بیرون و فراتر از قانون و فوق قانون نیست. از این دیدگاه، نظام اسلامی، نظام حاکمیت قانون است. نظامی که در آن همه چیز و همه کس تابع قانون است و نه اینکه حکومتی تابع رأی و آرای شخصی و خودسری باشد. در اندیشه امام، معیار همه امور، میزان همه کارها، مبنای عمل همه اشخاص، سازمان‌ها و نهادهای یک جامعه قانون است و آنچه سلامت امور و پیشرفت کارها، صلاح و سامان فرد و جامعه را تأمین می‌کند قانون‌گرایی است.^۲

الگوگیری از سیره معصومان

تأسی به سیره عملی و نظری پیامبر اسلام و امامان معصوم (ع) قوی‌ترین انگیزه‌ای



۱. علی‌اکبر احمدی و حسن عباس‌زاده، همان، ص ۳۰۰.

۲. همان.

است که امام خمینی (ره) در آغاز قیام و انقلاب اسلامی، تشکیل حکومت جمهوری اسلامی و رهبری دفاع مقدس به آن تمسک می‌جست. امام نه تنها از معصومان (ع) به عنوان بهترین الگو و اسوه پیروی می‌کردند، بلکه سیره آنان را برای خویشتن حجت شرعی می‌دانستند و در احتجاج با مخالفان مبارزه علیه رژیم ستم‌شاهی و استکبار جهانی، روش عملی پیامبر گرامی اسلام، حضرت علی (ع) و امام حسین (ع) در رویارویی با کفار و دشمنان داخلی را مطرح می‌کرد.

استقامت امام در برابر فشارها و تهدیدهای دشمنان، صبر و تحمل در دوران تبعید و ایستادگی در برابر فشارها و تهدیدهای دشمنان، صبر و تحمل در دوران تبعید و ایستادگی در برابر ناملاپمات، دستاورد پیروی ایشان از سیره عملی امامان معصوم (ع) بود. در نخستین روزهایی که ملت ایران جنگ ناخواسته را تجربه می‌کرد، امام با اشاره به تاریخ صدر اسلام و جنگ‌های پیامبر و حضرت علی (ع) به ملت ایران دل‌داری می‌دادند.^۱

نتیجه‌گیری

امام خمینی (ره) به عنوان نظریه‌پرداز نهضت، رهبر انقلاب، و بنیان‌گذار نظام جمهوری اسلامی ایران، نقش بسزایی در تحقق این امر بر عهده داشت. تا هنگامی که امام خمینی (ره) رهبری کشتی طوفان‌زده انقلاب را بر عهده داشت و آن را در مقابل چالش‌های متعدد، مانند درگیری‌های داخلی، خیزش‌های قومی و منطقه‌ای، کودتاها، متوالی، جنگ تحمیلی و تحریم‌های دیپلماتیک و اقتصادی رهبری می‌کرد، و نیروهای انقلابی درگیر این مشکلات بودند، مجال چندان برای تعیین ابعاد گوناگون انقلاب اسلامی و نقش ایشان در این فرآیند، برای نیروهای انقلاب فراهم نبود. اما پس از فروکش کردن بحران‌ها و استقرار نظم و امنیت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران، این زمینه فراهم گشت. امام خمینی (ره) در مسیر انقلاب مترصد بودند بر قلوب و اذهان حکومت کنند؛ به همین دلیل شیوه مدیریت قلوب ایشان بسیار کارساز و کارآمد بود. رهبری صحیح امام خمینی (ره) به نوبه خود سازگاری فعالیت‌های درون انقلاب را با کارکرد ملت ایران، همچنین ابزارهای مادی نزد ملت، نیازهای آحاد ملت و محیط جهانی را با خود به همراه داشت. ماهیت حرکت

۱. حسین شیدائیان، همان، ص ۹۸-۱۰۰.





مردم و شکل اجرایی انقلاب اسلامی متأثر از نظام ارزشی حاکم بر آن نقش گرفته و این نقش توسط امام خمینی (ره) به خوبی ترسیم شده است. شیوه رهبری امام خمینی (ره) تابعی از ارزش‌های حاکم بر بافت این انقلاب بوده و البته چگونگی ماهیت عناصر تشکیل‌دهنده ملت ایران خود نوعی خاص از نظام ارزشی را اقتضای کرده که این اقتضا به خوبی توسط امام خمینی (ره) شناسایی و به صورت کامل و جامع در عناصر رهبری امام از آن بهره گرفته شده است. رهبری امام خمینی (ره) در سه دوره قابل بررسی است؛ امام خمینی (ره) به مثابه یک رهبر با خصال ویژه، رهبری به مثابه مرجع تقلید و دوران رهبری بر انقلاب اسلامی. البته دوران رهبری عملی امام خمینی (ره) به چهار دوره قابل دسته‌بندی است که از دوره اول، یعنی از ۱۶ آذر ۱۳۴۱ (جریان تصویب‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی) شروع می‌شود تا دوره چهارم که سخت‌ترین دوره رهبری ایشان بود و زمان هدایت انقلاب اسلامی و بعد از تحولات سال ۱۳۵۷ را شامل می‌شود. الگوهای مدیریت سیاسی امام خمینی (ره) شامل موارد پنج‌گانه: برنامه‌ریزی، هدایت و رهبری، تصمیم‌گیری، سازماندهی و نظارت و کنترل می‌باشد. امام خمینی (ره) بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران، رهبری خود را بر اصول و مبانی ناب اسلامی پایه‌گذاری کردند. ایشان پس از فراگیری تعالیم ناب اسلامی و کسب تجربه از مبارزات مصلحان پیش از خود و توجه به علت موفقیت‌ها و ناکامی‌ها و شناخت نقاط قوت و ضعف آنها، اهداف و برنامه‌های خود را بر اصولی استوار ساختند که کمتر کسی می‌توانست آن ویژگی و اصول را هماهنگ با هم در خود جمع کند، در نتیجه به پیروزی شکوهمند ایران اسلامی و خصوصاً احیای مجدد اسلام در قرن حاضر انجامید. با این تفاسیر اصول رهبری امام خمینی (ره) به شرح زیر می‌باشد: پیروی از راه انبیا، آینده‌نگری، بهره‌گیری از سیره معصومین، نظم و انضباط، حقانیت و منطقی بودن تصمیمات، قاطعیت، طمأنینه، قانون‌گرایی، تربیت نیروهای انقلابی، نیرنگ‌شناسی، قاطعیت و استواری در تصمیمات سیاسی، تواضع و فروتنی، نقدپذیری، خلوص سیاسی، خدامحوری، شجاعت و دلآوری و مسائلی از این دست.

جنبش دانشجویی دانشگاه تبریز از جنبش ملی تا پیروزی انقلاب اسلامی

امین عزیزی^۱
نورالله کریمیان کریمی^۲

چکیده

همگانی بودن و شرکت تمامی قشرهای جامعه یکی از ویژگی‌های انقلاب اسلامی ایران است که غالب محققان و پژوهشگران این حوزه بر آن اتفاق نظر دارند. نقش دانشگاه و دانشجویان در تحولات سیاسی یکی از مباحث مهم تاریخ معاصر است. دانشجویان یکی از گروه‌ها و طبقات جامعه بودند که در راستای نهضت امام خمینی (ره) به تکاپوی گسترده افتادند. فعالیت‌های این قشر از جامعه در غالب جنبش‌های دانشجویی هدایت و ساماندهی می‌شد که شامل جریان‌های مذهبی و غیر مذهبی می‌شد. دانشجویان این دانشگاه همانند دیگر دانشگاه‌های کشور، در برخی از موارد اعتراضات سیاسی خود را در قالب و پوشش مسائل و مشکلات صنفی بیان می‌کردند. جریان‌های مذهبی از کانال انجمن‌های اسلامی دانشجویان فعالیت‌های خود را علیه جریان‌های غیر مذهبی

۱. پژوهشگر تاریخ انقلاب اسلامی

۲. عضو هیئت علمی گروه معارف دانشگاه اراک



آغاز کردند و با شروع نهضت امام خمینی (ره) فعالیت‌های خود را شدت بخشیدند و در سال‌های منتهی به انقلاب اسلامی تحرک برجسته‌ای در مقابله با رژیم پهلوی از خود نشان دادند. با این توصیفات این مقاله در صدد است به اقدامات و فعالیت‌های دانشجویان دانشگاه تبریز از دهه ۱۳۳۰ تا پیروزی انقلاب اسلامی بپردازد.

کلیدواژه‌ها: جنبش دانشجویی، دانشگاه تبریز، انقلاب اسلامی، حکومت پهلوی.

مقدمه

کنکاش و بررسی با هدف یافتن مؤثرترین عوامل شکل‌گیری و به ثمر رسیدن انقلاب اسلامی، کاری بس دشوار است؛ زیرا باید پیروزی انقلاب را مرهون مشارکت همه قشرها و گروه‌های جامعه از آغاز تا بهمن ۱۳۵۷ دانست. در کشورهایی که فاقد احزاب سیاسی و مطبوعات آزاد می‌باشند، تحولات اجتماعی و سیاسی در قالب جنبش دانشجویی فرصت ظهور و بروز پیدا می‌کنند. در ایران عصر پهلوی که حکومت حتی الامکان از فعالیت احزاب غیر دولتی و مطبوعات مستقل جلوگیری می‌کرد، دانشگاه‌ها به مرکز اصلی فعالیت‌های سیاسی تبدیل شد و برخی گروه‌های سیاسی مخالف حکومت از طریق جنبش‌های دانشجویی به مخالفت با اقدامات حکومت مرکزی می‌پرداختند. دانشگاه تهران پس از تأسیس در سال ۱۳۱۳ به تدریج کانون شکل‌گیری جنبش دانشجویی شد. این جنبش ابتدا جنبه صنفی داشت. بعد از شهریور ۱۳۲۰ و باز شدن فضای سیاسی جامعه و ظهور احزاب، جمعیت‌ها و انجمن‌های سیاسی و طبع و نشر روزنامه‌های گوناگون با گرایش‌های مختلف، جنبش دانشجویی نیز صبغه سیاسی بیشتری به خود گرفت؛^۱ به طوری که دانشجویان نسبت به هر گونه رویدادی که در کشور اتفاق می‌افتاد از خود واکنش نشان می‌دادند. جنبش دانشجویی که در واقع یکی از فعال‌ترین و مداوم‌ترین جنبش‌های اجتماعی در تاریخ ایران در دوره پهلوی به شمار می‌آید، به تناسب حوادث و رویدادهای داخلی و خارجی کشور دارای فراز و فرودهای زیادی بوده است. دانشجویان را می‌توان یکی از گروه‌هایی دانست که به دلیل آشنایی و آگاهی بیشتر از جریانات سیاسی-اجتماعی، حضور آنان در تمامی صحنه‌های انقلاب اسلامی کاملاً ملموس و محسوس و پررنگ است. این حضور از سال‌ها پیش از انقلاب با شکل‌گیری جنبش دانشجویی آغاز گردید. این جنبش با تأثیر از جریان روشن‌فکری و تجددخواهی

۱. امین عزیزی، «جنبش‌های دانشجویی دانشگاه مشهد با تکیه بر اسناد»، چهارمین ویژه‌نامه نقش مشهد در انقلاب اسلامی، ضمیمه فصلنامه تاریخ پژوهی، زیر نظر معاونت فرهنگی و اجتماعی دانشگاه فردوسی مشهد، س ۴، ش ۴، بهمن ۱۳۹۲، ص ۱۱۰-۱۰۹.



متأثر از رشد علمی جهان غرب از یک سو و شکل گیری جریان های کمونیستی و ملی گرایی از سویی دیگر، آغاز گردید. اما پس از چندی با انگیزه احیای تفکر دینی و رد روشن فکری غربی و الحاد شرقی در بستر تاریخ انقلاب اسلامی در دانشگاه تهران رخ نمود. آنچه این حضور را تداوم می بخشید، پیام های رهبر انقلاب اسلامی مبتنی بر استقامت تا دست یابی به پیروزی بود. دانشگاه تبریز پس از دانشگاه تهران قدیمی ترین دانشگاه کشور است که پس از تأسیس در سال ۱۳۲۶، نقشی مهم در تحولات سیاسی - اجتماعی آذربایجان و ایران و به ویژه در نهضت امام خمینی و پیروزی انقلاب اسلامی ایفا کرد. فعالیت های دانشجویان در تبریز و کلاً ایران، تابعی از مسائل جاری در سطح جامعه بوده و بعد از دانشگاه تهران مهم ترین دانشگاه در عرصه های علمی، سیاسی و مبارزاتی گردید. شاید بتوان گفت که نقطه و نطفه شروع جنبش دانشجویی از شکل گیری دانشگاه تبریز بوده است. چرا که دانشگاه تبریز به دلیل دوری از پایتخت ایران، محل جوانان غیر مرتبط و یا غیر وابسته به دربار شد و بنابراین از آن دانشگاه نطفه های اولیه و نقطه عزیمت جنبش دانشجویی پیدا شد که بعدها در دانشگاه های شیراز، اصفهان و دیگر دانشگاه های کشور رخ نمود.^۱

قبل از نهضت امام خمینی (ره) جنبش دانشجویی دانشگاه ها من جمله دانشگاه تبریز عمدتاً تحت تأثیر دو جریان کمونیستی و ملی گرایی بود. با آغاز نهضت امام خمینی جنبش دانشجویی تحرکی دوباره یافت و همزمان سه جریان کمونیستی، ملی و مذهبی در دانشگاه تبریز و دیگر دانشگاه های کشور فعالیت دارند. اما بعد از مدتی این فعالیت ها دچار رکود شد (۱۳۴۳-۱۳۴۶). در طی سال های (۱۳۵۱-۱۳۴۶) جریان چپ بر جنبش های دانشجویی سایه انداخت، اما در نهایت جنبش های دانشجویی قبل از پیروزی انقلاب با غلبه و پیروزی جریانات مذهبی بر جریانات چپ (۱۳۵۲-۱۳۵۷) پایان یافت.^۲

با این توصیفات و با عنایت به نقش چشمگیر دانشجویان در پیروزی انقلاب اسلامی که در غالب جنبش دانشجویی هدایت و ساماندهی می شد، این مقاله تلاش دارد ضمن شرح سیر و روند کلی جنبش دانشجویی در ایران به فعالیت ها و اقدامات دانشجویان دانشگاه تبریز از جنبش ملی (دهه ۱۳۳۰) تا پیروزی انقلاب اسلامی بپردازد. شیوه نگارش مقاله توصیفی - تحلیلی است و برای نگارش آن از منابع اسنادی و کتابخانه ای

۱. قربانی، «روندشناسی جنبش دانشجویی»، رک: <http://lms.nahad.ir>

۲. جنبش دانشجویی تبریز به روایت اسناد و خاطرات، تهران، سوره مهر، ۱۳۸۱، ص ۸۵-۸۴.

بهره برده شده است.

سیر کلی جنبش دانشجویی در ایران

جنبش دانشجویی در ایران از آغاز تا پیروزی انقلاب اسلامی یک سیر پنج مرحله‌ای را پشت سر گذاشته است. دوره اول؛ آن را می‌توان دوره آغازین و شکل‌گیری جنبش دانشجویی ایران دانست، مربوط به سال‌های دهه دوم حکومت رضاشاهی و اوج‌گیری استبداد خشونت‌بار آن به ویژه مقطع پس از تأسیس دانشگاه تهران (۱۳۱۳) تا سقوط رژیم دست‌نشانده رضاشاه و اشغال ایران توسط قوای بیگانه شهریور (۱۳۲۰) می‌باشد. در این مقطع فضای عمومی دانشگاه تحت سیطره سکولاریسم قرار دارد.

دوره دوم؛ می‌توان آن را دوره گسترده‌تری حرکت تشکیلاتی و سازمان‌یافته در جنبش دانشجویی ایران دانست، مربوط به سال‌های مابین ۱۳۲۰ تا کودتای ۱۳۳۲ است. در این مقطع جنبش دانشجویی دارای تنوع ایدئولوژیک-البته عمدتاً در چهارچوب ایدئولوژی‌های مدرنیستی- می‌گردد. جنبش از یک‌سو تحت سیطره گرایش مارکسیستی-استالینیستی تابع دولت شوروی- که حزب توده نماینده اصلی آن در سطح جامعه بود- قرار داشت و از طرف دیگر گرایش‌های ناسیونالیستی-لیبرالیستی متأثر از جبهه ملی نیز از قوت و قدرت نسبی‌ای برخوردار گردیده بود. ساختار حاکم نظام آموزش عالی نیز همچون مقطع قبل مروج ناسیونالیسم باستان‌گرای برتری طلبانه رژیم پهلوی بود که عمدتاً توسط استراتژیست‌های استعمار انگلیس و مشخصاً نویسندگان فراماسونر و رسماً وابسته به استعمار انگلیس طراحی و تدوین گردید و به عنوان ایدئولوژی رسمی رژیم پهلوی جهت ترویج تجددگرایی سطحی و سکولاریسم و دین‌زدایی و اسلام‌ستیزی ترویج گردید.^۱

در مقطع دوم حیات جنبش دانشجویی ایران سکولاریسم و پیروی مرعوبانه و مجذوبانه از مشهورات مدرنیستی غلبه داشت؛ هر چند که نخستین حرکت‌های دارای تمایلات مذهبی در قالب سازماندهی «انجمن‌های اسلامی دانشکده پزشکی دانشگاه تهران» و نیز مجموعه‌های مشابه در دیگر دانشکده‌ها در حال شکل‌گیری بود. البته باید توجه داشت که فضای حاکم بر نیروهای دارای تمایلات مذهبی در جنبش دانشجویی در مقطع مورد بررسی بیشتر تحت تأثیر گرایش‌های به اصطلاح روشنفکری دینی

۱. شهریار زرشناس، «ادوار جنبش دانشجویی»، برداشت اول، تهران، مرکز بررسی‌های راهبردی ریاست جمهوری، ش ۱۲ و ۱۳، بهمن و اسفندماه ۱۳۸۹، ص ۹-۸.

در دانشگاه تبریز در نیمسال اول تحصیلی ۱۳۵۵-۱۳۵۴ جمعی از دانشجویان مبادرت به تشکیل یک گروه ضربت برای مقابله با برخی مظاهر فساد و با عوامل ترویج رسم اباحه نموده بودند. در این گونه موارد ساواک به شدت با دانشجویان مسلمان معترض به فساد و بی بندوباری برخورد می کرد و مدیریت دانشگاه نیز به شدت از ترویج بی مبالاتی و بی بندوباری حمایت می نمود. دانشجویان معترض به ساواک احضار گردیده بود و مورد بازجویی یا آزارهای جسمانی و روانی قرار می گرفتند

و آرا و تفاسیر اسلامی آمیخته به برخی رگه های تجددزدگی و التقاط قرار داشته است و از حضور تفکر اصیل مبتنی بر اسلام فقهاتی و فعالیت گسترده چهره هایی چون استاد مطهری، شهید بهشتی، دکتر مفتاح و تأثیرپذیری از بینش اصیل رادیکالیسم شیعی در آن سال ها خبر چندانی نبوده است. گرایش ضعیف و در حال شکل گیری متمایل به اندیشه های مذهبی در جنبش دانشجویی این دوره فاقد انسجام و بینش تئوریک اصیل بود و عمدتاً حول مبارزه با تبلیغات آشکار و الحادی مارکسیست ها و بهایی ها شکل گرفته بود و سخنرانان و رهبران فکری آن افرادی چون مهدی بازرگان، یدالله سبحانی، مهدی آذر و حتی افرادی چون رضازاده شفق بودند.^۱

دوره سوم؛ پس از وقوع کودتای ۲۸ مرداد و شکست «نهضت ملی کردن نفت» و آشکار شدن وادادگی و سازشکاری و در موارد بسیاری حتی خیانت پیشگی

رهبران ناسیونال-لیبرالیست «جبهه ملی» و مارکسیست های دست نشانده «حزب توده» و نیز در پیشگیری رویکرد خشن سرکوب گرانه و خونین رژیم پهلوی دوم علیه مردم، جنبش دانشجویی تا حدودی دچار رکود و سکون گردید؛ هر چند که وقایعی چون تظاهرات خونین ضد امریکایی در ۱۶ آذر ۱۳۳۲ چون جرقه هایی درخشان اما گذرا در آسمان حیات این دوره جنبش خودنمایی کرد. رکود نسبی این دوره [حد فاصل سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۱] و به ویژه برخی تجربیات پدید آمده از حرکت های جبهه ملی دوم در سال های ۱۳۴۱-۱۳۳۹ موجب قطع امید اغلب دانشجویان از وعده ها و شعارهای ملی گرایانه و لیبرالی «جبهه ملی» و مجموعه «ناسیونال-لیبرالیست ها» گردید. به خصوص که تدریجاً ماهیت وابسته برخی چهره های مهم این جریان نظیر اللهیاری صالح، علی امینی، محمد درخشش و ارتباط دست نشانده گی آنها با امپریالیسم امریکا عیان می شد.

دوره چهارم؛ این دوره در حیات جنبش دانشجویی ایران از سال ۱۳۴۱ آغاز می گردد و





تا اوایل دهه ۱۳۵۰ ادامه دارد. پس از عیان شدن خیانت‌پیشگی و سازشکاری ملی‌گراها و سرگرم شدن اغلب رهبران آنان به زد و بندهای مالی با سرمایه‌داران خصوصی و یا دولتی درباری (و سرمایه‌اندوزی و پورسانت‌گیری و اجرای اصلاحات ارضی و «انقلاب سفید» ویرانگر شاه)، به دستور کندی رئیس‌جمهور وقت امریکا و با طراحی کارشناسان «سیا» و «والت روستو» (که ظرف کمتر از یک دهه اقتصاد کشاورزی ایران را به ورطه انحطاط کامل سوق داد) و با آغاز حرکت روحانیت مبارز شیعه به رهبری امام خمینی (ره) و با همراهی توده‌های مردم و وقوع سرکوب خونین ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، جنبش دانشجویی ایران میل بیشتری به سمت مبارزه رادیکال و صریح ضد سلطنتی و امریکایی پیدا کرد؛ به گونه‌ای که در مقطع زمانی ۱۳۴۳ تا اواسط دهه ۱۳۵۰، جنبش دانشجویی اصلی‌ترین پایگاه جذب نیرو و سربازگیری برای جنبش اعتراضات مسلحانه مارکسیستی و مذهبی‌های دارای انحرافات التقاطی [مجاهدین خلق] گردید. در این مقطع «نهیضت آزادی ایران»، «سازمان مجاهدین خلق» و سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران تشکیل گردید که دو سازمان آخری عمدتاً از بدنه جنبش دانشجویی تغذیه فکری و فیزیکی می‌شدند. چهره‌های اندیشمند روحانی که مروج اساس اندیشه‌های اسلام فقهاتی در قالب و بیانی نو و سرشار از پیام‌های مبارزه‌جویانه بودند، در دانشگاه‌ها فعال گردیدند و جبهه ملی و ناسیونالیسم لیبرالیست آن و نیز ناسیونالیسم برتری طلبانه شوونیستی و باستان‌گرای رژیم پهلوی به حاشیه رانده شدند و از نفوذ حزب توده به شدت کاسته شد. اگرچه فضای کلی دانشگاه‌های کشور عمدتاً در این سال‌ها در دست نیروهای سکولاریست و چپ مارکسیستی پیرو مشی مسلحانه بود، اما تدریجاً اندیشه مذهبی و رویکرد اسلامی نیز از قدرت مانور و دامنه نفوذ و فعالیت بر خوردار گردید که پیش از آن سابقه نداشت. این نفوذ عمدتاً مدیون مبارزه حماسی روحانیت شیعه پیرو امام خمینی (ره) علیه رژیم شاه و خاطره قیام خونین ۱۵ خرداد و نیز کوشش‌های روحانیون خوش فکر فعالی چون شهید مطهری بود.

دوره پنجم؛ این مقطع که از حدود سال‌های ۱۳۵۲-۱۳۵۱ آغاز می‌گردد و تا سال ۱۳۵۷ و پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی ایران ادامه پیدا می‌کند، شاهد گسترش تدریجی هژمونی اندیشه مذهبی در دانشگاه‌ها و نیز گسترش دامنه نفوذ روحانیت رادیکال پیرو اسلام فقهاتی و نیز کشاکش‌های میان نمایندگان اندیشه اسلام فقهاتی با افراد و گروه‌های التقاطی و منحرف موسوم به «روشنفکری دینی» و نیز نیروهای مارکسیست از یک سو و چهره‌های سکولاریست به ظاهر غیر وابسته به رژیم شاه که سر



عناد و ستیز با تفکر اسلامی داشتند و مستقیم و غیر مستقیم از طرف دستگاه حاکم حمایت می‌شدند، مثل امیر حسین آریان‌پور، نورالدین فرهیخته و... از سوی دیگر بود. با شکست کامل رویکرد جنبش چریکی «مجاهدین خلق» و «فداییان خلق» در حدود سال‌های ۵۴ تا ۵۵ و دستگیری اکثریت اعضای اصلی و فروپاشی تشکیلاتی آنها و نیز انتخاب رویکرد الحادی توسط گروهی از مجاهدین سابق به سال ۵۴ و افزایش فشار ساواک در جامعه و به تبع آن دانشگاه‌ها و اندکی بعد بالا گرفتن امواج اعتراضات رادیکال مردمی علیه سلطنت پهلوی و امپریالیسم امریکا تحت رهبری روحانیت شیعه و شخص امام خمینی (ره)، ناگهان در سال‌های ۵۶ و ۵۷ فضای دانشگاه‌های کشور به نفع افزایش وزن جریان مذهبی پیرو روحانیت و اسلام فقهاتی تغییر حالت داد؛ به گونه‌ای که از ۱۳ آبان ۱۳۵۷ به بعد و شاید حتی چند ماه قبل از آن رهبری حضرت روح‌الله و هژمونی اسلام اصیل فقهاتی بر جنبش دانشجویی مسجل گردید و برای اولین بار در تاریخ معاصر ایران، رود خروشان اعتراضات عدالت‌طلبانه دانشجویی به دریای پر عظمت مبارزات انقلابی مردمی گره خورد و تحت ولایت برجسته‌ترین نماینده اسلام فقهاتی در کشور و جهان معاصر یعنی خمینی کبیر پس از قیام ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به پیروزی رسید و سرفصل تازه‌ای را در حیات جنبش دانشجویی ایران گشود.^۱

جنبش دانشجویی دانشگاه تبریز از نهضت ملی تا نهضت اسلامی

از شهریور ۱۳۲۰ تا مرداد ۱۳۳۲، دوره تجدید حیات سیاسی در ایران به شمار می‌رود. دو گرایش قدرتمند خارج از حکومت (جریان مارکسیستی و ملی‌گرای)، جریان غالب فعالیت‌های این دوره تاریخی است، با این تفاوت که جریان ملی‌گرای آذربایجان در پیوند با مذهب است و رهبران آن از علمای برجسته پرسابقه در مبارزات سیاسی چون آیت‌الله محمدعلی انگجی هستند. در این دوره دانشگاه تبریز متأثر از این دو جریان فوق است. سال‌های ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۲، ضمن آن که اعضای مخفی و باقی‌مانده فرقه دموکرات در پی تجدید تشکیلات خود هستند، حزب توده هم آزادانه به فعالیت مشغول است. با این حال هر چه به کودتای ۲۸ مرداد نزدیک‌تر می‌شویم، جریان ملی-مذهبی در جنبش دانشگاه تبریز قدرتمندتر می‌شود.^۲

هر چند پیش از دهه ۱۳۳۰ ش، چند برخورد سیاسی ضد دولتی را می‌توان در

۱. همان.

۲. همان، ص ۸۵-۸۴.



تا قبل از سال ۱۳۵۲ در دانشگاه‌ها، کمتر بانوی محجبه‌ای دیده می‌شد، ولی پس از سال ۵۴ برای نشان دادن مرزبندی‌ها، هر گروهی از نمادهای خاص خود استفاده می‌کردند که برای مسلمانان این نمادها عبارت بودند از حجاب، پوشش و نماز

دانشگاه‌های ایران مشاهده کرد، اما تقویم جنبش دانشجویی ایران از ابتدای دهه ۳۰ آغاز می‌شود. در فاصله ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۰، که دوره مبارزات نهضت ملی شدن نفت است، عده‌ای از دانشجویان دانشکده پزشکی دانشگاه تبریز در طی نامه‌ای به دکتر مصدق در تاریخ ۱۰/۳/۱۳۳۰، حمایت خود را از ایشان و ملی شدن صنعت نفت اعلام کردند و به ایشان خاطر نشان کردند که برگزاری برخی میتینگ‌های ضد دولتی توسط برخی از دانشجویان این دانشگاه ربطی به دیگر

دانشجویان این دانشگاه ندارد:

ما به اطلاع هم‌میهنان خود می‌رسانیم که در ضمن این که کمال علاقه را به اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور و سایر اصلاحات اساسی ابراز می‌داریم. در هر حال با کسانی که در چنین موقع حساس برای اجرای مقاصد سوءشان می‌خواهند آب را گل کنند و از آزادی که دولت به آنها می‌دهد سوءاستفاده می‌نمایند مخالفیم و به دولت جناب آقای مصدق چه در امر نفت و چه در سایر امور اطمینان و اعتماد کامل داشته و جداً پشتیبان ایشان می‌باشیم.^۱

در تاریخ ۱۳/۱۲/۱۳۳۰ در طی بازدید هیئت مأمورین اصل چهارم ترومن از بیمارستان اطفال تبریز چهار نفر از دانشجویان پزشکی (دهقان، حق وردی، هروی، خانم وثوق) که از دانشجویان متمایل به حزب توده بوده‌اند، ورود این هیئت را به بهانه بررسی نواقص و مشکلات بیمارستان به کشور این گونه مورد اعتراض قرار دادند که «ما از بیگانگان منزجریم و میل نداریم که شما با این عناوین به کشور ما نفوذ پیدا کنید.»^۲ در این سال‌ها اعتراضات صنفی در بین دانشجویان که عمدتاً دارای تفکرات توده‌ای و چپ بوده‌اند که به نوعی پوششی برای اعتراضات سیاسی بود، نیز مطرح می‌شد. به طوری که در تاریخ ۳۱/۴/۱۶ در طی مذاکرات دانشجویان دانشگاه تبریز درباره امور صنفی و تکمیل وسایل تحصیلی خود که با حضور نماینده و دبیر اول سازمان دانشجویان دانشگاه تهران ابوالحسن ظریفی برگزار شده بود، عده‌ای از مأمورین انتظامی و اوباش

۱. علیرضا اسماعیلی (به کوشش)، اسنادی از جنبش دانشجویی در ایران (۱۳۵۷-۱۳۳۲)، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۱، ج ۴، ص ۶۶-۶۵.
۲. همان، ص ۱۹۱-۱۹۰.

به طور ناگهانی به دانشجویان مزبور حمله و عده‌ای مضروب و عده‌ای را از جمله آقای ظریفی را دستگیر نموده‌اند. دانشجویان ایرانی مقیم فرانسه در همین برهه زمانی طی نامه‌ای اعتراض آمیز به مصدق به وی خاطر نشان ساختند که:

دل ما با برادران دانشجوی قهرمان ماست که در زندان تبریز با سخت‌ترین وضع محبوس و به زنجیر افتاده‌اند و خواستار مجازات فوری مأمورین و اوپاش در این مسئله شدند.^۱

نمایندگان تبریز هم از خبر حادثه تبریز ابراز تأسف کردند و خانواده‌های دانشجویان زندانی تلگراف‌های حضوری در این باب مخابره کردند و آزادی آنها را خواستار شدند.^۲ هر چند جو دانشگاه بیشتر در اختیار حزب توده و کمونیست‌ها بود، اما مرزبندی آنها با مسلمان‌ها چندان متمایز نبود. از این رو، حسین مکی، یکی از اعضای کابینه مصدق که وارد دانشگاه تبریز می‌شود، با استقبال پرشوری مواجه می‌گردد. نخست‌وزیری مصدق جمعاً دو سال و چهار ماه طول کشید و با کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ دولت او ساقط گردید. در دانشگاه‌های تهران و تبریز تظاهرات دامنه‌داری به عنوان اعتراض به برکناری دکتر مصدق انجام گرفت که منجر به دستگیری عده‌ای از دانشجویان و بازگنان شد^۳ که توسط نهضت مقاومت ملی سازماندهی می‌شد. پس از کودتای ۲۸ مرداد، نهضت مقاومت ملی به منظور مقابله با اقدام دولت کودتا و با حضور نیروهای سیاسی و با گرایش ملی-مذهبی تشکیل شد و کمیته دانشگاه و جنبش دانشجویی از مهم‌ترین و مؤثرترین نیروهای این نهضت در دوران فعالیتش بود.^۴ نهضت مقاومت ملی به هیچ شخصیت یا گروه خاصی حتی به پایتخت کشور (تهران) تعلق نداشت و به طور طبیعی خود به خود در شهرهایی چون مشهد، تبریز، کرمانشاه و تهران و حتی خارج از کشور و اروپا و امریکا جوشید. کمیته مرکزی و کمیته‌های اجرایی آن هم از طبقات بازاری، دانشگاه، اداری، روحانی، دانشجو، کشاورز و کارگر و از نمایندگان احزاب تشکیل شد.^۵ و در ابتدا گروه‌های مختلف مذهبی و غیر مذهبی را در بر می‌گرفت، اما در نهایت با کنار کشیدن غیرمذهبی‌های چپ و دموکرات محدود به فعالیت نیروهای مذهبی شد. نهضت مقاومت

۱. همان، ص ۷۰-۶۹.

۲. همان، ص ۷۰-۶۸.

۳. همان، ص ۲۲۴.

۴. غلامرضا نجاتی، تاریخ بیست و پنج ساله ایران از کودتا تا انقلاب، تهران، رسا، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۹۹.

۵. مهدی بازگان، انقلاب اسلامی در دو حرکت، تهران، نراقی، ۱۳۶۳، ص ۱۷.





ملی چندان در بین مردم مؤثر نبود و پایگاه اجتماعی مهم و مؤثری نداشت.^۱ در آذر ۱۳۳۲ در اعتراض به برقراری روابط سیاسی ایران و انگلیس، دانشجویان دانشکده فنی دانشگاه تهران دست به تظاهرات زدند که پلیس آنها را محاصره کرد و با ورود به دانشکده، بر روی دانشجویان آتش گشود. دو روز بعد، یعنی در روز ۱۶ آذر، ریچارد نیکسون معاون رئیس جمهور آمریکا به اتفاق همسرش به تهران آمد که تظاهرات وسیعی در اعتراض به ورود او برگزار شد که منجر به زد و خورد شدید میان پلیس و مردم گردید. در جریان این حوادث، سه تن از دانشجویان کشته و عده‌ای بازداشت شدند. از این رو، روز ۱۶ آذر، از آن سال به بعد به عنوان مبدأ جنبش دانشجویی ایران ثبت شده و به قول آیت‌الله خامنه‌ای: «۱۶ آذر مال دانشجوی ضد نیکسون است، دانشجوی ضد امریکا است، دانشجوی ضد سلطه است.»^۲ در این روز همه‌ساله دانشگاه‌ها با برگزاری مراسمی در تجلیل از شهدای ۱۶ آذر، به حیات جنبش دانشجویی کمک کرده‌اند که اغلب منجر به برخوردهایی با رژیم استبدادی شاه گردید.^۳

کودتای ۲۸ مرداد از سال ۱۳۳۲ تا سال‌های ۳۹-۱۳۳۸ خفقان شدیدی را بر کشور حاکم نمود. در سال ۱۳۳۸ آمریکا به منظور جلوگیری از گسترش امواج انقلابی در کشورهای وابسته، طرح‌های اصلاحی برای این قبیل کشورها ارایه کرد. پس از آن، در ایران دولت شریف‌امامی با شعار مبارزه با فساد و انجام اصلاحات، آزادی احزاب و برگزاری انتخابات به قدرت رسید. لایحه اصلاحات ارضی هم در همین راستا به مجلس رفت، اما به دلیل عدم موافقت آیت‌الله بروجردی و تا حدی بی‌میلی شخص شاه، که خود از ملاکان بزرگ بود، بحث اصلاحات ارضی متوقف شد. در اردیبهشت ۱۳۴۰ دکتر امینی به توصیه امریکایی‌ها به قدرت رسید تا اصلاحات ارضی را قاطعانه اجرا کند؛ زیرا با درگذشت آیت‌الله بروجردی در فروردین همان سال، مانع اصلی این کار برداشته شده بود. امینی همچنین اقداماتی را برای به انحراف کشاندن جنبش دانشجویی انجام داد. او به دانشگاه تبریز سفر کرد و به ایراد سخنرانی پرداخت و گفت: جبهه ملی در هیچ حکومتی مانند امروز آزادی نداشته است. امینی می‌خواست با رهنمود و اشاره امریکایی‌ها، تظاهر به اجرای اصلاح سیاسی در حد مشارکت دادن جبهه ملی - که به دلیل انتسابش به مصدق از محبوبیت برخوردار بود - بنماید؛ در حالی

۱. «دانشجویان و مبارزات ملی - مذهبی نیم قرن اخیر در گفت‌وگو با دکتر عباس شیبانی»، برداشت اول، همان، ص ۱۰.

۲. همان، ص ۷.

۳. علی ادیب، نقش دانشجو در تحول اجتماعی، تهران، رجا، ۱۳۶۳، ص ۲۵.

از سال ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۶، اوج مبارزات دانشجویان مذهبی دانشگاه تبریز است. در این دوره، دانشجویان ساکن در خوابگاه مجبور به انتقال و اسکان در منازل سطح شهر تبریز می‌شوند که موجب افزایش ارتباط نزدیک آنها با مردم و نزدیکی هر چه بیشتر آنها با علمای مبارز شهر تبریز که طرفدار امام خمینی (ره) بودند، شد

که در آن زمان، جبهه ملی به دلیل تبدیل شدن به یک ابزار سیاسی، محبوبیت گذشته خود را از دست داده بود. به همین دلیل، گروهی از جبهه ملی جدا شدند که دارای تمایلات دینی و استقلال سیاسی بودند. این گروه که نهضت آزادی ایران نام گرفت در ۲۷ اردیبهشت ۱۳۴۱ اعلام موجودیت کرد. پایگاه اصلی نهضت آزادی، دانشگاه‌ها بود. بازرگان سال‌ها بود که با نوشتن کتاب‌هایی در دفاع علمی از مذهب، ادعا می‌کرد به یاری جوانان در برابر تفکر الحادی غربی و کمونیستی شتافته است.^۱

با گسترش فعالیت‌های سیاسی در مدارس به ویژه در مدارس دارالفنون محمد درخشش وزیر فرهنگ دولت امینی، بر آن شد که حدود ۱۵ تن از دانش‌آموزان را به جرم فعالیت‌های سیاسی و ارتباط با سازمان جوانان جبهه ملی اخراج کند. همزمان با این اقدام کمک هزینه تحصیلی دانشجویان سال اول دانشسرای عالی نیز قطع شد. در واکنش به این اقدام‌ها، سازمان دانشجویان وابسته به جبهه ملی با هماهنگی هیئت اجرایی جبهه ملی، در صدد برآمد در روز اول بهمن ۱۳۴۰ تظاهراتی در محوطه دانشگاه تهران برگزار نماید، اما هنگام برگزاری تظاهرات از آنجا که کلاس‌ها تعطیل شده بود و با افزایش تعداد دانشجویان کنترل آنان امکان‌پذیر نشد و عده‌ای از دانشجویان به سمت مدرسه دارالفنون و وزارت فرهنگ رفته و از دانشگاه خارج شدند که با سرکوب شدید نیروهای نظام مواجه شدند. اما در حالی که تظاهرات رو به خاموشی می‌رفت پس از گزارش نماینده ساواک در دانشگاه مبنی بر اسائه ادب به مجسمه شاه و سازمان امنیت، واحدهای چتر باز و کماندوهای ارتش از هوا و زمین به دانشگاه ریختند و با سرکوب شدید دانشجویان، صدها نفر را مجروح و مصدوم کردند. برخی گزارش‌ها آمار مجروحین را ۶۰۰ نفر ذکر کردند. همچنین خسارات زیادی به دانشگاه وارد شد.

دکتر فرهاد، رئیس دانشگاه در اعلامیه‌ای هجوم نظامیان به بزرگترین مرکز علمی کشور را وحشیانه توصیف کرد و از ریاست دانشگاه استعفا داد. مجامع دانشجویی داخل و خارج از کشور با انجام تظاهرات مختلف نسبت به این واقعه واکنش نشان دادند و

۱. حمید شوکت، کفندراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی، تهران، عطایی، ۱۳۷۸، ص ۵۸.





با قربانیان اظهار همدردی کردند. دانشجویان تبریز نیز به همراه دیگر دانشجویان دانشگاه‌های کشور در شیراز و مشهد و... نسبت به این حمله اعتراض کردند.^۱ در بین سال‌های ۱۳۳۹ تا آستانه نهضت امام خمینی (ره)، دوره تجدید فعالیت هواداران جبهه ملی در دانشگاه تبریز و طبعاً سطح کشور و دانشگاه تهران بود. ضمن آن که در این مقطع، وجود جریانی اسلامی در دانشگاه تبریز به ویژه دانشکده پزشکی تحت عنوان «انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تبریز» به هدایت مرحوم سید حسین کهنمویی شکل گرفته و جلوه‌ای خاص داشت و نقش شهید معیری در آن چشمگیر بود.^۲ با فعالیت شاخه مذهبی جبهه ملی یعنی نهضت آزادی ایران، اعلامیه‌هایی به امضای این گروه در دانشگاه تبریز توزیع می‌شد.^۳

در این برهه زمانی در دانشگاه تبریز هم دانشجویان و اساتید وابسته و طرفدار جبهه ملی و بعضاً دارای تمایلات توده‌ای تلاش‌های زیادی برای جذب هواداران خود در دانشگاه می‌کردند؛ به طوری که در تاریخ ۱۳۴۱/۳/۲۹ عده‌ای از دانشجویان تبریز ضمن ارسال نامه‌ای به دکتر امینی نخست‌وزیر وقت، خواستند که دکتر ماهیار نوایی رئیس سابق دانشکده ادبیات تبریز که اخیراً به سمت وابسته فرهنگی ایران در پاکستان تعیین شد را در شغل سابق خود ابقا کند. به عقیده آنان دکتر ماهیار نوایی نقش مهمی در پیشرفت فرهنگ و دانش دانشکده ادبیات تبریز و همچنین امور فرهنگی و اعتلای سطح معلومات عمومی دانشجویان و به خصوص پیشرفت آذربایجان داشته است.^۴ دلیل برکناری دکتر ماهیار نوایی در گزارشات وزارت کشور به نخست‌وزیر، وابستگی دکتر نوایی به جریان‌های جبهه ملی و حزب توده اعلام شده بود. شهربانی تبریز در این مورد این‌گونه اظهار نظر نموده است:

با حساسیت تبریز و تحریکاتی که دائماً در دانشکده‌های آنجا به عمل می‌آید ایجاب می‌نماید که رئیس دانشکده ادبیات از اشخاصی شاه‌دوست و خوش سابقه انتخاب و اعزام گردد تا بعداً مواجه با اشکالاتی نگردد.^۵

گفتنی است هر چند بعد از کودتای ۲۸ مرداد و ایجاد خفقان در جامعه تحرکات

۱. علیرضا کریمیان، جنبش دانشجویی/ایران، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی ایران، ۱۳۸۱، ص ۱۴۸-۱۴۷.
 ۲. جنبش دانشجویی تبریز به روایت اسناد و خاطرات، همان. شهید معیری یکی از شهدای واقعه هفتم تیر ۱۳۶۰ می‌باشد.
 ۳. همان.
 ۴. اسنادی از جنبش دانشجویی در ایران (۱۳۵۷-۱۳۲۲)، همان، ص ۴۲۲.
 ۵. همان، ص ۴۲۴-۴۲۳.

سیاسی خاصی دیده نمی‌شد، اما در اواخر این دهه جنبش دانشجویی در بین سال‌های ۳۸ تا ۱۳۴۰ تحرکاتی داشت، اما به شدت سرکوب می‌شد و اجازه بروز و ظهور نداشت.^۱

جنبش دانشجویی دانشگاه تبریز از نهضت تا پیروزی انقلاب اسلامی

در تیرماه ۱۳۴۱، در اثر اختلافات شاه و امینی، اسدالله علم به نخست‌وزیری رسید. مهم‌ترین اقدام علم، تصویب لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی بود که طی آن شرط مسلمان بودن و ذکوریت (مرد بودن) برای انتخاب‌کننده و انتخاب‌شونده حذف، و به جای سوگند به کلام الله مجید، سوگند به کتاب آسمانی گذاشته شد. این موضوع مجوزی برای دست‌یابی فرقه‌های مذهبی غیر مسلمان به قدرت بود. این مصوبه با اعتراض امام، مردم و علمای قم مواجه شد. هر چند دولت لغو تصویب‌نامه را اعلام کرد، اما امام خمینی (ره) از علما خواست تا اعلام و انتشار رسمی خبر لغو تصویب‌نامه، مبارزه را ادامه دهند. در دانشگاه تهران تظاهرات وسیعی به حمایت از علمای قم و اعتراض به مصوبه دولت انجام شد. در دانشگاه تبریز یکی از استادان با استفاده از فرصت به وجود آمده در تظاهرات دانشجویان روی چهارپایه‌ای رفته و طی سخنانی مسئله لزوم ملی شدن نفت را به دلیل حراج آن توسط شاه، مطرح کرد که با حمله پلیس دستگیر شد، ولی دانشجویان کلاس‌ها را تعطیل کردند و به اعتراض پرداختند. در نتیجه، ۴۸ ساعت بعد این استاد دانشگاه را آزاد کردند.^۲

در ۱۹ دی‌ماه ۱۳۴۱، شاه اصول شش‌گانه انقلاب سفید را اعلام کرد. در اول بهمن ۱۳۴۱ اعلامیه مراجع و روحانیان، به ویژه امام خمینی (ره) که یکی از مدرسان برجسته قم بود، در تحریم فراندوم منتشر شد. به رغم این مخالفت‌ها، در ۶ بهمن ۱۳۴۱ رژیم فراندوم لوایح شش‌گانه را برگزار کرد و رئیس‌جمهور امریکا به شاه تبریک گفت. در پایان سال ۱۳۴۱ و با فرارسیدن نوروز سال ۱۳۴۲، امام خمینی (ره) طی پیامی خطاب به علمای شهرها، عید نوروز را عزا اعلام کرد و به دنبال آن موجی از اعتراض در توده مردم به پا خاست و در اثر درگیری که در مدرسه فیضیه به وقوع پیوست، عده‌ای به شهادت رسیدند. مراسم چهلم شهدای فیضیه مقارن با محرم شد. امام خمینی (ره) با استفاده از این ماه در ۱۴ خرداد ۱۳۴۲ سخنرانی مفصل و شدیدالحنی علیه حکومت ایراد کردند. به همین دلیل، بامداد ۱۵ خرداد توسط مأموران دستگیر و به تهران

۱. برداشت اول، همان.

۲. محمد حریری امیری، ریشه‌های فعالیت‌های سیاسی دانشجویان، تبریز، میهن، ۱۳۵۱، ص ۶۷.



کنسول امریکا، مایکل میرنکو در تبریز در گزارش خود در مورد قیام ۲۹ بهمن تبریز، اعتراف نمود که نیروهای ملی و مذهبی چنان سریع عمل کردند که جلوگیری از عملیات آنها دشوار بود

انتقال یافتند. به دنبال آن، قیام عظیمی در تهران و قم برخاست، به گونه‌ای که پلیس مجبور شد دانشگاه تهران را تعطیل کند. در دانشگاه تهران پارچه‌نوشته‌ای بر سر راه دانشجویان نصب شد که بر روی آن نوشته بود: اصلاحات آری، دیکتاتوری نه.^۱

سرانجام در روز ۱۷ فروردین سال ۱۳۴۳، امام خمینی (ره) رسماً آزاد شد و به قم بازگشت. اما در پی تصویب لایحه کاپیتولاسیون در مجلس شورای ملی، که

در پی پیشنهاد دولت حسنعلی منصور انجام گرفت، امام خمینی (ره) با مراجع تقلید در قم جلسه‌ای تشکیل داد و نمایندگان را به شهرها فرستاد و آنها مردم را آماده اعتراض کردند. صبح روز چهارم آبان ۱۳۴۳ عده زیادی از شهرهای مختلف برای شنیدن سخنرانی امام خمینی (ره) راهی قم شدند. ایشان با چهره‌ای برافروخته در سخنرانی خود چنین فرمودند: «ایران دیگر عید ندارد، عید ایران را عزا کردند... ما را فروختند... عزت ما پایکوب شد...»^۲ سپس، در حالی که جمعیت می‌گریست، امام خمینی علیه امریکا، انگلیس و اسراییل سخنانی ایراد کرد. به دنبال آن، اعتراضات مردمی شکل گرفت و مأموران حکومت شب ۱۳ آبان، امام خمینی (ره) را دستگیر و به ترکیه تبعید کردند و واکنش‌های مردمی را سرکوب کردند. پس از تبعید امام خمینی (ره)، این تصور قوت گرفت که باید جواب خشونت را با خشونت داد. از این زمان به بعد گروه‌های مختلفی با روش مبارزه مسلحانه به وجود آمدند.^۳ گروهی از جوانان عضو نهضت آزادی نیز، از این گروه جدا شده و سازمانی را با هدف مبارزه چریکی به وجود آوردند. با فعالیت شاخه مذهبی جبهه ملی یعنی نهضت آزادی ایران، اعلامیه‌هایی به امضای این گروه در دانشگاه تبریز توزیع می‌شد. آغاز نهضت اسلامی به رهبری امام خمینی (ره)، مبارزات دانشجویی را تحت الشعاع خود قرار داد که سرکوب خونین ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ و سپس تبعید امام (ره) از ایران به رکود مبارزات سیاسی و مذهبی منجر شد. از این رو، از سال ۱۳۴۴ به بعد، جو سیاسی دانشگاه‌ها رادیکالیزه شد. اما فعالیت‌ها و تشکل‌های سیاسی علنی در محیط دانشگاه‌ها وجود نداشت و افراد مذهبی عمدتاً در هیئت‌های مذهبی و انجمن‌های دینی، که مسائل قرآنی، اخلاقی و دینی در آنها مطرح

۱. محمد عباس زادگان، جنبش دانشجویی و انقلاب فرهنگی، تهران، تشیع، ۱۳۵۹، ص ۱۰۲.

۲. صحیفه امام، ج ۱، ص ۴۱۵.

۳. محمد عباس زادگان، همان، ص ۹۴.



بود، با یکدیگر ارتباط داشتند. از این رو، تا سال ۱۳۴۷ و ۱۳۴۸ در اثر خفقان شدید، تحرک سیاسی قابل توجهی در سطح دانشگاه‌ها دیده نمی‌شود.^۱ با این حال جریان غالب در دانشگاه تبریز و سایر دانشگاه‌ها از سال ۱۳۴۵ تا سال ۱۳۵۲، بیشتر جریان مارکسیستی - لنینیستی بود. این جریان‌ها بیشتر تحت تأثیر حزب توده قرار داشتند و این حزب بر اندازی رژیم پهلوی را دنبال نمی‌کرد. به اعتقاد شاه «ارتجاع سیاه بدتر از کمونیسم سرخ بود». به همین دلیل همیشه مارکسیست‌ها را در مقابل مذهبی‌ها تقویت می‌کرد.^۲ گرایش قشر دانشجویی به اندیشه چپ به سبب فقدان مکتب مبارزه‌جویی فکری دیگر بود. ضمن آنکه جریان چپ تبلیغات زیاد و فعالیت تشکیلاتی منسجمی هم داشت. در گذشت مشکوک جهان پهلوان تختی در سال ۱۳۴۶، به تحرکات دانشجویی موجی جدید بخشید.^۳ به نظر می‌رسد که در این سال‌ها برخی اعتراضات و اعتصابات از سوی دانشجویان دانشگاه‌ها از جمله تبریز رخ نموده بود. به طوری که در سال ۱۳۴۷ کنفدراسیون سازمان یافته جنبش دانشجویی خارج از کشور با حمایت خاصی، خود را هم‌سرنوشت با جنبش و مبارزان ضد رژیم در داخل ایران به ویژه دانشگاه تبریز و دانشگاه تهران اعلام نمود و تأکید کرد:

امروز اگر دانشگاه تبریز اعتصاب می‌کند و شعار (امریکایی! به خانهات برگرد) می‌دهد، جوانان تهرانی با تظاهرات به یاد قهرمان ملی (تختی) به زندان می‌افتند، جنبش دانشجویی ایران در خارج در کتابخانه نمی‌نشیند، در عمل هم سرنوشت خود را با مبارزان میهنی نشان می‌دهد.^۴

با توجه به حساسیت آذربایجان و سابقه فعالیت چپ و فرقه کمونیستی دموکرات و ضرورت مقابله با جریان چپ امکان فعالیت برای «انجمن علمی - مذهبی» در دانشگاه تبریز در سال ۱۳۴۸ - البته با کمی تأخیر نسبت به برخی از دانشگاه‌های کشور - فراهم شد.^۵ اسلام بی‌خطر که انگیزه‌ای برای مبارزات سیاسی ایجاد نمی‌کرد، مرام این انجمن بود. با این حال برگزاری جلسات سخنرانی توسط این انجمن برای افرادی چون استاد مطهری، علامه جعفری، فخرالدین حجازی و... مورد استفاده دانشجویان مسلمان

۱. محسن مدیرشانه‌چی، *احزاب سیاسی ایران*، تهران، رسا، ۱۳۵۷، ص ۳۲.

۲. *برداشت اول*، همان، ص ۳۴.

۳. علی باقری (به کوشش)، *خاطرات پانزده خرداد تبریز*، دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، ص ۸۰-۷۰.

۴. علیرضا کریمیان، *همان*، ص ۱۴۸-۱۴۷.

۵. *همان*، ص ۲۸۳. انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران در سال ۱۳۲۱ و در دانشگاه‌های شیراز، مشهد و اصفهان در سال‌های ۱۳۳۹-۱۳۳۸ تشکیل شده بود.



قرار می گرفت،^۱ که تأثیرگذار هم بود و غیر مستقیم در قدرتمند شدن جریان مذهبی مبارزه‌جو نقش ایفا می کرد. شروع حرکت اسلامی در دانشگاه تبریز از نماز، نمازخوانی و نمازخانه بود. در دوره فعالیت انجمن اسلامی دانشگاه تبریز، نمازخانه‌هایی محقر در دانشگاه برپا شده بود. اما بعد از فراغت از تحصیل دانشجویان، فعالیت این نمازخانه‌ها محدود و پس از تأسیس انجمن علمی و مذهبی به کنترل آن انجمن درآمد. نمازخانه، کانون فعالیت و آشنایی دانشجویان مذهبی با یکدیگر بود. این نمازخانه‌ها کوچک و محقر و نمازگزاران آنها هم قلیل بودند، با این حال ایمان و عقیده مستحکم آنها را منسجم، پابرجا به ادامه راه وامی داشت.^۲

از سال ۱۳۴۸ با ورود عده‌ای از دانشجویان مسلمان به دانشگاه تبریز، تقلایی جهت مستحیل نشدن در جریان چپ و انجمن علمی - مذهبی، سرآغاز حرکت مهم و نامرئی جدیدی بود که اولین نشانه‌های آن در سال ۱۳۵۰ به منصف ظهور رسید؛ نقشی که دکتر علی شریعتی در این دوره ایفا کرد بسیار مهم بود. ظرافت بیان و لطافت زبان او دانشجویان را جذب می کرد و به سردرگمی دانشجویان مذهبی خاتمه می داد. هر چند اسلام‌شناسی وی اشکالاتی داشت، ولی بیدارگری و تحریک نسل جوان در دانشجویان مسلمان تأثیرات خود را گذاشت.^۳ بین سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۲ دوره بازیابی و خودیابی نیروهای مذهبی دانشگاه تبریز است. جریان اسلامی پس از خویشتن‌یابی مبارزه‌ای دوسویه فراروی داشت. نخست حکومت شاهنشاهی و دیگری جریان چپ. مبارزه با حکومت پهلوی، هدف مشترک نیروهای مذهبی و چپ بود که آنها را موقتاً در کنار هم قرار می داد، اما اختلافات عقیدتی تداوم اتحاد را تضمین نمی کرد. «اتحاد، مبارزه، پیروزی» شعاری بود که همه دانشجویان تا سال ۱۳۵۴، سر می دادند.^۴

در همین برهه زمانی، از نظر فرهنگی هم تلاش وسیعی برای استحاله دانشجویان و ترویج ابتدال صورت می گرفت. سالن‌های دانشگاهی که برای کنفرانس‌های علمی تأسیس شده بودند، از نظر متصدیان امور، مکان مناسبی برای اجرای مراسم و برنامه‌های مغایر با فرهنگ و مذهب جامعه ایران بودند. در سال ۱۳۴۹ قرار بود تالار خواجه رشیدالدین فضل‌الله (تالار وحدت) دانشگاه تبریز، که به تازگی ساخت آن به اتمام

۱. مجید نجف‌پور، *از جنوب لبنان تا جنوب ایران؛ خاطرات سردار رحیم صفوی*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۳، ص ۴۸.

۲. فصلنامه *دانشگاه اسلامی*، س ۶، ش ۱۵، زمستان.

۳. مجید نجف‌پور، *همان*، ص ۲۴۸.

۴. فصلنامه *دانشگاه اسلامی*، همان.



در ۱۸ اردیبهشت ۱۳۵۷ در دانشگاه تبریز، به مناسبت چهلم شهدای قیام ۲۹ بهمن آن شهر، تظاهرات عظیمی صورت گرفت و دانشجویان با سنگ به مصاف گلوله رفتند. قیام خونین ۱۸ اردیبهشت دانشگاه تبریز، منجر به تعطیلی این دانشگاه تا پیروزی انقلاب اسلامی گردید. عظیم‌ترین حرکت سیاسی دانشجویان مسلمان دانشگاه تبریز، روز هجدهم اردیبهشت سال ۱۳۵۷ اتفاق افتاد که سه شهید داشت (میرزایی، عینی، غلامی). در این تظاهرات سازمان یافته همه شعارها اسلامی و به طرفداری از امام خمینی (ره) بود

رسیده بود، توسط یکی از خوانندگان هرزه زن (پری زنگنه) افتتاح شود، ولی پیش از هر اقدامی دست‌خوش حریق شد. اجرای مراسم رقص در این دانشگاه نیز سابقه داشت. دانشجویان در مقابل این تلاش‌ها مقاومت می‌کردند. هر چند تعداد آنها اندک بود، اما همین مقاومت‌ها خود به محوری برای ارتباط و تجمع دانشجویان تبدیل می‌شد.^۱

در این دوران در دانشگاه‌ها، اعتراضات صنفی هم وجود داشت که نمونه آن اعتصاب ۱۳ خرداد ۱۳۴۹ دانشجویان شیراز در اعتراض به افزایش شهریه بود. در آذرماه ۱۳۴۹ دانشجویان دانشگاه تهران تظاهراتی در اعتراض به مشکلات صنفی و عدم آزادی در کشور، به راه انداختند و با سر دادن شعارهایی علیه انقلاب

سفید شاه و ملت نظیر «مرگ بر این سفیدی انقلاب، مرگ بر انقلاب فرمایشی» فصل جدیدی را در مبارزه گشودند. به دعوت مراجع سرشناس تقلید، درس‌های حوزه علمیه قم نیز در هماهنگی و هم‌سویی با دانشجویان تعطیل شد. در سال ۱۳۴۹، اگرچه پاره‌ای اقدام مسلحانه از سوی سازمان‌های چریکی صورت گرفت، و از سوی دیگر، دکتر علی شریعتی افکار دانشجویان را به خود جلب کرده بود و همچنین شهادت آیت‌الله سعیدی سرفصل جدیدی در جنبش دانشجویی رقم زد، اما شدت خفقان هنوز به حدی بود که دانشجویان از انجام اقدامات فراگیر در مانده بودند. از این رو، اغلب اعتراضات جنبه صنفی پیدا می‌کرد. از نظر حکومت، اعتراضات صنفی در دانشگاه می‌توانست تمرینی برای حرکت‌های سیاسی باشد که البته چنین برداشتی از حرکت‌های صنفی دانشجویان صحیح هم بود. از این رو، حکومت از آن جلوگیری می‌کرد. حرکت‌های صنفی این امتیاز را داشتند که عده وسیع‌تری از دانشجویان را پوشش داده و از نظر مانور تبلیغاتی - روانی مؤثر می‌افتادند.^۲

۱. ستاره سرخ، س ۶، ش ۵۱، فروردین ۱۳۵۵، ص ۴؛ کیهان، ش ۹۶۸۸، پنجشنبه ۱۳۵۴/۷/۲۴.

۲. محمد تربتی سنجابی، قریانیان باور و احزاب سیاسی، تهران، آسیا، ۱۳۷۵، ص ۵۳.

از آغاز سال ۱۳۵۰، فعالیت‌های سازمان‌های چریکی رو به گسترش نهادند. در ۱۵ فروردین ۱۳۵۰ پنجاه نفر در یک درگیری مسلحانه در سیاهکل (جنگل‌های شمال کشور) دستگیر شدند. به موازات حرکت‌های چریکی، در دانشگاه‌ها نیز تحریکات سیاسی شدت گرفتند.



تصویری از جشن‌های ۲۵۰۰ ساله

در ۱۱ اردیبهشت ۱۳۵۰ دانشجویان دانشگاه تهران، علیه جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی دست به تظاهرات زدند. پلیس با حمله به دانشجویان، حدود دو بیست نفر را دستگیر کرد. به دنبال آن، در پی درخواست مقامات دانشگاه‌ها برای سرکوب دانشجویان، پلیس در دانشگاه‌ها مستقر شد. دانشجویان دانشگاه صنعتی و دانشجویان هنر سرای عالی نارمک هم دست به تظاهراتی علیه رژیم زدند. در پی این حوادث، امام خمینی (ره) نیز در نجف ضمن بیاناتی از ملت ایران خواستند که به مبارزه با جشن‌های ۲۵۰۰ ساله برخیزند. در اواخر مهرماه سال ۱۳۵۰ دانشکده فنی دانشگاه تبریز به دنبال دو هفته اعتصاب و تحصن دانشجویان تعطیل گردید. در بهمن‌ماه همین سال، عده‌ای از اعضای دستگیر شده گروه‌های چریکی دانشجویی، محاکمه و اعدام شدند.^۱

سال ۱۳۵۰ را می‌توان نقطه عطفی در انتقال از دهه چهل به دهه پنجاه دانست. ایران

۱. علیرضا اسماعیلی و عیسی عبدی (به کوشش)، اسنادی از جنبش‌های دانشجویی در ایران (۱۳۵۷-۱۳۳۹)، ج ۱، تهران، مرکز اسناد ریاست جمهوری، ۱۳۸۰، ص ۲۸.



در این سال، در اوج خفقان بود. هیچ تجمع سیاسی وجود نداشت و تنها دو حزب «ایران نوین» و «حزب مردم» که کاملاً حکومتی بودند، فعالیت داشتند و نیروی مستقلی امکان عرض اندام نداشت. افراد مذهبی آگاه و انقلابی در محیط دانشگاه‌ها نه تنها به شدت در اقلیت و موضع ضعف قرار داشتند، بلکه در برابر مباحث تئوریک و ایدئولوژیک نیز فاقد نظام فکری کاملی بودند.

از سال ۱۳۵۰ نیروهای مذهبی، رو به بالندگی و رشد گذاشتند و گرایش بیشتری به خواندن ایجاد شد. مطالعه آثار استاد شهید مطهری، که اغلب بر پایه‌های نظام فکر دینی استوار شده بود، در تغییر موازنه قوا به نفع دانشجویان مذهبی نقش مهمی داشت. در همین ایام، اعتراض دانشجویان دانشکده فنی تبریز نسبت به پذیرش فوق دیپلمه‌ها در دانشکده، در ۵ اسفند ۱۳۵۰ منجر به تشنج در سطح دانشگاه و زد و خورد شدید و خونینی با گارد دانشگاه شد و چنان بازتاب یافت که دو روز بعد، هیئتی از سوی نخست‌وزیر برای رسیدگی به وضع دانشگاه تبریز عازم آنجا شد.^۱ سال ۱۳۵۱ درگیری‌های مسلحانه، ترور و انفجارها علیه رژیم و دستگیری و اعدام مخالفان توسط حکومت به صورت گسترده‌تری درآمد. به مناسبت نهم خرداد، که رئیس‌جمهور امریکا و همسرش وارد ایران شدند نیز انفجارهایی در چند نقطه تهران صورت گرفتند. در درون دانشگاه سال ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۳ سال‌های ناآرامی بود. حرکت‌های صنفی به بهانه اعتراض به ناسالم بودن غذا و وضعیت سلف سرویس، اعتراض به شهریه، کمبود بودجه دانشگاه و امتحانات و... پی در پی تکرار می‌شود.^۲

یکی از مهم‌ترین رویدادهای سال ۱۳۵۳ این بود که بر اثر وقوع بحران نفتی در جهان و پس از جنگ اعراب و اسرائیل، قیمت نفت به چهار برابر افزایش یافت. این رویداد، منشأ پیامدهای اجتماعی و سیاسی مهمی در کشورهای تولیدکننده نفت و از جمله در ایران گردید. یکی از اثرات عمده آن بر روند دانشگاه‌ها و پذیرش دانشجویان بود. با صعود ناگهانی درآمد نفت، رژیم شاه با بهره‌برداری از توان و امکانات مالی جدید، گام‌های جدیدی را برای تثبیت موقعیت سیاسی خود و ترویج فرهنگ مبتذل شاهنشاهی و خنثی کردن نارضایتی‌ها از طریق ایجاد رفاه برداشت. همه این تدابیر نتیجه منفی برای رژیم در پی داشت و همین گام‌ها در بلندمدت در جهت براندازی ظلم قرار می‌گرفت. نمونه‌ای از آن، رایگان شدن تحصیل دانشگاهی به دلیل درآمدهای بادآورده نفتی بود. در نتیجه این

۱. محمدصادق زیباکلام، مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی، تهران، روزنه، ۱۳۷۲، ص ۱۲۴.

۲. علیرضا اسماعیلی و عیسی عبدی (به کوشش)، همان، ص ۳۴۵.



اقدام، نیروهای جدیدی وارد دانشگاه شدند که آنجا را به کانون ضد ظلم بدل کردند و توازن فکری و سیاسی موجود در دانشگاه را به هم ریختند. تا پیش از این ماجرا، تحصیل در دانشگاه، شهریه‌ای بود و چون مبلغ آن سنگین بود، نوعاً خانواده‌های متوسط به بالا می‌توانستند فرزندان خود را برای تحصیل به دانشگاه بفرستند. این خانواده‌ها نیز، اغلب از نظر سیاسی محافظه‌کار یا موافق وضع موجود بودند و از نظر فرهنگی وضعیت موجود را بیشتر می‌پسندیدند. رایگان شدن تحصیل موجب گردید عده زیادی از خانواده‌های زیر متوسط و ضعیف به دانشگاه راه یابند. از آنجا که در طبقه محروم جامعه تمایلات مذهبی بیشتر بود و به دلیل ستم‌دیدی و استثمار از آمادگی برای مبارزه بر ضد تبعیض برخوردار بودند، این واقعه موجب شد موقعیت نیروهای مذهبی دانشگاه به سرعت بهبود یابد.^۱ پیوندی که بین دانشجویان مسلمان و روحانیت مبارز از اوایل دهه ۱۳۵۰ بود - که تحت تأثیر فعالیت‌های روحانیون و طلاب مبارزی همچون آیت‌الله مطهری، آیت‌الله طالقانی، دکتر مفتاح، دکتر باهنر و آثار و سخنرانی دکتر شریعتی بودند - زمینه را برای گرایش روزافزون دانشجویان به امام خمینی (ره) فراهم ساخت. در همین راستا در سال ۱۳۵۲، برای اولین بار نام و یاد امام خمینی (ره) در دانشگاه تبریز مطرح گردید همین مسئله در تظاهرات شهری دانشجویان مسلمان در سال بعد تکرار شد.^۲

از اواسط سال ۱۳۵۲ و به موازات قدرت گرفتن تدریجی نیروهای مذهبی در دانشگاه، تلاش‌هایی از طرف این دانشجویان جهت مقابله فیزیکی با مظاهر فساد و اشاعه‌دهندگان رسم فحشا و منکر در فضاهای دانشگاهی صورت گرفت. به عنوان نمونه می‌توان به تذکر لسانی و سپس درگیری فیزیکی برخی دانشجویان طیف مذهبی آن روز در کافه‌تریای یک دانشگاه با چند جوان بی‌مبالا در تاریخ ۲۸ آذر ۱۳۵۲ اشاره کرد. نظیر این واقعه در تبریز هم پیش آمده بود. آقای علی عبدالعلی‌زاده از اعضای فعال جنبش دانشجویی تبریز، به این موضوع اشاره دارد که برای مردمی کردن جنبش دانشجویی و رفع شبهه بی‌بندوباری و هرزگی دانشجویان که در ذهن مردم وجود داشت و برای سنجش معنویت دانشجویی که در تظاهرات شرکت می‌جستند، تصمیم گرفتند که تظاهرات ۱۶ آذر ۱۳۵۳ را به شهر بکشانند. به این منظور با قرار قبلی محل انجام تظاهرات را بازار تبریز تعیین کردند و با حضور چهل، پنجاه دانشجو با سردادن شعار «مرگ بر شاه و درود بر خمینی» و با سایر شعارهای اسلامی، با زبان ترکی اقدام

۱. سید حمید روحانی، بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی (ره)، ۱۳۵۶، ص ۲۴۶.

۲. رک: علی شیرخانی (به کوشش)، حماسه ۱۷ خرداد ۱۳۵۴ حوزه قم، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷.



رهبر معظم انقلاب:

... دانشجویان یک بخش لاینکف از نهضت روحانیت بودند. البته در دانشگاه‌ها جریان‌های الحادی و ضد دینی و مارکسیست و غیره هم بودند، لکن آن حرکت غالب، مربوط بود به دانشجویان مسلمان...

به تظاهرات کردند که با استقبال مواجه شد. در این دوران هنوز تظاهرات در دانشگاه چهره مذهبی نگرفته بود و این حرکت برای آن بود تا مردم بفهمند که در دانشگاه هم بچه‌های مسلمان دارند رشته امور را به دست می‌گیرند. تا سال ۱۳۵۱ و ۱۳۵۲ جو دانشگاه به گونه‌ای بود که هر کس مبارز است باید چپی باشد، اما با قوت گرفتن مذهبی‌ها اندک اندک شعارها رنگ و بوی دیگری گرفت.^۱

همچنین در دانشگاه تبریز در نیمسال اول تحصیلی ۱۳۵۵-۱۳۵۴ جمعی از دانشجویان مبادرت به تشکیل یک گروه ضربت برای مقابله با برخی مظاهر فساد و با عوامل ترویج رسم اباحه نموده بودند. در این گونه موارد ساواک به شدت با دانشجویان مسلمان معترض به فساد و بی‌بندوباری برخورد می‌کرد و مدیریت دانشگاه نیز به شدت از ترویج بی‌مبالاتی و بی‌بندوباری حمایت می‌نمود. دانشجویان معترض به ساواک احضار گردیده بود و مورد بازجویی یا آزارهای جسمانی و روانی قرار می‌گرفتند.^۲

در واپسین روزهای سال ۱۳۵۳ رژیم با تشکیل حزب واحد رستاخیز و ادغام دو حزب حکومتی خود، به سمت انحصار بیشتر رفت. یکی از علت‌های این کار آن بود که پس از یورش گسترده پلیس و ساواک به گروه‌های چریکی در سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۳ و دستگیری حدود نود درصد از اعضای این سازمان‌ها و اعدام برخی دیگر، رژیم شاه احساس امنیت می‌کرد. سران رژیم پس از این پیروزی‌ها، که به زعم خودشان موجب بی‌اعتباری و عدم امنیت برای مبارزه علیه رژیم می‌شد و نیز برگزاری جشن ۲۵۰۰ ساله و درآمدهای کلان نفتی و ایجاد رفاه کاذب، دیگر ایران را جزیره‌ای امن می‌دانستند که حتی به همان جدال‌های لفظی و ساختگی دو حزب حکومتی هم نیاز نداشت. در ۱۱ اسفند ۱۳۵۳ خبر تشکیل حزب رستاخیز اعلام شد و شاه گفت: هر کس عضو حزب نشود، اجنبی است و باید از ایران برود. امام خمینی (ره) نیز از نجف فتوای حرمت عضویت در این حزب را صادر کرد. در دانشکده‌ها دفاتر اسم‌نویسی برای ثبت نام در حزب رستاخیز قرار دادند و فشار زیادی به دانشجویان آوردند. دانشجویان مقاومت کرده و بر دیوارها شعار می‌نوشتند: «بیزید زمان بیعت می‌طلبید» و «مرگ بر حزب رستاخیز».

۱. علیرضا کریمیان، همان، ص ۳۱۰.

۲. شهریار زرشناس، جنبش دانشجویی در ایران، قم، نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، دفتر

نشر معارف، ۱۳۹۳، ص ۹۵-۹۴.



در دهه ۱۳۳۰ جنبش دانشجویی از خواسته مردم پشتیبانی نمود، و با آغاز نهضت امام خمینی (ره)، دانشجویان در کنار امام (ره) و با پیروی از ایشان، به حمایت از مردم در مقابله با رژیم ستم‌شاهی پرداختند

در همین راستا بود که در گزارش وضع دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی در ۱۳۵۳/۲/۱۷ اعلامیه‌ای دایر بر انتقاد از حزب رستاخیز ملت ایران در دانشگاه فردوسی مشهد مشاهده شد.^۱

سال ۱۳۵۴ همچنان دستگیری و قلع و قمع بقایای سازمان‌های چریکی ادامه داشت. اغلب اعضای این سازمان‌ها دانشجو بودند. این وقایع، فضای دانشگاه را هر چه بیشتر سیاسی می‌کرد و افتخاری برای مبارزه

مسلحانه به وجود می‌آورد. جنبش مسلحانه هم سربازان خود را از جنبش دانشجویی می‌گرفت. به دنبال صدور فتوای تحریم عضویت در حزب رستاخیز، امام خمینی (ره) در اطلاعیه‌ای از دانشگاهیان و طلاب خواست که خاطره قیام ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ را هر چه باشکوه‌تر گرامی بدارند. از این رو، اوایل سال ۱۳۵۴ تمهیدات و تدارکات آن توسط دانشجویان مسلمان آغاز شد و در سالروز ۱۵ خرداد، عظیم‌ترین شورش دانشجویی به وقوع پیوست که مبین میزان قدرت جنبش اسلامی و دوام حیات آن بود. این حرکت معادلات سیاسی داخلی و خارجی را تحت تأثیر قرار داد. پلیس در سرکوب این شورش دانشجویی، به خوابگاه دانشجویان نیز یورش برد و ضمن تفتیش خوابگاه‌ها برای کشف اعلامیه‌ها و وسایل دیگر، اقدام به دستگیری عده‌ای از آنان نمود.^۲ به طوری که در این سال‌ها روحانیت و دانشجویان بخش عمده زندانی‌های رژیم را تشکیل می‌دادند.^۳ لازم به ذکر است که مجاهدین مسلمان در سال‌های ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۷ هر چند دچار اختلاف نظر و پراکندگی شدند، اما کادرهای دستگیر نشده آنها برای حفظ سازمان در تهران و شهرستان‌هایی مثل تبریز از جمله گروه «فریاد خلق خاموش شدنی نیست» فعالیت می‌کردند.^۴

در طی سال‌های ۱۳۵۴ به بعد با توجه به زمینه‌های گسترش افکار مذهبی در دانشگاه‌ها، گرایش دانشجویان به رهبری امام خمینی بیشتر شد. به نتیجه نرسیدن مبارزات چریکی توسط سازمان فداییان خلق و سازمان مجاهدین خلق، وقوع کودتاهای درون‌سازمانی کمونیست‌ها و خروج دانشجویان مسلمان از سازمان مذکور و مشخص

۱. علیرضا اسماعیلی و عیسی عبدی (به کوشش)، همان، ج ۳، ص ۱۳۸۳-۱۳۸۲؛ امین عزیزی، همان، ص ۱۱۸.

۲. عباسعلی عمیدزنجانی، انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن، تهران، کتاب سیاسی، ۱۳۷۱، ص ۱۱۵.

۳. برداشت/ول، همان.

۴. علیرضا کریمیان، همان، ص ۲۸۳.



شدن فاصله و مرز میان دانشجویان مسلمان و کمونیست و فروپاشی کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی خارج از کشور به دلیل اختلافات درون گروهی، باعث شد که سازمان‌های سیاسی و عمومی دانشجویان به این نتیجه برسند که می‌بایست به توده‌های مردم رو آورند و تنها شخصی هم که جایگاه و مقبولیت کافی برای رهبری توده‌های مردم را داشت، امام خمینی بود.^۱ در همین راستا بود که در سال ۱۳۵۴، سالگرد قیام پانزده خرداد، حرکت گسترده چندروزه‌ای در دانشگاه تبریز در حمایت از امام خمینی روی داد. جالب آن که در قم چنین حرکتی را اطلاع‌انداز دادند.^۲ پس از وقایع سال ۱۳۵۴، مسلمانان با این تصور که مارکسیست‌ها از پشت به آنها خنجر می‌زنند، از هر گونه اتحاد با آنها بی‌مناک بودند و در تمامی مواضع، خطوط خود را جدا کردند. این امر موجب شفافیت بیشتر مواضع دانشجویان مسلمان گردید. استقبال دانشجویان از ارزش‌های اسلامی و گرایش به مذهب و حجاب از برکات این شفافیت بود. به تدریج حجاب اسلامی دانشجویان پررنگ‌تر گردید. تا قبل از سال ۱۳۵۲ در دانشگاه‌ها، کمتر بانوی محجبه‌ای دیده می‌شد، ولی پس از سال ۵۴ برای نشان دادن مرزبندی‌ها، هر گروهی از نمادهای خاص خود استفاده می‌کردند که برای مسلمانان این نمادها عبارت بودند از حجاب، پوشش و نماز. گسترش جلسات مذهبی و دعوت از چهره‌های مذهبی - سیاسی توسط دانشجویان، یکی دیگر از نشانه‌های موقعیت رو به اعتلای دانشجویان مسلمان در سال‌های ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵ بود. تهیه و تکثیر اعلامیه‌های امام خمینی (ره) در سطح دانشگاه به یک اقدام جدی مبدل شد و موجب پیوندهای اعتقادی - عاطفی دانشجویی گردید. تجربه‌های بزرگداشت ۱۵ خرداد، در سال ۱۳۵۵ نیز تکرار شد و این روز را نه به یک حرکت دانشجویی، بلکه به یک حرکت مردمی و ملی تبدیل کرد.^۳

سال ۱۳۵۵ فصل پایکوبی رژیم شاه بود. زیرا دیگر تهدید جدی از سوی سازمان‌های چریکی احساس نمی‌شد. در ۳۰ دی ۱۳۵۵ جیمی کارتر، که به تازگی در انتخابات ریاست جمهوری امریکا پیروز شده و سیاست حمایت از حقوق بشر را سرلوحه برنامه‌های خود قرار داده بود، به ایران سفر کرد. او در این سفر، ایران را جزیره ثبات نامید. به دنبال آن، برای شاه و حامیان او این تصور به وجود آمد که اکنون که همه مخالفان یا نابود شده یا تسلیم گردیده و توبه کرده‌اند و فقط گاه‌گاهی صدای اعتراضی از گوشه و کنار

۱. همان، ص ۳۱۱-۳۱۰.

۲. رک: علی شیرخانی (به کوشش)، همان.

۳. همان.

برمی‌خیزد، پس هنگام دست زدن به اصلاحات سیاسی و گشودن نسبی فضای جامعه است تا از طریق ایجاد جناح مخالفان وفادار از میان طرفداران حکومت و راه انداختن جدال‌های سیاسی و هدایت‌شده، زمینه را برای روی کار آمدن ولیعهد در آینده مهیا سازد، به گونه‌ای که او با مشکلات کمتری مواجه باشد. اما سیر حوادث به گونه دیگری رقم خورد.^۱

سال ۱۳۵۶ نیروهای ملی و مذهبی با استفاده از فرصت ادعایی رژیم در گشایش فضای سیاسی و فشارهای امریکا برای اعمال آن، شروع به عریضه‌نویسی‌های انتقادی به شاه می‌کردند. از سال ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۶، اوج مبارزات دانشجویان مذهبی دانشگاه تبریز است. در این دوره، دانشجویان ساکن در خوابگاه مجبور به انتقال و اسکان در منازل سطح شهر تبریز می‌شوند که موجب افزایش ارتباط نزدیک آنها با مردم و نزدیکی هر چه بیشتر آنها با علمای مبارز شهر تبریز که طرفدار امام خمینی (ره) بودند، شد. مسجد شعبان به عنوان مهم‌ترین کانون انقلابی سطح شهر تبریز مورد توجه دانشجویان مسلمان بود. با نزدیکی دانشجویان به آیت‌الله سید محمدعلی قاضی طباطبایی موجب می‌شد که وی طی سخنرانی‌هایی به تأیید مبارزات اسلامی آنها پردازد. بعد از انتشار خبر شهادت حاج مصطفی خمینی، آیت‌الله قاضی با هماهنگی علمای تبریز از جمله آقای حسینی همدانی مراسمی را در مسجد بادکوبه بازار برگزار کردند. این مراسم حرکت خاصی در مردم که از قشرهای مختلف در آن حضور داشتند ایجاد کرد. برگزاری مجلس ترحیم با توجه به شرایط اختناق سیاسی اهمیت بسیاری داشت. به رغم این که رژیم پهلوی بردن نام امام خمینی (ره) را ممنوع کرده بود، در این جلسه چندین بار نام امام (ره) با ذکر صلوات برده شد.^۲

در مختصر فضای باز سیاسی در سال ۱۳۵۶، دو واقعه مهم دیگر، درگذشت دکتر شریعتی و حاج آقا مصطفی خمینی که بین مردم و دانشجویان شهادت تلقی شدند، روی داد. در خرداد ۱۳۵۶، دکتر علی شریعتی که محبوبیتی در میان دانشجویان و برخی از طلاب و جوانان یافته و چند روزی بود که از ایران خارج شده بود، به طرز مشکوکی درگذشت. افکار عمومی، این حادثه را ناشی از توطئه ساواک برای قتل شریعتی دانست. برپایی مراسم بزرگداشت شریعتی در دانشگاه‌های مختلف کشور، اثرات روشنگری بر جای گذاشت. در آبان همین سال، حاج آقا مصطفی خمینی نیز، به طرز مرموزی

۱. منوچهر محمدی، *تحلیلی بر انقلاب اسلامی*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۰، ص ۱۵۷.

۲. جنبش دانشجویی تبریز به *روایت اسناد و خاطرات*، همان، ص ۷۲۳-۷۱۹.

دانشجویان مذهبی و غیر مذهبی دانشگاه تبریز به ویژه دانشجویان مسلمان پیرو امام (ره)، نیز هم‌پای دیگر دانشجویان دانشگاه‌ها و گروه‌ها و طبقات جامعه، با تشکیل انجمن‌های علمی - مذهبی و خنثی کردن تهاجمات فرهنگی رژیم، پخش اعلامیه، انجام تظاهرات و اعتصابات که در برخی از مواقع در پوشش مشکلات صنفی انجام می‌شد، اعتراضات سیاسی خود را علیه رژیم پهلوی مطرح می‌نمودند

در گذشت و این بار در سطح وسیع‌تری نیروهای ملی و مذهبی با صدور بیانیه‌های جمعی و برگزاری مراسم ختم، حضور خود را نشان دادند. تجلیلی که در مساجد شهرهای مختلف از شهید آقا مصطفی شد، شاه را به واکنش واداشت. وی برای تخریب چهره امام خمینی (ره) دستور داد مقاله‌ای درباره وابستگی امام خمینی به خارج و هندی بودن او و مخالفتش با اصلاحات ارضی و موافقت با فئودال‌ها بنویسند. درج این مقاله در روزنامه/اطلاعات ۱۷ دی ۱۳۵۶ خشم علما و طلاب حوزه علمیه قم را برانگیخت. روز ۱۹ دی ماه در قم اعتراضات شکلی گسترده و خشونت‌آمیز به خود گرفت.^۱ حوزه قم در

این روز با تعطیلی درس‌ها و برپایی تظاهرات اعتراض‌آمیز، خشم خود را نسبت به رژیم ابراز داشتند. پلیس با سرکوب تظاهرات، عده‌ای را به شهادت رساند.^۲ در پی این واقعه، علمای قم و نجف با صدور اعلامیه‌هایی، این جنایت‌ها را محکوم کردند. در پی آن، در دانشگاه‌ها و مساجد مراسم عزاداری برپا شد که نقش دانشجویان در برپایی این مراسم چشمگیر بود. شهادت حاج مصطفی در دانشگاه‌ها به ویژه دانشگاه تبریز تأثیر زیادی گذاشت. به طوری که اهانت روزنامه/اطلاعات به امام (ره) و قیام ۱۹ دی قم به اشتراک مساعی دانشجویان مذهبی و نیروهای مذهبی شهر تبریز به رهبری آیت‌الله قاضی به قیام تاریخی ۲۹ بهمن منجر شد.^۳ قیام ۲۹ بهمن تبریز در مراسم چهل‌بزرگداشت شهدای قم، لرزه بر تن رژیم انداخت. شهدای ۲۹ بهمن تبریز چهل‌های زنجیره‌ای را در سراسر کشور به وجود آورد و انقلاب اسلامی به یک قیام و انقلاب سراسری تبدیل شد.^۴ شهید قاضی طباطبایی، روحانی مبارز آن دوران، مقدمات برگزاری آئین اربعین شهدای شهر قم را با هدف احیای دوباره مبارزه علیه طاغوت فراهم کرد. مرکزیت این قیام مسجد قزلی تبریز بود. این مسجد در زمره مساجد مرکزی و مهم وقت تبریز بود که به کانون

۱. ماروین زونیس، شکست شاهانه، ترجمه عباس مخبر، تهران، طرح نو، ۱۳۷۰، ص ۴۴۱.

۲. علی شیرخانی، حماسه ۱۹ بهمن ۱۳۵۶ قم، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷، ص ۱۹.

۳. ناهید عابدینی، «نقش آیت‌الله قاضی طباطبایی و دانشجویان دانشگاه تبریز در قیام ۲۹ بهمن تبریز»، مجموعه مقالات همایش انقلاب اسلامی، رهبری و آذربایجان، تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی تبریز، ۱۳۸۸، ص ۲۶۹.

۴. علی ذوعلم، جرعه جاری، تهران، پژوهشکده فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۷۷، ص ۷۸.



معترضین و مبارزین مبدل شده بود.^۱ حضور چشمگیر جوانان دانشجو در جریان واقعه ۲۹ بهمن تبریز - که حدود ۵۰ درصد از نیروهای فعال آن روز را در بر می گرفت - از نکات حائز اهمیت این قیام است.^۲ کنسول امریکا، مایکل میرنکو در تبریز در گزارش خود در مورد قیام ۲۹ بهمن تبریز، اعتراف نمود که نیروهای ملی و مذهبی چنان سریع عمل کردند که جلوگیری از عملیات آنها دشوار بود.^۳

در طول سال ۱۳۵۷ دانشگاه‌های کشور به پایگاه انقلاب تبدیل شدند. کلاس‌ها تعطیل شد و تظاهرات سیاسی برای سرنگونی رژیم از دانشگاه‌ها، سازماندهی گردید. جنبش دانشجویی اکنون به یک جنبش اجتماعی مبدل شده و خواسته‌های انقلابی، مبنی بر آزادی زندانیان سیاسی و بازگشت امام خمینی (ره) در صدر توجه آنان قرار گرفت.



قیام ۲۹ بهمن تبریز

در ۱۱۸ ردیبهشت ۱۳۵۷ در دانشگاه تبریز، به مناسبت چهلم شهیدای قیام ۲۹ بهمن آن شهر، تظاهرات عظیمی صورت گرفت و دانشجویان با سنگ به مصاف گلوله رفتند. قیام خونین ۱۱۸ ردیبهشت دانشگاه تبریز، منجر به تعطیلی این دانشگاه تا پیروزی انقلاب اسلامی گردید. عظیم‌ترین حرکت سیاسی دانشجویان مسلمان دانشگاه تبریز، روز هجدهم اردیبهشت سال ۱۳۵۷ اتفاق افتاد که سه شهید داشت (میرزایی، عینی،

۱. برگرفته از سایت <http://revolution.pchi.ir>، ۱۳۹۳/۴/۱۶.

۲. محمد طحان، تاریخ شفاهی قیام هفده شهریور ۱۳۵۷، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۶، ص ۲۷.

۳. غلامرضا نجاتی، همان، ج ۲، ص ۷۳.



غلامی).^۱ در این تظاهرات سازمان یافته همه شعارها اسلامی و به طرفداری از امام خمینی (ره) بود. پس از این واقعه، اساتید مذهبی دانشگاه تبریز که از سالیان قبل جلساتی با هم داشتند، به دور هم جمع شدند. این اساتید با صدور اعلامیه‌ها، بیانیه و شرکت در تظاهرات به همراهی با نهضت اسلامی مردم و جنبش دانشجویی پرداختند. در قسمتی از بیانیه دانشجویان تبریز در واکنش به این حادثه آمده است:

... مبارزات دانشجویی ایران با ریختن خون سه تن از دانشجویان دانشکده فنی تهران در تاریخ ۱۶ آذر ۱۳۳۲ اوج یافت و همزمان با شکوفایی مبارزه مسلحانه گسترش بیشتری یافته و بار دیگر واقعه ۱۸ اردیبهشت ۱۳۵۷ دانشگاه تبریز به عنوان روز خونین ثبت گردید.^۲ رئیس دانشگاه تبریز، دکتر منوچهر مرتضوی در اعتراض به هجوم نیروهای نظامی به دانشگاه و شهادت دانشجویان، استعفا داد. بعد از این حوادث، دانشگاه تا پیروزی انقلاب اسلامی عملاً فعالیت آموزشی نداشت. تظاهرات عظیم ۲۱ مرداد ۱۳۵۷ مهم‌ترین تظاهرات دانشجویان مذهبی قبل از دوره حکومت نظامی و اوج‌گیری انقلاب اسلامی بود.

در پنجم دی‌ماه ۱۳۵۷ نیروهای حکومت نظامی جهت در هم شکستن اعتصاب استادان دانشگاه در وزارت علوم و آموزش عالی، به وزارخانه مذکور حمله کردند. در نتیجه این حمله زد و خورد شدیدی به وقوع پیوست و در اثر تیراندازی مأمورین، یکی از اساتید دانشگاه، به نام کامران نجات‌اللهی شهید شد. به همین دلیل تظاهرات و اعتراض‌های زیادی در کشور و از جمله در دانشگاه تبریز رخ داد.^۳

در جریان ممانعت دولت بختیار از بازگشت امام خمینی در دی‌ماه ۱۳۵۷، علمای قم و سایر شهرهای کشور در دانشگاه تهران دست به تحصن زدند. این حرکت نمادین، ضمن تقویت وحدت و نزدیک شدن حوزه و دانشگاه، که طی سال‌های گذشته در اثر تبلیغات رژیم دچار بدبینی‌های مفرطی نسبت به همدیگر شده بودند، دانشگاه تهران را به پایگاه انقلاب اسلامی مبدل ساخت. سرانجام با تسلیم شدن دولت به بازگشایی فرودگاه، امام خمینی (ره) در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ به میهن بازگشت. طبق برنامه اعلام شده قرار بود امام خمینی (ره) در دانشگاه تهران با مردم دیدار کرده و سخنرانی کنند، اما به خاطر احترام

۱. اطلاعات، ش ۱۵۶۱۵، ۱۳۵۷/۳/۱، ص ۴.

۲. انقلاب اسلامی به روایت اسناد و خاطرات، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸، ج ۵، ص ۲۶۷.

۳. علیرضا اسماعیلی، همان، ج ۵، ص ۷۸۶-۷۸۵.



به شهدای انقلاب، این برنامه به بهشت زهرا انتقال یافت. برنامه اولیه هر چند اجرا نشد، ولی نشانه جایگاهی بود که دانشگاه در اندیشه رهبران انقلاب داشت و اولین مکانی بود که برای استقرار رهبری انقلاب اسلامی و سخنرانی ایشان در نظر گرفته شده بود.^۱ آیت‌الله خامنه‌ای از روحانیون مبارز که خود در متن حوادث سیاسی و اجتماعی تحولات نهضت و انقلاب حضور داشته‌اند، این گونه بر نقش چشمگیر و مؤثر جنبش دانشجویی در نهضت و پیروزی انقلاب و نقش لاینفک دانشگاه‌ها در نهضت روحانیت تأکید کرده‌اند: ..در تمام ۱۵ سالی که بین ۱۳۴۲ است که شروع نهضت روحانیت باشد تا ۱۳۵۷ که پیروزی انقلاب اتفاق افتاد، شما در همه جا و دوشادوش روحانیت و در کنار او جنبش دانشجویی را مشاهده می‌کنید. دانشگاه‌های کشور، محیط‌های دانشجویی کشور، مرکز تحرک و فعالیت است و یکی از بازوهای اساسی نهضت در تمام طول این مدت - که این را ما از نزدیک هم خودمان شاهد بودیم؛ هم دوستانی که در کار نهضت و مبارزات بودند و هم همه این‌را تجربه کرده‌اند و آزموده‌اند، دانشجویان‌اند. بنابراین دانشجویان یک بخش لاینکف از نهضت روحانیت بودند. البته در دانشگاه‌ها جریان‌های الحادی و ضد دینی و مارکسیست و غیره هم بودند، لکن آن حرکت غالب، مربوط بود به دانشجویهای مسلمان...^۲

سخن پایانی

مقاله حاضر سعی کرد جنبش دانشجویی دانشجویان تبریز را با رهیافتی جدید از دهه ۱۳۳۰ تا پیروزی انقلاب اسلامی ایران مورد بررسی قرار دهد. در بخش عمده تاریخ جنبش دانشجویی، این قشر به عنوان چشم بینای جامعه عمل کرده است. به بیان عمیق‌تر، در دهه ۱۳۳۰ جنبش دانشجویی از خواسته مردم پشتیبانی نمود، و با آغاز نهضت امام خمینی (ره)، دانشجویان در کنار امام (ره) و با پیروی از ایشان، به حمایت از مردم در مقابله با رژیم ستم‌شاهی پرداختند. در این بین دانشجویان مذهبی و غیر مذهبی دانشگاه تبریز به ویژه دانشجویان مسلمان پیرو امام (ره)، نیز هم‌پای دیگر دانشجویان دانشگاه‌ها و گروه‌ها و طبقات جامعه، با تشکیل انجمن‌های علمی - مذهبی

۱. نیکی کدی، ریشه‌های انقلاب/ ایران، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، قلم، ۱۳۶۹، ص ۱۷۴.
۲. برداشت/ اول، همان.

و خنثی کردن تهاجمات فرهنگی رژیم، پخش اعلامیه، انجام تظاهرات و اعتصابات که در برخی از مواقع در پوشش مشکلات صنفی انجام می‌شد، اعتراضات سیاسی خود را علیه رژیم پهلوی مطرح می‌نمودند. نقش دانشجویان دانشگاه تبریز به ویژه در سال‌های منتهی به انقلاب اسلامی در سازماندهی راهپیمایی‌های تعیین‌کننده که خود موجب گسترش امواج انقلاب شد، چشمگیر است. آنان بدین وسیله نقش خود را به عنوان یکی از گروه‌های تأثیرگذار در پیروزی انقلاب اسلامی به اثبات رساندند.





پیداری اسلامی

زمینه‌ها و عوامل افزایش گرایش به اسلام در غرب بعد از انقلاب اسلامی

نورالدین اکبری کریم آبادی^۱

مقدمه

اسلام به عنوان یک مکتب رهایی‌بخش و انسان‌ساز، از همان قرون اولیه بستری برای بشریت فراهم کرد که از طریق آن بتوانند اهداف و آمال انسانی و اخروی خود را به تحقق برسانند. مجموعه عقاید اسلامی و آموزه‌های متعالی قرآن، به گونه‌ای خود را با واقعیات و نیازهای جدید بشریت منعطف ساخته که هدف آن سعادت بشریت بوده است. از این رو در طول دوران مختلف تاریخی، گرایش به اسلام از سوی پیروان ادیان و مذاهب گوناگون، همواره حسادت و عصبانیت رهبران و نخبگان دینی دیگر را فراهم می‌ساخته است. اسلام‌گرایی مخصوص دوره ما نیست، بلکه اسناد و مدارک تاریخی متعددی وجود دارد که در هر زمان که امکان عرضه و معرفی حقیقت شریعت اسلام به انسان‌ها فراهم شده، گرایش به اسلام به طور فطری و وجدانی روی داده است؛^۲ از طرف

۱. کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس.

۲. حمزه امرایی، *انقلاب اسلامی ایران و جنبش‌های معاصر اسلامی*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۳، ص ۱۴-۱۳.





دیگر، بررسی اجمالی جایگاه دین در مناسبات بین‌المللی حکایت از آن دارد که اسلام به طور خاص در عرصه بین‌المللی مطرح بوده است و نمی‌توان دوره یا مقطعی را سراغ گرفت که دغدغه‌های دینی توسط اندیشه‌گران یا بازیگران مسلمان به نوعی در روابط منطقه‌ای یا بین‌المللی مطرح نبوده باشد؛ برای مثال، آموزه‌های اسلامی با حرکت‌های استعمارستیزانه دهه ۵۰، مقاومت دهه ۶۰ و ۷۰ (در حوزه فلسطین اشغالی) نظم‌سازی نوین دهه ۸۰ و سرانجام طرح ایده حکومت جهانی در سده بیست و یکم، در ارتباط بوده و به وضوح می‌توان «دعای اسلامی» را به عنوان معارضی در برابر زیاده‌خواهی‌های قدرت‌های مسلط یا همچون رقیبی برای گفتمان هژمونیک‌گرایی لیبرال-دموکراسی مشاهده کرد.^۱ امروزه گفتمان اسلام‌خواهی در جهان اسلام و غرب فراگیر شده است. اغلب جوامع و گروه‌های مذهبی و سیاسی به این جمع‌بندی رسیده‌اند که تنها راه مقابله با استبداد و استعمار، دست یافتن به مبانی و ارزش‌های اسلامی است. حتی گروه‌های سلفی و افراطی هم که سال‌ها عامل و حربه غرب برای پیشبرد اهداف خود در جهان اسلام بودند، امروزه به تقابل با غرب به ویژه امریکا برخاسته‌اند و این تنفر و تقابل با غرب فصل مشترک همه گروه‌های مذهبی اعم از شیعه و سنی می‌باشد.^۲

انحطاط اخلاقی تمدن غرب به ویژه در این یکی، دو قرن اخیر و نیز ظلم و ستمی که بر مردم مستضعف اعمال گردید و عدم کارایی ادیان تحریف‌شده که هر از چندگاهی بنا به مقتضیات زمان به نفع زرمداران و زورمداران تفسیر می‌شد کم‌کم سبب گردید مردم به سوی دینی‌گرایی پیدا کنند که باعث رهایی آنان از این همه ظلم و تعدی باشد. بر اساس سالنامه کتاب واقعیات رشد جمعیت در دهه گذشته ۱۳۷٪ بوده است. در این مدت رشد مسیحیت ۴۶٪ بوده است در حالی که اسلام ۲۳۵٪ رشد نموده است. راز این گسترش در چیست؟ این سؤالی است که در درجه نخست برای خود مسیحیان مطرح شده است. که می‌توان گفت این پیشرفت همه‌جانبه، از یک سو مدیون احکام و دستورات نورانی و منطقی دین اسلام است و از سوی دیگر ناشی از شرایط و بحران‌های موجود در جوامع غربی بوده است. لذا این مقاله به دو قسمت تقسیم می‌شود؛ در بخش اول به انقلاب اسلامی ایران و عوامل تعیین‌کننده تأثیرگذاری انقلاب اسلامی بر رشد اسلام‌گرایی در جهان و نیز برخی از مهمترین تأثیرات آن پرداخته می‌شود و در بخش

۱. رضا سیمبر و ارسلان شیخ‌نشین، *اسلام‌گرایی در نظام بین‌الملل*، تهران، دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۸۹، ص ۹۸-۱۰۲.

۲. منوچهر محمدی، *آینده نظام بین‌الملل و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۸۶، ص ۱۶۱.

دوم مسائل و خلأهای موجود در غرب و علل نیاز شدید غرب که باعث گرایش به دین اسلام شده است، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

بخش اول. انقلاب اسلامی ایران و تأثیرات آن بر رشد اسلام‌گرایی در جهان

از جمله علل جاذبه اسلام پیروزی انقلاب اسلامی ایران و شخص امام (ره) بوده است؛ برخی از افرادی که مسلمان شدند به خاطر شخصیت امام خمینی (ره) به این دین گرایش پیدا کرده‌اند. جامعه‌شناسان غربی اعتراف دارند یکی از علل رشد اسلام، انقلاب اسلامی ایران بوده است. به دلیل این که در گذشته به خصوص در قرن ۱۹ و ۲۰ روان‌شناسان و جامعه‌شناسان نگاه بدبینانه‌ای به دین داشتند. اما وقتی دیدند انقلاب اسلامی با ریشه و مبنای دین صورت گرفت، سبب شد که عده‌ای اسلام و انقلاب اسلامی را دوباره مورد مطالعه قرار دهند. در نتیجه انقلاب اسلامی سبب جذب بسیاری به اسلام شد. جالب است که این دستاوردها به رغم تبلیغات رسانه‌های جهان بر ضد انقلاب اسلامی بوده است. با دقت در سرگذشت و انگیزه‌های کسانی که در سه دهه اخیر به مکتب اهل بیت (ع) گرویده‌اند، درمی‌یابیم که اکثر قریب به اتفاق آنان تحت تأثیر انقلاب اسلامی و به ویژه شخصیت امام خمینی (ره) بوده‌اند. گذشته از مستبصران، انقلاب اسلامی باعث شد که شیعیان جهان - از تمامی فرقه‌ها - هویت شیعی خود را باز یافته و به آن افتخار کنند.

الف. عوامل تعیین‌کننده تأثیر گذاری انقلاب اسلامی

آثار و بازتاب‌های انقلاب اسلامی را می‌توان ناشی از عناصر ماهوی و عوامل موقعیتی دانست.^۱ عناصر و ویژگی‌های ماهوی انقلاب اسلامی که باعث تأثیر گذاری فراسرزمینی آن شده‌اند، عبارت‌اند از: بزرگ بودن، فراملی بودن و ایدئولوژی جهان‌شمول اسلام. عوامل موقعیتی که موجب بازتاب انقلاب در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی شده است را نیز می‌توان در موقعیت و منزلت راهبردی و بین‌المللی ایران، اهمیت راهبردی خاورمیانه و خلیج فارس و محیط مناسب و متجانس پیرامونی انقلاب اسلامی ایران خلاصه کرد. هر یک از این عوامل به تنهایی کفایت می‌کند تا انقلابی به اطراف خود تسری یابد. طبیعی است که برآیند و مجموع آنها در مورد انقلاب اسلامی ایران، بازتاب‌ها و پیامدهای آن را حتمی و قطعی سازد.

۱. سید جلال دهقانی فیروزآبادی، «تأثیرات منطقه‌ای و بین‌المللی انقلاب اسلامی ایران»، ۱۳۸۷/۱۱/۲۱، رک:

<http://www.jamejamonline.ir/papertext.aspx?newsnum=100898632133>





۱. **انقلاب بزرگ:** بر اساس تعریف و طبقه‌بندی انقلاب‌های جهان، انقلاب اسلامی ایران انقلابی بزرگ به شمار می‌رود، چون این انقلاب تغییر و تحولات ماهوی و بنیادی در ساختارهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و ارزش‌ها و هنجارهای جامعه ایران پدید آورد؛ تغییراتی که لایه‌های زیرین نظم سیاسی، اجتماعی و مبانی ارزشی و فرهنگی جامعه را دگرگون کرد، به طوری که انقلاب اسلامی ایران از این نظر در زمره انقلاب‌های بزرگ جهان مانند انقلاب فرانسه، روسیه و چین قرار می‌گیرد.

۲. **انقلاب فراملی:** افزون بر این، انقلاب اسلامی ایران ماهیت و رسالتی فراملی دارد. انقلاب فراملی برخلاف انقلاب ملی، دارای اهداف و آرمان‌هایی است که فراتر از مرزهای جغرافیایی ایران می‌رود. آمال و آماجی که معطوف به انسان‌ها و ملت‌های دیگر در جوامع دور و نزدیک است. از این‌رو، انقلاب اسلامی ایران فراتر از تغییر و تحول ساختاری و هنجاری در جامعه و ملت ایران در صدد ایجاد تغییرات و تحولات بنیادی در دیگر جوامع و ملت‌ها بر اساس نظم سیاسی، اجتماعی و اسلامی است. ماهیت و مسئولیت فراملی انقلاب اسلامی متضمن و مستلزم تأثیرگذاری مستقیم و غیر مستقیم آن در محیط‌های متجانس پیرامونی و حتی نامتجانس دوردست است. بنابراین می‌توان گفت پیروزی انقلاب اسلامی در ایران تنها پاسخی به یک ضرورت داخلی نبود؛ بلکه پاسخی به مرزهای جغرافیایی ایران نیز ارزیابی می‌شود. از این رو گفتمان کلان‌چنین تحولی در حصار جغرافیایی مرزهای ایران متوقف نماند و بر تارک اندیشه و آموزه‌های خارج از مرزهای سرزمین ایران شد.

۳. **ایدئولوژی جهان‌شمول:** سومین عنصر ماهوی انقلاب اسلامی که آن را دارای بازتاب و پیامد در محیط خارجی ایران می‌سازد، ایدئولوژی اسلام است، زیرا اسلام دینی جهان‌شمول و معطوف به بشریت و تأمین سعادت اوست. از این‌رو، نظم سیاسی اجتماعی برخاسته از انقلاب اسلامی نیز ماهیتی جهان‌شمول و فراملی دارد، به گونه‌ای که ماهیت اسلامی انقلاب ایران متضمن تکالیف، مسئولیت‌ها و رسالت‌های فراملی در جهان اسلام و نظام بین‌الملل است. مسئولیت و رسالتی که بر پایه دعوت اسلامی، تبیین و ترویج آرمان‌ها و آموزه‌های انقلاب اسلامی را اجتناب‌ناپذیر و الهام‌بخش برای دیگر ملت‌ها و انسان‌ها می‌سازد؛ این ویژگی به خصوص تأثیرگذاری انقلاب اسلامی در جوامع مسلمان را تسهیل و تسریع می‌کند.

۴. **موقعیت و منزلت ایران:** عامل دیگر در تأثیرگذاری انقلاب اسلامی ایران در منطقه و جهان، موقعیت راهبردی و ماهیت بین‌المللی سرزمین ایران است. جایگاه سوق‌الجیشی

امروزه گفتمان اسلام خواهی در جهان اسلام و غرب فراگیر شده است. اغلب جوامع و گروه‌های مذهبی و سیاسی به این جمع‌بندی رسیده‌اند که تنها راه مقابله با استبداد و استعمار، دست یافتن به میانی و ارزش‌های اسلامی است. حتی گروه‌های سلفی و افراطی هم که سال‌ها عامل و حربه غرب برای پیشبرد اهداف خود در جهان اسلام بودند، امروزه به تقابل با غرب به ویژه امریکا برخاسته‌اند

واستراتژیک ایران به گونه‌ای است که آن را به صورت بین‌المللی در آورده، به طوری که ایران به لحاظ جغرافیایی و ژئوپلتیک محکوم به تعامل و ارتباط فعال با دیگر بازیگران بین‌المللی است. این تعامل سازنده و تبادل گسترده، زمینه بسط و ترویج اندیشه‌ها و آموزه‌های انقلاب اسلامی را فراهم می‌آورد. از این رو انقلاب اسلامی بی‌واسطه یا با واسطه، دیگر کشورها و ملت‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد و کنش و واکنش آنان را برمی‌انگیزد.

۵. اهمیت راهبردی خلیج فارس و خاورمیانه:

دومین عامل موقعیتی تعیین کننده تأثیرگذاری خارجی انقلاب اسلامی ایران، ناشی از موقعیت و جایگاه منطقه استراتژیک خلیج فارس است. اهمیت و منزلت استراتژیک خلیج فارس و خاورمیانه، به ویژه

تأثیرگذاری انقلاب اسلامی ایران بر نظام بین‌الملل را افزایش می‌دهد؛ زیرا منطقه خلیج فارس مهم‌ترین منبع انرژی و تأمین کننده اصلی نیازهای جهان صنعتی نقش انکارناپذیری در نظام بین‌الملل و سیاست جهانی ایفا می‌کند. بر اثر تلاش امریکا برای اعمال هژمونی جهانی از طریق تثبیت هژمونی منطقه‌ای، جایگاه کانونی خاورمیانه و خلیج فارس در نظام بین‌الملل پس از ۱۱ سپتامبر و ارزش استراتژیک این دو منطقه در روابط بین‌الملل بیش از پیش ارتقا یافته است؛ بنابراین بر اثر تداخل محیط امنیتی خاورمیانه و نظام بین‌الملل، تأثیرگذاری انقلاب اسلامی بر این زیرسیستم منطقه‌ای به طور مستقیم، روابط بین‌الملل را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد.

۶. محیط مساعد متجانس پیرامونی: محیط پیرامونی ایران نیز نقش بسزایی در تأثیرگذاری انقلاب اسلامی بر دیگر جوامع دارد. تجانس و تقارب ملت‌های منطقه در کنار مجاورت جغرافیایی، اشاعه و سرایت طبیعی انقلاب اسلامی در سطح منطقه‌ای را تسریع و تسهیل می‌کند؛ به گونه‌ای که حداقل این عامل باعث شده است بر اثر امکان تأثیرپذیری ملت‌های همسایه و منطقه از انقلاب اسلامی ایران، حکومت‌ها برای جلوگیری از نفوذ آن به اتخاذ سیاست‌ها و اقدامات پیشگیرانه و بازدارنده دست بزنند.





ب. تأثیرات انقلاب اسلامی

۱. **انقلاب اسلامی و تجدید حیات دینی:** انقلاب اسلامی ایران با تجدید حیات دوباره به اسلام و طرح مجدد دین در عرصه زندگی سیاسی و اجتماعی، اسلام و باورهای دینی را به عنوان عامل بالنده و تحرک آفرین در سرنوشت جوامع انسانی مطرح نمود. حضرت آیت الله خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب اسلامی در این زمینه می‌فرماید:

آثار و برکات انقلاب اسلامی بر حرکت‌های رهایی‌بخش و نهضت‌های جهانی اسلام را می‌توان از موج اسلام‌خواهی و گسترش مبارزات انقلابی علیه نظام ظالمانه حاکم بر جهان از خاورمیانه تا شمال آفریقا و از آسیای مرکزی تا قلب اروپا مشاهده نمود. احیای هویت اسلامی در میان مسلمانان، هویت‌بیداری ملت‌ها و ایجاد نشاط و امید در نیروهای مبارز و انقلابی جهان از ثمرات مسلم و انکارناپذیر انقلاب اسلامی ایران است.^۱

انقلاب اسلامی ایران نخستین تجربه موفق و پیروزمندانه نهضت دینی بود که توانست برای نخستین بار اهداف و آرمان‌های خیزش‌های اسلامی را جامه عمل پوشانده و با در اختیار گذاشتن مجموعه تجربیات گران‌سنگ سیاسی و دینی فراروی نهضت‌های اسلامی امید به پیروزی و توفیق نیل به آرمان‌والای این نهضت‌ها را در میان آنها به وجود آورد. تحت تأثیر این تحولات جنبش‌های اسلامی افزایش چشمگیری داشت. و از خاور دور تا کرانه‌ها و اقیانوس اطلس را در بر گرفت. در این خصوص جنبش‌های رهایی‌بخش در کشمیر، افغانستان، تونس، الجزایر، آسیای میانه و کشورهای حوزه خلیج فارس را می‌توان نام برد. صاحب‌نظران زیادی بر این اعتقادند که تأثیرات انقلاب اسلامی بر تجدید حیات هویت دینی بشر بسیار عمیق می‌باشد. دکتر سعید محمد الشهبابی سردبیر مجله معروف و پرتیراژ *العالم* معتقد است که انقلاب اسلامی نه تنها در جامعه اسلامی بلکه در اکثر جوامع تأثیر اساسی و بنیادی داشته است. بی‌شک طی بیست سال گذشته هیچ حرکتی به اندازه انقلاب ایران نتوانسته بر جامعه بشری تأثیر گذار باشد؛ دین نقش اساسی و حیاتی در اجتماع دارد و انقلاب اسلامی این نور را بر بشریت تاباند و روشنی بخشید. در قرن بیستم ماتریالیست‌های شرقی و غربی به بسط مبارزه علنی خود با دین و باورهای دینی در سطح جوامع پرداختند اما سیر تحولات تاریخی و وقوع انقلاب اسلامی ایران آن چنان شرایط موجود را در آخرین سال‌های قرن بیستم تغییر

۱. سید عبدالقیوم سجادی، «امام خمینی (ره) و جنبش‌های اسلامی معاصر»، علوم سیاسی، (ویژه یک‌صدمین سال میلاد امام (ره))، س ۱۰، ش ۵، تابستان ۱۳۷۸، ص ۳۶۰.

داد که نظریه پردازان بین المللی و جامعه‌شناسان و... با اعتراف به حیات مجدد دین در جوامع بشری به طرح نظریه «تجدید حیات دینی در قرن بیستم» به عنوان یک نظریه معتبر علمی طی سال‌های اخیر پرداخته‌اند؛^۱ از آن جمله آنتونی گیدنز، جامعه‌شناس مشهور انگلیسی در فصلی از کتاب خود با عنوان *پدیده نوزایی دینی* در مورد نقش انقلاب اسلامی در تجدید حیات دینی می‌گوید: دانشمندانی نظیر مارکس و دور کهایم و وبر و امثالهم متفق القول بودند در این نظریه یا در بیان با یکدیگر سهیم بودند که دین سنتی بیش از پیش در دنیای مدرن و امروزی به صورت امری حاشیه‌ای درمی‌آید، چراکه در جوامع امروزی دنیوی شدن یک فرآیند اجتناب‌ناپذیر است.^۲ لذا کمتر کسی از دانشمندان می‌توانست حدس بزند که یک نظام دینی مانند اسلام ممکن است تجدید حیات عمده‌ای پیدا کند و پایه تحولات سیاسی در اواخر قرن بیستم بشود؛ یعنی آنچه در اواخر دهه ۷۰ در ایران به وقوع پیوست.

۲. انقلاب اسلامی و احیای تفکر اسلامی: از جمله ویژگی‌های تأثیرگذار و حیرت‌آور انقلاب اسلامی برای غرب و حتی جهان اسلام، احیای افکار و اندیشه‌های اسلامی در سراسر جهان بود. تلاش و برنامه‌های غرب تا آن روز صرف این شده بود تاریخ‌های اسلام در جوامع مختلف خشکانده شده و مفاهیم و آموزه‌های آن تقلیل یابد. بر همین اساس دائماً بر این نکته تأکید می‌شد که باید اسلام را در صفحات تاریخ جست‌وجو نمود چرا که دیگر اثری از آن در جوامع باقی نمانده است. البته در این راه تلاش‌های آتاتورک نهایت بهره‌وری را در راستای حذف اسلام از جوامع برای غرب ارایه نمود و تمام امیدها را برای بازگشت اسلام از میان برده بود. مهم‌ترین تأثیر انقلاب اسلامی بر احیای ارزش‌ها و آگاهی‌های اسلامی، القای تفکر اسلام سیاسی بود. اسلامی که به زعم بسیاری در صفحات کهن تاریخ فرتوت شده و از اذهان رخت بر بسته بود، اینک با هسته‌ای قدرتمند و امواجی فراتر از مرزهای ملی بازگشته و به جریان افتاده بود. در واقع پیروزی انقلاب اسلامی نشان داد که ادیان به ویژه دین اسلام با گذشت زمان و توسعه مدرنیسم‌ها تنها به پایان راه نرسیده است بلکه مجدداً به عنوان مهم‌ترین راه نجات بشریت از ظلم و بیدادگری احیا شده و دنیای مادی‌گرای معنویت‌گریز را متوقف ساخته و دریچه‌ای از معنویات و اعتقادات مذهبی را در راستای رستگاری و رهایی بشریت از قید قدرت‌های

۱. حمید حاذق نیکرو، «صدور انقلاب و حوزه‌های نفوذ فرهنگ انقلاب اسلامی در جهان»، *پانزده خرداد*، ش ۲۶، ۱۳۸۹، ص ۱۱۱-۱۱۰.

۲. علی احمدی، «بازتاب انقلاب اسلامی در خیزش‌های کشورهای منطقه»، ۱۳۸۹/۱۱/۱۹، رک:





استعمارگر گشوده است.^۱ در واقع پیش از ظهور انقلاب اسلامی و موجودیت یافتن آن در جغرافیای سیاسی جهان، سایه افکندن افکار و عقاید کفرآمیز و اندیشه‌های مادی بر اذهان ملت‌های مسلمان، سبب شده بود تا دین به حاشیه رانده شود و جهان به سوی ترویج سکولاریسم و ایجاد یک جهان غیر دینی حرکت کند، ولی با وقوع انقلاب اسلامی ایران، تغییرات و تحولات نوینی به وجود آمد؛ انقلاب ایران در صدد بود تا با به اجرا در آوردن احکام و ارزش‌های اصیل اسلامی در همه ابعاد نظام حکومتی، دین را نهادینه سازد و با تلاش برای رساندن پیام خود به گوش همه ملت‌ها، این زمینه و آمادگی در برخی ملت‌ها به ویژه ملت‌های مسلمان فراهم شد تا آنان نیز بتوانند از رختی که در آن بودند، رها شوند و با بازگشت به ارزش‌ها و تعالیم اصیل اسلامی، از بیگانگی و دوگانگی ارزشی که به آن گرفتار بودند، نجات یابند.^۲ آنتونی گیدنز جامعه‌شناس مشهور انگلیسی در خصوص این نقش انقلاب اسلامی می‌گوید:

در گذشته سه غول فکری جامعه‌شناسی یعنی مارکس، دورکیم، و ماکس وبر با کم و بیش اختلافاتی فرآیند عمومی جهان را به سمت سکولاریزاسیون و به حاشیه رفتن دین می‌دیدند ولی از آغاز دهه هشتاد و با انقلاب اسلامی ایران شاهد تحقق عکس این قضیه هستیم یعنی فرآیند عمومی جهان روند معکوسی را آغاز و به سمت دینی شدن پیش می‌رود.^۳

در واقع، انقلاب اسلامی به ملت‌های مسلمان که در بند مدل‌ها و الگوهای غرب و شرق بودند، این حقیقت را فهماند که تنها بازگشت به دین و ارزش‌های اسلامی است که می‌تواند راهگشای مشکلات و تأمین‌کننده مصالح آنها باشد؛ زیرا دین مبین اسلام برای همه حوزه‌های حکومت اعم از سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی، طرح و برنامه دارد.^۴ اگرچه قرن بیستم با عقب‌نشینی اسلام در پی ضعف و ناتوانی امپراتوری عثمانی آغاز شده، ولی پیروزی انقلاب اسلامی در سال‌های پایانی این قرن، نویدبخش آغاز دوره جدید ظهور اسلام است.^۵ از این رو، در دوران معاصر، انقلاب اسلامی ایران به عنوان نقطه

۱. منوچهر محمدی، *بازتاب جهانی انقلاب اسلامی*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۶، ص ۲۵-۲۴.
۲. محسن مجرد، *تأثیرات انقلاب اسلامی بر سیاست بین‌الملل*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۶، ص ۱۱۳.
۳. آنتونی گیدنز، *جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، نی، ۱۳۷۴، ص ۷۵.
۴. محسن مجرد، همان.
۵. جمیله کدیور، *روایری انقلاب اسلامی و آمریکا*، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۲، ص ۹۸.



آثار و بازتاب‌های انقلاب اسلامی را می‌توان ناشی از عناصر ماهوی و عوامل موقعیتی دانست. عناصر و ویژگی‌های ماهوی انقلاب اسلامی که باعث تأثیرگذاری فراسرزمینی آن شده‌اند، عبارت‌اند از: بزرگ بودن، فراملی بودن و ایدئولوژی جهان‌شمول اسلام. عوامل موقعیتی که موجب بازتاب انقلاب در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی شده است رانیز می‌توان در موقعیت و منزلت راهبردی و بین‌المللی ایران، اهمیت راهبردی خاورمیانه و خلیج فارس و محیط مناسب و متجانس پیرامونی انقلاب اسلامی ایران خلاصه کرد

آغازین خیزش تفکر اسلامی به شمار می‌رود.
۳. انقلاب اسلامی و احیای هویت اسلامی:
 انقلاب اسلامی ایران در تاریخ معاصر نقطه عطفی در احیای بازگشت مسلمانان به هویت اسلامی خویش است. هویت اسلامی خود عامل تفوق و پیروزی انقلاب اسلامی بوده است. اما از منظری دیگر پیروزی انقلاب اسلامی در ایران با توجه به ویژگی جهان‌شمولی آن، موجب احیای هویت اسلامی و بروز جنبش‌های مختلف در جهان اسلام نیز گشته است. انقلاب اسلامی ایران وابسته به یک جریان جهانی فراگیر است که هدف آن برانگیختن روح اسلامی، بیداری امت و هدایت آن تا مرحله رهبری تمدن جهانی است.^۱ نموده‌های چنین تأثیری را می‌توان در رشد و گسترش حرکت‌های اسلامی همزمان با

پیروزی انقلاب اسلامی ایران مشاهده کرد.^۲ در واقع پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، موجب آغاز درگیری کنونی میان قدرت‌های طاغوتی و رژیم‌های جبار از یک طرف و ملل محروم و آزادیخواه از جهت دیگر شد و به همین دلیل است که این انقلاب الگویی برای هدایت تمامی آزادی‌خواهان جهان در کشورهای مسلمان‌نشین و کشورهای در حال رشد بوده و ایران پایگاهی برای آزادی، روشنگری و تبیین رسالت در سطح جهانی است.^۳ ظهور بیداری اسلامی و جریان‌های اسلام‌گرا در فلسطین، لبنان، ترکیه، مصر، بحرین، لیبی، یمن، سودان، پاکستان و جنوب شرق آسیا و دیگر مناطق جهان اسلام همگی به عنوان نموده‌های بارزی از احیای هویت اسلامی در جهان اسلام و برای رویارویی با سقوط و انحطاط به جهاتی حاکی از بازتاب‌های انقلاب اسلامی است. انقلاب اسلامی ایران واکنشی از سوی طرفداران احیای تفکر دینی برای حل

۱. راشد الغنوشی، حرکت امام خمینی و تجدید حیات/اسلام، ترجمه سید هادی خسروشاهی، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۲، ص ۶۹.
 ۲. البویه روا، تجربه اسلام سیاسی، ترجمه محسن مدیرشانه‌چی و حسین مطیعی امین، تهران، الهدی، ۱۳۷۸، ص ۵۶.
 ۳. راشد الغنوشی، همان، ص ۷۰.



پیش از ظهور انقلاب اسلامی و موجودیت یافتن آن در جغرافیای سیاسی جهان، سایه افکنند افکار و عقاید کفر آمیز و اندیشه های مادی بر اذهان ملت های مسلمان، سبب شده بود تا دین به حاشیه رانده شود و جهان به سوی ترویج سکولاریسم و ایجاد یک جهان غیر دینی حرکت کند، ولی با وقوع انقلاب اسلامی ایران، تغییرات و تحولات نوینی به وجود آمد

مشکلات جوامع اسلامی و چاره جویی آنها با استفاده از اصول و مقررات ارزشمند اسلام بود. این واکنش در مقابل استبداد و استکبار که منافع خود را در نبود اسلام می دیدند، به وجود آمد. مبارزان اسلامی برای تحقق بخشیدن به آرمان های اسلام، با تأکید بر هویت اسلامی، به اتحاد و نزدیکی فرقه های گوناگون مذهب اسلام می اندیشیدند و به همین خاطر بود که نظر مثبت مذاهب اسلامی نسبت به انقلاب اسلامی جلب شد. انقلاب اسلامی تنها منحصر به مسلمانان ایرانی نیست، بلکه آرمان های آنها،

دل خواه و مطلوب میلیون ها مسلمانی است که در کشورهای دیگر خواه اسلامی و خواه غیر اسلامی زندگی می کنند. همچنین باید گفت مبارزات انقلاب منحصر به داخل کشورها نیست، بلکه اعتقاد بر این است که روند مبارزات باید در سطح بین المللی انجام پذیرد؛ زیرا تحقق برخی آرمان های اسلامی پس از تأسیس یک حکومت اسلامی، در گروه ماهنگی و نزدیکی کشورهای اسلامی است. انقلاب اسلامی، با بیدار ساختن هویت اسلامی مسلمانان، آنها را به سوی مبارزات اسلامی کشاند.^۱ با توجه به هویتی که انقلاب اسلامی به مسلمانان جهان داد به آنان این ایده را تأکید کرد که «لیبرالیسم و کمونیسم» دو دروغ بزرگ تاریخ بشریت می باشد و برای رهایی از سلطه آن باید به هویت تاریخ خود بازگشت.^۲ انقلاب اسلامی ایران حرکتی مبتنی بر بازگشت به خویشتن، تأکید بر هویت فراموش شده اسلامی برای برخورد با جنبه های مختلف حیات بشری، در خلاف جهت منافع و اهداف شرق و غرب^۳ و نیز حرکتی نوگرایانه فرهنگی به منظور احیای هویت اسلامی، نه تنها در ایران، بلکه مطرح ساختن آن در جهان به عنوان مکتب حیات بخش و الگوی تمام عیار سعادت و رفاه دنیوی و اخروی بود.^۴ انقلاب اسلامی ایران به عنوان یکی از مهم ترین انقلاب های قرن در افتخار و اعتماد به نفس مسلمانان بدون توجه به ملیت یا

۱. سید جلال میرآقایی، جهان اسلام؛ مشکلات و راهکارها، تهران، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، ۱۳۷۹، ص ۱۷۵.
 ۲. اصغر طاهرزاده، انقلاب اسلامی؛ بازگشت به عهد قدسی، اصفهان، لب المیزان، ۱۳۸۸، ص ۱۳۰-۱۲۸.
 ۳. جمیله کدیور، همان، ص ۹۹.
 ۴. همان، ص ۹۸.

تمایلات سیاسی آنها، نقش بسزایی داشته است. این مسئله نه تنها بر اساس پیامدهایی است که در منطقه مجاور خاورمیانه و جهان اسلام داشته، بلکه بر اساس دستاوردهایی است که برای سراسر جهان به ارمغان آورده است.

۴. انقلاب اسلامی؛ احیای اسلام به عنوان یک مکتب جامع و جهانی: از آنجایی که انقلاب اسلامی ایران، انقلابی به نام دین می‌باشد، در این صورت اگر در دوران رنسانس، غرب دین را از صحنه اجتماعی بیرون کرد، در مقابل انقلاب اسلامی ایران نیز دین را به صحنه اجتماع باز گرداند و در این راستا باید متذکر شویم که اگر ما شروع احیاگری و بیداری جهان اسلام در تاریخ معاصر را حاصل تلاش اندیشمندان همچون سید جمال‌الدین اسدآبادی با ندای بازگشت به اسلام و تقابل با فرهنگ غرب بدانیم، باید خاطر نشان کرد که پیروزی انقلاب، تلاش‌های فکری و اصلاحی آنها را جامه عمل پوشانید. اهداف ایدئولوژیک انقلاب اسلامی بر مبنای فرهنگ دینی، ارزش‌های سنتی و بومی، برای جهان غرب کاملاً غیر منتظره بود و کشورهای که با ایدئولوژی‌هایی نظیر لیبرالیسم، سوسیالیسم و... در نظام بین‌الملل خو گرفته بودند، به هیچ وجه رویکرد دینی یا احیای سنت سیاسی اسلام برای آنها قابل هضم نبود؛ بدان خاطر که در نیمه دوم دنیای مدرن قرن بیستم، این اعتقاد و باور اساسی حاکم بود که تشکیل و تداوم حکومت بر پایه معیارهای دینی و اسلامی امکان نداشته و لذا کشورهای اسلامی راهی جز الگو گرفتن از نظام‌های سکولار غرب ندارند. این باور حتی در ذهن بسیاری از سران سیاسی و رهبران جهان اسلام نیز حاکم شده بود که در دنیای معاصر اسلام نمی‌تواند نیازمندی‌های جامعه مدرن و پیشرفته امروز را پاسخگو بوده و لذا امکان برپایی یک نظام سیاسی بر پایه ارزش‌های اسلامی وجود ندارد؛ انقلاب اسلامی با زنده کردن نقش اسلام در دنیا، به ویژه در جهان اسلام و تشکیل یک دولت بر پایه اسلام که با تعهد و پایبندی به ارزش‌های اسلامی به نیازهای عصر کنونی پاسخ داد، به طور عملی ادعاهای غرب و غرب‌گرایان را باطل کرد و این در حالی بود که غرب تلاش برای تشکیل حکومت اسلامی در عصر کنونی را بی‌فایده می‌دانستند؛ بدان خاطر که آنها معتقد بودند اسلام در بهترین شرایط خود، یعنی چهارده قرن پیش فقط روش حکومتی خوبی بوده است، اما امروزه توان اداره کردن حکومت را ندارد و نمی‌تواند به نیازهای این عصر و تحولات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و نظامی آن پاسخگو باشد.^۱ جمهوری اسلامی ایران با تلاش نظری

۱ عرفان محمود، «نهضت امام خمینی زمینه‌ساز ظهور دولت حضرت مهدی (عج)»، ترجمه رحمت‌الله خالقی، جمهوری اسلامی، ۱۳۸۷/۳/۳۰.





انقلاب اسلامی به ملت‌های مسلمان که در بند مدل‌ها و الگوهای غرب و شرق بودند، این حقیقت را فهماند که تنها بازگشت به دین و ارزش‌های اسلامی است که می‌تواند راهگشای مشکلات و تأمین‌کننده مصالح آنها باشد؛ زیرا دین مبین اسلام برای همه حوزه‌های حکومت اعم از سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی، طرح و برنامه دارد

و عملی در تقابل با این ایده به همگان ثابت کرد که مسئله بازگشت به اسلام تنها یک خیال و نظر نبوده، بلکه می‌تواند واقعیت داشته باشد. لذا در این راستا انقلابیون با گسترش آرمان‌های اسلامی نشان دادند که ادیان به ویژه دین اسلام، با گذشت زمان و توسعه مدرنیزاسیون نه تنها به پایان راه خود نرسیده‌اند؛ بلکه هنوز به مهم‌ترین راه نجات بشریت از ظلم و بیدادگری مطرح می‌باشند. پیروزی انقلاب اسلامی با رویکرد به معنویت، احیای دین و دین‌گرایی، در دنیایی که بارشده سریع تفکرات الحادی،

خداگریزی، انسان‌محوری و گرایش برخی کشورهای جهان به نظام فکری - سیاسی سکولار حاکم بود، نه تنها توانست گفتمان دینی در ایران را تغییر دهد، بلکه شرایط جدیدی را به وجود آورد که حاکی از ورود جهان به دوره‌ای متفاوت از ادوار گذشته و عصری با ویژگی‌های ممتاز دینی و معنوی است. در واقع انقلاب اسلامی در دنیای مملو از مکاتب مادی، ضمن گشودن دریچه‌ای از قدرت معنویات، اعتقادات دینی و مذهبی به روی مردم سایر ادیان، مسلمانان را نیز به آغوش اسلام باز گرداند که این امر موجبات چالش سایر مکاتب را فراهم آورد.

۵. طرح اسلامی سیاسی به عنوان گفتمان جدید: پیروزی انقلاب اسلامی بر پایه ارزش‌ها و معیارهای اسلامی، برای اولین مرتبه در تاریخ مدرن، گفتمان اسلام سیاسی را در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل مطرح نمود که خواهان بخشی از قدرت سیاسی آن است. این گفتمان در دنیای لائیسزم و سکولاریسم مطرح می‌شد که دین نه تنها از سیاست جدا و به گفته مارکس افیون ملت‌هاست؛ بلکه دوره آن نیز گذشته است و به تاریخ تعلق دارد. چیزی هم برای ارایه به دنیای مدرن ندارد. گفتمان اسلام سیاسی دریچه‌ای جدید به روی اندیشمندان و صاحب‌نظران سیاست باز کرد تا بدانند نه تنها دین اسلام می‌تواند سیاسی باشد؛ حرف‌های جدیدی برای ارایه به جهان مدرن دارد^۱ و با گفتمان موجود نیز در تقابل است و می‌توان آن را به عنوان گفتمان برتر در دوران پسامدرن تلقی کرد. در این راستا به اعتراف برخی از اندیشمندان مسلمان همچون

۱. منوچهر محمدی، همان، ص ۵۱۰.

احمد هوبر، امام خمینی با طرح ابعاد واقعی اسلام، مسلمانان را سیاسی کرده و اندیشه و تفکر سیاسی را در میان مسلمانان ایجاد کرده و بسط داده و در پناه این تلاش‌ها مسلمانان اکنون دریافته‌اند که اسلام تنها یک سلسله تشریفات و مناسک عبادی شخصی نیست؛ بلکه اسلام، قرآن و سنت پیامبر، یک منبع قوی و پر تحرک است که می‌تواند در زمینه‌های مختلف سیاسی، فرهنگی و اقتصادی تحرک ایجاد کند.^۱ از آنجایی که اسلام سیاسی هویت خود را در تعارض با فرهنگ حاکم بر غرب تعریف کرده است، در حال حاضر هراس غرب از اسلام تنها ناشی از ریشه‌های مذهبی آن نبوده، بلکه ترس از ریشه‌های سیاسی اسلام، غرب را به وحشت افکنده است و هراس و نگرانی اصلی ایالات متحده از اسلام، ناشی از دیدگاه آمیزش دین و سیاست در اسلام است.^۲

بخش دوم. علل و عوامل تمایل غریبان به اسلام

رشد چشمگیر جمعیت مسلمانان در غرب، امروزه به یکی از داغ‌ترین دغدغه‌های محافل غربی و کانون‌های سیاسی کشورهای غربی تبدیل شده است. زیرا این اقلیت از دیگر اقلیت‌هایی که در غرب زندگی می‌کنند متفاوت‌اند. مسلمانان غرب اقلیتی پویا و دارای ارزش‌های خاص و منحصر به خود بوده که هیچ‌گاه نمی‌توانند در فرهنگ غرب ذوب شوند. لذا هر چه بر جمعیت مسلمانان غربی افزوده می‌شود حضور پررنگ آنان در جوامع غربی خودنمایی می‌کند. جامعیت اندیشه اسلامی از یک سو و خلأ عطش معنوی و نابسامانی‌های گسترده جوامع غربی از سوی دیگر اکنون شرایطی را در غرب فراهم نموده است که می‌توان ادعا کرد فضای اجتماعی غرب آماده پذیرش اسلام است. این تحولات، نابسامانی‌ها و شرایطی که موجب گرایش غرب به اسلام شده است عبارت‌اند از:

۱. به هم خوردن توازن سنتی رابطه دین و دولت در اروپا: برخی تحلیل‌گران معتقدند تقاضاهای سیاسی و اجتماعی مسلمانان ساکن غرب، مسیر میراث تاریخی اروپا یعنی رابطه بین سیاست و دیانت را تغییر داده است. برخلاف فرآیندهای تاریخی در غرب (به خصوص اروپا) که امر شخصی از امر عمومی تفکیک می‌شد و دین از ساحت اجتماعی خارج می‌گردید؛ امروزه تحلیل‌گران، مسلمان بودن را عامل اصلی دوباره مطرح شدن مسئله رابطه دین و سیاست در فضای غرب می‌دانند:

حضور نسل جدید مسلمانان در اروپای غربی این مسئله را ضمانت

۱. احمد هوبر، «دستاورد های انقلاب اسلامی در جهان امروز»، حضور، ش ۱، خرداد ۱۳۷۰، ص ۷۶.

۲. جرجیس فوازی، آمریکا و اسلام سیاسی، ترجمه محمد کمال سروریان، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۳۸۲۱، ص ۲۸.





می‌کند که سؤال رابطه میان سیاست و دیانت را از کتاب‌های تاریخی باز یافت خواهد کرد و آن را در قالب مناظرات و مباحثات عمومی درج خواهد نمود.^۱

تا چند دهه پیش، در غرب معاصر بسیاری از مناقشات تاریخی مذهبی تهنشین شده بود و یا حداقل کاهش یافته بود؛ همین امر سبب شده بود تا دولت‌های غربی از نیمه قرن بیستم کمک‌های اعانه‌ای به گروه‌های مذهبی را افزایش دهند. اما مسئله مهم، افزایش جمعیت مسلمانان در غرب است. مسلم است که مسلمانان شامل این مصالحه تاریخی نمی‌شوند و حضور رو به گسترش اسلام در کشورهای غربی به این ترتیبات فشار وارد می‌آورد. در حقیقت رابطه میان سیاست و دیانت به زعم برخی‌ها در اثر حضور مسلمانان به سمت سیاست منحرف خواهد شد و درجه سکولاریزاسیون افزایش خواهد یافت. اما در طرف مقابل نیز به نظر برخی از کارشناسان، با توجه به تجدید حیات اسلام و قدرت یافتن اسلام‌گراها در روابط بین‌الملل، معنویت‌گرایی نوینی در اروپا شروع شده است که از درجه سکولاریسم به نفع دین، می‌کاهد. به طوری که بررسی روزنامه/لوموند در اکتبر ۲۰۰۲ نیز این مطلب را تأیید می‌کند و نشان می‌دهد که عقیده مذهبی مسلمانان اروپا در حال تقویت است؛ به خصوص که بسیاری از مهاجران برای جلب حمایت در مقابل تبعیض به دین و نهادهای دینی روی می‌آورند، این گرایش به سمت دین از نظر دولت‌های اروپایی منبع نگرانی است.^۲

۲. تضعیف سکولاریسم و تقویت روند ضد جداسازی:^۳ به رغم دیدگاه سکولاریستی سابق، امروزه برخی تحلیل‌گران اروپایی معتقدند نهاد سیاست متکی به نهاد دین است و دین بنیان و اساس سیاست است. به همین دلایل است که جمله معروف «ساختن شهری بدون زمین آسان‌تر از ساختن دولتی بدون دین است» بیان شده است. از این رو به نظر می‌رسد روند سکولاریزاسیون که به طور کلاسیک شامل جدا بودن دولت از کلیسا و پرهیز مقام‌ها از کاربرد زبان مذهبی در گفتمان سیاسی بود به تدریج در اروپا در حال تغییر شکل است. به عبارت دیگر، به دنبال برخی رخدادها و حوادث جهانی و شکاف‌های سیاسی-اجتماعی در اروپا از یک طرف و افزایش وزن جمعیت‌های مذهبی و به خصوص اقلیت مسلمان در آنها، اهمیت، اولویت و فوریت پرداختن به مذهب به طور

۱. مهدی صادقی، «تأثیرات سیاسی و فرهنگی حضور نوین اسلام در اروپا»، ۱۳۹۰، رک:

Nsite/FullStory/News/?Id=2719http://borhan.ir

۲. خلیل شیرغلامی، «جایگاه اجتماعی و سیاسی مسلمانان در اروپا»، سیاست خارجی، ش ۹۰، ۱۳۸۸، ص ۲۶.

3. De-Differentiation

کلی نزد دولت‌های غربی ارتقا پیدا کرده است. می‌توان گفت که در دهه گذشته ورود زبان مذهبی و معنوی در گفتمان سیاسی دولت‌مردان اروپایی افزایش یافته است و به علاوه بازیگران مذهبی نیز بیشتر وارد ساختار حکومتی شدند.

در واقع، این روند به نوعی ضد جدایی‌سازی (مذهب/ دولت) را تقویت کرده است. در حالی که یکی از پایه‌های اصلی تئوری و فرآیند سکولاریزاسیون، جدایی این دو می‌باشد. اکنون به نظر می‌رسد که این تئوری به ویژه در دهه گذشته به چالش جدی کشیده شده است. وقتی در فضای اروپا از مهم‌ترین و مناقشه برانگیزترین مسائل، بحث حجاب مسلمانان و یا مناره‌های مساجد باشد، معنای عمیق‌تر آن این است که «دین» در اروپای سکولار دوباره مطرح شده است. فرآیند مورد انتظار متعاقب، با توجه به مشکلات شدید اقتصادی و خلأ مطلق معنویت، گرایش دوباره اروپا به دین است؛ هر چند این مسئله به ظاهر مقاومت‌های شدیدی را پیش‌رو دارد. به عنوان مثال دانیل پاییز که خود از نویسندگان مغرض ضد اسلام می‌باشد، معتقد است:

سکولاریسم که در اروپا به ویژه در میان نخبگان، مسلط می‌باشد منجر به ایجاد حس بیگانگی با سنت یهودی- مسیحی شده و نیمکت‌های خالی کلیسا را سبب شده است و همچنین باعث ایجاد شیفتگی و شیدایی نسبت به اسلام شده است.^۱

۳. بن بست نظام غربی: نظام غرب تمدن خویش را مبتنی بر رویکردی مادی بنا نهاده و به همه جوانب زندگی بشری از همین دریچه می‌نگرد. در حالی که خداوند، انسان را دارای دو بعد معنوی و مادی آفریده و چیره شدن یکی از این دو بعد بر دیگری وی را به افراط و تفریط می‌کشاند. اسلام با قوانین متعادل خویش، موازنه بین توجه انسان به آخرت و امور دنیوی را با رسالت ایمانی برقرار کرده و با قوانین الهی راه سعادت را برای وی روشن نموده است. نسل بشر هر گاه از این شاه‌راه منحرف شود، جز بی‌راهه که بن بست است، ره‌ی دیگر نخواهد پیمود. روی این منظور تمدن غربی نیز با کنار گذاشتن قوانین الهی و چنگ زدن به قوانین موضوعی ساخته فکر بشر پس از آنکه یک شب کوتاه بالندگی را پیموده است، اکنون به بن بست و انتهای خویش رسیده است؛ زیرا بشر امروز دیگر از حاکمیت بشر بر سر نوشت خویش و قوانین موضوعی که زندگی و محیط وی را به تباهی کشیده، از فساد اخلاقی که وی را در لجن‌زاری از پلشتی و بی‌هویتی رها نموده و هدفی جز مادیت پوچی در نهادش باقی نگذاشته است کاملاً خسته و در مانده شده است

۱. مهدی صادقی، همان.





ظهور بیداری اسلامی و جریان‌های اسلام‌گرا در فلسطین، لبنان، ترکیه، مصر، بحرین، لیبی، یمن، سودان، پاکستان و جنوب شرق آسیا و دیگر مناطق جهان اسلام همگی به عنوان نمودهای بارزی از احیای هویت اسلامی در جهان اسلام و برای رویارویی با سقوط و انحطاط به جهاتی حاکی از بازتاب‌های انقلاب اسلامی است

و حقیقت پویایی را می‌جوید تا هدف واقعی زندگی را در نهادش زنده کند و این حقیقت جز «اسلام» نیست.

میلان ساندی هشدار می‌دهد که با توجه به عادی شدن مصرف الکل در میان جوانان و همه‌گیر شدن مصرف قرص‌های مواد مخدر و رشد مصرف کوکائین و فراگیر شدن فرهنگ اوباشگری و عادی شدن بارداری دختران ۱۲ ساله در بریتانیا، این اسلام است که در زمان حاضر و آینده از این نابسامانی‌ها به نفع گسترش خود بهره‌برداری خواهد کرد. در تحقیقی که در روزنامه *ساندی تایمز*، در مورد گرویدن شخصیت‌های انگلیسی به اسلام انجام شده، تأکید

شده است علت این که تعدادی از مشهورترین مالکان انگلیسی و شخصیت‌های مهم به اسلام گرویدند، زده شدن آنها از ارزش‌های غربی بوده است. در مجموع مشکلات خانوادگی، مفاسد اخلاقی، همجنس‌بازی و گسترش فساد در رسانه‌ها، سبب شده که افراد بدبین شوند.^۱

۴. **خلأ معنویت در غرب:** فرو رفتن بیش از پیش غرب در منجلاب خودساخته فساد و فحشا، تزلزل بنیان‌های مذهبی و خانوادگی و سبقت از یکدیگر در زندگی مادی و بی‌روح غربی، نسل حاضر در غرب را با معضل بی‌هویتی و خلأ معنویت مواجه کرده است. در مقابل توجه جهانی به برنامه‌های هدایتی اسلام به عنوان کامل‌ترین دین و چالش‌انگیزی ظرفیت عظیم هدایت و مدیریت جوامع بشری توسط اسلام در برابر مدیریت به اصطلاح جهانی نظام لیبرال دموکراسی غرب، گریزی برای غرب و امریکا جز مبارزه و مقابله با اسلام نگذاشته است. در این خصوص هنری کسینجر از استراتژیست‌های کهنه کار امریکا معتقد است:

امروز خلأ ایدئولوژیک جهان را تنها اسلام و انقلاب اسلامی می‌تواند پر کند نه لیبرالیسم، نه سوسیالیسم و نه ناسیونالیسم.^۲

۱. سید حسین امامی، «بررسی علل و انگیزه رو به افزایش گرایش به اسلام در گفت‌وگو با دکتر ابوالفضل ساجدی»، جام‌جم، ۱۳۹۰/۱۲/۲.

۲. ذوالفقار پریشان، «جریایی اسلام‌هراسی، انقلاب‌ستیزی، ایران‌هراسی»، صحیح‌صادق، ۱۳۸۹، گزارش شماره ۴۸۷، ص ۱۰.



اکنون بشر معاصر با وقوف بر علت درد جان فرسای خود و در پی درمان اساسی آن و رهایی از بن‌بست معنوی تمدن جدید، چشمان خود را بر اندیشه متعالی و جامع اسلام گشوده و در حقیقت پا در عهد و عرصه جدیدی از تاریخ حیات معنوی خود نهاده است. در این عصر عطش معنوی انسان او را به سوی تعالیم معنوی اسلام رهنمون گردیده و معضلات پیچیده، او را به سرسپردن بر تعالیم اسلامی دعوت می‌نماید. تزلزل وضعیت مالی، فروپاشی خانواده در نتیجه فشارهای مادی، و احساس عدم امنیت و آرامش؛ این همه و بسیاری مسائل دیگر، غربی‌ها را واداشته تا با پناه جستن به معنویات و جست‌وجوی حقیقت و آرامش روانی، به اسلام روی آورند. مقام معظم رهبری نیز ضمن تأیید نقش نیاز معنوی انسان‌ها در تکوین پدیده اسلام‌گرایی با اشاره به گسترش امواج اسلام‌گرایی تا قلب کشورهای اروپایی و امریکایی فرمایند:

اسلام، عرضه‌کننده اندیشه‌ای نو به بشریت نیازمند در جهان امروز است. اگر اسلام به درستی معرفی شود می‌تواند برای آنها نجات‌بخش باشد؛ چرا که تعالیم اسلام راهی برای رهایی از سرنوشت محتوم تمدن غرب یعنی نابودی است.

خانم لیلا، تازه‌مسلمان آلمانی در این باره می‌گوید:

با فساد و وحشتناکی که در جوامع ما وجود دارد اگر مردم از حقایق اسلام و چهره واقعی اسلام آگاه می‌شدند بی‌شک همگی مسلمان می‌شدند، چون ما شاهد نتایج ارزش‌های غربی بوده‌ایم؛ خصوصاً آلمانی‌ها که در پنجاه سال اخیر بعد از آمدن امریکایی‌ها و تبلیغ معیارهای ضد انقلابی و ارزش‌های مادی به این فلاکت و هلاکت اخلاقی رسیده‌اند.^۱

یکی از افرادی که در زمینه انگیزه‌ها و عوامل گرایش افراد به اسلام در جوامع غربی تحقیق کرده است و اکنون نیز در اروپا زندگی می‌کند در این خصوص معتقد است که: در غرب متأسفانه باید عرض کرد که یک زندگی کاملاً مادی رقم خورده است و انسان‌ها با دوییدن و تلاش فقط یک زندگی مادی و یک زندگی حیوانی را توانستند فراهم بسازند اما دنیای معنویت و دنیای اخلاق و ارزش‌های معنوی به صورت کامل در اینجا مرده است و در حال

۱. میراحمد رضا حاجتی، «عوامل اساسی اسلام‌گرایی (به ویژه در غرب) از نگاه امام خمینی عطش معنوی و نیاز به مکتبی جامع» برگرفته از کتاب *عصر امام خمینی (ره)*، ۱۳۹۰، رک:



نابود شدن است. به اخطار خود کسانی که هنوز در بجه قلبشان به سوی واقعیت‌ها کاملاً بسته نشده و هنوز نور معرفت در قلب اینها گاهی می‌تابد اندیشمندان اینها مراکز روانشناسی و مراکز معنوی اینها همه اخطار می‌کنند که این جامعه در حال فرو پاشیدن است؛ چنانچه خانواده در اینجا پاشیده شده است. در بسیاری از مدارس و در کلاس‌های درسی وقتی وارد می‌شویم اطفالی هستند که نه پدر خود را می‌شناسند و نه مادر خود را می‌شناسند و حتماً به کمبود یکی گاهی هر دوی آنها گرفتار هستند و اکثراً دردها و آلام روانی و بالأخره مصارف هنگفتی که دولت در این جهت می‌گذارد، اینها نتیجه دور شدن از معنویت نتیجه دور شدن و پشت کردن به دین و به عقاید انسانی است. همه ادیان الهی مجموعاً معترف هستند که اساسی‌ترین خصوصیت انسان نسبت به سایر موجودات مسائل اعتقادی [است] و واقعاً اگر مسائل اعتقادی از انسان دور بشود از انسان دیگر چیزی باقی نخواهد ماند و این خصوصیت است که فرد بین انسان و حیوان باقی می‌گذارد اما متأسفانه باید عرض کرد که در این جامعه و در جامعه اینها از این مسئله خبری نیست و وجودی دیده نمی‌شود و واقعاً هر جامعه بر اساس عقیده به وجود می‌آید [اگر] بر اساس خواسته‌های حیوانی به وجود بیاید سرانجام در حال پاشیدن و از بین رفتن است... تلاش‌های به اصطلاح منفی از طرف مقامات و ارباب کلیسا هم جریان دارد و سعی می‌کنند و کوشش می‌کنند مکاتب خاص خود، مدارس خاص خود و تبلیغات خود و... فقط اسلام است که واقعاً برای مردم جاذبه دارد و این مردم گرایششان به اسلام زیاد شده است. در کشورهای غربی روز به روز و مراکز اسلامی با همه فشارها مستحکم‌تر می‌شود. حتی اطفال مسلمانان که در مکاتب و در مدارس درس می‌خوانند در مدارس غربی اینها علایق خاصی به اسلام و به دین خدا دارند دیده می‌شود و کوشش‌ها جریان دارد. به هر حال چیزی که قابل یادآوری و قابل ذکر است این است که مسلمانان واقعاً در این سرزمین‌ها با اینکه در اقلیت هستند با اینکه زیر فشار هستند و مشکلاتی هم دارند با آن هم زنده هستند و روز به روز از مردم بومی خود این کشورها به اسلام گرایش پیدا می‌کنند و ما در آینده چند سال دیگر شاهد و ناظر

جوامع پیشرفته‌تر و بهتر و خوبتری از مسلمانان که در خود این کشورها و از مردم بومی اینها به وجود خواهد آمد خواهیم بود.^۱

واقعیت این است که عده‌ای از اندیشمندان در کشورهای غربی و اروپایی، با کوله‌باری از تجربه و پس از آزمودن مکاتب مختلف، به اسلام روی آورده‌اند. آنها ره‌آورد سکولاریسم و لیبرال‌دموکراسی را مشاهده کرده و ناکارآمدی سایر ادیان را درک کرده‌اند. انسان امروز در جست‌وجوی معنا و مفهوم درستی از زندگی است. اسلام این مفهوم را در تابلوی روشن خود دارد. آفتاب اسلام در هر زمان و بر هر نسلی بتابد، بر پایه آموزه‌های عالی قرآن و تکیه بر فرهنگ خویش، تحولی اساسی ایجاد می‌کند و نسلی نو با ارزش‌ها و نگرش‌های مطلوب می‌آفریند. در پرتو اسلام می‌توان صفحات سیاه بی‌عدالتی، نابرابری و خودکامگی را از چهره زمین زدود.

۵. مناسبات و تعامل مثبت فرهنگی اقلیت‌های مسلمان غربی و آشنایی آنها با الگوهای اسلامی: مسلمانان غرب اقلیتی منفعل نیستند که هیچ نقشی در جوامع اروپایی نداشته باشند؛ بلکه مسلمانان غربی توانسته‌اند با ابتکارات زیبا، روش‌های نیک و تعامل خوبی که با غیر مسلمانان غربی دارند، هر روز تعداد زیادی را به اسلام جذب کنند. زیرا اسلام آنها، اسلام ارثی نیست بلکه اسلام نیروی بالقوه است که شخص را به حرکت و تکاپو برای ادای رسالت خویش در محیط پیرامون وامی‌دارد. این است که برای اقلیت‌های مسلمان غرب دعوت به سوی ایمان از مهم‌ترین امور زندگی آنان است که با روش حکیمانه به آن همت می‌گمارند. ویژگی دیگر مسلمانان غربی عمل‌گرایی و الگوگیری مناسب آنهاست؛ زیرا با گرایش آنها به اسلام و تغییر باور، تمام جوانب زندگی‌شان نیز تغییر می‌پذیرد و تمام ملزومات ایمان را در عمل پیاده می‌نمایند. ایمان راستین ایشان را به صفات صداقت، راست‌گویی، رفتار نیکو، توجه به امور عبادی و... آراسته می‌دارد که به عنوان الگوهای نیک در بین مردم محیط خویش مطرح می‌شوند. مبالغه نخواهد بود اگر بگوییم اکثر غربیان در اثر معاشرت و ارتباط نیک با مسلمانان غربی با اسلام آشنا شده و بعد در اثر تحقیق و مطالعه به این آیین نجات‌بخش که چنین افرادی در مکتبش تربیت یافته‌اند، به این دین گرایش پیدا نموده‌اند. به عنوان مثال، بانوی تازه مسلمانی به نام مایمونا که در یک خانواده مسیحی پرورش یافته است، در سن پانزده سالگی به اسلام مشرف شد. وی پس از بحث و تبادل نظر با زنان راهبه کلیسا و تحقیق درباره آموزه‌های دین مسیحیت، یهودیت، اسلام و آئین بودا و غیره، دین اسلام

۱. دلجو حسینی، «روند گرایش به اسلام در غرب»، گروه سیاسی شبکه دری، ۱۳۸۹/۱/۵.





اسلام تنها یک سلسله تشریفات و مناسک عبادی شخصی نیست؛ بلکه اسلام، قرآن و سنت پیامبر، یک منبع قوی و پر تحرک است که می تواند در زمینه های مختلف سیاسی، فرهنگی و اقتصادی تحرک ایجاد کند

را به عنوان مکتب عقیدتی خود پذیرفت.^۱ لذا گفت و گو و تعامل مثبت میان مسلمانان مقیم کشورهای اروپایی با جوامع اروپایی با هدف درک متقابل به منظور همزیستی بیشتر و احترام گذاشتن دولت های اروپایی به باورهای دینی و دادن آزادی های مدنی، علاوه بر آثار نیکویی که می تواند در سطح داخلی در روابط احترام آمیز متقابل مسلمانان با جوامع اروپایی داشته باشد، سبب تبعیت بیشتر مسلمانان از قانون

در کشورهای محل زندگی شان خواهد شد. این مناسبات مثبت پیامدهای سازنده ای نیز برای روابط جهان اسلام با غرب در پی خواهد داشت. از آنجا که مسلمانان اروپا در خط مقدم ارتباط با غرب قرار دارند، در جایگاهی مناسب برای درک و شناخت غرب و بهره گیری از تجربیات مثبت آن از یک سو و طرح دیدگاه های مسلمانان و انتقادهای آنان از غرب از سوی دیگر قرار دارند. از این رو، می توان تصور کرد که این مسلمانان می توانند از طریق ایفای نقش واسطه ای تا حدود زیادی در تنظیم روابط میان جهان اسلام و غرب تأثیر گذار باشند. در واقع، بر اساس یک الگوی «جامعه پذیری» ملایم و قابل تحمل فضایی به وجود خواهد آمد که می تواند به جرح و تعدیل رفتارهای دو طرف منجر شود. به عبارت دیگر، این مسلمانان می توانند پلی بین نخبگان جوامع اسلامی و جوامع غربی باشند و زمینه را برای تعامل بیشتر و روابط سازنده تر میان اسلام و غرب فراهم آورند. از سوی دیگر، رفتار توأم با مدارا و تسامح غرب با مسلمانان سبب تلطیف جو روابط حاکم بر جهان اسلام و غرب خواهد گردید و می تواند زمینه ساز رفع سوء تفاهمات و به وجود آمدن اعتماد متقابل بین دو طرف گردد. از جمله ادله دیگری که افراد تازه مسلمان شده بر آن تأکید دارند، الگوهای شایسته ای است که اسلام معرفی کرده، الگوهایی که توجه به مسائل اجتماعی و گسترش صلح و عدالت دارد.

آشنایی با الگوهای اسلامی هم از دیگر جاذبه هاست. در این مورد باید به شخصیت مؤثر و بسیار درخشان پیامبر اسلام اشاره کنیم. این حقیقت پاک، متفکران بی غرض را به تمجید و تحسین واداشته است. سرپرسی سایکس مستشرق انگلیسی درباره شخصیت پیامبر اسلام می نویسد:

۱. لوسی برینگتون، «گرایش زنان انگلیسی به اسلام» برگرفته از مجله تایمز به آدرس اینترنتی:

عقیده شخصی من این است که حضرت محمد(ص) در میان مشاهیر عالم بزرگ‌ترین انسانی است که با یک مرام عالی تمام هم خود را مصروف این داشت که شرک و بت پرستی را از ریشه منهدم ساخته و به جای آن افکار بلند اسلام را برقرار سازد. خدمت وافر و نمایانی که او در این راه به نوع بشر نمود، خدمتی است که من آن را ستایش کرده و در مقابل آن سر تعظیم فرود می‌آورم.^۱

مکس مولر زبان شناس و مستشرق آلمانی نیز درباره حضرت محمد(ص) و آیین اسلام چنین آورده است:

نزدیک است که مسیحیان بفهمند که پیامبر اسلام(ص) یکی از مصدقین و یاری کنندگان آیین و تعلیمات مسیحیان بوده است آن وقت مسیحیان از دشمنی و خصومتی که به نام دین در قرون گذشته مرتکب شده‌اند، وحشت خواهند کرد.^۲

یکی دیگر از افرادی که مسلمان شده بود علتش را عباراتی از امام علی(ع) می‌دانست که در *نهج البلاغه* آمده است. امام فرموده است: اگر همه دنیا را به من بدهند دانه‌ای را از دهان موریا نه‌ای نمی‌گیرم. شناسایی این شخصیت‌ها و شنیدن سخنان آنها تحول زیادی بین مردم ایجاد می‌کند. شناسایی این شخصیت‌ها و ایثار و فداکاری فوق‌العاده آنها در جامعه، مبارزه با ظلم برای گسترش صلح و حمایت از مظلوم توسط آنها از عللی است که در گرایش به اسلام خیلی تأثیرگذار بوده است. کسانی که با این شخصیت‌ها آشنا می‌شوند، به طور شگفت‌آوری به اسلام علاقه‌مند می‌شوند، برای اینکه دنیای فعلی، دنیایی است که این گونه شخصیت‌ها در آن کم است و کسانی که قدرت پیدا می‌کنند بیشتر در مقام سوءاستفاده از قدرت برمی‌آیند. دیدن چنین شخصیت‌هایی در صدر اسلام سبب می‌شود که کسانی به اسلام علاقه‌مند شوند.

۶. سرخوردگی از آموزه‌های مسیحیت: برخی از مستبصرین که قبلاً مسیحی بودند در نتیجه اختلاف و شکاف میان کلیساهای مسیحیت و نامفهوم بودن واژه‌های تثلیث و مسیح به عنوان خدای پسر، دچار سرخوردگی شده‌اند. شان استون پسر الیور استون فیلم‌ساز معروف امریکایی با حضور در دفتر آیت‌الله ناصری واقع در اصفهان به دین اسلام مشرف شد. شان استون که خود نیز در زمینه فیلم‌سازی فعالیت می‌کند، مدتی

۱. محمود مطهری‌نیا، «اعترافات مستشرقان درباره پیامبر اعظم(ص)»، رسالت، ش ۵۹۱۴، ۱۳۸۵/۴/۲۶، ص ۷.
۲. همان.





فرو رفتن بیش از پیش غرب در منجلاب خودساخته فساد و فحشا، تزلزل بنیان‌های مذهبی و خانوادگی و سبقت از یکدیگر در زندگی مادی و بی‌روح غربی، نسل حاضر در غرب را با معضل بی‌هویتی و خلأ معنویت مواجه کرده است. در مقابل توجه جهانی به برنامه‌های هدایتی اسلام به عنوان کامل‌ترین دین و چالش‌انگیزی ظرفیت عظیم هدایت و مدیریت جوامع بشری توسط اسلام در برابر مدیریت به اصطلاح جهانی نظام لیبرال‌دموکراسی غرب، گریزی برای غرب و امریکا جز مبارزه و مقابله با اسلام نگذاشته است

پیش برای حضور در همایشی با موضوع بررسی فیلم‌های هالیوودی به ایران آمد. استون به منظور تشریف به دین اسلام چند روزی در اصفهان به سر برد و با قرائت شهادتین به دین اسلام و مذهب شیعه روی آورد. وی در بررسی انگیزه و علل افزایش گرایش به اسلام در میان غربیان معتقد است که امروزه عوامل متعددی سبب این جاذبه برای غرب شده است. به طور کلی یکی از عوامل اصلی، نقایصی است که کتاب مقدس به آن مبتلاست و تحریف‌هایی که در آن وجود دارد. این تحریف‌ها به حدی است که مطالب آن اقناع‌کننده مردم نیست. تاکنون مسیحیت به گستره جغرافیایی، بزرگ‌ترین دین جهان تلقی می‌شد، اما کتابی که بتواند مسیحیان را اقناع کند وجود ندارد تا آنجا که خودشان مجبور شدند راه‌های تازه‌ای را برای جذب مخاطب پیش گیرند؛

از جمله این که دین را به امور قلبی و نفسانی محدود کردند و گفتند که به کتاب کاری نداشته باشیم. مثلاً شلایر ماخر، بنیان‌گذار مکتب تجربه دینی است و وحی را به تجربه دینی و دین را به یک امر کاملاً قلبی محدود می‌کند. یکی از محققان در بحثی که ارایه و دیدگاه شلایر ماخر را تبیین می‌کند از شلایر ماخر نقل می‌کند که خودش می‌گوید من به این دلیل این نظریه را دادم که اندیشمندان، نویسندگان، روشنفکران و هنرمندان دیگر نتوانند این قدر اشکال نسبت به کتاب مقدس بگیرند و از این کار دست بکشند. آنها می‌گویند اگر دین را می‌خواهید این کتاب را کنار بگذارید، دین و وحی همان چیزی است که در قلب من و شماست.^۱

حقیقتاً گستره اشکالاتی که بر کتاب مقدس آنها هست خیلی فراوان است و این باعث شده که جاذبه خودش را از دست بدهد و خود به خود مردم غرب به دنبال جست‌وجوی دین دیگر بروند. به همین خاطر یکی از نکاتی که معمولاً کسانی که به اسلام گرایش پیدا کردند ذکر می‌کنند این است که می‌گویند ما اسلام را دین منطقی یافتیم در برابر

۱. سید حسین امامی، همان.

مسیحیت که غیر منطقی تلقی شده است. مارکوس (مریم جمیله) نیز در این زمینه می‌نویسد:

پس از آنکه عقاید همه کیش‌های بزرگ را مورد بررسی قرار دادم، به این نتیجه رسیدم که به طور کلی مذهب‌های بزرگ یکی بودند؛ ولی به مرور زمان فاسد شده‌اند. بت پرستی، فکر تناسخ و اصول طبقه‌بندی در کیش هندویی سرایت کرد. صلح‌جویی مطلق و انزوا از مشخصات کیش بودایی شد. پرستش آبا و اجداد جزء عقاید کنفسیوسی، عقیده اصالت گناه و تثلیث و در نتیجه آن مفهوم خدایی مسیح و شفاعت به استناد مرگ ادعایی عیسی بر روی دار در مسیحیت، انحصارطلبی ملت برگزیده یهود و... نتیجه این انحرافات است. هیچ یک از این اندیشه‌هایی که مرا منزعج ساخته بود، در اسلام پیدا نمی‌شد؛ بلکه به صورت روزافزونی احساس می‌کردم که تنها اسلام آن مذهب اصلی است که طهارت خودش را حفظ کرده است. سایر مذاهب فقط و فقط بعضی اجزای آن، مقرون با حقیقت است؛ ولی فقط اسلام است که تمام حقیقت را حفظ کرده است.^۱

یک تازه مسلمان فرانسوی هم که در گذشته کاتولیک بوده، علل گرایش خود به اسلام و ویژگی‌های این دین آسمانی را چنین توصیف نموده است:

اسلام (در مقایسه با مسیحیت) ساده‌تر، دقیق‌تر و بی‌تکلف‌تر است؛ چرا که چهره‌ای روشن و صریح دارد. من به دنبال یک چهارچوب بودم؛ چرا که بشر نیازمند قوانین و رفتارهایی است که از آنها پیروی کند، اما مسیحیت هیچ‌گاه چنین شرایطی را برایم فراهم نیاورد.^۲

کارل الیس یکی از محققان برجسته امور ادیان در آمریکا نیز در گفت‌وگو با هفته‌نامه امریکایی *B.P. News* در مورد علل گرایش مسیحیان به اسلام چنین می‌نویسد:

یکی از دلایل گرایش مسیحیان به اسلام این است که اسلام برخلاف مسیحیت به مسائل اجتماعی و فرهنگی پیروان خود اهمیت ویژه‌ای می‌دهد. کلیسای مسیحیان در آمریکا کلیسایی اروپایی مسلک است و به این دلیل بسیاری از سیاه‌پوستان آمریکا کلیسا را متعلق به خود

۱. مارگریت مارکوس، *نقش اسلام در برابر غرب*، ترجمه غلامرضا سعیدی، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۴۸، ص ۹.

۲. پیتر فورد، «زنان اروپایی و گرایش به اسلام»، *سیاحت غرب*، ش ۳۲، ۱۳۸۵، ص ۷۶.





نمی‌دانند. سابقه تاریخی نژادپرستی سفیدپوستان نیز به این مسئله دامن می‌زند. در مقابل اسلام پرچمدار برابری نژادهای مختلف است.^۱

با بررسی دلایل ارایه شده از سوی تازه‌مسلمانان به روشنی می‌توان دلایل آنها را در چند گزینه خلاصه کرد: عقل‌ستیز بودن تثلیث مسیحی (سه خداگرایی، سه اقدوم‌پرستی)، همراه بودن مسیحیت با سحر و کهنات و رازهای بسیار، عدم استناد محکم انجیل، پر بودن کتاب مقدس از تناقضات و ابهامات و نسبت‌های ناروا به اولیای الهی، میراث غنی عرفان حماسی اسلامی و فرار از رهبانیت سکولار مسیحی، قوت آموزه‌های کلامی اسلامی، عمق معنایی و عقلی سنت‌های اسلامی، اجتهاد (خصوصاً اجازه اجتهاد و روشمند شیعی به تمام متفکرین مسلمان)، غنای عقلی-عرفانی قرآن و سادگی آن، حقیقت روشن اسلام، ژرف‌نگری و تعادل و منطق دین و شیوه زندگی اسلامی، آگاه‌بخشی اسلام ناب و مبارزه با استعمار و استعمار بشریت، جو معنوی و خالصانه اجتماعات دینی مسلمانان، مبارزه اسلام ناب با امپریالیسم رسانه‌ای و فرهنگی و نظامی، شیوه مباحثه آزادانه مسلمانان در عقاید دینی، دعوت به علم‌آموزی در اسلام و...

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

هدف اسلام، ساختن یک فرهنگ جهانی و انسانی است. از این رو، همه اقوام و ملل می‌توانند به این دین راه یابند و در آن، هیچ قوم و طبقه‌ای امتیازی خاص نسبت به دیگران ندارد. در واقع مهم‌ترین جاذبه اسلام، پشتوانه غنی اخلاقی و معنوی آن است. مرکز این جاذبه، قرآن، کتاب بزرگ آسمانی است که با اندیشه‌های لطیف و تعالیم عالی و نیرومند خود، انسان‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. همچنین، اسلام، انرژی‌هایی در بطن خود دارد که موجب پویایی و گسترش آن می‌شود. پس دور از انتظار نیست که حقیقت آن، روز به روز در سراسر جهان، انسان‌های تشنه حقیقت را به سمت خود بکشاند و آنان را از دریای بی‌کران معرفت و نور سیراب گرداند. بنابراین بر خلاف تمام تلاش‌هایی که برای مقابله با اسلام‌گرایی در جهان صورت می‌پذیرد شاهد افزایش و رشد‌گرایش به اسلام در جهان هستیم. چندی پیش کلیسای واتیکان در بیانیه‌ای اعلام کرد که آمار مسلمانان در جهان بیشتر از مسیحی‌هاست. دولت واتیکان ضمن بیان اینکه تلاش دولت مردان غرب در تخریب چهره اسلام، دلیل‌گرایش غربی‌ها به اسلام است عنوان کرد: «در حالی که تعداد مسلمانان جهان از جمعیت مسیحیان بیشتر است تا پایان سال

۱. حسین محمودی، «زیر پرچم اسلام در غرب»، ایران، ش. ۳۸۸۰، ۱۹/۱۲/۱۳۸۶.

میلاادی این اختلاف بیشتر خواهد شد.» واتیکان همچنین اعلام کرد:

اسلام دینی است که در سراسر جهان گسترش پیدا کرده است و بر اساس آمار، ۲۲ درصد از ساکنان جهان، مسلمان هستند، این در حالی است که مسیحیان ۵/۲۱ درصد از مردم جهان را تشکیل می دهند.

در این بیانیه همچنین آمده است که در سال های اخیر بسیاری از شهروندان غربی اعم از مسیحی و پیروان سایر ادیان با وجود سرمایه گذاری غربی ها برای جلوگیری از گسترش دین اسلام، به دین اسلام روی آورده اند. لازم به ذکر است که طبق آمارهای رسمی و موثق بسیاری از مراکز آماردهی همچون مؤسسه آماری پیو امریکا، جمعیت مسلمانان جهان بیش از دو میلیارد نفر بوده که در سال ۲۰۲۰ از مرز دو میلیارد و پانصد میلیون نفر نیز عبور خواهد کرد. همچنین هر سال حدود ۲۰ هزار امریکایی به دین اسلام مشرف می شوند. به گفته مسئولان مراکز اسلامی امریکا ۱۸۰ زن و مرد امریکایی در سنین مختلف، همزمان با تهدیدها برای سوزاندن نسخه هایی از قرآن کریم و افزایش اعتراضات به ساخت مسجد بیت قرطبه در محل حادثه ۱۱ سپتامبر در نیویورک به اسلام روی آوردند. آمارهای جدید نشان می دهد شمار کسانی که به اسلام روی آورده اند پس از حملات به واشنگتن و نیویورک افزایش یافته است. نتایج یک نظرسنجی که اخیراً در امریکا اعلام شده است نشان می دهد بعد از حملات یازده سپتامبر، تعداد امریکایی هایی که به دین اسلام گرویده اند افزایش یافته است. براساس این نظرسنجی امریکایی هایی که به تازگی به دین اسلام روی آورده اند معتقدند افراط گرایی هیچ جایگاهی در دین اسلام ندارد.

به طور کلی، اکنون برآوردها حاکی از آن است که گرایش به اسلام شتاب چشمگیر داشته است. این برآوردها که توسط معتبرترین مراکز تحقیق و نظرسنجی خود امریکا انجام شده اطلاعات شگفت انگیزی درباره افزایش نفوذ این مذهب ارایه می کند. افزایش بی سابقه تیراژ کتاب های مذهبی به ویژه قرآن کریم، میزان مراجعه کنندگان به مساجد و مراکز دینی، رواج پوشش ها و نمادهای اسلامی در زندگی اجتماعی، ایجاد کرسی های مطالعات مذهبی در دانشگاه ها، تمرکز روی مفهوم مذهب، سایت ها و رسانه های دیجیتالی و... از بارزترین مواردی هستند که در این برآوردها بر آن تأکید شده است. از طرفی، برخی تحلیل گران معتقدند که اروپا در حال تبدیل شدن به یک جامعه پسامسیحی است که فهم خود از ارزش های تاریخی مسیحیت را از دست می دهد. اوربانا فالاجی روزنامه نگار معروف ایتالیایی می گوید: دژ مستحکم مسیحیت در اروپا به سرعت جای خود را به دین قدرتمند و مصمم اسلام می دهد. به اعتقاد بسیاری از

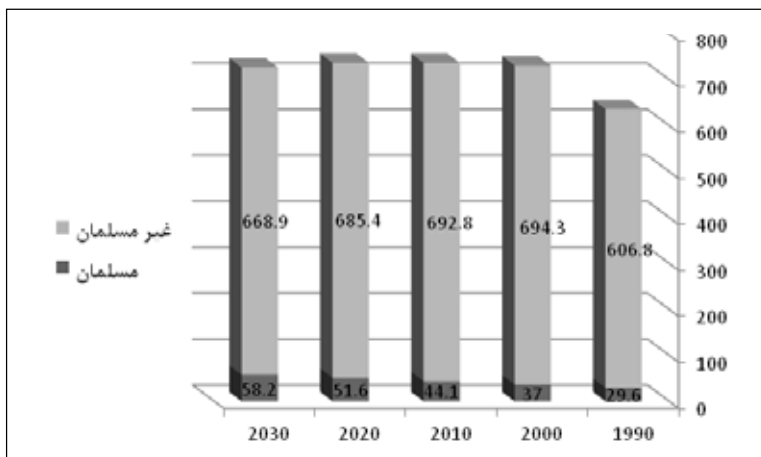




اسلام، انرژی‌هایی در بطن خود دارد که موجب پویایی و گسترش آن می‌شود. پس دور از انتظار نیست که حقیقت آن، روز به روز در سراسر جهان، انسان‌های تشنه حقیقت را به سمت خود بکشاند و آنان را از دریای بیکران معرفت و نور سیراب گرداند. بنابراین بر خلاف تمام تلاش‌هایی که برای مقابله با اسلام‌گرایی در جهان صورت می‌پذیرد شاهد افزایش و رشد گرایش به اسلام در جهان هستیم

صاحب‌نظران عنصر مشترکی که در طول تاریخ همه اروپایی‌ها را گرد هم جمع کرده مسیحیت است و این عنصر با حضور و نفوذ اسلام در اروپا روز به روز تضعیف می‌شود. به طور کلی در مورد افزایش نفوذ مسلمانان دو نگرانی عمده مطرح شده است: اول اینکه، اگر نفوذ اسلام در سراسر اروپا گسترده شود، برنامه‌های وحدت اروپا دچار خدشه خواهد شد، زیرا مردم این قاره بیشتر تقسیم خواهند شد و این بار نه فقط زبان بلکه دین نقش اصلی را در این تقسیم‌یافتا خواهد نمود. در این صورت عامل وحدت‌بخش مسیحیت و به ویژه مذهب کاتولیک که تمام ملت‌های اروپایی را به هم پیوند زده تأثیر خود را از دست خواهد داد. دغدغه دوم به سنت‌های مذهبی و فرهنگی اروپا مربوط می‌شود. این سنت‌هاست که ملت‌های اروپایی را در قالب یک قدرت قوی و واحد در عرصه جهانی پیوند می‌زند. در همین راستا از حدود بیست سال پیش تاکنون واتیکان و پاپ تلاش نموده‌اند تا ملت‌های اروپایی را از میراث مسیحی‌شان آگاه نموده و هراسان از گسترش نفوذ اسلام، به احیای معنوی اروپا در چهار چوب مسیحیت اقدام نمایند. بحران جمعیتی اروپای آینده و جمعیت روزافزون مهاجران مسلمان در این قاره پیش‌بینی‌های متعددی را در مورد مرگ اروپای مسیحی مطرح نموده که تأکید می‌کند رشد جمعیت مسلمانان اروپا هویت این قاره را دگرگون خواهد کرد. جورج وایگل نویسنده کتاب فقه، عقل و جنگ علیه جهادی‌گری معتقد است که نزول نرخ رشد جمعیت در اروپا مماشات با مسلمانان را دیکال و منسوخ شدن دینداری، حاکی از بحران اخلاقی تمدنی در اروپا می‌باشد. محققین و استراتژیست‌های غربی، پیش از این نسبت به شکل‌گیری اروپای مسلمان تا سال ۲۰۵۰ هشدار داده‌اند. آنها افزایش رشد جمعیت مسلمان در اروپا از طریق مهاجرت و یا ازدیاد نسل، و همچنین رشد منفی جمعیت در اروپا را عامل این موضوع دانسته‌اند. تشکیل اروپای مسلمان، چیزی است که باعث شد استراتژیست‌ارشد فرهنگی غرب برنارد لوییس طی نامه‌ای خطاب به پاپ بندیکت نسبت به آن هشدار دهد. به گزارش حوزه بین‌الملل و به نقل از گاردین: «مرکز تحقیقات پیو» بر اساس مطالعات خود و با در نظر گرفتن رشد منفی جمعیت اروپا، اذعان نمود که بسیاری از

کارشناسان معتقدند، کشور فرانسه تا ۲۰۴۸ به یک «جمهوری اسلامی» تبدیل خواهد شد و آلمان در مسیر تغییر به یک «دولت اسلامی» تا سال ۲۰۵۰ است. البته مراکز دیگر تحقیقاتی اروپا، رقم این نرخ رشد جمعیتی را بسیار بیشتر از این ذکر کرده‌اند و این حداقل پیش‌بینی است. همان طوری که جدول زیر به خوبی نشان می‌دهد جمعیت مسلمان‌ها در کشورهای اروپایی از ۲۹/۶ میلیون نفر در سال ۱۹۹۰ به ۴۴/۱ میلیون نفر در سال ۲۰۱۰ رشد داشته است. انتظار می‌رود نسبت مسلمانان در قاره اروپا نیز ظرف ۲۰ سال آینده تا حدود یک سوم افزایش یابد و از ۶ درصد ساکنان منطقه در ۲۰۱۰ تا ۸ درصد در ۲۰۳۰ تغییر کند. از لحاظ کمی، پیش‌بینی می‌گردد که جمعیت مسلمانان اروپا از ۴۴،۱ میلیون نفر در ۲۰۱۰ به ۵۸،۲ میلیون نفر در ۲۰۳۰ رشد داشته باشد.^۲



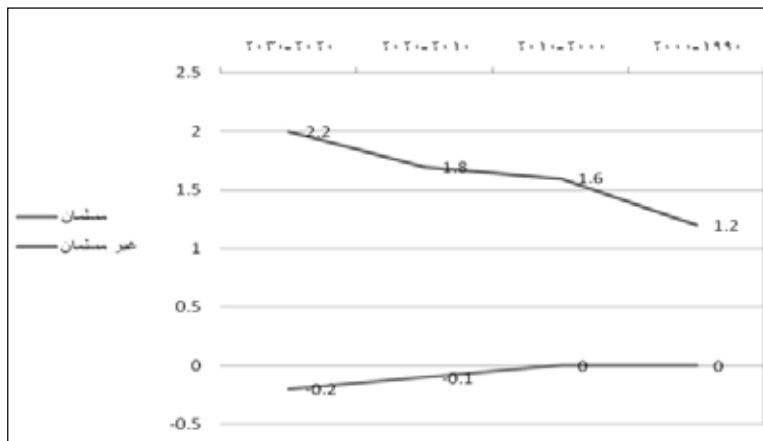
Pew Research Centers forum on Religion & public life. The future of the Global Muslim population, January 2011.

۱. سایت موعود، «گاردین اعلام کرد رشد جمعیت مسلمانان اروپا ۳۵ درصد است»، ۱۳۸۹/۱۲/۲۳، رک.

<http://www.mpuood.org/com>

۲. بیشترین افزایش - که عمدتاً ناشی از تداوم مهاجرت هاست - احتمالاً در اروپای غربی و شمالی رخ خواهد داد که مسلمانان ساکن در برخی از کشورها به درصد دورقمی نزدیک می‌شوند. برای مثال، در انگلستان انتظار می‌رود که مسلمانان ۸،۲ درصد جمعیت این کشور (در مقایسه با ۴،۶ درصد فعلی) را در سال ۲۰۳۰ تشکیل دهند. در اتریش، پیش‌بینی می‌شود که مسلمانان به ۹،۳ درصد از جمعیت در ۲۰۳۰ برسند اما در حال حاضر ۵،۷ درصد جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند. در سوئد این نرخ ۹،۹ درصد (هم‌اکنون ۴،۹ درصد)، در بلژیک ۱۰،۲ درصد (هم‌اکنون ۶ درصد) و در فرانسه ۱۰،۳ درصد (هم‌اکنون ۷،۵ درصد) خواهد بود. (مؤسسه پیو، ۱۳۹۰) جمعیت مسلمانان اروپا پیش‌بینی می‌شود که به ۵۸ میلیون نفر در سال ۲۰۳۰ برسد. جمعیت مسلمانان امروزه در حدود ۶ درصد کل جمعیت اروپا را تشکیل می‌دهند در حالی که در سال ۱۹۹۰، ۴/۱ درصد بوده است. این جمعیت انتظار می‌رود در سال ۲۰۳۰ بیش از ۸ درصد کل جمعیت اروپا باشد. (مؤسسه پیو، ۱۳۹۰)

جدول زیر میزان رشد جمعیت مسلمانان و غیر مسلمانان را در هر ده سال نشان می‌دهد.



Pew Research Centers forum on Religion & public life. The future of the Global Muslim population ,January 2011

این جدول رشد جمعیت مسلمانان را در اروپا در طی دو دهه آینده بررسی می‌کند. از سال ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۰ تعداد جمعیت مسلمانان اروپا در حدود ۱۴/۵ میلیون نفر افزایش یافته است. در ۲۰ سال آینده پیش‌بینی می‌شود که جمعیت مسلمانان ۱۴ میلیون نفر افزایش یابد. این جدول نشان می‌دهد رشد جمعیت مسلمانان سریع‌تر از جمعیت غیر مسلمانان است. با کاهش جمعیت غیر مسلمانان انتظار می‌رود جمعیت مسلمانان رشد بالاتری داشته باشد.

بنابراین وضعیت مسلمانان اروپا می‌تواند در آینده به طور نسبی به شرح زیر باشد:

۱. افزایش و گسترش جمعیت مسلمانان در قاره اروپا
۲. عدم اثرگذاری محدودیت‌های اعمال شده دول غربی علیه مسلمانان در اروپا
۳. منسجم شدن و افزایش نهادهای مدنی و انجمن‌های دینی مسلمانان در اروپا
۴. راه‌یابی به محافل قانون‌گذاری و پارلمانی توسط مسلمانان در اروپا
۵. افزایش وحدت هر چه بیشتر مسلمانان سایر کشورها در حمایت‌های حقوقی و مدنی از مسلمانان مقیم اروپا و... جملگی نشان از آینده درخشان و تابناک برای مسلمانان اروپا و جهان دارد.

بیداری اسلامی، اسلام امریکایی و نقش عربستان وهابی در تحولات سوریه و بحرین

سعید قربانی^۱

چکیده

در طول تاریخ اسلام پیوسته افراد و گروه‌هایی به وجود آمده‌اند که در فهم اسلام، گرایش به خشکی و جمود و تعصب داشته‌اند. اگرچه بر حسب شرایط تاریخی و اجتماعی و فرهنگی نفوذ و قدرت افرادی که چنین تمایلات و خواسته‌هایی داشته‌اند متنوع بوده، اما همیشه حضور داشته‌اند که به رغم تفاوت‌هایی، وجه اشتراک آنها سنخیت روحی و روانی آنان است. آنها همگی به شدت میل به تعصب و خشونت دارند. یکی از جریان‌هایی که در سده‌های گذشته به نام اسلام معرفی شده و در دنیای اسلام ترویج داده شده و برای اشاعه آن در جوامع مسلمانان هزینه‌های هنگفتی صرف گردیده است، همین جریان وهابیت می‌باشد. این فرقه در صدد است که به وسیله خشونت و ترور به اهداف دینی و سیاسی خود دست پیدا کند. وهابیت با اصول و مرامنامه خود در تحولات و حوادث خاورمیانه تأثیر فوق‌العاده‌ای داشته است و با ترورها و خشونت‌های خود زمینه‌های حضور و فعالیت کشورهای غربی را در منطقه خاورمیانه فراهم ساخته است. هدف

۱. دانشجوی دکتری مطالعات سیاسی انقلاب اسلامی دانشگاه شاهد





نگارنده در این مقاله این است که ضمن تجزیه و تحلیل ابعاد دینی - سیاسی وهابیت، نقش فرقه وهابیت در بیداری اسلامی در دو کشور سوریه و بحرین را با استفاده از روش تحلیلی - توصیفی مورد بررسی قرار دهد. اما سؤالی که پژوهش در صدد آن است، این که، ابعاد دینی - سیاسی وهابیت به چه صورتی است و این فرقه در روند تحولات سوریه و بحرین چه تأثیری را در بر داشته است؟

کلیدواژه‌ها: وهابیت، جنبش‌های اسلامی معاصر، بیداری اسلامی، مطالعات منطقه‌ای، مطالعات جهان اسلام، اسلام سیاسی.

بیان مسئله

در طول تاریخ همواره انسان‌هایی کژاندیش و منحرف بوده‌اند که برای ایصال به اهداف مادی و نفسانی خود همواره اعتقادات و باورهای مردم ساده‌نگر را به بازی گرفته‌اند و گاه با سوءاستفاده از این باورها، لطمه‌های غیر قابل جبرانی را به جوامع بشری و تمدن انسانی وارد کرده‌اند. در جوامع اسلامی نیز این عده با استفاده از زور و گاهی با تزویر، احساسات پاک و بی‌آلایش مسلمانان را به باد سخره گرفته و حتی سخنان بی‌پایه و اساس خود را با عنوان اسلامی به جای اسلام ناب معرفی نموده تا به اهداف پست خود نائل شوند.^۱ یکی از این گروه‌های انحرافی در حال حاضر جریان وهابیت می‌باشد. جریان وهابیت در قرن دوازدهم هجری توسط محمدبن عبدالوهاب ظهور و بروز یافت؛ هر چند که بنیان آن توسط ابن تیمیه در قرن هشتم پایه‌گذاری شده بود. محمدبن عبدالوهاب در ابتدا پس از طرح دیدگاه‌های خود با مخالفت جدی علما و مردم مواجه گشت؛ به طوری که اولین ردیه‌ها بر وی توسط خود اهل تسنن نوشته شد، ولی بعد از اتحاد با محمدبن سعود و تسلط بر عربستان و حجاز، روز به روز گسترش و قدرت یافت تا امروز که از طرق مختلف و با بکارگیری امکانات مادی و معنوی اعم از آموزشی، پژوهشی، فن‌آوری، نفت و... و نیز حمایت استعمار، در حقیقت نقش اهرم مقابله با اسلام ناب محمدی (ص) و انقلاب اسلامی ایران را به عهده دارد.^۲ این گروه به پندار خویش، در صدد احیای سیره سلف صالح یعنی مسلمانان صدر اسلام بودند و مدعی شدند که امت پیامبر (ص) را از انحراف و اشتباه به راه مستقیم برمی‌گردانند، آنان برای تحقق اهداف خود، می‌خواستند همه به سیره سلف صالح بازگردند؛ یعنی مانند آنان بیندیشند

۱. آیت مظفری، «هم‌سویی وهابیت با صهیونیسم در مقابله با انقلاب اسلامی ایران»، مریبان، ۱۳۸۹، ش ۳۷، ص ۴۱.

۲. مطهره حسنی سعدی، «شیوه‌های تبلیغی وهابیت»، پیام، ۱۳۸۹، ش ۱۰۴، ص ۱۲۶.



رشد و گرایش جهانی به اسلام به خصوص مذهب اهل بیت و مطرح شدن شیعه به عنوان مذهبی جامع و کامل که دارای سیستم حکومتی و سیاسی می باشد و توانسته در معادلات سیاسی بین الملل خود را مطرح نماید، موجب شده که وهابیون آن را به عنوان تهدیدی جدی علیه خود تلقی کنند و در این راستا طرح اسلام‌هراسی و شیعه‌هراسی را با هدف تحریک احساسات مردم جهان از یک طرف و اهل سنت و متحد نمودن آنان علیه شیعه را از طرف دیگر مطرح نماید

و عمل کنند و از آنچه در دوره‌های پس از پیامبر و اصحاب بزرگش افزوده شده دوری گزینند.^۱ تنها نتیجه‌ای که از مکتب وهابیت گرفته شده یک چیز بیش نیست و آن ایجاد اختلاف در میان یک میلیارد و اندی مسلمان است و لذا هر کجا که مبلغ وهابی گام می‌نهد، مردم آنجا را به دو دستگی و اختلاف دچار می‌سازند و سرانجام وحدت کلمه را از دست می‌دهند و در مقابل دشمنان اسلام، ضعیف و ناتوان می‌گردند. مثل وضعیتی که در حال حاضر در منطقه خاورمیانه است، به خصوص مناطقی که به صورت پادشاهی اداره می‌شوند.^۲

با توجه به رویکرد رشد و گسترش فزاینده اسلام‌خواهی در سراسر دنیا و با توجه به بیداری اسلامی منطقه، فرقه ضاله وهابیت این فرصت

طلایی را غنیمت دانسته و عطش جامعه بشری را با تزریق اسلام از نوع امریکایی برطرف کرده و در طی این مسیر، امکانات مادی و معنوی زیادی را به منظور تبلیغ و ترویج این فرقه به خدمت گرفته است.

بیش از پنج سالی است که بیداری اسلامی، منطقه بسیار وسیعی از جهان عرب را در بر گرفته است. از این میان، منطقه خلیج فارس به دلیل ساختار سیاسی متصلب و غیر دموکراتیک و وجود شکاف‌های عمیق اقتصادی و اجتماعی بستر مناسب و مساعدی برای بیداری اسلامی بوده است؛ اما موقعیت ژئوپلتیک و ژئواکونومیک این منطقه برای جهان غرب و هم‌سویی نظام حاکم در این کشورها با غرب، سبب گردیده غریبان موج بیداری اسلامی را مدیریت کنند و مانع سرایت آن به این منطقه حساس شوند. یکی دیگر از دلایل اهمیت منطقه خلیج فارس قرابت جغرافیایی آن با جمهوری اسلامی ایران است. جهان غرب به دلایل متعدد از دخالت مستقیم برای ممانعت از گسترش موج بیداری اسلامی به منطقه خلیج فارس خودداری کرده است؛ لذا این مأموریت به برخی از بازیگران منطقه محول شده است؛ از جمله عربستان سعودی که تمایلات و توانایی‌های

۱. اکبر اسدعلیزاده، «بررسی تطبیقی ایده‌ها و رفتارهای خوارج و وهابیت»، سراج منیر، ۱۳۹۱، ش ۶، ص ۴۱.
 ۲. جعفر سبحانی، «وهابیت؛ آهنگ تفرقه و نفاق»، کلام/اسلامی، ۱۳۸۹، ص ۱۸.



ویژه‌های دارد.^۱ در پژوهش زیر سعی بر آن شده است که به نقش عربستان سعودی در فرآیند تحولات در بحرین تحت عنوان بیداری اسلامی و تحولات سوریه پرداخته شود.

از عربستان سلفی تا اسلام امریکایی

ابن تیمیه را پدر و مغز متفکر اسلام سلفی می‌دانند که اولین بار زمینه‌های فکری شکل‌گیری فرقه‌های سلفی را فراهم کرد. ابن تیمیه ابتدا خودش را حنبلی معرفی کرد، ولی پس از مدتی عقاید احمد بن حنبل را هم به استهزا گرفت و خود، مبانی فکری و اعتقادی جدیدی را بر پایه جسمانیت حق تعالی، حرمت توسل به انبیا و اولیاء، حرمت رفتن به زیارت قبور، اصالت نداشتن شفاعت و حرمت بنای قبور و ساختن گنبد و گلدسته برای پیامبران و امامان و... ارایه کرد. در همان آغاز شکل‌گیری این مبانی فکری، علمای اهل سنت قبل از علمای شیعه به پاخواستند و در برابر افکار ضد قرآنی وی قیام کردند و او را چندین بار به محاکمه کشانده، به زندان انداختند. ابن تیمیه پس از دادن تعهد، از زندان آزاد شد و سرانجام در سال ۷۲۸ هجری در زندان قلعه دمشق از دنیا رفت. چهار قرن گذشت تا دوران رو به افول دولت عثمانی فرا رسید. استعمار غرب که از دولت عثمانی ضربه سنگینی خورده بود، کوشید تا با تفرقه‌افکنی در کشورهای اسلامی، توانایی مسلمانان را از بین ببرد. در همین راستا، جاسوس انگلیسی با تلاش ویژه خود توانست محمد بن عبدالوهاب را از بین ببرد. و وارد عرصه فرهنگ ضد دین کند و از اینجا بود که اقدامات تروریستی و خشونت‌آمیز وهابیت بر ضد مسلمانان به خصوص شیعه شروع شد.

محمد بن عبدالوهاب که در قرون اولیه تهاجمات غرب به جهان اسلام می‌زیست، چندان آشنایی با ماهیت و عملکرد نظام استعماری غرب نداشت. از طرفی او در سرزمینی می‌زیست که در آن زمان ارزش‌چندانی برای استعمار غرب نداشت و کمتر بهایی را برایش قائل بودند تا روی آن سرمایه‌گذاری کنند و به همین دلیل در صد بر نیامده بودند تا به گسترش نقشه‌های استعماری خود در آنجا پردازند. تنها اهمیتی که در سال‌های قبل از جنگ جهانی اول یافت مسئله عرب‌نشین بودن این منطقه بود که برای تضعیف عثمانی مورد بهره‌برداری قرار گرفته بود. محمد بن عبدالوهاب برای نشر عقاید و گسترش افکار خود به شهرهای مختلف نجد و حجاز سفر کرد. در اکثر شهرها با

۱. ناصر پورحسین و عبدالمجید سیفی، «عربستان و رویارویی هژمونیک با بیداری اسلامی در حوزه خلیج فارس (بررسی موردی: بحرین)»، علوم سیاسی، ۱۳۹۲، ش ۶۲، ص ۱۳۳.

عربستان سعودی یکی از مهمترین دولت‌های منطقه خاورمیانه است که در تمام سیاست‌های استعماری غرب علیه مسلمانان همیشه در کنار دشمنان قسم خورده اسلام و مسلمانان قرار داشته و نقش زیادی در فرآیند تحکیم و تداوم حیات سیاسی استعمار در جهان اسلام داشته است

عدم استقبال مردم و علماروبه‌رو شد. تنها منطقه‌ای که وهابیت مورد پذیرش حاکم آنجا قرار گرفت، در عیه بود که از جانب محمد بن سعود مورد حمایت قرار گرفت و بدین گونه اندیشه مذهبی او به خدمت سیاست آل سعود درآمد.^۱ و جاه طلبی و خوی تجاوزگری آل سعود به طور طبیعی شیوخ بیابانگرد و وحشی این قبیله را به سیاست‌های انگلیس در منطقه پیوند زد. سیاستی که در رأس اهداف آن فروپاشی امپراتوری عثمانی، سیطره بر منطقه استراتژیک غرب آسیا و خلیج فارس، ایجاد کمربند امنیتی دور هندوستان و افغانستان و تجزیه کشورهای اسلامی قرار داشت.

از بدو سیطره شیوخ آل سعود بر بخشی از شبه جزیره عرب و رسمی شدن مذهب خشن وهابیت به عنوان دین رسمی آل سعود نتایج دینی و سیاسی مخربی بر جهان اسلام تحمیل شد که تا به امروز تعاریف رسمی غرب از اسلام و سیاست‌های اسلام‌ستیزی و اسلام‌هراسی در جهان را تغذیه می‌کند. مهمترین آثار سوء خیانت آل سعود به مکتب حیات بخش اسلام را می‌توان در آثار زیر مورد مطالعه قرار داد:

۱. ارایه تصویر خشن و بی‌منطق از اسلام

وهابی‌ها سهم بزرگی در خشن و بی‌منطق جلوه دادن اسلام بر جهانیان را داشته‌اند. مطالعه و تحقیق در تاریخ و پیدایش و عملکرد این فرقه ضاله، این ادعا را به روشنی ثابت می‌کند و این امر بر کسی پوشیده نبوده است؛ کشتارها و قتل عام وحشتناک مسلمانان، مانند کشتارهای هولناک در نجد، حجاز، عراق و... آنان با تربیت افراد ناآگاه و جاهل حملات تروریستی و انتحاری را گسترش دادند، به طوری که هیچ جای دنیا از خطر تروریست و حمله انتحاری پرورش یافتگان وهابی در امان نیست. اینان مشکلات بزرگی برای مسلمانان در پیش مردم جهان ایجاد کردند.^۲

۲. مواضع تکفیری علیه مذاهب اسلامی به خصوص مذهب اهل بیت

وهابیت از بدو پیدایش خود چماق تکفیر را علیه تمامی مذاهب اسلامی سنی و شیعه بر فرق پیروان این مذاهب کوبید و آتش فتنه و تفرقه در جهان اسلام را دامن زد. با

۱. مسعودی مرادی، «حاکمیت سعودی وهابیت فرقه‌ای و وهابیت سیاسی»، دانشگاه انقلاب، ۱۳۶۶، ش ۴۹، ص ۳۷.

۲. اکبر اسدعلیزاده، همان، ص ۱۳۰.





عربستان، از زمان آغاز حضور فعال امریکا در حوزه خلیج فارس تا وقوع بیداری اسلامی، نقش‌های مختلفی را برای تثبیت هژمونی امریکا در خلیج فارس ایفا کرده است. با وقوع جنبش بیداری اسلامی ضرورت ایفای این نقش به مراتب بیشتر شده و در این دوره به دلایل متعدد نقش عربستان سعودی بسیار پررنگ‌تر است

پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ و حاکمیت اسلام ناب محمدی (ص) در ایران بار دیگر دشمنی وهابیت با تشیع و انقلاب و نظام برآمده از آن اوج گرفت و همچنان ادامه دارد. وهابیت و صهیونیسم در دشمنی عمیق با تشیع، انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی ایران و همچنین جریان‌های مترقی و مبارز اهل سنت هم‌سو هستند. آنان به واقع چون لبه‌های قیچی عمل می‌کنند؛ در ظاهر با هم متعارض به نظر می‌رسند اما در عمل، کشورهای سنی‌مذهب خط مقدم مبارزه با استعمار و ارتجاع و صهیونیسم، تشیع، اسلام، انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ایران را هدف گرفته‌اند.^۱

۳. کمک به رشد اسلام‌هراسی در جهان و شیعه‌هراسی در اسلام

رشد و گرایش جهانی به اسلام به خصوص مذهب اهل بیت و مطرح شدن شیعه به عنوان مذهبی جامع و کامل که دارای سیستم حکومتی و سیاسی می‌باشد و توانسته در معادلات سیاسی بین‌الملل خود را مطرح نماید، موجب شده که وهابیون آن را به عنوان تهدیدی جدی علیه خود تلقی و در این راستا طرح اسلام‌هراسی و شیعه‌هراسی را با هدف تحریک احساسات مردم جهان از یک طرف و اهل سنت و متحد نمودن آنان علیه شیعه را از طرف دیگر مطرح نماید. شیخ محمد مغراوی از نویسندگان مشهور وهابی عربستان می‌گوید: باگسترش مذهب تشیع در میان جوان‌های مشرق‌زمین، بیم آن را دارم که این فرهنگ در میان جوان‌های مغرب‌زمین نیز گسترده شود.

۴. کمک به تداوم حضور استعمار در میان مسلمانان

عربستان سعودی یکی از مهمترین دولت‌های منطقه خاورمیانه است که در تمام سیاست‌های استعماری غرب علیه مسلمانان همیشه در کنار دشمنان قسم‌خورده اسلام و مسلمانان قرار داشته و نقش زیادی در فرآیند تحکیم و تداوم حیات سیاسی استعمار در جهان اسلام داشته است.

۵. ایجاد تفرقه میان مسلمانان

وهابیت برای رسیدن به اهداف خود از وسیله تفرقه میان تشیع و اهل سنت به خوبی بهره می‌برند و تلاش می‌کنند میان شیعیان و برخی از گروه‌های اهل سنت که در طول

۱. آیت مظفری، همان، ص ۸۵.

سال‌های متمادی زندگی مسالمت‌آمیز با شیعیان داشته‌اند، تفرقه ایجاد کنند و سپس آنها را به گروه خودشان جذب کنند. با وجود اختلاف مذاهب و عقاید میان امت‌های اسلامی در طول تاریخ، مسلمانان با انس و الفت و محبت در کنار یکدیگر زیسته‌اند و مدارس و حوزه‌ها و جنبش‌های آزادی‌طلبانه سیاسی را تأسیس کرده و در مناسبت‌های دینی امت اسلامی در کنار همدیگر بوده‌اند، اما وهابیان امت را به تفرقه انداخته و رگه و ریشه آنان را از هم گسسته‌اند. آنان برخلاف این جریان عمومی مسلمین و طبق میل دشمنان، دست به اقدامات فتنه‌انگیزانه می‌زنند.^۱

عربستان با تأسیس و حمایت از سازمان‌ها و نهادهای داخلی و خارجی و حمایت مادی و معنوی از آنها، سیاست آنها را در جهت ترویج وهابیت و دور شدن مسلمانان از یکدیگر تعریف کرده است و برخی از این سازمان‌ها و نهادها را در خدمت اهداف استعماری غرب قرار می‌دهد.

۶. بهره‌برداری از اهرم‌های اقتصادی برای تضعیف جهان اسلام

در عربستان سعودی دلارهای نفتی به صورت فزاینده در جریان است و نیز هر ساله با میزبانی حجاج و بازار فروش کالا درآمد عظیمی را به دست می‌آورد. یکی دیگر از عرصه‌های فعالیت اقتصادی این کشور، عضویت در صندوق‌های پول مثل صندوق اوپک برای توسعه بین‌المللی، صندوق عربی توسعه اقتصادی و اجتماعی و... است.

از طرف دیگر عربستان سعودی به عنوان بزرگ‌ترین کشور وام‌دهنده جهان بعد از آمریکا و نیز نخستین کشور از این نظر میان کشورهای عضو سازمان اوپک است. حاکمان عربستان با ارایه این کمک‌ها ضمن نمایش قدرت اقتصادی خود، به جذب حکومت‌های کوچک و بعضاً فقیر منطقه می‌پردازند و به جای این که این توانایی را در اختیار جهان اسلام قرار دهد از آن برای تثبیت سیاست‌های استعماری غرب در جهان اسلام و تحکیم پایه‌های رژیم صهیونیستی استفاده می‌کند و آنها را به جنگ کشورهای انقلابی و اسلامی منطقه می‌فرستد.

۷. مبارزه با ارزش‌های اسلامی و انقلابی

بر هیچ فرد آگاه به مسائل سیاسی پوشیده نیست که عربستان سعودی به عنوان مرکز وهابیت و پرورش‌دهنده تروریست‌هایی همچون القاعده و طالبان این ایام نقش بازدارنده‌ای در مقابل بیداری اسلامی بازی می‌نمایند. حکام ریاض که خود ملعبه

۱. اکبر اسدعلیزاده، همان، ص ۱۲۵.

۲. مطهره حسنی سعدی، همان، ص ۱۲۹.





دست امریکا و مجری سیاست‌های آنان در منطقه خاورمیانه شده‌اند به شدت در مقابل خیزش و انقلاب‌های دول عربی موضع‌گیری نموده‌اند و با اتخاذ سیاست‌های جانبدارانه از حاکمان فاسد عرب آنها را مورد حمایت خود قرار داده‌اند. به موازات این حمایت شاهزاده‌های سعودی از حاکمان فاسد عرب، مفتی‌های درباری آنان بیکار ننشسته‌اند و با صدور فتواهایی ضد اسلامی هر گونه خیزش و انقلابی را حرام اعلام نموده‌اند. این نقش مخرب عربستان سعودی چنان به مذاق رژیم صهیونیستی خوش آمده که در یکی از روزنامه‌های آنها ضمن حمایت از حاکمان سعودی، عربستان را تنها کشوری معرفی نموده که در مقابل بیداری اسلامی جبهه‌ای مخالف اتخاذ نموده است.^۱

عربستان، از زمان آغاز حضور فعال امریکا در حوزه خلیج فارس تا وقوع بیداری اسلامی، نقش‌های مختلفی را برای تثبیت هژمونی امریکا در خلیج فارس ایفا کرده است. با وقوع جنبش بیداری اسلامی ضرورت ایفای این نقش به مراتب بیشتر شده و در این دوره به دلایل متعدد نقش عربستان سعودی بسیار پررنگ‌تر است. موج بیداری اسلامی به علت مطابقت با هویت مردم جهان عرب از عمق بسیار فراوانی برخوردار است و تقریباً در تمامی کشورهای محافظه‌کار و حامی غرب در منطقه اثرگذار بوده است. موج تغییر که از تونس در شمال آفریقا آغاز شده بود، در مدت کوتاهی تا سواحل خلیج فارس کشیده شد. بیداری اسلامی بعد از سرنگونی بن علی در تونس، موجب سقوط رژیم حسنی مبارک شد. عربستان در این وضعیت، با از میان رفتن رقبای سنتی عرب، مناسب‌ترین گزینه برای غرب در نبرد هژمونیک جدید بود. مواضع عربستان در مواجهه با بیداری اسلامی را می‌توان در جنبه‌های مختلف بررسی کرد. عربستان از یک طرف تلاش کرده نظام‌های محافظه‌کار عرب را از روند تغییرات محافظت کند. مواضع عربستان در این زمینه از مصر تا بحرین را شامل می‌شود. از طرف دیگر، سعودی‌ها در موضعی متعارض در پی تغییر نظام‌های عربی ناهمسو با غرب بوده‌اند. مواضع عربستان در قبال سوریه از این منظر در خور تحلیل است.^۲ با توجه به این رویکرد و جبهه‌گیری است که به نقش عربستان در تحولات بحرین و سوریه پرداخته می‌شود، که از این قرار می‌باشد:

نقش عربستان در فرآیند تحولات سوریه بعد از بیداری اسلامی

عربستان در سوریه تلاش می‌کند رویکرد تغییر رژیم را پیش ببرد که با توجه به ابعاد و

۱. صالح احمدی، «نقش بازدارنده عربستان سعودی در بیداری اسلامی»، ۱۳۹۱، رک:

<http://smail141.blogfa.com/post/37>

۲. ناصر پورحسن و عبدالمجید سیفی، همان، ص ۱۴۳.

عربستان از یک طرف تلاش کرده نظام‌های محافظه‌کار عرب را از روند تغییرات محافظت کند. از طرف دیگر، سعودی‌ها در موضعی متعارض در پی تغییر نظام‌های عربی ناهمسو با غرب بوده‌اند

اهمیت منطقه‌ای و راهبردی سوریه و نوع روابط دولت بشار اسد و به خصوص جایگاه آن در محور مقاومت قابل تحلیل است. می‌توان علت موضع تهاجمی عربستان در طرح براندازی سوریه را، شکست در طرح‌های دخالت جویانه ریاض در لبنان دانست و عربستان برای جبران این شکست، در طرح براندازی نظام بشار اسد و حمله به بحرین مشارکت کرده است. پشتیبانی مالی

و اختصاص دلارهای عربستان برای تهیه سلاح و قاچاق اسلحه به داخل سوریه و ارایه راه کارهای عملیاتی به افراد برجسته در میان اعتراض‌کنندگان و مرتبط کردن آنها با رسانه‌های بین‌المللی و ایجاد فشار رسانه‌ای از طریق رسانه‌های تحت مالکیت آن کشور^۱ یکی دیگر از راهکارهایی است که عربستان در قبال سوریه در پیش گرفت. این که با توجه به نفوذ و هابیت به رهبری عربستان سعودی در سال‌های اخیر در سوریه، زمینه بروز اعتراض‌ها از سوی سنی‌های این کشور تا حدودی فراهم شده است که در همین زمینه نقش رسانه‌های مغرض در تحریک این افراد آشکار می‌شود. دشمنان جریان مقاومت هم‌زمان با بیداری اسلامی در منطقه، از این فرصت استفاده کرده و با ایجاد فتنه در سوریه قصد بر هم زدن نظام حاکم به ریاست بشار اسد را دارند. بهترین راه برای ایجاد فتنه، فرقه‌گرایی در این کشور است. بیشتر جمعیت کشور سوریه (حدود ۶۵٪) سنی مذهب هستند و برخی از آنان از سنی‌های افراطی بوده که عمدتاً از عربستان تغذیه می‌شوند. از آنجایی که هیئت حاکمه در این کشور عمدتاً از علویون هستند و این امر سال‌های متمادی است که برای سنی‌ها ناخوشایند است، از این رو دشمنان از این راه وارد شده و دلیل عمده دوستی سوریه با ایران و حزب‌الله را شیعه بودن آنان وانمود می‌کنند. از جمله کانال‌های ماهواره‌ای وابسته مانند صفا، الوصال، الخلیجیه، اورینت و سایر کانال‌های ماهواره‌ای وابسته به غرب با تحریک احساسات مذهبی سنی‌ها زمینه را برای قیام علیه بشار اسد آماده می‌کنند.^۲ حکومت و هابی عربستان علاوه بر حمایت مالی و تسلیحاتی از تروریست‌ها طی این مدت برای در هم شکستن سد مقاومت علیه صهیونیسم، تکفیری‌ها را واداشته است تا با بمب‌گذاری، جوی از وحشت و ناآرامی را در سوریه به وجود آورد تا با خوش خدمتی به آمریکا، غرب و صهیونیسم و تجارت

۱. کامران کرمی، «بهار عربی و عربستان سعودی؛ آثار و واکنش‌ها»، مطالعات خاورمیانه، ۱۳۹۰، ش ۳، ص ۹۴.
۲. رضا موسوی‌زاده و رضا رنجبر، «بررسی مقایسه‌ای رفتارهای دو گانه شورای امنیت در قبال تحولات اخیر لیبی و بحرین (۲۰۱۲-۲۰۱۱)»، مطالعات/انقلاب/اسلامی، ۱۳۹۱، ش ۳۱.





مأموریت سلفی‌ها در سوریه منحصر به گرفتن قدرت در سوریه نیست، بلکه در کنار سرنگونی دولت علوی سوریه قطع محور تهران - دمشق - بیروت و همچنین حذف حزب الله به عنوان جنبش شیعی مبارز در دستور کار آنان است؛ هدف‌هایی که بخشی از سیاست‌های استراتژیک عربستان است

اسلحه، زمینه را برای دخالت‌های اسرائیل در منطقه و برافروختن آتش جنگ فراهم کند. دخالت‌های آل سعود در سرنوشت مردم منطقه به همین جا ختم نمی‌شود، بلکه دخالت‌های فکری، عقیدتی، فرهنگی و طرز رفتار آنها با ملت‌های انقلابی و تمسخر انقلاب‌های حق طلبانه آنها، مزید بر علت شده است. در رابطه با سلفی‌های سوریه باید به این مسئله اشاره شود که آنها پیوندی گسترده و عمیق با اخوان المسلمین سوریه دارند. در این بین از آنجایی که سلفی‌ها نوعی وابستگی به وهابی‌های عربستان دارند، لذا بیشتر حلقه اتصالی بین وهابیون عربستان و سلفی‌های اردن و سوریه وجود دارد. در این میان از

آنجا که اخوان المسلمین سوریه به عنوان ریشه‌دارترین و قدیمی‌ترین جنبش مبارزاتی اسلامی بعد از اخوان المسلمین مصر به شمار می‌روند، لذا سلفی‌ها هم به موازات رشد اخوان المسلمین در سوریه تشکیلات خودشان را سازماندهی کرده‌اند.^۱ مأموریت سلفی‌ها در سوریه منحصر به گرفتن قدرت در سوریه نیست، بلکه در کنار سرنگونی دولت علوی سوریه قطع محور تهران - دمشق - بیروت و همچنین حذف حزب الله به عنوان جنبش شیعی مبارز در دستور کار آنان است؛ هدف‌هایی که بخشی از سیاست‌های استراتژیک عربستان است و ریاض نیز به دنبال آن است.^۲

عربستان در مواجهه با بحران سوریه چندین بار از شورای امنیت، ناتو و امریکا خواست با حمله نظامی به سوریه شرایط را برای دگرگونی سیاسی این کشور آماده نماید، عربستان هر کجا که بتواند از طریق سرازیر کردن دلارهای نفتی و تحت مدیریت مستقیم و افشاشده امریکا، جریان‌ات را می‌خرد و یا از طریق اقدام دخالت‌گرایانه، امید مردم آن سامان نسبت به آینده خود را کمرنگ می‌کند.^۳ به طور کلی، عربستان در راستای رسیدن به اهداف خود از ساز و کارهای مختلفی

۱. قیس زعفرانی، «سلفی‌ها در حوادث سوریه و انتقام از علوی‌ها»، ۱۳۹۰، رک:

<http://www.tebyan.net/newindex.aspx?pid>

۲. «نقش گروه‌های تندرو در تحولات سوریه»، ۱۳۹۰، رک:

<http://www.jahannews.com/vdcjmme8vuqeayz.fsfu>.

۳. سعدالله زارعی، «امریکا و آتشکده وهابیون در ریاض»، ۱۳۹۲، رک: www.farsnews.ir

استفاده می‌کند که از این قرارند:

۱. حمایت‌های مالی و تسلیحاتی از مخالفین نظام
۲. تحریک اختلافات قومی و مذهبی در داخل سوریه
۳. به کارگیری ابزارهای نرم‌افزاری و تبلیغاتی و به راه انداختن جنگ روانی
۴. عربستان نقش جدید و فعال خود را در ساقط کردن نظام بشار اسد می‌بیند. عربستان، قطر و ترکیه با حمایت و مسلح‌سازی گروه‌های تروریستی، موجب بسته شدن افق گفت و گو و حل مسالمت‌آمیز بحران و وارد شدن خسارت مادی و تلفات انسانی به ملت سوریه شده‌اند.^۱

دلایل اتخاذ رویکرد تهاجمی عربستان در قبال سوریه

از زمان شروع ناآرامی‌ها در سوریه، عربستان سعودی یکی از اصلی‌ترین کشورهای حامی ادامه بحران و کمک به معارضان سوری بوده است. این در حالی است که در انقلاب‌های صورت گرفته در تونس، لیبی و مصر، عربستان در ابتدا با احتیاط بیشتری با این موضوع برخورد کرد اما در رابطه با سوریه از همان ابتدا به موضع‌گیری پرداخت و بعد از آن نیز به کمک‌های مالی و نظامی مخالفان بشار اسد پرداخت؛ دلایل این نوع جهت‌گیری عربستان در قبال سوریه را در موارد زیر می‌توان جست‌وجو کرد:

۱. رقابت با ایران و تغییر موازنه در قدرت منطقه‌ای

یکی از اختلافات عربستان با سوریه، ریشه در نزدیکی ایران و سوریه دارد. آنچه از گذشته وجود داشته و امروز عربستان سعودی را در قبال سوریه بیش از پیش حساس کرده است، روابط حسنه و گسترده سوریه با جمهوری اسلامی ایران در منطقه است. عربستان در سال‌های گذشته در چهارچوب رقابت ایران بر سر برتری منطقه‌ای به شدت از گسترش نفوذ ایران در عراق و لبنان و بحرین و تشکیل آن چه هلال شیعی نامیده می‌شود، نگران بود و تلاش کرده است که این نفوذ را مهار کند، که یکی از این کارکردها اتخاذ موضع تهاجمی در برابر سوریه بود.

۲. رقابت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی عربستان و سوریه

اختلافات منطقه‌ای و بین‌المللی عربستان و سوریه ریشه در روابط رقابت‌آمیز بین این دو کشور دارد. سوریه و عربستان طی چند دهه اخیر در بسیاری از مسائل منطقه‌ای

۱. اصغر جعفری ولدانی و سید علی نجات، «نقش قدرت‌های منطقه‌ای در بحران سوریه (۱۳۹۳-۱۳۹۰)»، *مطالعات خاورمیانه*، ۱۳۹۲، ش ۴، ص ۱۶۲.





عربستان در سال‌های گذشته در چهار چوب رقابت ایران بر سر برتری منطقه‌ای به شدت از گسترش نفوذ ایران در عراق و لبنان و بحرین و تشکیل آن چه هلال شیعی نامیده می‌شود، نگران بود و تلاش کرده است که این نفوذ را مهار کند، که یکی از این کارکردها اتخاذ موضع تهاجمی در برابر سوریه بود

۳. اختلافات ایدئولوژیک

یکی از جلوه‌های تقابل عربستان در برابر سوریه به سیاست‌های سوریه در منطقه برمی‌گردد. حکومت عربستان سعودی به طور کلی تلاش کرده است تا از نظر هویتی و ایدئولوژیک نوعی بنیادگرایی سنی را در منطقه گسترش دهد. در واقع گسترش اسلام وهابی و سرکوب شیعیان بحرینی و حمایت از گروه‌های سلفی سوریه از این موضع ناشی می‌شود.^۱

۴. حمایت سوریه از گروه مقاومت

بحران سوریه فرصت مغتنمی را در اختیار سعودی‌ها قرار داد تا برای برون‌رفت از چالش‌های موجود در رویکردهای عربی - غربی تلاش کنند و تغییر رژیم را در سوریه به پیش ببرند. از سوی دیگر سوریه همواره و به خصوص با مرگ حافظ اسد و روی کار آمدن بشار اسد مستقلانه‌تر از سیاست‌های غربی عمل نموده و از دید عربستان سیاست‌های رادیکالیستی را به اجرا گذاشته و حمایت‌های آن از مقاومت و حزب‌الله در منطقه، مطلوب عربستان نبوده است و این گامی بود برای اتخاذ سیاست تهاجمی در برابر رژیم سوریه.^۲

با توجه به اطلاعاتی که در متن ارایه شد و با توجه به اسناد، هدفی که عربستان سعودی در کشور سوریه دنبال می‌کرد شکست رژیم بشار اسد و شکل‌گیری حکومتی بود که تابع غرب و عربستان وهابی باشد تا منطقه برای حکومت پادشاهی سنتی چون عربستان تنگ نگردد و از آن طرف اهداف غرب در خاورمیانه هر چه بهتر تأمین شود.

۱. همان، ص ۱۶۸.

۲. مصطفی محمدی، «تلاش عربستان برای تغییر رژیم سوریه»، پیام/انقلاب، ۱۳۹۲، ش ۷۶، ص ۱۸.

و بین‌المللی در جبهه متضاد یکدیگر بوده‌اند. در طی جنگ سرد، عربستان به یکی از ستون‌های امنیتی خاورمیانه در کنار بلوک غرب به رهبری امریکا تبدیل شده بود. در همین شرایط سوریه منافع خود را دقیقاً در نقطه مقابل یعنی بلوک شرق تعریف کرد و براساس آن کوشید تا روابط مستحکم خود با مسکو و کشورهای سوسیالیستی را بیش از پیش تقویت کند. پس از فروپاشی شوروی هم اختلافات عربستان و سوریه ادامه داشت و این مسئله یکی دیگر از دلایل موضع‌گیری تهاجمی عربستان در قبال سوریه می‌باشد.

نقش عربستان در قبال جریان بیداری اسلامی بحرین

با تحولاتی که در تونس، مصر، یمن، بحرین، لیبی و سوریه رخ داد، ذهنیتی در منطقه مبنی بر آغاز تغییر و دگرگونی به وجود آمد و با خود موجی را همراه نمود که بسیاری از کشورهای منطقه را در کام خود فرو برد. موج تحولات بهار عربی، عربستان سعودی را در محاصره دگرگونی‌هایی قرار داد که همواره از بروز آنها در اطراف خویش بیمناک بود؛ تأثیراتی که موجب سقوط متحدین، تضعیف جایگاه این کشور و چالش مشروعیت گردید و عربستان را بر آن داشت تا در دو جبهه به دگرگونی بپردازد: نخست در درون عربستان؛ و دوم در خارج و در همسایگی این کشور و به طور مشخص در بحرین و یمن. عربستان در تلاش است تا از بروز تغییرات شدیدتر جلوگیری کند و مانع برهم خوردن توازن منطقه‌ای و ثبات در حوزه‌های پیرامونی و افزایش نفوذ ایران در منطقه شود. اقداماتی که عربستان در پی این رویکردها از خود نشان داد، در قبال بحرین به مداخله نظامی روی آورد و در قبال سوریه موضعی تهاجمی را در پیش گرفت و در قبال ایران، به تبلیغات علیه ایران و راه انداختن سیاست موج ایران‌هراسی پرداخت.^۱ یکی از موضع‌گیری‌های عربستان، در قبال بیداری اسلامی در بحرین بود که تلاشش بر این بود تا حد مقدور جلوی تغییرات شدید در این کشور را بگیرد که در فرآیند بحث به آن پرداخته خواهد شد.

یکی دیگر از کشورهای حوزه خلیج فارس که در جریان بیداری اسلامی درگیر شد و با این درگیری عرصه را برای حکومت آل سعود تنگ‌تر کرد، کشور بحرین می‌باشد. بحرین یکی از کشورهایی است که تحت تأثیر شرایط نامساعد داخلی در ابعاد گوناگون سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و همچنین موج بیداری اسلامی - عربی در منطقه شمال آفریقا و خاورمیانه، شاهد خیزش مردمی است.^۲ تحولات بحرین از ۱۴ فوریه ۲۰۱۱ با الهام از خیزش‌های تونس و مصر و با تظاهرات ضد حکومتی در منامه آغاز گردید. مخالفت‌های عظیم ضد حکومتی بیش از همه توسط شیعیان بحرینی که اکثریت عظیم جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند، در راستای انجام اصلاحات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی اساسی، در این کشور برقرار شد، ولی این تظاهرات با سرکوب حکومت آل خلیفه مواجه گردید؛ به طوری که پلیس ضد شورش در بحرین در پاسخ به این اعتراضات دست به

۱. کامران کریمی، همان، ص ۸۰.

۲. شهروز ابراهیمی، محمدرضا صالحی و سید مهدی پارسایی، «بررسی واکنش‌های امریکا و عربستان به خیزش مردمی در بحرین (۲۰۱۲-۲۰۱۱)»، تحقیقات سیاسی و بین‌المللی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا، ۱۳۹۱، ش ۱۰، ص ۱۱۱.





سوریه همواره و به خصوص با مرگ حافظ اسد و روی کار آمدن بشار اسد مستقلانه‌تر از سیاست‌های غربی عمل نموده و از دید عربستان سیاست‌های رادیکالیستی را به اجرا گذاشته و حمایت‌های آن از مقاومت و حزب‌الله در منطقه، مطلوب عربستان نبوده است و این گامی بود برای اتخاذ سیاست تهاجمی در برابر رژیم سوریه

اقدامات خشونت‌بار زد.^۱ بحرین یکی از مهمترین مناطقی است که برای عربستان نقش حیاتی دارد و وهابیت عربستان در تحولات آن دخالت مستقیم نظامی دارد. مردم کشور بحرین که از بی‌عدالتی و استبداد آل خلیفه به ستوه آمده بودند، روز دوشنبه ۲۵ بهمن ۱۳۸۹ ش/۴ فوریه ۲۰۱۱ م را روز خشم، نامیدند و برای اعتراض به حکومت خودخوانده این کشور به خیابان‌ها آمدند. معترضان خواستار استعفای خلیفه بن سلمان آل خلیفه، نخست‌وزیر و همچنین خواستار قانون اساسی جدید و حقوق برابر میان شیعیان و سنی‌ها شدند. شیعیان بیش از هفتاد درصد جمعیت بحرین را تشکیل می‌دهند، اما حکومت بحرین به شدت با آنها رفتار تبعیض‌آمیز دارد. وقتی که تمام مردم بحرین اعم از شیعه و سنی به میدان لؤلؤ آمدند و حقوق اولیه و انسانی خویش را مطالبه کردند، عربستان حاکمیت وهابیت را در بحرین در خطر دید و برای جلوگیری از قدرت گرفتن اکثریت شیعه در بحرین وارد عمل شد. از طرفی امریکا نیز منافع خود را در خطر دید و برای تثبیت پایگاه نظامی‌اش در بحرین، به عربستان سعودی متوسل شد و همین امر انقلاب مسالمت‌آمیز مردم بحرین را وارد مرحله دشوار و پیچیده‌ای کرد. از آنجا که ورود نیروهای کشوری به کشور دیگر قبل از هر چیز نیازمند توجیهی است تا مجامع حقوقی و مردم مسلمان منطقه را اقناع کند تا با این حرکت به مقابله برنخیزند، بار دیگر رژیم آل سعود به مفتی‌های سلفی متوسل شد و سلفیه تقلیدی نیز به ایفای نقش خود یعنی مشروعیت بخشیدن به سیاست‌های ظالمانه آل سعود پرداخت. رسانه‌های سلفی شروع به تبلیغ کردند و انقلاب مردم بحرین را خروج بر حاکم مسلمان خواندند و مسلمانان بحرین را به این دلیل، مهدورالدم دانستند. سلفیون سعی کرده‌اند برای جلوگیری از حمایت ملت‌های مسلمان از مردم مظلوم بحرین، انقلاب آنها را انقلابی شیعی و ضد اهل سنت نشان دهند و برای این منظور، یوسف قرضاوی، از علمای برجسته مصر، بیشترین کمک را به رسانه‌های سلفیه کرد. او طی سخنانی ادعا کرد که انقلاب مردم بحرین انقلابی مذهبی و گروهی است و قیام شیعه بر ضد اهل سنت است،

۱. رضا موسی‌زاده و رضا رنجبر، همان، ص ۱۶۵.

نه یک انقلاب مردمی. از سوی دیگر نظامیان وهابی سعودی و اماراتی نیز از این فرصت استفاده کردند و در تاریخ دوشنبه ۲۳ اسفند ۱۳۸۹ وارد کشور بحرین شده و به کشتار مردم مظلوم بحرین پرداختند. با نگاهی به جنایت‌هایی که نیروهای عربستان سعودی و امارات در کشور بحرین مرتکب شده‌اند، به خوبی می‌توان دریافت که منشأ این جنایت‌ها همان تفکرات سلفیه تقلیدی است که به وهابیت معروف‌اند.

علت حساسیت بیشتر عربستان در قبال بیداری اسلامی بحرین

کشور بحرین به رغم مساحت کوچک، به دلیل موقعیت مجمع‌الجزایری و سوق‌الجیشی خود، پایگاه پنجم نیروی دریایی ایالات متحده آمریکا را نیز در خود جای داده است. لذا این کشور در محاسبات نظامی و راهبردی کاخ سفید نیز جایگاه ویژه‌ای دارد. از طرف دیگر، ترکیب جمعیتی آن که اکثریت را اهل تشیع تشکیل می‌دهند، همواره حساسیت‌هایی را برای کشورهای عربی حوزه جنوبی خلیج فارس و به ویژه عربستان سعودی در بر داشته است؛ چرا که اکثر ساکنان منطقه الشرقیه عربستان سعودی، شیعه هستند.^۱

عملکرد عربستان در بحرین

۱. دخالت مستقیم و سرکوب

خاندان سلطنتی حاکم بر بحرین و متحد نزدیک به سعودی، برای مقابله با اعتراض‌هایی که روز به روز گسترده‌تر می‌شد، درخواست کمک کرده بود. سعودی‌ها نیز برای سلطان نشین بحرین تانک و سرباز فرستادند. این مداخله نظامی عربستان در بحرین، با وجود قرار گرفتن در چهارچوب پیمان امنیتی کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، تصویر عربستان را در میان افکار عمومی منطقه مخدوش کرد.^۲

۲. تلاش برای ادغام بحرین با خاک عربستان

فاز دوم اقدامات عربستان در بحرین تلاش این بازیگر برای الحاق بحرین به خاک خود است. اقدامی که نشان می‌دهد عربستان به اقدامات سرکوبگرانه در همسایگی‌اش بسنده نمی‌کند. نشانه‌های ابتدایی این تصمیم مقامات سعودی را می‌توان از خرداد سال ۱۳۹۰ مشاهده کرد. در تاریخ ۱ خرداد ۱۳۹۰ رسانه‌ها از دستور پادشاه عربستان

۱. مسعود رضائی و شهاب جهانیان، «انقلاب بحرین، بیداری اسلامی و علل ناکامی آن»، مطالعات انقلاب اسلامی، ۱۳۹۳، ش ۳۶، ص ۱۸۸.

۲. کامران کریمی، همان، ص ۹۰.





به پادشاه بحرین برای تغییر نام و پرچم این کشور خبر دادند که تا الان با استقامت‌های مردمی و گروه‌ها و احزاب چنین اتفاقی حاصل نشده است.^۱

۳. ساخت پل ارتباطی

پلی به نام پل ملک فهد بین بحرین و عربستان که بر روی دریای خلیج فارس بنا نهاده شد، به طول ۲۶ کیلومتر و عرض چهل متر، که بحرین را به عربستان متصل می‌سازد. سنگ بنای اولیه این پل در ۱۱ نوامبر ۱۹۸۲ بنا نهاده شد و در ۲۶ نوامبر ۱۹۸۶ پس از چهار سال افتتاح گردید. یک کمپانی هلندی این پروژه یک میلیارد دلاری را احداث کرد. به عقیده برخی محققان، تأمین امنیت حکومت بحرین اولین فایده احداث این پل است و تجاوز نیروهای نظامی سعودیه به خاک بحرین در تاریخ (۲۳ اسفند ۸۹) برای سرکوب اعتراضات مردمی ۱۴ فوریه، نمونه بارز آن به حساب می‌آید.

۴. تغییر بافت جمعیت

در دهه اخیر یکی از مسائل مهم سیاسی که شکایت مردم از حکومت را به دنبال داشته است، وارد کردن شهروند از کشورهای دیگر به بحرین بوده که با مقاصد سیاسی صورت گرفته است. اکثریت بافت جمعیتی بحرین را شیعیان تشکیل می‌دهند و بر همین اساس، طبیعتاً حضور نماینده‌های شیعه نیز در مجلس بیشتر خواهد بود. همین امر حکومت آل خلیفه را بر آن داشت تا از سال ۲۰۰۰ با اعطای تابعیت به شهروندان خارجی سنی و ترجیحاً وهابی علاوه بر تغییر بافت جمعیت کشور در جهت تقویت حاکمیت آل خلیفه، جبهه‌ای مردمی را نیز در مقابل شیعیان بحرین ایجاد کند. به همین منظور، در تاریخ ۲۰۰۲/۵/۶ حزب «جمعیه الاصله الاسلامیه» در بحرین تأسیس شد و اعلام موجودیت کرد. این حزب از وهابی‌های افراطی تشکیل شده است و تاکنون نیز در مجلس بحرین و شوراهای کرسی‌هایی را کسب کرده است. البته اعطای تابعیت بحرینی به وهابی‌ها از سال ۲۰۰۱ سرعت بیشتری گرفت؛ به طوری که در اسفندماه ۱۳۸۷ بیش از بیست هزار نفر از مردم بحرین در اعتراض به این رفتار حکومت، در غرب منامه دست به تظاهرات زدند و با صدور بیانیه‌ای اقدامات غیر قانونی دولت در اعطای تابعیت را با هدف تغییر بافت جمعیتی، گسستگی اجتماعی، ایجاد تفرقه و اختلاف قبیله‌ای و تخریب آینده فرزندان ملت دانستند و خواستار توقف این اقدامات و برخورد با عاملان و متولیان این امر شدند.

۱. سید مهدی مدنی و حسین هواسی، «رفتارشناسی سیاست خارجی عربستان در قبال مصر و بحرین بعد از انقلاب‌های عربی»، *مطالعات انقلاب اسلامی*، ۱۳۹۳، ش ۳۹، ص ۷۳.

سلفیون سعی کرده‌اند برای جلوگیری از حمایت ملت‌های مسلمان از مردم مظلوم بحرین، انقلاب آنها را انقلابی شیعی و ضد اهل سنت نشان دهند و برای این منظور، یوسف قرضاوی، از علمای برجسته مصر، بیشترین کمک را به رسانه‌های سلفیه کرد. او طی سخنانی ادعا کرد که انقلاب مردم بحرین انقلابی مذهبی و گروهی است و قیام شیعه بر ضد اهل سنت است، نه یک انقلاب مردمی

۵. ایجاد تفرقه میان شیعیان و اهل سنت

اختلاف‌افکنی از طرق مختلف بین مردم بحرین یکی از روش‌های معمول رژیم آل خلیفه برای ثابت نگه‌داشتن پایه‌های حکومتش محسوب می‌شود. در سال‌های اخیر آل خلیفه به دامان وهابیت که ابزار اصلی ایجاد تفرقه و فتنه بین امت اسلامی است، چنگ زده و در همین جهت قدرت وهابیت را در بحرین افزایش داده است تا سلفیه درباری، شکاف و جدایی بین مسلمانان بحرین را برای این رژیم خودخوانده تضمین کند. و قضیه لشکرکشی عربستان به بحرین در شرایطی اتفاق افتاد که گروه‌های مختلف شیعه و سنی در خیابان‌های منامه شعار (نه شیعه نه سنی فقط بحرین) و (سلمیه،

سلمیه) سر داده بودند، نیروهای عربستان سعودی و امارات در صبح‌گاه ۱۴ مارس با پرچم شورای همکاری خلیج فارس در قالب (نیروهای سپر شبه‌جزیره) به بحرین لشکرکشی کردند.^۱

۶. ایجاد پایگاه نظامی

در جریان انقلاب مردم بحرین، رژیم آل خلیفه به دو هزار سعودی در رده‌های نظامی و امنیتی با هدف سرکوب مردم بحرین تابعیت بحرینی داد. دادن تابعیت عملاً به معنای احداث پایگاه نظامی عربستان در خاک بحرین است.^۲ عربستان در بحرین با دخالت نظامی، دوره به نتیجه رسیدن انقلاب مردم را طولانی کرد و این در حالی بود که در بین کشورهای عربی، بحرینی‌ها بیشترین میزان زمان حضور در صحنه را به ثبت رسانده‌اند. مردم در بحرین بیش از هر نقطه دیگری در جهان عرب روی مسالمت‌آمیز بودن حرکت اعتراضی خود تأکید کرده و از توسل به خشونت به طور جدی پرهیز کرده‌اند؛ در حالی که فشار ظالمانه‌ای که رژیم بحرین به مردم این کشور وارد می‌کند از هر جای دیگر بیشتر است. حضور گسترده و حداکثری مردم در خیابان‌ها جایی برای بقای آل خلیفه باقی نمی‌گذارد اما حمایت همه‌جانبه و پر شدت عربستان و مخصوصاً اعزام نیرو و

۱. شهروز ابراهیمی و دیگران، همان، ص ۱۲۹.

۲. احمد ربیعی فر، «سلفیه و امواج بیداری اسلامی»، ۱۳۹۲، رک:





قدرت‌های استکباری که تعالیم زندگی‌ساز و حرکت‌آفرین اسلام را با منافع خویش در تضاد می‌بینند و اتحاد روزافزون و تکوین قدرت سیاسی مسلمانان جهان را سد و مانعی بزرگ در راه تحقق سیاست‌های ضد انسانی خود تلقی می‌کنند، با تمام توان همه راه‌ها و روش‌های شیطانی را برای مقابله با اسلام و اتحاد و وحدت مسلمانان به کار می‌گیرند

تجهیزات نظامی برای سرکوب مردم بحرین، رژیم آل خلیفه را به طور مصنوعی سرپا نگه داشته است.^۱ به صورت کلی در رابطه با نقش عربستان در تحولات بحرین باید این گونه مطرح کرد که در سطح داخلی هر گونه ناآرامی برای عربستان خصوصاً در استان شرقی که منطقه‌ای نفت‌خیز است ناخوشایند است. هر گونه ناآرامی در بحرین می‌تواند در شیعیان کشور همسایه یعنی عربستان اثر گذاشته و آتش ناآرامی را در این منطقه و سپس سراسر عربستان شعله‌ور کند. به ویژه آنکه جامعه

داخلی عربستان از انقلاب‌های اخیر منطقه بی‌تأثیر نبود و عربستان به وسیله عوامل زودگذری چون پمپاژ پول نفت به اقتصاد و جیب مردم و استفاده از روابط قبیله‌ای و نیز توسل به مشروعیت مذهبی برای حکومت خود، توانسته برای مدتی این ناآرامی‌ها را سرکوب کند. لذا اوج‌گیری و پیروزی مردم بحرین برای به دست آوردن خواسته‌های مدنی‌شان می‌تواند عربستان را بار دیگر مشتعل کند. در گذشته نیز عربستان این تجربه را داشته است. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، شیعیان استان شرقی دست به تظاهرات خیابانی می‌زنند که به شدت از سوی دولت مرکزی سرکوب می‌شوند. در نتیجه عربستان نمی‌خواهد شاهد تکرار تاریخ باشد.^۲

مهمترین دلایل اهمیت بحرین برای عربستان که زمینه‌های دخالت عربستان را در آن کشور فراهم کرده، از این قرار است:

۱. بحرین از مهمترین کشورهای هم‌جوار عربستان است که به شکل پادشاهی اداره می‌شود که در صورت تحول در آن، عواقب بدی برای عربستان در پی خواهد داشت.
۲. پیمان امنیتی با بحرین که به حمایت عربستان از حاکمیت فعلی این کشور منجر شده است.

۳. اقلیت شیعه عربستان که ساکن مناطق نفت‌خیز این کشور هستند، در هم‌جواری بحرین که اکثریت جمعیت آن را شیعیان تشکیل می‌دهند، به سر می‌برند. این مسئله نگرانی عربستان از امکان سرایت جنبش‌های تحول‌خواهانه به آن کشور را افزایش

۱. سعدالله زارعی، همان.

۲. فاطمه فهیمی، «عربستان و سرکوب انقلاب بحرین»، ۱۳۹۰، رک:

می‌دهد.^۱

در انتهای این بحث به این شکل می‌توان مطرح کرد که، عربستان بعد از انقلاب‌های عربی کوشید تا نظم نوین را ایجاد شده در پس این انقلاب‌ها را با توجه به منافع و علایق خود بازسازی کند. در واقع، مشاهده می‌شود که عربستان می‌کوشد تا برخلاف گذشته که همواره تلاش می‌کند تا نظم موجود حفظ شود، این بار در صدد است که نظم دوران گذار را بر اساس اهداف خویش تبیین کند. نظمی که در یک سوی آن تأمین اهداف این کشور و در سوی دیگر آن حفظ عناصر شکل‌دهنده به نظم سابق است.^۲

با توجه به مطالبی که به دست آمد، نتیجه‌ای که از بحث دخالت مستقیم عربستان سعودی در قبال بحرین می‌توان گرفت این که عربستان با شکل‌گیری بیداری اسلامی در منطقه عرصه را برای خود تنگ‌تر دید و کشور بحرین که چسبیده به اوست در حال مردمی شدن است و این یعنی قدمی نزدیک‌تر شدن عربستان برای شکل‌گیری حکومتی مردمی. به همین دلیل عربستان در پی چاره افتاد و با درخواست آل‌خلیفه از عربستان برای ایجاد آرامش در کشورش، این بهانه فراهم شد تا به صورت مستقیم در آن دخالت کند تا حکومتی بر مبنای مردم‌سالاری در آن شکل نگیرد.

نتیجه‌گیری

سلفی‌گری به عنوان جریانی ریشه‌دار و مهم در جهان عرب محسوب می‌شود که سعی کرده است با پی‌ریزی قالب فکری منسجم و اتخاذ رویکردهای سیاسی خاص، در سطح جهان اسلام نفوذ و انتشار یابد. این جریان توانست در عربستان سعودی نظام سیاسی مبتنی بر تفکر سلفی‌گری را بنیان نهد و در سایر کشورهای منطقه نیز گسترش پیدا کند. هر چند سلفی‌ها خود به گروه‌های مختلف با برخی تفاوت‌ها تبدیل شده‌اند و به خصوص سعودی‌ها سعی کرده‌اند تا خود را از سلفی‌های تکفیری و جهادی جدا کنند اما در تحولات جدید جهان عرب، به عنوان یک جریان مهم و تا حد نسبتاً زیادی منسجم نقش‌آفرینی می‌کنند. بازیگران منطقه‌ای مانند عربستان سعودی و قطر، سعی دارند تا از جریان‌های بیداری اسلامی به عنوان ابزاری برای پیشبرد اهداف و منافع خود در جهان عرب استفاده کنند.

از صدر اسلام تاکنون، دشمنان اسلام با درک اهمیت و منزلت امت اسلامی کوشیده‌اند

۱. کامران کرمی، همان، ص ۹۱.

۲. سید مهدی مدنی و حسین هواسی، همان، ص ۶۵.





یکی از حربه‌ها و روش‌های مقابله با اسلام و رخنه در صفوف مسلمانان تحریف حقایق دین و واژگونه کردن اهداف و مقاصد نهایی تعالیم مقدس اسلام می‌باشد. این حربه و ترفند در قالب ساختن و پروردن فرقه‌های جدید برای قشرهایی از مسلمانان در مناطق و محدوده‌های مناسب و سپس ترویج و گسترش آن در جهان اسلام چهره می‌نماید!

با هر ترفند و بهانه‌ای گروه‌ها و جوامع اسلامی را با یکدیگر درگیر سازند تا سرمایه‌های اقتصادی و انسانی یکدیگر را نابود کرده و از رشد و توسعه در زمینه‌های علمی، اقتصادی، سیاسی و... باز بمانند. آنان در این مسیر از حربه فرقه‌های انحرافی مانند وهابیت استفاده می‌کنند. قدرت‌های استکباری که تعالیم زندگی‌ساز و حرکت‌آفرین اسلام را با منافع خویش در تضاد می‌بینند و اتحاد روزافزون و تکوین قدرت سیاسی مسلمانان جهان را سد و مانعی بزرگ در راه تحقق سیاست‌های ضد انسانی خود تلقی می‌کنند، با تمام توان همه راه‌ها و روش‌های شیطانی

را برای مقابله با اسلام و اتحاد و وحدت مسلمانان به کار می‌گیرند. یکی از حربه‌ها و روش‌های مقابله با اسلام و رخنه در صفوف مسلمانان تحریف حقایق دین و واژگونه کردن اهداف و مقاصد نهایی تعالیم مقدس اسلام می‌باشد. این حربه و ترفند در قالب ساختن و پروردن فرقه‌های جدید برای قشرهایی از مسلمانان در مناطق و محدوده‌های مناسب و سپس ترویج و گسترش آن در جهان اسلام چهره می‌نماید! (وهابیت) یکی از این فرقه‌های ساختگی است که با مهارت تمام توسط استعمار انگلیس بنیان نهاده شد. متأسفانه برخی از فرقه‌ها به جای تعامل و گفت‌وگو و بهره‌گیری از منطق و استدلال، از شیوه‌ای غیر منطقی و با خشونت استفاده می‌کنند. این روش‌ها برای آینده اسلام و مسلمانان خطرآفرین می‌باشد؛ از این رو باید مسلمانان افزون بر شناخت یکدیگر، به دسیسه‌های دشمنان که در پشت پرده پنهان شده و به اختلاف‌افکنی مشغول‌اند، آگاه باشند. در این جهت کتاب و نشریه و ماهواره و سایت‌های سازنده می‌تواند راهگشا باشد. از جمله موضوعاتی که در منطقه خلیج فارس و امثالهم شکل گرفته و مایه شادی دوستان و نگرانی دشمنان شده است، شکل‌گیری بیداری اسلامی است که مبنای این شکل‌گیری آرمان‌ها و ارزش‌های اسلامی می‌باشد. دوستان از این جهت که عمر حکومت دیکتاتورها و زورگویان به سر آمده و زمینه‌ای پیدا شده است برای شکل‌گیری حکومتی مردم‌سالار که مردم در آن تصمیم‌گیرنده هستند، شادند و دشمنان، چون منافع آنها به مخاطره افتاده است ناراحت هستند؛ البته دشمنان خود به دو گروه هستند: یکی غرب که به دنبال روزنه‌ای در خاورمیانه است تا بتواند استثمار کند و با شکل‌گیری چنین

حکومت‌هایی و سقوط دولت‌های طرفدار آنها، این روزنه‌ها بسته شده و عرصه برای نفوذ آنها کمتر می‌شود؛ ولی دشمن دوم، همان دولت‌های منطقه‌ای به خصوص عربستان است که با شکل‌گیری چنین حکومت‌هایی مخالفت می‌کند و تمام قدرت خود را به کار می‌گیرد تا از شکل‌گیری چنین حکومت‌هایی در منطقه جلوگیری کند، چون شکل‌گیری چنین حکومت‌هایی، عرصه را برای آن تنگ‌تر کرده و حتی زمینه را برای شکل‌گیری چنین حکومتی در خود آن فراهم می‌کند.

جبهه‌گیری دیگر در برابر سوریه است که دولت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، بر عکس بحرین، در صدد سرنگونی رژیم آن هستند و می‌خواهند در کشور سوریه رژیم بر سر کار بیاید که مخالف جمهوری اسلامی ایران و هم‌سو با منافع غرب و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس باشد و به همین دلیل به هر راهی و به هر ابزاری متوسل می‌شوند تا این خواسته حاصل گردد.



نقش شبکه‌های برون‌مرزی رسانه ملی جمهوری اسلامی ایران در بیداری اسلامی

مصطفی محمدی^۱

چکیده

مقاله حاضر به منظور بررسی پوشش خبری شبکه‌های برون‌مرزی رسانه ملی در رویدادهای منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا، در مقطع زمانی که به «بیداری اسلامی» شهرت یافته است، انجام گرفته است. در نظام جمهوری اسلامی، صدا و سیما در حکم دانشگاه عمومی، به منزله امین نظام و مردم، حامل پیام‌های انقلاب اسلامی است که از سویی موظف به تعمیق و ارتقای معرفت دینی، ایمان روشن بینانه، اخلاق فاضله و رفتار خالصانه آحاد جامعه با حفظ و اعتلای فرهنگ و هویت اسلامی-ایرانی است و از سوی دیگر، رسالت ابلاغ پیام جان‌فزا و بیدارکننده انقلاب اسلامی را برای جهان تشنه عدالت و معنویت امروز بر عهده دارد.

لذا در شرایط کنونی که منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا در تلاش برای بیداری و حاکمیت اسلام در کشورهای خود هستند، رسانه ملی باید تلاش مضاعف و گسترده‌تری را برای انتشار پیام جان‌بخش انقلاب اسلامی و اندیشه‌های تابناک اسلام ناب

۱. کارشناس ارشد روابط بین‌الملل





محمدی (ص) در بیداری اسلامی خاورمیانه و شمال آفریقا داشته باشد. از این رو، رسانه ملی از ابتدای بروز اعتراضات با تهیه گزارش‌ها و تحلیل‌های متنوع خبری سعی کرد تا حد امکان با تحولات منطقه همراه شود. که در این میان، نقش شبکه‌های برون مرزی رسانه ملی (اعم از تلویزیون و رادیو) از اهمیت بسیاری برخوردار است. که مقاله حاضر در تلاش است به این سؤال پاسخ دهد که شبکه‌های برون مرزی رسانه ملی چه نقشی در تحولات بیداری اسلامی منطقه داشته است.

مقدمه

اهمیت رسانه‌ها در جهان امروز به گونه‌ای است که در حکم ابزار حسی افراد محسوب می‌شوند. به عبارت دیگر افراد احساسات خود را به رسانه قرض می‌دهند و رسانه به جای ایشان می‌بیند، می‌شنود و حتی درک می‌کند. این امر نشان از نفوذ رسانه در بین مردم دارد. رسانه‌ها با ایفای نقش‌ها و کارکردهای مختلف، موقعیت‌ها و نقشه‌های گوناگونی را به نمایش می‌گذارند.

وسایل ارتباط جمعی در تمامی کشورها نقش حساس و مهمی را ایفا می‌کنند و این نقش در زمینه‌های مختلف از جمله سیاسی و فرهنگی، از حساسیت و اهمیت بیشتری برخوردار بوده و به نوعی با امنیت ملی کشورها مرتبط است. اهمیت رسانه‌های جمعی به حدی است که دانشمندان در تقسیم‌بندی مراحل تاریخی تمدن بشر، آن را لحاظ تمدن بشری را به سه مرحله تقسیم می‌کنند که شامل سه مرحله «الوین تافلر»، مرحله کشاورزی، مرحله صنعتی و مرحله فراصنعتی یا عصر ارتباطات و اطلاعات است. در عصر فراصنعتی، قدرت در دست کسانی است که شبکه‌های ارتباطاتی و اطلاعاتی را در اختیار خود دارند.

مک لوهان در نظریه دیگری، تاریخ بشر را به سه دوره عصر فرهنگ شفاهی، عصر تمدن چاپی و عصر تمدن الکترونیک تقسیم می‌کند. در عصر الکترونیک، قدرت در دست صاحبان شبکه‌های تلویزیونی و شبکه‌های رایانه‌ای و ماهواره‌ای است.

انقلاب فناوری‌های ارتباطی و اطلاعاتی، به ویژه پیدایش رسانه‌های الکترونیکی جدید، تمام شئون زندگی انسان‌ها را تحت تأثیر خود قرار داده است. امروزه، وسایل ارتباط جمعی طی فرآیند انتقال اطلاعات و مبادله افکار با دستکاری و سوق دادن توجه افکار عمومی به موضوعی خاص، گزینش اخبار، تحریف و قلب خبر، القا و... نقش عمده‌ای در شکل‌گیری افکار عمومی جهان بازی می‌کنند. بر این اساس می‌توان گفت که انسان‌ها



اکنون محصور ارتباطات و اطلاعاتی هستند که از طریق ابزار و وسایل گوناگون، ذهن آنها را در راستای اهداف از پیش تعیین شده خود حرکت می‌دهند. ارتباط رسانه‌ها و بحران‌سازی نیز در آثار بسیاری از صاحب‌نظران غربی آورده شده است. الوین تافلر که خود از نظریه‌پردازان یهودی امریکایی است، معتقد است که در بحران‌های سیاسی آینده، نقش اول را تکنیک‌های رسانه‌ای ایفا می‌کنند.^۱

از دیدگاه او، عرصه نبرد فردا را گستره فرستنده‌ها، پیام‌گیران و پیام‌سازان شکل خواهند داد. امروزه اظهار نظرهایی از این دست، همگی گواه بر تلاش بی‌وقفه تصمیم‌سازان کارخانه‌های تولید خبر در استفاده از شیوه‌های نوین پوشش خبری به منظور تأثیرگذاری بر جوامع و محافل سیاسی است. از این رو، شناخت این تکنیک‌ها می‌تواند به واکنش مناسب در هنگام مواجهه با آنها انجامیده و از آن مهم‌تر، در اجرای عملیات روانی آفندی نیز به کار گرفته شود.^۲

با شروع موج بیداری اسلامی در کشورهای عربی، تحرکات دیپلماتیک بین‌المللی برای دفع تهدیدهای احتمالی و بهره‌گیری از فرصت‌ها به سرعت افزایش یافت و رقابتی شدید در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی برای جهت‌دادن به این تحولات در مسیر منافع بازیگران در گرفت. در این میان، رسانه‌ها در خط مقدم کنش و واکنش‌های دیپلماتیک قرار داشتند. رسانه‌ها همواره نقشی مهم در پیشبرد سیاست خارجی کشورها دارند، مهم‌ترین نقشی که رسانه‌ها در فرآیندی سیاسی ایفا می‌کنند پل ارتباطی برای اطلاع‌رسانی و آگاه‌سازی سیاست‌گذاران و جامعه نسبت به دیدگاه‌های یکدیگر و اتفاقات و رویدادهای سیاسی است. تجربه نشان داده است که رسانه‌ها پیش از وظیفه واسطه‌گری ارتباط، نقش‌ها و کارکردهای وسیع‌تری را در ارتباطات سیاسی به اجرا در می‌آورند. که از آن جمله تأثیر بر افکار عمومی و سپس تأثیر بر فرآیند تصمیم‌گیری سیاست خارجی است. ابزارهای ارتباطی به مثابه کارگزاران فرهنگی در شکل‌دهی به افکار عمومی تأثیر بی‌بدیل دارند به همین دلیل تحولات منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا که اسلام‌گرایی مهم‌ترین عامل آن بوده است بسترهای تبلیغی بسیار عمیقی را برای دیپلماسی رسانه‌ای جمهوری اسلامی ایجاد کرده‌اند که با وجود قدرت بالای شبکه‌های رقیب رسانه ملی کارنامه‌ای درخشان از عملکرد خود به جای گذارد.

۱. محمد سلطانی فر، «رسانه‌ها، بحران‌های نوین و جنگ‌های پست‌مدرن»، ۱۳۸۵، رک:

www.soltanifar.com

۲. سید رضا نقیب‌السادات، «تهدیدهای رسانه‌ای غرب و نقش بسیج در رفع تهدیدها»، *مطالعات بسیج*، ش ۴۸،

۱۳۸۹، ص ۹۰.



رسانه‌ها و بیداری اسلامی

آنچه در دوران اخیر شاهد آن هستیم، عملکرد رسانه‌های کشورهای اسلامی و رسانه‌های بی‌طرف - به خصوص با ظهور فناوری‌های نوین اطلاعاتی و ارتباطاتی - در راستای هوشیارسازی جوامع مختلف و از جمله جوامع اسلامی نسبت به شرایط حیات اجتماعی بدون حضور اقتدار غربی است.

سیر تحول وسایل ارتباطی، عمدتاً بر کارویژه‌های هر یک از رسانه‌ها و در دوره‌های مختلف بوده است. اولین رسانه‌های جمعی متولد شده و اداره‌کنندگان آنها، جنبه‌های اطلاع‌رسانی را مقدم بر دیگر نقش‌ها و کارکردهای رسانه می‌دانستند. این تفکرات تا دوران معاصر ادامه می‌یابد و کارکرد اصلی فعالیت‌های رسانه‌ای را در قالب عملکرد خبری به نمایش می‌گذارد. اما تحولات اجتماعی اهمیت این نقش آفرینی را چند برابر می‌کند. نگاهی به تحولات پس از دوران رنسانس و تلاش غرب برای احیای حیات علمی و فرهنگی یونان قدیم، کاهش اقتدار کلیسا، رفرم و حرکات ضد رفرمیستی، تحولات جمعیتی، افزایش شهرنشینی، تغییر در نرخ رشد جمعیت، کاهش مرگ و میر، پیدایش شهرهای جدید، توسعه تجارت، از آن جهت اهمیت دارد که عطش کسب اخبار در غرب را به شکل قابل توجهی افزایش می‌دهد، رنسانس و سپس رفرم بر کنجکاو‌های کسب اخبار افزودند، کشفیات بزرگ، افق فکری اروپاییان را وسعت بخشید و همچنین پیشرفت مبادلات بازرگانی و بانکی باعث رونق مبادلات خبری نیز شد. دولت‌های جدید برای امور اداری خویش به ایجاد شبکه‌های خبری جدید نیاز داشتند.

علاوه بر نیازهای خبری جدید، ایجاد مراکز پستی جدید، ظهور دولت‌های بزرگ، بالا رفتن امنیت و نظم، تولد صنعت چاپ به طور نسبتاً وسیعی باعث توسعه فرآیندهای خبرگیری و خبردهی شد. با توسعه صنعت چاپ، بازتولیدی سریع نوشته‌های خبری میسر شد. پیدایش رسانه‌های جدیدتر، فرآیندهای عمل رسانه‌ای را پیچیده‌تر کرد و حجم تولیدات رسانه‌ای را بالا برد و با افزایش کنترل، سهم توجه به اخبار نیز بالا رفت. البته با تحولات اجتماعی پدیدار شده و همچنین تحولات رسانه‌ای، کارکردها و نقش‌های اولیه رسانه‌های جمعی تغییر عمده‌ای نکرد. وظایف اجتماعی و کارکردهای وسایل ارتباط جمعی نظیر وظیفه هدایت و راهنمایی، وظیفه خبری و آموزشی و وظیفه تفریحی و تبلیغی، همچنان مورد تأکید بود، اما دامنه این نقش توسعه یافت و رسانه‌ها تبدیل به ابزاری برای جنگ افروزی و نقش جنگ طلبانه شدند.^۱

۱. کاظم معتمدنژاد، «بررسی ریشه‌های تاریخی سلطه ارتباطی غرب در شرق»، رسانه، ش ۷، ۱۳۷۰، ص ۱۸.



پوشش رسانه‌ای رسانه‌های جمعی و رسانه‌های مدرن زمینه‌های مختلف حیات اجتماعی را در بر می‌گرفت، اما شیوه سازماندهی و ارایه و حجم این اخبار به شدت از ایدئولوژی سلطه‌مدار غرب تبعیت می‌کرد. آنها خود را به عنوان آفرینندگان رسانه‌ها و مبدع این فناوری محق می‌دیدند تا سهم اخبار را به نفع خود و جریان ارایه را از غرب به شرق و نوع اخبار را مثبت به نفع خود و منفی به نفع غیر جلوه دهند. این عمل رسانه‌ای نابرابری‌های گوناگونی را در عرصه عمل رسانه‌ای پدید آورد و باعث ظهور رسانه‌های خبری آزاد و غیر وابسته به نظام سرمایه‌داری غرب شد و محصول فعالیت ایشان پوشش بدون غرض و صادقانه اخبار در جهان شد.^۱

این امر زمانی رخ داد که غرب از تغییر در استراتژی‌های نفوذ خود در شرق خبر می‌داد و راه‌های جدید سلطه را به اجرا گذارده بود. در این وادی، حرکت‌های انقلاب در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا و دیگر مناطق جهان، به تبعیت از انقلاب اسلامی و افزایش تمایلات ضد امپریالیستی و ضد غربی، راه انقلاب اسلامی و حضرت امام خمینی (ره) را در پیش گرفته و از تحولات عمیق در باور، اندیشه و نظام حاکم در کشورهای خویش خبر می‌دادند. رسانه‌های بی‌طرف و مستقل و همچنین رسانه‌های کشورهای اسلامی آزاد این جریان انقلابی و بیداری مسلمانان جهان برای رهایی از سلطه غرب را پوشش خبری دادند.^۲

حدود سه سال است که از آغاز انقلاب‌های عربی موسوم به جریان بیداری اسلامی یا به تعبیر رسانه‌های غربی، «بهار عربی» می‌گذرد و در این بین تحلیل‌ها و گفتارهای زیادی درباره چرایی این انقلاب‌ها و تأثیرپذیری آنها از رسانه‌ها بیان گردیده است. در طول دوران انقلاب‌های عربی که هم اکنون نیز ادامه دارد و اگرچه در چند کشور به گونه‌هایی مختلف تا حدی به سرانجام رسیده اما بی‌شک تا رسیدن به نقطه مطلوب فاصله بسیاری دارد، نقش و جایگاه رسانه‌ها بیش از پیش اهمیت خود را نشان داد و اگر می‌بینیم مردم منطقه اکنون شبکه الجزیره را حامی انقلاب‌ها می‌نامند خود از آن حکایت دارد که این شبکه در اطلاع‌رسانی و هماهنگی انقلابیون و رساندن صدایشان به جهانیان توانسته است رضایت عمده انقلابیون را برای خود کسب کند؛ به طوری که به قول برخی از کارشناسان اکنون جایگاه امیر قطر که امتیاز دار شبکه الجزیره است، در

۱. سید رضا نقیب‌السادات و الهام اظهري، «جریان‌شناسی بیداری اسلامی با رویکرد تبلیغات انتخاباتی»، *بیاباری اسلامی*، س ۱، ش ۲، ۱۳۹۱، ص ۶۴.

۲. سید رضا نقیب‌السادات، «رسانه‌های فراگیر خبری و بیداری اسلامی»، *مجموعه مقالات مهدویت*، مرکز همایش‌های بین‌المللی صدا و سیما، ۱۳۹۰، ص ۷.



عرصه دیپلماسی بسیار پایین تر از الجزیره می باشد. امروزه توجه افکار عمومی در اقصی نقاط جهان به همین رسانه های گروهی معطوف است و ساختار بندی ذهنیت جهانی در گرو چگونگی اطلاع رسانی و آگاهی بخشی همین رسانه هاست، تا جایی که بر خلاف گذشته که ارتش های قدرتمند، معیار ابر قدرتی کشورها محسوب شده و یا اینکه بین قدرت ها، رده بندی می کردند، امروز کسی تردید ندارد که مهم ترین معیار رتبه بندی کشورها و قدرت های جهانی، میزان حوزه نفوذ و تنوع فعالیت های رسانه های منتسب به این کشورهاست.

سرمايه گذاری بسیار گسترده صهيونيستم بين الملل در انحصار رسانه های دنیا و خریداری اکثر خبرگزاری ها و شبکه های بین المللی توسط آنها و سوء استفاده های کلان ابر قدرت ها از رسانه های بین المللی و راه اندازی گسترده و متنوع شبکه های ماهواره ای و فعالیت های ۲۴ ساعته غالب آنها با تمام هزینه های گزافی که متوجه کشورهای حمایت کننده می گردد، همه و همه گویای نقش تعیین کننده رسانه های ارتباطی در پیروزی ها و شکست های سیاسی و فرهنگی و حتی نظامی دول است.

امروزه تقریباً اکثر کارشناسان به اهمیت همه جانبه رسانه های جمعی در شکل گیری، توسعه، فراگیری و صدور و سرایت بیداری اسلامی از یک کشور به سایر کشورها اذعان دارند زیرا با انعکاس رویدادهای اعتراضی در یک کشور، بلافاصله شاهد آن بوده ایم که هم به لحاظ ساختاری و هم به لحاظ محتوایی و هم به لحاظ روش مندی، نهضت های بیداری اسلامی در دیگر کشورهای مسلمان منطقه شکل گرفته و نتایج تقریباً مشابهی نیز حاصل شد که سقوط دیکتاتورهای تونس، مصر و لیبی یکی از نمونه های این حوادث مشابه اند.

رسانه ها در هدایت و سازماندهی جنبش ها در منطقه نقشی بسزا داشتند. این نقش را می توان در بندهای ذیل خلاصه کرد:

- برجسته سازی چالش های سیاسی - اجتماعی و اقتصادی کشورهای غربی؛
- افزایش سطح آگاهی مردم نسبت به مسائل سیاسی - اجتماعی و فرهنگی؛
- افزایش مطالبات مردمی؛
- معماری فکری و هدایت کننده و ایدئولوژیک تحولات؛
- افزایش سطح حضور شهروندان به عنوان بازیگران مهم در مقابل نقش دولت؛
- هماهنگ کننده در خواست ها، مطالبات و برنامه ریزی ها.^۱

۱. محمدرضاریاحی، بیداری اسلامی و نقش رسانه ملی، تهران، مرکز پژوهش های صدا و سیما، ۱۳۹۲، ص ۱۱۹.

رسانه ملی

سازمان صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران (رسانه ملی) همان گونه که از نام آن برمی آید از دو بخش رادیو و تلویزیون تشکیل گردیده است. دو بخشی که در ابتدا به طور مجزا تأسیس شده و به فعالیت پرداخته‌اند. البته رادیو از قدمت بیشتری نسبت به تلویزیون برخوردار است.

در سال ۱۳۵۰ زمینه برای ادغام رادیو ایران و سازمان تلویزیون ملی ایران فراهم شده و واحدی با نام سازمان «رادیو-تلویزیون ملی ایران» رسماً آغاز به کار نمود. در جریان انقلاب اسلامی، سازمان رادیو و تلویزیون ایران از نخستین پایگاه‌هایی بود که به دست نیروهای پر توان انقلاب افتاد و پس از پیروزی انقلاب در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به سازمان صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران تغییر نام یافت. رهبری کبیر انقلاب نیز در همان نخستین روزهای پس از پیروزی انقلاب صدا و سیما را یک «دانشگاه عمومی» نامید و همین عنوان بار سنگینی از مسئولیت را بر عهده مدیران و کارکنان این نهاد فرهنگی قرار داده است.

«رسانه ملی» عنوانی است که مقام معظم رهبری آیت‌الله خامنه‌ای در سال‌های اخیر با توجه به ویژگی‌ها و رسالت سازمان مزبور به آن اطلاق نموده‌اند. از آن جایی که سازمان مزبور در طول سال‌های پس از انقلاب، به شکلی انحصاری در سطح ملی فعالیت‌های مربوط به این حوزه را عهده‌دار بوده است، جهت تأمین نیازهای مخاطبان و لحاظ شرایط ملی و بین‌المللی در راستای حفظ منافع ملی و مصلحت نظام، رشد و توسعه پرشتابی را در بخش تولید برنامه‌ها و پوشش شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی طی سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۸۷ تجربه نموده است. به طوری که تا سال ۸۵ سازمان صدا و سیما دارای ۱۰۰ شبکه رادیو/تلویزیون درون مرزی، برون مرزی، سراسری، استانی، محلی و رادیو شهری بوده است.^۱

رسانه ملی سازمانی است که خدمات خود را به طیف وسیعی از مشتریان ارایه می‌دهد. در بیان کلی، تمامی آحاد مردم در سراسر کشور و حتی خارج از کشور با توجه به تنوع زیاد فرهنگی، اقلیمی، زبانی و... و همچنین شرکت‌ها، کارخانجات، صنایع و گروه‌های مختلف اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، ورزشی، علمی و... مشتریان و مصرف‌کنندگان نهایی خدمات این سازمان می‌باشند. از سوی دیگر، با توجه به

۱. اسماعیل کاوسی و سید محمود هاشمی، «ارزیابی نقش رسانه ملی در تحقق مهندسی فرهنگ سازمانی»، *مطالعات رسانه*، س ۶، ش ۱۳، تابستان ۱۳۹۰، ص ۹۲-۹۱.





سیاست‌های کلی این سازمان، تمام ارکان نظام جمهوری اسلامی، مشتریان و ذی‌نفعان این سازمان تلقی می‌شوند. همچنین فعالیت‌های سازمان به گونه‌ای است که با طیف وسیعی از تأمین‌کنندگان و برنامه‌سازان در داخل و خارج از کشور در ارتباط است و از این رو، زنجیره عرضه خدمات و جامعه مخاطبین آن بسیار گسترده است و قابلیت تأثیرگذاری زیادی در سطح جامعه دارد.^۱

سازمان رسانه‌ای به معنای وسیع کلمه، از مهم‌ترین سازمان‌های جامعه امروزی به شمار می‌رود و از جهات مختلفی از دیگر سازمان‌ها متمایز می‌شوند. اولین وجه تمایز این سازمان‌ها، به ماهیت چند وجهی و چند کارکردی آنها مربوط می‌شود. شاید کمتر سازمانی را بتوان یاد کرد که همزمان، دارای ماهیت و کارکردهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی باشد. وجه بعدی تمایز سازمان رسانه‌ای به ماهیت دریافت‌کنندگان خدمات آنها یعنی مخاطبان برمی‌گردد که هم از نظر کمیت و گستردگی و هم از لحاظ تنوع بسیار، حایز اهمیت‌اند. رسانه‌های جمعی از مخاطبان گسترده یا به عبارت بهتر، از مخاطبان انبوه و توده‌واری برخوردارند که برآورده ساختن نیازها، علائق و تمایلات آنان کاری دشوار است. دشواری در تعیین مخاطب هدف را نیز باید بر این وجه از ویژگی‌های سازمان رسانه‌ای افزود. واقعیت این است که امروزه مهم‌ترین، رسانه‌های جمعی، رسانه‌های الکترونیک هستند که طیف بسیار گسترده‌ای دارند.^۲

اهداف رسانه ملی طبق قانون اساسی

در مقدمه قانون اساسی که به برخی از مسائل مهم و زیربنایی نظام اسلامی اشاره شده، از صدا و سیما و رسالت آن هم نکاتی یادآوری شده است که پاره‌ای از وظایف و اهداف سازمان مزبور به شرح زیر است:

در مقدمه قانون اساسی می‌خوانیم که «وسایل ارتباط جمعی (صدا و سیما) باید در جهت روند تکاملی انقلاب اسلامی، در خدمت اشاعه فرهنگ اسلامی قرار گیرد و در این زمینه از برخورد اندیشه‌های متفاوت بهره جوید و از اشاعه و ترویج خصلت‌های تخریبی و ضد اسلامی جدا پرهیز کند.»

همچنین به بعضی از اهداف و وظایف سازمان صدا و سیما بر اساس اسناد به شرح ذیل

۱. اصغر مشبکی و حسین بختیاری، «بررسی مسئولیت اجتماعی سازمانی در رسانه ملی»، پژوهش‌های ارتباطی، س ۱۸، ش ۲، پیاپی، ۶۶، ۱۳۹۰، ص ۱۷۹.

۲. پیتر پرننگل و مایکل استار، مدیریت رسانه‌های الکترونیکی، ترجمه دکتر طاهر روشندل اربطانی، تهران، دانشکده صدا و سیما، ۱۳۸۸.

اشاره می‌کند:

محور اصلی در برنامه‌ها و عملکرد صدا و سیما این است که باید همه برنامه‌های آن منطبق بر موازین اسلامی بوده و صرفاً در راستای مصالح کشور و در جهت روند تکاملی انقلاب اسلامی باشد.

باید حرکت و جهت‌گیری برنامه‌های صدا و سیما در خدمت ترویج و اشاعه فرهنگ اسلامی باشد، یعنی نه تنها برنامه‌های این سازمان منطبق بر موازین اسلامی بلکه باید سمت و سو و تلاش این سازمان در جهت تبلیغ و اشاعه فرهنگ اسلام نیز باشد.

یکی دیگر از وظایف مهم سازمان صدا و سیما در جمهوری اسلامی ایران، ارایه فرهنگ و تبلیغ جامعه‌الگو و نمونه اسلامی است تا بدین وسیله زمینه‌های لازم برای صدور انقلاب اسلامی و جهانی شدن آن فراهم آید.^۱

کارکردهای رسانه ملی

رسانه با کارکردهای متفاوت خود مانند اطلاع‌رسانی، فرهنگ‌سازی و آموزش می‌تواند در سطح جامعه مؤثر و نقش‌آفرین باشد:

اطلاع‌رسانی

رسانه‌ها با انتشار و جابه‌جایی اخبار و اطلاعات در دورن جامعه و اطلاع‌رسانی در این زمینه، باعث انتقال جنبه‌های مثبت و منفی هر اتفاقی می‌شوند.

فرهنگ‌سازی

یکی از مهم‌ترین کارکردهای رسانه در سطح جامعه ارایه الگوی مناسب برای هویت‌یابی در مخاطبان است. رسانه‌ها با ارایه الگوهای مناسب به جوانان و نوجوانان ضمن تکمیل فرآیند هویت‌یابی در آنان، می‌توانند از طریق تولید و نشر برنامه‌های خاص، در جهت نشر فرهنگ قانون‌مداری به جای قانون‌گریزی حرکت کنند.

آموزش

به لحاظ کارکرد آموزشی، رسانه‌ها از سهم و نقش قابل ملاحظه‌ای در انتقال مؤلفه‌های مثبت و مورد تأیید نظام فرهنگی خود در میان افراد اجتماع برخوردارند. رسانه ملی

۱. فیروز دیندار، شهناز هاشمی و داود محمدی، «ارزیابی دیدگاه روحانیون شهرستان اسلامشهر از عملکرد دینی رسانه ملی»، *جهانی رسانه*، دوره ۶، ش ۲، شماره پیاپی ۱۲، ۱۳۹۰، ص ۶۳.





جمهوری اسلامی ایران، سازمانی خدماتی است که با تأمین و پخش برنامه در سطح کشور و فراتر از مرزهای جغرافیای فعالیت می‌کند. منابع مالی این سازمان به طور عمده از طریق بودجه‌ای که از سوی دولت اختصاص می‌یابد، تأمین می‌شود و در مواردی از طریق ارائه خدمات خاص به گروه‌های خاص مشتریان، کسب درآمد نیز می‌نماید.^۱

رسانه ملی و بیداری اسلامی

بیداری اسلامی مقوله‌ای است که همزمان با تهاجم همه‌جانبه غرب در جهان اسلام و عصر استعمار، شروع شد و از آغاز تا عصر حضرت امام خمینی (ره) مراحل گوناگونی را پیمود. این حرکت که مشخصاً با اندیشه‌های کسانی چون سید جمال‌الدین اسدآبادی شروع شده بود، همواره در میان حلقه‌های محدود و معین تبارز یافت و هیچ‌گاه نتوانست به مثابه یک گفتمان مسلط عمل کند. حتی در زمانی که این جریان توسط کسانی چون حسن البنا و سید قطب در مصر، ابعاد گسترده‌تری یافت، باز هم نتوانست وارد زندگی همه توده‌های مسلمان شود و طرحی نو دراندازد.

موضع شبکه‌های برون مرزی جمهوری اسلامی ایران در دوره پس از انقلاب‌های مردمی و حرکت‌های بیداری اسلامی در کشورهای مسلمان خاورمیانه، پشتیبانی محکم و قاطع از این حرکت‌ها بود. حمایت از منافع مردم و انتقاد از حکومت‌های دیکتاتوری یکی از مزیت‌های مهم رسانه‌های برون مرزی کشورمان، در رصد تحولات جهان عرب است. این عامل موجب جذب مخاطبان این شبکه‌هاست. بسیاری از رسانه‌های بین‌المللی، این حرکت‌ها را شورش و حرکت‌های مقطعی اعتراض‌آمیز خواندند، اما رسانه ملی در حوزه برون مرزی از آن به عنوان انقلاب یاد کرد. این مزیتی نسبی برای رسانه‌های برون مرزی جمهوری اسلامی در پوشش و انعکاس تحولات منطقه بود.^۲

چنانچه دکتر علی‌اکبر ولایتی، با توجه به اهتمام معاونت سیما برای انعکاس شایسته رویدادهای بیداری اسلامی از مدیران صدا و سیما خواست که به عنوان عیون جمهوری اسلامی که توطئه‌های رسانه‌ای بیگانگان را نظاره‌گرد و مصالح رسانه‌ای را می‌شناسند، با دیدگاه‌های کارشناسی رسانه‌ای مجمع جهانی بیداری اسلامی را بیش از پیش یاری کنند.^۳

۱. اصغر مشیکی و حسین بختیاری، همان، ۱۳۹۰، ص ۱۸۶-۱۸۵.

۲. محمدرضا ریاحی، همان، ص ۱۲۴.

۳. «تأثیر رسانه ملی بر بیداری اسلامی»، ۱۳۹۲، رک: <http://www.momtaznews.com>



همچنین به گزارش ممتازنیوز به نقل از باشگاه خبرنگاران جوان، معین آبادی در گفت‌وگو با باشگاه خبرنگاران مطرح کرد که شبکه‌های جمهوری اسلامی ایران تأثیر بسزایی در گسترش بیداری اسلامی در عرصه بین‌المللی دارند. وی تصریح کرد: غرب برای جلوگیری از گسترش پیام‌والای انقلاب اسلامی ایران در جهان مبادرت به قطع شبکه‌های برون‌مرزی جمهوری اسلامی ایران را انجام داد. چرا که غرب به این نتیجه رسیده، شبکه‌های جمهوری اسلامی ایران تأثیر بسزایی در گسترش بیداری اسلامی در عرصه بین‌المللی دارند. وی با اشاره به اینکه شبکه‌های برون‌مرزی ایران سبک جدیدی در دنیای رسانه ایجاد کرده‌اند، افزود: جمهوری اسلامی ایران باید به اهداف والای خود در عرصه ارتباطات و پاسداری از حقوق خود ادامه دهد.^۱

نقش شبکه‌های برون‌مرزی رسانه ملی در بیداری اسلامی

رسانه ملی از همان ابتدای شکل‌گیری اعتراضات در کشور تونس امروز با تهیه گزارش‌ها و تحلیل‌های متنوع خبری سعی کرد تا حد امکان با تحولات منطقه همراهی نماید. شبکه‌های بین‌المللی خبری ایرانی هم‌زمان با شروع تحولات و شعله‌ور شدن اعتراضات مردمی در کشورهای شمال آفریقا و خاورمیانه به پوشش خبری این تحولات پرداختند.

جمهوری اسلامی ایران نیز به منظور حمایت از حرکت‌های اصیل مردمی و جریان بیداری اسلامی و نیز بی‌اثر کردن تلاش‌های ضد ایرانی رسانه‌های غربی/عربی تاکنون کوشیده است که علاوه بر کانال دیپلماسی رسمی از کانال دیپلماسی غیر رسمی در قالب «دیپلماسی رسانه‌ای» بهره‌برد. در این میان شبکه خبری «العالم» به عنوان یکی از اولین شبکه‌های عرب‌زبان غیر عربی در دنیا، نقش پیشرو و انقلابی‌ای را در این مسیر بر عهده داشته و دارد.

شبکه خبری العالم

این شبکه عرب‌زبان که بخش عمده مخاطبان خود را در منطقه خاورمیانه و جهان عرب تعریف می‌کند، با توجه به رویکرد متفاوتش در مواجهه با حوادث مختلف، به ویژه بیداری اسلامی توانسته است نظر بینندگان بسیاری را به خودش جلب کند. شبکه العالم از طریق دیپلماسی رسانه‌ای کوشش نمود سیاست خارجی جمهوری

۱. «تأثیر بسزای شبکه‌های ایران در گسترش بیداری اسلامی»، ۱۳۹۲، رک:



اسلامی ایران در قبال انقلاب‌های منطقه در قالب مفهوم بیداری اسلامی را منعکس نماید. در این باره سایت خبری «egypty» در مقاله‌ای نوشت:

شبکه خبری ایرانی العالم همزمان با سی و دومین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی، اقدام به مقایسه انقلاب ملت آزاده مصر با انقلاب اسلامی در ایران نمود و انقلاب اسلامی ایران را الگوی تمام ملت‌ها برای هر گونه اقدام ضد رژیم‌های خودکامه و دست‌نشانده دانست.

شبکه خبری العالم که به زبان عربی پخش می‌شود در یکی از برنامه‌های خود اقدام به مقایسه اظهارات محمدرضا پهلوی شاه مخلوع ایران در زمان انقلاب اسلامی به سال ۱۳۵۷ با اظهارات مبارک در آغاز تظاهرات در مصر کرد. آنگاه به مقایسه دو ملت ایران و مصر در تظاهرات خیابانی پرداخت.

این شبکه ایرانی، از تحولات اخیر در مصر به شدت استقبال کرد و سقوط نظام در مصر را یکی از دستاوردهای انقلاب ایران برشمرد و آن را زمینه‌ساز شکل‌گیری خاورمیانه اسلامی دانست. در حالی که رسانه‌های بین‌المللی و همچنین رسانه‌های منطقه در راستای سیاست‌های یک بام و دو هوای خود و برخلاف اصول اطلاع‌رسانی بین‌المللی از پوشش اخبار بحرین و اعتراضات مردمی در این کشور چشم‌پوشی نمودند، این تنها شبکه العالم بود که بار این اطلاع‌رسانی را بر دوش کشید و این باعث شد تا برخی رسانه‌های عربی از اقدام العالم برآشفتنند. از این رو، پس از تلاش شبکه العالم برای ایفای رسالت اطلاع‌رسانی خود در انعکاس خیزش‌های مردمی، رسانه‌های عربی به ایجاد جنگ رسانه‌ای علیه این شبکه مبادرت نمودند. به عنوان مثال حذف ناعادلانه العالم از روی ماهواره «نیل ست» و «عرب ست» را می‌توان نمونه‌ای از اوج خشم مقام‌های مصری و سعودی دانست زیرا کاملاً مشهود بود که پوشش گسترده تحولات بیداری اسلامی در کشورهای عربی مهم‌ترین دستور کار العالم بود و به رغم تمام مشکلات گاه اتفاق می‌افتاد که تصاویر اختصاصی این شبکه به عنوان منبع اصلی مورد استناد سایر شبکه‌های تصویری دنیا قرار می‌گرفت.

با آغاز تحولات جریان‌ساز در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا، شبکه العالم به سرعت وارد کارزار اطلاع‌رسانی از این رویدادهای سیل‌آسا شد؛ و در کشورهای مختلف به پوشش خبری پرداخت.

شبکه العالم با شعله‌ور شدن جرقه اعتراضات مردمی در تونس، تا فرار دیکتاتور این کشور گزارش لحظه به لحظه از رویدادهای آن را آغاز کرد. این پوشش خبری در حالی

انجام می گرفت که اجازه فعالیت به تیم‌های خبری این شبکه داده نمی شد. این شبکه همزمان با وقوع انقلاب مردمی تونس و مصر برنامه‌های عادی خود را قطع نمود و به پخش لحظه به لحظه و کامل تحولات این دو کشور پرداخت. العالم که نخست از طریق دفتر خود در قاهره تنها با دو خبرنگار تحولات این کشور را پوشش می داد، در پی آغاز انقلاب مردم، در شهرهای اسکندریه، السویس، البحیره، الاسماعیلیه، دمياط، الشرقیه، الفيوم و المیناء خبرنگاران جدیدی را به کار گرفت. این شبکه با به کارگیری تعداد قابل توجهی خبرنگار در آن کشور و به ویژه دوازده خبرنگار در شهرهای مختلف مصر، گستره پوشش خود را تا سطح ده استان در این کشور توسعه داد. پوشش گسترده شبکه العالم در حالی صورت می گرفت که شبکه‌های دولتی مصر هشدار می دادند با عوامل آشوب‌های مصر یعنی رسانه‌های خارجی مبارزه می کنند.

در نتیجه هواداران مبارک هر جا خبرنگاری خارجی می دیدند به آنها حمله و وسایل گزارشگری آنها را منهدم می کردند. به این ترتیب طرفداران رژیم مبارک، با حمله به خبرنگاران شبکه العالم آنها را در چند مرحله مورد تعرض قرار دادند. شکستن دوربین‌های خبرنگاران اعزامی این شبکه و یورش به استودیو در حال پخش زنده و مضراب ساختن کارشناس برنامه از جمله این موارد بود. در جریان پوشش خیزش انقلابی مردم بحرین نیز شبکه العالم به طور فعال ظاهر شد تا جایی که هکرها به پایگاه اینترنتی این شبکه حمله کردند و سپس پخش این شبکه بر روی ماهواره با تهاجم گسترده امواج پرازیت مواجه شد.

دولت مبارک نیز به مقابله با خبررسانی رسانه‌ها از اعتراضات مردمی پرداخت و خبرنگاران و تیم‌های خبررسانی، جزو اهداف حمله نیروهای امنیتی و نیروهای وابسته به حکومت مصر قرار گرفتند. رسانه‌های غربی و برخی شبکه‌های عربی که با محافظه‌کاری بیشتری اخبار مصر را پوشش می دهند، با آزادی بیشتری به فعالیت خبری مشغول بودند، اما فشار و اعمال خشونت علیه خبرنگاران و تیم‌های خبری شبکه العالم به مراتب شدیدتر بود.

در پی حمله نیروهای امنیتی مصر، احمد سیوفی، مدیر دفتر شبکه العالم در قاهره و تصویربردار این شبکه مجروح و به بیمارستان منتقل شدند. همچنین دفتر العالم در قاهره، تهدید به آتش‌سوزی شد. البته در این باره باید گفت پیش از این تهدید، افرادی وابسته به حکومت مبارک به تیم خبری العالم در میدان التحریر قاهره یورش بردند و شریف منصور خبرنگار العالم را مورد ضرب و شتم قرار دادند.





گروهی دیگر از نیروهای رژیم حسنی مبارک به تیم شبکه خبری العالم در شهر اسکندریه مصر حمله ور شده و اعضای خبری و تصویری آن را مورد ضرب و شتم قرار دادند. این نیروها همچنین دوربین های تیم خبری العالم را شکسته و برخی تجهیزات آن را ضبط کرده و با خود بردند. این در حالی بود که تیم خبری العالم، می خواسته است گزارش تجمع بزرگ مردمی در میدان التحرير مصر را بازتاب دهد.

شبکه العالم از آغاز خیزش مردمی در بحرین در سکوت سایر رسانه های خبری بین المللی و منطقه ای در هنگام سرکوب شدید اعتراضات مردمی به اطلاع رسانی شفاف، دقیق و بررسی کارشناسی در برنامه های مختلف خود در بخش های خبری و تحلیلی به صورت ویژه به این موضوع پرداخته است.

این شبکه در بحرین در حالی به فرستادن تصویر و خبر مشغول است که مجوزی برای فعالیت خبری این شبکه به صورت رسمی صادر نشده است و خبرنگاران العالم بدون نشان دادن چهره خود خبررسانی می نمایند. ناگفته نماند که حضور العالم، به رغم این محدودیت ها در بحرین بسیار مطلوب است، به گونه ای که انقلابیون بحرینی، چندین بار از پوشش این شبکه در بحرین تشکر نمودند.

در این راستا، «گروه جوانان انقلاب ۱۴ فوریه بحرین» در پیامی از پوشش رسانه ای بسیار عالی العالم از مظلومیت مردم شیعه و سنی بحرینی - که مورد بی مهری رسانه های جهان عرب و غرب قرار گرفته اند - تشکر نمود که در بخشی از آن اشاره شده است: «امروز همه ملت ها از این که شبکه العالم اطلاع رسانی دقیقی از رخداد های جاری می کند، سربلند و خرسندند و ما در میدان اللولو منامه از طرف همه جوانان بحرینی بر شما درود و تحیت می فرستیم.» این تشکر همچنین با فرستادن متن تقدیری برای شبکه العالم ضمن تشکر از همراهی رسانه ای شبکه العالم در پوشش خبری حرکت مردمی شیعه و سنی در بحرین علیه ظلم و استبداد، این موضوع را از آن جهت دارای اهمیت بسیار برشمرد که شبکه های ماهواره ای عربی نیز با پیروی از حکام بحرینی، این رویدادها را در بایکوت خبری قرار دادند و انقلاب مردمی این کشور را که با تجمع اعتراضی ششصد هزار نفری انجام می گرفت، نادیده انگاشتند.

عملکرد العالم در بحرین همچنین موجب شد، شبکه رقیبی همچون «بی بی سی» در وبسایت عربی خود، بر تلاش العالم در تأثیر گذاری در تحولات منطقه صحنه بگذارد. در این باره باید گفت در کنار چادرهای برافراشته شده توسط معترضان بحرینی، خیمه های جدیدی نیز توسط شبکه های ماهواره ای افکنده شده بود. شبکه های العالم و المنار،

دو شبکه‌ای هستند که در بازتاب تحولات و ناآرامی‌های بحرین در میدان اللولو نقش بسزایی ایفا کرده‌اند و همچنین نقش مؤثری در جلب توجه مخاطبین دارند.

در لیبی نیز شبکه العالم تحت فشار سنگینی به خبررسانی از رویدادهای خونین این کشور می‌پردازد. افزون بر خطراتی که در اثر نبردهای مسلحانه در لیبی علیه گروه‌های خبری وجود دارد، فشارهای نیروهای امنیتی معمر قذافی نیز موانع بسیاری برای فعالیت خبری العالم ایجاد کرده است. دوربین خبرنگار العالم عدنان بورینی در هنگام اعزام به شهر بن‌غازی که در کنترل انقلابیون لیبی است، به دست نیروهای امنیتی ضبط شد، ولی با وجود این، العالم برای پوشش کامل تر رخدادهای لیبی لطفی قراص خبرنگار خود در تونس را به طرابلس فرستاده است.

در همین راستا، یکی از رهبران اخوان المسلمین لیبی نیز با تقدیر از شبکه العالم بر اهمیت نقش این شبکه در افشای حقایق این کشور، درباره کشتار شهروندان لیبیایی به دست مزدوران بیگانه تأکید کرد. سلیمان عبدالقادر اظهار داشت: برخی از کشورها به دنبال آن هستند تا حقایق را پنهان کنند، ولی این محاصره باید شکسته شود.

العالم در یمن نیز با وجود جلوگیری حکومت عبدالله صالح، نقش ویژه‌ای در اطلاع‌رسانی جنبش اعتراضی این کشور بر عهده دارد. این شبکه به رغم فشار شدید حکومت این کشور برای جلوگیری از فعالیت خبری این شبکه، می‌خواهد دو خبرنگار به جنوب (شهر عدن) و شمال (منطقه حوثی‌ها) این کشور بفرستد.

العالم هم اکنون پوشش جنبش اعتراضی عربستان سعودی را نیز با وجود اجازه نداشتن فعالیت خبری این شبکه از راه منابع بومی، به صورت ویژه‌ای پیگیری می‌کند.

پرس تی‌وی (Press Tv)

شبکه تلویزیونی وابسته به صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران و اولین شبکه خبری تلویزیونی انگلیسی‌زبان ایرانی است که در ۱۷ تیر ۱۳۸۶ افتتاح شد. پایگاه اصلی این شبکه در تهران است. این شبکه خبرنگاران مقیم بسیاری در نقاط استراتژیک و مهم جهان مستقر کرده است.^۱

شعار این شبکه «خبر از نگاه جدید» برای شکستن سلطه رسانه‌های گروهی غربی است. پرس تی‌وی سایر اهداف خود را به شرح زیر اعلام کرده است:

- شکستن انحصار قوی رسانه‌های غربی؛

- به وجود آوردن پلی میان فرهنگ‌های مختلف؛

۱. ویکی پدیا، پرس تی‌وی، ۱۳۹۲، رک: <http://fa.wikipedia.org/wiki>





- تأکید بر نمایش تفاوت‌ها و مشترکات سیاسی و فرهنگی با توجه به شرایط انسانی. همچنین پرس‌تی‌وی اعلام کرده که این شبکه تحلیل دقیقی از رویدادها را ارائه خواهد کرد، با این هدف که سوی دیگر داستان را به نمایش بگذارد.^۱

دیگر رسانه‌های برون مرزی ایران، از جمله پرس‌تی‌وی هم پوشش بسیار خوبی را درباره این حوادث انجام دادند. شبکه پرس‌تی‌وی گروه‌های خبری را در قاهره- تونس و مناطق شرق لیبی تقویت کرد. پوشش گسترده تحولات بیداری اسلامی در کشورهای عربی مهم‌ترین دستور کار پرس‌تی‌وی بوده است. تصاویر اختصاصی این شبکه گاه به عنوان منبع اصلی مورد استناد سایر شبکه‌های تصویری دنیا قرار می‌گیرد.^۲

تأثیر مثبت شبکه «پرس‌تی‌وی»، در حوزه تحت پوشش این شبکه بر هیچ کس پوشیده نیست. عملکرد صحیح این شبکه در جنبش بیداری اسلامی کشورهای منطقه و همچنین مسائل سوریه، در حوزه اروپا، امریکا این شبکه‌ها را به منبع مورد وثوقی برای مخاطبان خود تبدیل نموده است. همین امر هم موجب شده تا این شبکه‌ها از سوی دشمنان قسم‌خورده انقلاب و سرویس‌های صهیونیستی با تحریم روبه‌رو و از روی اغلب فرستنده‌های ماهواره‌ای حذف شوند؛ که این خود یعنی به تعارض رسانیدن شعار و عمل مدعیان «آزادی بیان».^۳

شبکه سحر

شبکه جهانی سحر اولین شبکه تلویزیونی برون مرزی سیمای جمهوری اسلامی ایران است که در تاریخ ۲۵ آبان ۱۳۷۶ صورت رسمی فعالیت خود را آغاز کرد. این شبکه دو کاناله متشکل از ۶ مینی شبکه یا در اصطلاح؛ سیما (تلویزیون) به شش زبان مختلف است که عبارت‌اند از: سیمای آذربایجانی، سیمای انگلیسی، سیمای فرانسه، سیمای کردی، سیمای بوسنیایی و سیمای اردو؛ هر یک از این شش سیمای برنامه‌هایی ویژه مخاطبان خود تولید و پخش می‌کنند و شش‌زبان بودن شبکه سحر به معنای پخش برنامه‌های واحد به شش زبان نیست.

شبکه سحر تلویزیون ایرانی، برای مخاطبان غیر ایرانی و با ساختار یک شبکه عمومی است که نه تنها به پخش اخبار و برنامه‌های سیاسی تحلیلی و گفت‌وگو محور می‌پردازد،

۱. شبکه تلویزیونی «پرس‌تی‌وی» دوشنبه افتتاح می‌شود، ۱۳۸۶، رک:

<http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=86040604>

۲. «پوشش خبری تلویزیونی بیداری اسلامی از نظر تا عمل»، ۱۳۹۰، رک:

<http://www.avapress.com/vdcfmx0.w6dejagiiw.txt>

۳. محسن دوستی، «مروری بر پرونده فعالیت شبکه‌های برون مرزی»، ۱۳۹۲، رک: <http://sutitr.ir/n/19>

که تولید و پخش قالب‌های مختلف برنامه‌سازی تلویزیونی از مستند، ترکیبی، نمایشی و... را در موضوعات گوناگون سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و معارف دینی و... را نیز در ترکیب‌بندی ساختار و محتوای برنامه‌های خود رعایت می‌کند.

این موضوع حتی در قشرهای مختلف بینندگان نیز مورد توجه قرار می‌گیرد و سحر برنامه‌هایی ویژه کودکان، نوجوانان، جوانان، خانواده‌ها و زنان و... را نیز تدارک می‌بیند و به پخش می‌رساند. محور اصلی در ساختار و محتوا سازی برای شبکه سحر را توجه به مأموریت‌های این شبکه در قالب و بسته‌بندی‌های رسانه‌ای مناسب مخاطبان هر سیمای تشکیل می‌دهد.

برنامه‌های شبکه سحر تا پیش از اواخر سال ۱۳۸۴ شمسی روی دو کانال سحر یک و دو و از طریق هات‌برد قابل دریافت بود. در پی تعطیلی پخش برنامه‌های سحر یک به دلیل پخش سریال ضد صهیونیستی «چشمان آبی زهرا»، شبکه سحر برای مدتی از یک کانال ماهواره‌ای پخش شد و با افتتاح مجدد کانال دوم شبکه در یازدهم دی ۱۳۸۸، هم اکنون کانال یک شبکه سحر بیست‌ساعتی و کانال دو آن بیست و چهار ساعته به تولید و پخش برنامه می‌پردازند.

سیمای کردی نه ساعت زمان پخش روزانه را داراست و در کنار آن سیمای آذربایجانی با هشت و نیم ساعت، سیمای انگلیسی با هفت ساعت، سیمای فرانسوی با شش و نیم ساعت، سیمای بوسنیایی با پنج ساعت و سیمای اردو با هشت ساعت پخش در شبانه‌روز، اوقات بینندگان ویژه خود در گستره‌های جغرافیایی متفاوت را پر می‌کنند. سه سیمای آذربایجانی، فرانسوی و بوسنیایی از کانال یک سحر و سه سیمای انگلیسی، کردی و اردو نیز از کانال دو این شبکه پخش می‌شوند. کارکنان شبکه سحر متشکل از ملیت‌های ایرانی و غیر ایرانی بوده و معرفی سیمای واقعی و دور از جنجال‌ها و سیاه‌نمایی‌های غرب، در خصوص اسلام و جمهوری اسلامی ایران را هدف غایی خود می‌دانند.

شبکه تلویزیونی سحر، بازتاب و تحلیل رویدادها و واقعیت‌های جهان را با نگاهی دیگراندیش و متفاوت با مشی و نقطه‌نظرات قدرت‌های بزرگ و بیرون از چنبره رسانه‌های سلطه‌جوی غرب دنبال می‌کند و به همین دلیل در میان بینندگان حقیقت‌جوی خود در سراسر جهان محبوبیت دارد.

با شروع وقایع و تحولات موسوم به بیداری اسلامی شبکه سحر تلاش کرد در قالب برنامه‌های مختلف به انعکاس این رویداد بپردازد. به عنوان نمونه برنامه «بیداری اسلامی»، به تهیه‌کنندگی مهدی همتا‌تاش برای پخش از کانال یک شبکه سحر در





۵۲ قسمت تولید و پخش می‌گردد. که با توجه به اهمیت موضوع انقلاب‌های منطقه که ریشه در انقلاب شکوهمند اسلامی دارد، این برنامه به موضوع بیداری اسلامی در منطقه خاورمیانه به خصوص کشورهای درگیر در این جریان می‌پردازد. این برنامه از دو بخش خبر و تفسیر اتفاق‌ها تشکیل شده است که دارای سه بخش خبری و چهار قسمت تفسیری است.^۱

همچنین «کانون توجه»^۲ عنوان برنامه هفتگی سیمای انگلیسی شبکه سحر است که به بررسی مسائل، رخدادها و تحولات سیاسی کشورهای منطقه می‌پردازد. محورهایی همچون «بررسی تحولات دوساله اخیر در منطقه»، «ثمرات دموکراسی در این کشورها»، «انتظارات انقلابیون»، «نقش رهبری و اسلام در این انقلاب‌ها»، «امنیت و آرامش در منطقه»، «وحدت گروه‌های مختلف» و «کارشکنی دشمنان» مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. محورهای مرتبط با موضوع هر برنامه در گفت‌وگوی مجری با کارشناس مسائل سیاسی در استودیو مطرح شده و مورد تبادل نظر قرار می‌گیرد.^۳

شبکه الکوثر

پیشینه شبکه جهانی الکوثر به پیروزی انقلاب اسلامی ایران برمی‌گردد. جمهوری اسلامی ایران با هدف حضور در عرصه‌های بین‌المللی و تحت پوشش قرار دادن جهان عرب ضرورت تأسیس یک شبکه عربی‌زبان را احساس نمود. در آغاز الکوثر با نام سیمای عربی یک ساعت و نیم پخش داشت، در سال ۱۳۸۴ الکوثر به عنوان یک شبکه ماهواره‌ای مستقل و با ۱۴ ساعت پخش کار خود را ادامه داد. الکوثر در سال ۱۳۸۹ و با آغاز ماه مبارک رمضان ۲۴ ساعته شد. ظهور تدریجی نزدیک به ۸۰۰ شبکه عربی و از طرفی حجم گسترده مخاطبان شیعی و افزایش انتظارات آنان که تنها به ایران اسلامی چشم دوخته‌اند الکوثر را بر آن داشت که روز به روز به محتوای برنامه‌ها و نیز ساعات پخش خود بیافزاید. شبکه الکوثر در حال حاضر به عنوان شبکه معارف اهل بیت (ع) با ۲۴ ساعت پخش برنامه در شبانه‌روز فعالیت می‌کند.^۴

در شبکه الکوثر انقلاب‌های عربی و موج بیداری اسلامی موضوع برنامه‌ای تحت عنوان «عصر الثورات» است. این برنامه در ۲۶ قسمت ۵۰ دقیقه‌ای در استودیوی بیروت

۱. «شبکه سحر به «بیداری اسلامی» می‌پردازد»، ممتازنیوز، ۱۳۹۲، رک:

<http://www.momtaznews.com>

2. center stage

۳. کالبدشکافی انقلاب‌های شمال آفریقا از لیبی تا نیل در شبکه سحر، سایت سینما خبر، ۱۳۹۲، رک:

<http://www.cinemakhabar.ir/NewsDetails.aspx?ID=48235>

۴. «پیشینه شبکه جهانی الکوثر»، ۱۳۹۲، رک: <http://farsi.alkawthartv>



شبکه الکوثر تهیه شده و سعی شده تا تمام جوانب بیداری اسلامی و انقلاب‌های عربی و عوامل مؤثر در ایجاد آن را در کشورهای منطقه مورد بررسی و تحلیل قرار دهد. مواردی همچون نقش علمای دین، نقش جوانان، نقش زنان، نقش رسانه‌ها و اینترنت، نقش مساجد و... در شکل‌گیری انقلاب‌های اخیر از جمله مواردی است که در برنامه عصر الثورات مورد بررسی قرار می‌گیرد. علاوه بر آن مرور و نقد اشکالاتی مانند فتاوی‌ا افراطی، فتنه‌انگیزی مذهبی و... نیز در دستور کار برنامه قرار دارد و با استفاده از نظریات بیش از ۸۰ شخصیت فرهنگی و سیاسی جهان عرب، مفاهیمی چون حکومت اسلامی، اسلام اصیل محمدی، تعامل دین و سیاست و اصل وحدت اسلامی به بینندگان ارائه می‌شود. شبکه جهانی الکوثر از ابتدای شکل‌گیری نهضت بیداری اسلامی با این انقلاب‌ها همراه بوده و برنامه‌های مختلفی را در این خصوص و در قالب‌های مستند، میزگرد، کلیپ و... تهیه و پخش کرده است.^۱

به گفته مدیر شبکه الکوثر علی خندق‌آبادی، شبکه الکوثر جنبه‌های نظری انقلاب‌ها و بیداری‌های اسلامی را مورد تحلیل قرار می‌دهد. بنا به گفته وی اگر بنا به تحلیل تحلیل‌گران، بیداری اسلامی ملهم از انقلاب اسلامی ایران بوده است پس شبکه الکوثر می‌تواند نظریات حکومتی ایران را در این انقلاب‌ها بسط دهد؛ چرا که در حوزه دین و اندیشه و نظر سؤالات زیادی در کشورهای میزبان بیداری اسلامی وجود دارد که شبکه جهانی الکوثر موظف به پاسخ دادن به آنهاست و شبکه الکوثر جنبه‌های نظری انقلاب‌ها و بیداری‌های اسلامی را مورد تحلیل قرار می‌دهد.^۲

نقش رادیوهای برون‌مرزی رسانه ملی در بیداری اسلامی

فعالیت رادیو در ایران با افتتاح نخستین فرستنده‌های بی‌سیم در تهران آغاز شد. نخستین فرستنده بی‌سیم موج بلند تهران با قدرت ۲۰ کیلووات و طول دکل ۱۲۰ متر، در ساعت ۳ بعد از ظهر روز ششم اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۰۵ شروع به کار کرد. رادیو در بعد از انقلاب و به ویژه روزهای سخت و پراشتهاب هجوم عراق به ایران، نقش مهم و کلیدی در ایجاد آرامش، اطلاع‌رسانی سریع و حفظ اتحاد ملی ایفا کرد. مردم، مهم‌ترین خبرها را پیش از هر رسانه‌ای دیگر از رادیو می‌شنیدند، با آژیر آن به پناهگاه‌ها می‌رفتند و با

۱. «شبکه الکوثر انقلاب‌های عربی را بررسی می‌کند»، ۱۳۹۲، برگرفته از سایت باشگاه خبرنگاران، رک: <http://www.yjc.ir/fa/news>

۲. «جنبه‌های نظری بیداری اسلامی را تحلیل می‌کنیم»، ۱۳۹۲، برگرفته از تلنکس اینترنتی مهر، رک: <http://www.mehrnews.com/TextVersionDetail/1650517>



اخبار اعلام پیروزی در جنگ، شاد می‌شدند. روند توسعه رادیو بعد از پایان جنگ تحمیلی شتاب مضاعفی گرفت. تأسیس شبکه‌های گوناگون ملی با رویکردهای طبقه‌بندی شده اجتماعی، ایجاد شبکه‌های تخصصی و تقویت و گسترش شبکه‌های استانی از سیاست‌های کلان رادیو در این سال‌ها بوده است که با جدیت تا به امروز دنبال می‌شود.^۱

رادیو به عنوان رسانه صوتی، که پیام را به صورت امواج به مخاطبان می‌رساند، دارای ویژگی‌های ذیل است:

- ارزانی و در دسترس بودن همگان؛
 - حجم کم، سبک، قابلیت حمل و نقل، نداشتن محدودیت مکانی؛
 - طرز کار ساده و کاربرد آسان؛
 - امکان استفاده انفرادی؛
 - امکان کار کردن با برق و باطری؛
 - قابلیت استفاده در موقعیت‌های گوناگون، در حال کار، رانندگی، آشپزی و مانند آن.^۲
- در جریان بیداری اسلامی منطقه رادیو نقش غیر قابل انکاری در پیشبرد انقلاب و همچنین اطلاع‌رسانی به مردم داشته است.

به گزارش خبرگزاری مهر، محمدحسین صوفی معاون صدای رسانه ملی که به عنوان میهمان ویژه برنامه شهر قرآن در غرفه رادیو قرآن حضور یافت با اشاره به برنامه‌ها و فعالیت‌های قرآنی و رسانه‌ای رادیو قرآن گفت: بعد از بیداری اسلامی جوانانی که برای بازدید از کشورمان به ایران می‌آیند ایران را به عنوان یک کشور اسلامی که می‌تواند به عنوان یک الگوی مناسب مدنظر قرار گیرد نگاه می‌کنند و در این میان رادیو در بیداری اسلامی با اطلاع‌رسانی وسیع همواره در کنار همه کشورهای اسلامی حضور داشته است.^۳

انعکاس پیام بیداری اسلامی در شبکه‌های رادیویی

به گزارش جام‌جم آنلاین به نقل از روابط عمومی صدا، بیداری اسلامی در دهه‌های اخیر بین مسلمانان سایر کشورهای اسلامی پدیده‌ایست که شگفتی آفریده و در به وجود آمدن آن ابعاد مختلفی نقش داشته‌اند که از زمان شروع این حرکت و جریان، بررسی، تجزیه و تحلیل و شفاف‌سازی ابعاد آن برای مخاطبان همواره در دستور کار

۱. «تاریخچه رادیو در ایران»، ۱۳۹۲، رک: <http://www.rfi.ir/x>

۲. محمدحسین امیر تیموری، رسانه‌های آموزشی، شیراز، ساسان، ۱۳۷۷، ص ۱۹۲.

۳. «رادیو در بیداری اسلامی نقش فعالی داشته است»، ۱۳۹۲، رک:



شبکه‌های رادیو قرار گرفته و در این راستا برنامه‌های مختلفی تهیه گردیده و به سمع مخاطبان رسیده است و در ادامه شبکه‌های رادیویی در خصوص پوشش نخستین اجلاس بین‌المللی بیداری اسلامی که در روزهای شنبه و یکشنبه ۲۶ و ۲۷ شهریورماه در سالن همایش بین‌المللی صدا و سیما برگزار شد اقدام به تولید برنامه‌هایی کرده‌اند که نام شبکه‌ها، برنامه‌ها، تاریخ و ساعت پخش آنها عبارت‌اند از:

رادیو ایران: برنامه بیداری اسلامی، از ساعت ۱۰ تا ۱۲:۳۰ که این برنامه به صورت زنده و مستقیم افتتاحیه نخستین اجلاس بین‌المللی بیداری اسلامی را پخش می‌کند. رادیو معارف: نسبت به پخش مستقیم مراسم افتتاحیه از ساعت ۱۰:۳۰ تا ۱۲:۳۰ اقدام می‌کند.

رادیو قرآن: برنامه صبح ایمان، ۹۰/۶/۲۶، ۷ الی ۸ صبح، در قالب گزارش. رادیو صدای آشنا: برنامه عصر بیداری، ۹۰/۶/۲۶، زنده از محل کنفرانس، ساعت ۹:۳۰ الی ۱۲:۳۰.

رادیو پیام: پخش آنونس بین برنامه‌ها به صورت مداوم. رادیو اینترنتی ایران صدا: برنامه نهضت بیداری، ساعت ۱۰ الی ۱۳ به صورت زنده و مستقیم به همراه تحلیل و تبیین رویدادهای منطقه - برنامه طلایه بیداری، ساعت ۱۳ الی ۱۶ که به صورت زنده به تبیین نقش مردم کشورهای اسلامی بعد از سرنگونی دیکتاتورها در تحقق مردم‌سالاری دینی می‌پردازد.

رادیو گفت‌وگو: برنامه گفت‌وگوی روز که به صورت ویژه به بیداری اسلامی می‌پردازد و در تاریخ ۲۶ و ۲۷ شهریورماه ساعت ۶ الی ۷:۱۵ پخش می‌شود. رادیو فرهنگ: برنامه صبح بیداری که به صورت گزارش با حضور کارشناس و برقراری ارتباط تلفنی از ساعت ۸:۳۰ الی ۱۱:۳۰ پخش می‌شود و به تأثیر فرهنگی انقلاب اسلامی ایران بر بیداری اسلامی منطقه می‌پردازد.^۱

بیداری اسلامی و رادیو اینترنتی المصطفی

هیچنین رادیو اینترنتی المصطفی به پخش برنامه تحلیلی بیداری اسلامی با حضور کارشناسانی از کشورهای اسلامی می‌پردازد؛ که به گزارش خبرگزاری آریا به نقل از مرکز خبر حوزه، این مجموعه برنامه در ۲۵ قسمت و با حضور کارشناسانی از کشورهای

۱. «انعکاس پیام بیداری اسلامی در شبکه‌های رادیویی»، ۱۳۹۰، رک:



اسلامی تهیه و تولید شده است. بیداری اسلامی اسباب و علل، انقلاب‌های اسلامی یا مطالبات قومی، نقش علما و متفکران در بیداری اسلامی، مواجهه غرب با بیداری اسلامی، بیداری اسلامی شعارها و خواسته‌ها، بیداری اسلامی آثار و نتایج، بیداری اسلامی فرصت‌ها و تهدیدهای پیش رو، بیداری اسلامی و انقلاب اسلامی ایران و... از جمله سرفصل‌هایی است که در این مجموعه بدان پرداخته می‌شود. این گفت‌وگوها با تأکید ویژه بر آگاهی‌بخشی در زمینه درک صحیح و به دور از افراط و تفریط ماهیت بیداری اسلامی، در چند سرفصل اساسی سامان یافته است.^۱

بیداری اسلامی در کانال ندای اسلام رادیو معارف

به گزارش خبرگزاری رسا به نقل از روابط عمومی رادیو معارف، مطالعه بیداری اسلامی و بررسی و تجزیه و تحلیل آن از مدت‌ها پیش در دستور کار قدرت‌هایی قرار گرفته که از آن احساس بیم و هراس داشته‌اند و هم‌اینان برای فهم و شناسایی بیداری اسلامی و یافتن راه‌های مقابله با این حرکت در تلاش هستند که این پیشرفت و بیداری امت اسلام در جهان را سرکوب و خاموش نموده و بر آنها حکومت کنند.

کانال ندای اسلام رادیو معارف در راستای آشناسازی مخاطبان انگلیسی‌زبان با اهداف جنبش‌های بیداری اسلامی و همچنین بررسی اهداف و نتایج شانزدهمین اجلاس سران غیر متعهدها در تهران ویژه برنامه «بیداری اسلامی Islamic Awakening» را در ۱۷ برنامه روی آنتن برد.

در این برنامه با تحلیل بیانات مقام معظم رهبری در اجلاس سران غیر متعهدها، محورهای موضوعی احیای جنبش عدم تعهد و ادامه حرکت آن، استوار کردن همکاری‌های بین‌المللی، دستیابی به نظام بین‌المللی جدید، برقراری صلح بین‌المللی، انرژی صلح‌آمیز هسته‌ای، مسئله فلسطین و نجات جهان از ناامنی در میزگردی با کارشناسی مهدی ترابی، اعجاز حسین و قدرت‌الله حسینی بررسی شد.

ویژه برنامه ۱۷ قسمتی «بیداری اسلامی» به تهیه‌کنندگی و سردبیری مرتضی نمازی از ۱۹ شهریور روزهای دوشنبه و پنج‌شنبه ساعت ۱۷:۵۰ از کانال ندای اسلام رادیو معارف پخش شد.^۲

۱. «آغاز پخش برنامه بیداری اسلامی در رادیو المصطفی»، ۱۳۹۲، رک:

<http://www.momtaznews.com/%>

۲. «بیداری اسلامی در کانال ندای اسلام رادیو معارف»، ۱۳۹۱، رک:

<http://www.rasanews.ir/NSite/FullStory/News/?Id=137901>

بخش بیداری اسلامی در سایت رادیو آلبانی

به گزارش روابط عمومی رسانه ملی، سید کاظم رضایی مدیر برنامه‌های رادیو آلبانیایی خبر از راه‌اندازی بخش «بیداری اسلامی» با موضوعاتی از جمله مقالات، عکس و فیلم مرتبط با موضوع در سایت رادیو داد. رادیو آلبانی در آبان‌ماه سال ۷۵ کار خود را آغاز کرد و اکنون توانسته است با سه ساعت پخش برنامه علاقه‌مندان زیادی را به خود جلب کند. بر اساس این گزارش، مخاطبان این رادیو به جمعیتی بالغ بر هفت میلیون نفر می‌رسند که بیشتر در کشور آلبانی، مقدونیه و کوزوو زندگی می‌کنند.

در تولید برنامه‌ها و ارائه اخبار و اطلاعات از منابع متنوعی چون تحریریه خبر دفتر معاونت برون مرزی در مقدونیه، تحریریه خبر اداره کل اروپا و آمریکا، تحریریه خبر و تفسیر معاونت برون مرزی، فرهنگ و معارف معاونت، سایت‌های منطقه بالکان و سایر خبرگزاری‌های داخلی و خارجی و گزارش‌ها و مصاحبه‌های ارسالی توسط خبرنگاران محلی در آلبانی، کوزوو و مقدونیه به رادیو استفاده می‌شود.

مخاطبان آلبانیایی زبان از طریق سایت رادیو آلبانیایی می‌توانند برنامه‌های رادیو را دریافت کنند؛ در صفحه اصلی سایت رادیو، کلیه اخبار روزانه همراه با عکس و فیلم به صورت آنلاین قابل دریافت است.

برنامه‌های دیگر رادیو شامل برنامه‌های تولیدی، گزارش و مصاحبه نیز در این سایت قابل دریافت است؛ در سایت رادیو، به مناسبت‌های مختلف از جمله رمضان، محرم، بیداری اسلامی، اسلام‌ستیزی در غرب و یازدهم سپتامبر، بخش ویژه‌ای به آن اختصاص داده شده است.^۱

نتیجه‌گیری

رسانه‌ها در دنیای امروز، فکر، فرهنگ، رفتار و در حقیقت هویت فرهنگی جوامع را شکل می‌دهند و می‌توانند در بهبود وضعیت زندگی انسان و گسترش صلح و امنیت جهانی، مؤثر و زمینه‌ساز ارتقای اخلاق و معنویت باشند، مشروط بر آنکه مدیریت و برنامه‌سازی رسانه‌ای بر اساس عدالت، اخلاق، فضیلت و تکیه بر مفاهیم انسانی باشد، اما اگر برنامه‌سازی و مدیریت رسانه‌ها بر اساس منافع کمپانی‌های اقتصادی، سرمایه‌سالاران بین‌المللی، قدرتمندان تمامیت‌خواه و انحصارطلب باشد، جز ابزارهایی

۱. «بخش بیداری اسلامی در سایت رادیو آلبانی راه‌اندازی شد»، ۱۳۹۱، رک:





در اختیار صاحبان زر و زور و تزویر نیستند و عملاً موجب فروپاشی اخلاق، فرهنگ، دین و کرامت انسانی خواهند شد.

همزمان با شروع تحولات در شمال آفریقا و خاورمیانه و اعتراضات مردمی، شبکه‌های خبری بین‌المللی ایرانی نیز به پوشش گسترده تحولات پرداختند. رسانه ملی با بهره‌گیری از شبکه‌های برون مرزی خود توانست پوشش خبری و تحلیلی قابل قبولی را از وقایع به عمل آورد. حضور در صحنه از همان ابتدای حادثه و ادامه گزارشات تا حصول نتایج در کشورهای مختلف از نکات قوت امر بود. لیکن در مقایسه با شبکه‌های «بی‌بی‌سی» و «الجزیره» که امکان حضور مستقیم و نصب تجهیزات رسانه‌ای حرفه‌ای و گسترده در مکان‌های متعدد به خصوص میادین را داشتند فاصله زیادی با نقطه مطلوب احساس می‌شود. این امر باعث شد که در اکثر مواقع رسانه ملی چه در حوزه شبکه‌های برون مرزی و چه در پوشش اخبار برای مخاطبین داخلی به عنوان یک شبکه مصرف‌کننده محسوب شود و کمتر امکان مخابره اخبار دست اول برای آن میسر باشد. بی‌شک این امر به محدودیت‌های گسترده‌ای که حکومت‌های کشورهای عربی درگیر با خیزش‌های اسلامی مردمی برای شبکه‌های جمهوری اسلامی ایجاد نمودند برمی‌گردد. با این حال، در یک جمع‌بندی کلی از عملکرد شبکه‌های برون مرزی رسانه ملی در بیداری اسلامی می‌توان گفت که با توجه به همه محدودیت‌هایی که وجود دارد، عملکرد رسانه ملی قابل قبول است.



۲۰۲

دوره سوم ■ سال سیزدهم ■ شماره ۴۵ ■ پاییز ۹۴

منابع و دیدگاهها نقد متون،



نظری اجمالی به ادعاهای بدون دلیل در خاطرات هاشمی رفسنجانی

داوود امیری گیلانی

چکیده

نوشتار حاضر پس از ذکر پیشینه‌ای از نحوه شکل‌گیری نهضت امام، به بیان نگرش امام در نکوهش تاریخ‌نگاری جانبدارانه و همراه با غلو و اغراق پرداخته و سبک خاطره‌نویسی آقای هاشمی رفسنجانی که غلو، اختصار‌نویسی و ابهام از شاخصه‌های اصلی آن به شمار می‌رود را مورد نقد قرار می‌دهد. مجموعه خاطرات ایشان به حدی مبهم و کلی است که برخی از آنها فاقد هر گونه اعتنا و ارزش‌گذاری تاریخی بوده و به نوعی شامل روایت مسائل آن دوران از نگاه خاص ایشان است که خالی از اشتباه و غلو نیست و نمی‌توان نوشته‌های او را منبع قابل اعتمادی برای تاریخ انقلاب قلمداد نمود. محور بررسی‌ها در مقاله حاضر، کتاب *هاشمی رفسنجانی، دوران مبارزه* است که اولین کتاب از سلسله کتاب‌های خاطرات آقای هاشمی رفسنجانی است. بدیهی است در صورتی که مبانی تاریخ‌نگاری هاشمی در این کتاب مورد نقد قرار گیرد چراغی برای مطالعه کتاب‌های بعدی‌اش خواهد شد. بخش اصلی مقاله در دو محور، ابتدا ادعاهایی که آقای هاشمی از حضور و میزان تأثیرگذاری خود در دوران مبارزات نقل کرده‌اند و سپس نقل قول از



نظرات و دیدگاه‌های گروه‌ها، سازمان‌ها و اشخاص از جمله حضرت امام خمینی (ره) که توسط ایشان مطرح شده است، مورد بررسی قرار می‌گیرد و در ادامه برخی تناقضات تاریخی موجود در خاطرات وی نیز بیان شده است.

کلیدواژه‌ها: هاشمی رفسنجانی، خاطرات، دوران مبارزه، ادعاها، نقد تاریخ‌نگاری.

مقدمه

از آنجایی که کتاب‌های خاطرات یاران و نزدیکان امام خمینی (ره) یکی از منابع مهم در وقایع‌نگاری تاریخ انقلاب اسلامی به شمار می‌رود، بررسی هر یک از آنها و ارزیابی صداقت نویسندگان‌شان از طریق تطبیق خاطرات موجود با واقعیت‌های خارجی و اسناد تاریخی، خواهد توانست میزان صدق و کذب ادعاهای آنها را روشن ساخته و نشان دهد که بیان واقع‌های تاریخی نیازمند استناد و مدارک مستدل و قابل وثوق است و با بیان یک خاطره غیر مستند از یک شخص، نمی‌توان یک ادعای تاریخی را اثبات یا ابطال نمود.

پیش‌بینی شکل‌گیری ادعاها در آینده انقلاب اسلامی چیزی نیست که از نگاه تیزبینانه حضرت امام خمینی (ره) مغفول مانده باشد. ایشان با درک این مسئله، هر گونه ادعایی مبنی بر سهم داشتن اشخاص و گروه‌های مختلف در پیروزی را متذکر شده و فرموده‌اند:

در پیروزی طمع‌ها زیاد است. در پیروزی آمال و آرزوها زیاد است. برای بهره‌برداری و برای ثبت پیروزی در تاریخ به اسم خودشان، دموکرات می‌گویند که ما بودیم، کمونیست می‌گویند که ما بودیم؛ و اشخاص هم ممکن است که هر کدام ادعا کنند که نخیر، ما پیروزی را تحصیل کردیم...^۱

همان‌طور که می‌بینیم امام (ره) منشأ برانگیختن طمع‌ها، آرزوها و مایه بهره‌برداری گروه‌ها و اشخاص برای ثبت پیروزی در تاریخ به نام خودشان را تحقق پیروزی می‌دانند. هر کدام از این گروه‌ها برای استفاده بیشتر از مزایای پیروزی‌ها مدعی داشتن سهم بیشتر در آن هستند و شاید همین امر موجب بروز ادعاهای غیر واقع در اطراف آنان گردیده است.

امام در ادامه این فراز، صاحبان اصلی پیروزی‌های بدست‌آمده را قاطبه مردم دانسته و می‌فرماید:

... در صورتی که کسانی که چشمشان را باز کنند می‌دانند که ماها هیچ



دخالت نداشتیم. این ملت و ارتش و سپاه و سایر قوایی بودند که با هم متحد شدند و این پیروزی را به دست آوردند.^۱

یعنی هر یک از ادعاهای مطرح شده توسط گروه‌ها و اشخاص، می‌بایست به دقت مورد ارزیابی و صحت‌سنجی تاریخی قرار گرفته و ادعای دخالت و تأثیر هر یک از آنها که ممکن است در قالب مصاحبه و یا کتب تاریخی و خاطرات بیان گردد مورد بررسی قرار گیرد تا راه برای کسانی که به گزاف، خود را سهام‌دار انحصاری انقلاب و جمهوری اسلامی می‌دانند بسته شود.

یکی از روش‌هایی که توسط سیاستمداران هر کشور برای ثبت اتفاقات دوران فعالیت‌شان انجام می‌گیرد نوشتن خاطرات است، که سعی می‌کنند با چاپ آن در زمان مقتضی در تاریخ‌نگاری و نقل وقایع مهم در کشورشان نقش ایفا کنند. از جمله این کتاب‌ها، سلسله کتاب‌های خاطرات آقای هاشمی رفسنجانی است که توسط ایشان به رشته تحریر درآمده و برگرفته از خاطرات و روزنوشت‌های او در سال‌های قبل و بعد از پیروزی انقلاب می‌باشد و قابلیت تبدیل شدن به یکی از منابع مهم برای تاریخ انقلاب را داراست. در این پژوهش هر چند محوریت نقدها به کتاب *دوران مبارزه آقای هاشمی برمی‌گردد* ولی دامنه نقد لزوماً مختص و محدود به این کتاب نبوده، مجموعه خاطرات وی را شامل می‌شود.

دیدگاه امام درباره سبک تاریخ‌نگاری

با آغاز نهضت امام خمینی (ره) در سال ۴۲ و علنی شدن مبارزه با رژیم پهلوی، شخصیت‌ها و گروه‌های بسیاری با دیدگاه‌های سیاسی و اجتماعی مختلف در مبارزات علیه رژیم پهلوی حضور یافتند که با پذیرش رهبری حکیمانه و معنوی امام راحل پای در راه مبارزه نهادند. قاطبه مبارزین و توده‌های مردم گوش به سخنان راهگشای حضرت امام دادند و در مسیر ایشان مبارزه را پیش بردند ولی در این میان برخی در عرض نظرات امام، برای خویش شأن مبارزاتی در سطح رهبری مبارزه قائل بوده، و در برخی موضوعات مهم، از فهم و پذیرش راه و اندیشه مبارزاتی ایشان بازماندند یا عمداً استنکاف ورزیدند! که برخی از آنها شاید تا زمان پیروزی انقلاب و بعد از آن نیز نتوانستند به دلیل دوری از افق مترقی اندیشه حضرت امام خمینی (ره)، آرای ایشان را درک نمایند و همین دوری باعث انحراف در نوع مبارزه آنان نیز شد که این مسئله بعدها با به انحطاط



امام خمینی (ره): در پیروزی طمع‌ها زیاد است. در پیروزی آمال و آرزوها زیاد است. برای بهره‌برداری و برای ثبت پیروزی در تاریخ به اسم خودشان، دموکرات می‌گوید که ما بودیم، کمونیست می‌گوید که ما بودیم؛ و اشخاص هم ممکن است که هر کدام ادعا کنند که نخیر، ما پیروزی را تحصیل کردیم...

آنان انجامید مانند منافقین و یا به اعترافشان به اشتباه‌کاری‌شان منجر شد مانند کمک‌های آقای هاشمی رفسنجانی به مبارزه مسلحانه علیه رژیم پهلوی^۱ که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

بیان خاطرات دوران مبارزه توسط افراد برجسته و نزدیک به حضرت امام (ره) از جمله آقای هاشمی رفسنجانی به دلیل تفاوت دیدگاه او با امام آدر برخورد با رویدادهای گوناگون - که از جمله آنها مقوله رابطه با امریکا یا کمک به مبارزین مسلحانه در قبل از انقلاب را می‌توان نام برد - خود از جایگاه

ویژه‌ای برخوردار است که نیازمند بررسی و راستی‌آزمایی می‌باشد تا از تأثیرات منفی عراق و غلو در خاطره‌گویی و خاطره‌نگاری کم شود.

با جست‌وجویی کوتاه در اندیشه و مواضع معمار کبیر انقلاب اسلامی نسبت به مقوله تاریخ، به آسانی می‌توان به حساسیت فراوان ایشان در نوشتن تاریخ و توجه دادن همگان در بیان واقعیات در نقل قول‌ها را به خوبی مشاهده کرد، حضرت امام خمینی (ره) در این باره می‌فرمایند:

باید خود را وادار کنید و عادت دهید که در نوشتن تاریخ حب و بغض را کنار بگذارید و واقعیت‌ها را بنویسید، هر چند به ضرر خودتان یا به ضرر کسانی باشد که به آنان علاقه‌مندید.^۲

با توجه به این فراز، روشن است که هیچ کس از تیغ نقد تاریخ‌پژوهان منصف در امان نیست و در هاله‌ای از قداست قرار نخواهد گرفت. فلذا نقد منصفانه و مستند خاطرات آقای هاشمی نه تنها عملی مذموم نیست بلکه امری ضروری و تکلیفی برای پژوهشگران تاریخ محسوب می‌شود.

همچنین در بخش دیگری از سخن امام، پرهیز از گراف‌گویی، کتمان حقیقت،

۱. هاشمی رفسنجانی با اشاره به کمک‌هایش به منافقین می‌نویسد: «ما سه، چهار سالی به اینها کمک کردیم، حالا می‌بینیم سر از کفر درمی‌آورند.» (اکبر هاشمی رفسنجانی، هاشمی رفسنجانی؛ دوران مبارزه، تهران، دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۲۴۸).

۲. هاشمی درباره اشتباهش در حمایت و پشتیبانی از منافقین می‌نویسد: «من خودم وقتی سال‌های اول اینها ضربه خوردند، در نامه‌ای از امام خواسته بودم که تأییدشان کنند و تأکید داشتم که اینها بچه‌های خوبی هستند. اما امام تأییدی نفرمودند.» (اکبر هاشمی رفسنجانی، همان).

۳. سید حمید روحانی، نهضت/امام خمینی (ره)، ج ۱، ص ۱۱.

غرض ورزشی، مبالغه‌گویی، اغراق و پرده‌پوشی، از امور مهم دیگری است که در نظر ایشان باید در واگوبه وقایع تاریخی لحاظ شود:

مورخی که برای خدا قلم می‌زند، نه گزاف می‌گوید و نه کتمان حقایق می‌کند. اگر می‌خواهید تاریخی که می‌نویسید برای اسلام و مسلمین مفید باشد، باید به دور از غرض‌ورزی باشد، سعی کنید مورخ بی‌غرضی باشید، مسائل و حوادث را آن‌طور که واقع شده است شرح دهید. نوشته شما مبالغه‌آمیز نباشد، پرده‌پوشی هم در آن نشده باشد، نه اغراق و نه انکار...^۱

همان‌طور که پیداست ایشان با تذکر درباره آسیب‌های تاریخ‌نگاری، غلو و اغراق را یکی از بزرگترین راه‌های به انحراف کشاندن تاریخ انقلاب می‌داند. مسلم است که وقتی این آسیب‌ها در تاریخ‌نگاری مکتوب مطرح است به طریق اولی در تاریخ شفاهی احتیاط بیشتری را لازم می‌آورد. به عبارت دیگر نه تنها این مناط (پرهیز از غلو و اغراق) در مورد تاریخ مکتوب وجود دارد که قابل تسری به تاریخ شفاهی نیز هست و بلکه از جهتی به دلیل اینکه این نوع تاریخ‌نگاری بیشتر در معرض تغییر است شاید بتوان احتیاط در آن را اولویت‌دارتر از شیوه‌های دیگر نیز دانست.

سبک خاطره‌نگاری آقای هاشمی رفسنجانی

سبک خاطره‌نگاری آقای هاشمی مسئله‌ای است که پیش از ورود به محتوای خاطرات و صحت‌سنجی آنها، ذهن هر تاریخ‌پژوهی را به خود مشغول می‌کند؛ بیان مبهم و کلی، پرهیز از بیان دقیق تاریخ رویدادها، پرهیز از ذکر واسطه‌های نقل قول‌ها و محتوای دقیق جلسات دو نفره یا بیشتر که طرفین آن - غیر از ایشان - در قید حیات یا در دسترس نیستند، همه و همه موجب ابهامات فراوانی در خاطره‌نگاری ایشان است. دکتر سلیمی‌نمین - منتقد و پژوهشگر حوزه تاریخ معاصر - در ضمن نقد خاطرات آقای هاشمی، به این نقد محوری پرداخته، در زمینه سبک خاطره‌نگاری وی چنین می‌گوید:

هر چند ایشان در کتاب به سوی سرنوشت شاید بیش از خاطرات سال‌های قبل خویش شیوه اختصارنویسی را به کار می‌گیرد و حتی در ارتباط با برخی موضوعات که مایل نیست خواننده به برداشت روشنی دست یابد به مبهم‌نویسی گرایش می‌یابد. توسل به این روش،



مطالعه‌کنندگان اثر را ناخودآگاه به سوی تصورات ذهنی و گمانه‌زنی سوق می‌دهد. همچنین هر چه نگارنده به لایه‌های درونی نزدیک‌تر می‌شود از قلم افتادگی‌ها فزونی می‌یابد که البته برای کسانی که به طور تخصصی به تاریخ نمی‌پردازند چندان ملموس نیست.^۱

آقای هاشمی در بیان خاطرات خویش شیوه اختصارنویسی را برگزیده‌اند و حتی در بسیاری از اتفاقات و مسائل به مبهم‌نویسی نیز رو می‌آورند که با بیان چند نمونه از کتاب *دوران مبارزه* بحث را پی می‌گیریم:

وقتی خطر - در جریان رفتارندم و مقابله مستقیم با شاه - جدی شد، رفته رفته خیلی‌ها به بهانه‌ای عقب‌نشینی کردند.^۲
 محور شدن روحانیت در مبارزه برای آنها - جبهه ملی - گران و غیر قابل تحمل بود؛ البته مردم فریب نخوردند؛ تنها معدودی خواص اثر محدودی گذاشتند.^۳

... با بعضی دیگر از علما ملاقات کردند و گفتند اگر می‌خواهید بروید، به زودی پاسپورت می‌دهیم، بی‌سر و صدا بروید؛ شاید بعضی هم بی‌علاقه نبودند که به این بهانه مثلاً کربلایی بروند و...^۴

این امر - بیان ناقص خاطرات و یا گفتن بخشی از آن بدون نام بردن از اشخاص - نه تنها به روشن شدن موضوعات منتهی نشده بلکه در بسیاری موارد به دلیل بیان قسمتی از وقایع، موجب شکل‌گیری تصورات ناصحیح و غیر واقعی نسبت به مسائل مختلف می‌شود و ممکن است درک حقیقت را برای خوانندگان مطالب دشوارتر گرداند. از آن دست می‌توان استفاده نابجا از واژه‌های مبهم و کلی اشاره کرد مانند: دیگران، بعضی‌ها، خیلی‌ها، همان،^۵ گروهی،^۶ «...»^۷ و موارد دیگر، که از نمونه بارز مبهم‌نویسی در این کتاب هستند. نمونه‌های فراوانی از نقل ابهام‌آمیز وقایع تاریخی، در سرتاسر کتاب خاطرات وی

۱. سایت مرکز اسناد انقلاب اسلامی، رک: <http://www.irdc.ir/fa/content/2323/default.aspx>

۲. اکبر هاشمی رفسنجانی، همان، ص ۱۳۵.

۳. همان، ص ۱۳۶.

۴. همان، ص ۱۴۵.

۵. او چنین می‌نویسد: «جمعی از دوستان هم ضمن وفاداری به مبارزه، وقت خود را صرف تربیت نیرو و کادرسازی می‌کردند... بعد از پیروزی همان دوستان گفتند حالا ما فهمیدیم که منطق شما درست بود.» (همان، ص ۱۸۸).

۶. همان، ص ۱۹۷.

۷. گذاشتن خط چین «...» نیز که نشان از نقل ناتمام مسائل و حذف تعمودی روایت بخشی از حوادث است نیز یکی دیگر از ادات ابهام در خاطرات ایشان است.

دیده می شود که در ادامه به برخی از آنها با ذکر شاهد مثال اشاره می کنیم:

امام با همکاری دیگران تدبیری اندیشیدند...^۱

هر چند که برای بعضی موجب ترس و وحشت شد و کسانی نیز صحنه را ترک کردند...^۲

این تصمیم و تصمیم دیگر امام در مورد عضویت من در هیئت حل مشکل نفت برای خیلی ها پیامی داشت.^۳

با درجایی دیگر در هنگام حضورشان در پادگان ادعا می کنند که علما و شخصیت های سرشناس به ملاقات ایشان می آمدند ولی نامی از آنها نمی برند. و همچنین استفاده از ضمیر «ما» بدون اینکه قبلاً مرجع ضمیر را معرفی نمایند که از آن نمونه نیز می توان به این مطلب اشاره کرد که «... و جمع ما کانون اصلی هدایت این موج تازه بود.»^۴ و یا آنجا که نقل می کنند: «... آن روزها رابطه ما با نهضت آزادی رابطه خوبی بود.»^۵ که مشخص نیست منظور از ما مجموعه مبارزین بوده اند یا شخص ایشان و یا گروه دیگر.

خاطرات و ادعاهای بدون دلیل

گذشته از شیوه خاطره نویسی، سؤال اساسی در صحت ادعاهاست که ایشان در رابطه با حضور خود در مبارزات قبل انقلاب و نقش برجسته خود در پیروزی انقلاب در کتاب *دوران مبارزه* القا می کنند و هر یک قابل صحت سنجی و بررسی دقیق و موشکافانه می باشند.

ادعاهای آقای هاشمی را می توان به دو محور تقسیم نمود: محور اول، خاطراتی که نسبت به حضور خود در مراحل و برهه های مختلف تاریخ انقلاب بیان کرده اند؛ و محور دوم نقل نظرات و دیدگاه های گروه ها، سازمان ها و اشخاص از جمله حضرت امام خمینی (ره) که توسط ایشان مطرح شده است.

الف. ادعاهای بدون سند و متناقض درباره شخص راوی

این بخش شامل قسمتی از خاطرات هاشمی است که مصادیق متعددی از ادعاهای بی سند در آنها یافت می شود که به برخی از آنها با ذکر ابهامات و پرسش های

۱. اکبر هاشمی رفسنجانی، همان، ص ۱۳۳.

۲. همان، ص ۱۴۶.

۳. همان، ص ۳۳۵.

۴. همان، ص ۱۹۶.

۵. همان، ص ۲۳۵.





پیرامونی‌شان خواهیم پرداخت.

۱. از آغاز به قدرت رسیدن رژیم پهلوی علما و روحانیون به صورت مداوم مخالفت و مبارزه با این رژیم را در اولویت‌های اول‌شان قرار داده بودند. همین مسئله باعث شده بود تا روحانیون همواره با تهدید، تبعید، حبس و ترور از سوی رژیم پهلوی روبه‌رو بودند و این مسئله در تمام دوره حاکمیت پهلوی‌ها - چه رضاشاه و چه محمدرضاشاه - ادامه داشت. ولی آقای هاشمی در ادعایی خودپسندانه و بدون سند، خود را اولین فردی که در جریان مبارزه با خانواده پهلوی بازداشت شده است معرفی می‌کند.

در واقع اولین بازداشت من، سال‌ها پیش از شروع نهضت و احتمالاً اولین بازداشت یک طلبه در رابطه با مبارزه علیه خانواده پهلوی بود.^۱

و در آن اولین دستگیری خودشان توسط رژیم پهلوی را اولین بازداشت یک طلبه در جریان مبارزه با خاندان پهلوی نشان داده‌اند. آقای هاشمی در القای نقش خود در این ادعا آنقدر دست‌پاچه عمل کرده‌اند که گویا فراموش‌شان شده که در چند صفحه قبل، از مبارزات شهید نواب تا چند سال پیش از نهضت امام سخن به میان آورده که در پایان نیز منجر به دستگیری و اعدام او توسط رژیم گشت.^۲ همچنین به همراه نواب صفوی ده‌ها تن از طلاب و اعضای فداییان اسلام دستگیر شدند که بعضی‌شان به شهادت رسیدند و بسیاری دیگر سال‌ها در زندان‌های رژیم به سر بردند که از آن جمله سید عبدالحسین واحدی، سید محمد واحدی، سید علی میر عبدالعظیمی، جعفر شجونی^۳ و...، طعم زندان و شکنجه رژیم پهلوی را چشیده‌اند. در فاصله شهادت نواب صفوی تا آغاز نهضت امام که تقریباً ۷ سال است طلاب و روحانیون بسیاری در راه مبارزه با رژیم دستگیر و زندانی شدند که در زمره آنها شهید سید یونس رودباری - اولین شهید نهضت امام خمینی (ره) - بود چند سال پیش از آغاز نهضت و زمانی که در حوزه مشهد تحصیل می‌کرد، به خاطر مبارزات سیاسی‌اش نه تنها بازداشت بلکه به مدت ۳ ماه - و به نقلی دیگر به مدت ۲ سال - تبعید شده بود.^۴

هاشمی در قسمتی دیگر از خاطراتش در جریان سربازگیری نیز چنین آورده است:
گویا اولین فردی که به این منظور - اعزام طلاب به سربازی - بازداشت

۱. همان، ص ۱۴۶.

۲. همان، ص ۱۰۹.

۳. برای اطلاعات بیشتر در زمینه طلاب دستگیر شده در نهضت فداییان اسلام، رک: روح‌الله بهرامی (به کوشش)، *فداییان اسلام؛ اسنادی از مبارزات جمعیت فداییان اسلام*، تهران، خانه کتاب، ۱۳۹۱.

۴. *فرهنگ‌نامه روحانیون معاصر امام*، مدخل حسینی رودباری، سید یونس (حجت‌الاسلام)، داود قاسم‌پور؛ شهادی روحانیت در یکصد سال اخیر، ج ۱، ربانی خلخالی، قم، مکتب‌الحسین، ۱۴۰۲، ص ۲۲۲.

سبک خاطره‌نگاری آقای هاشمی مسئله‌ای است که پیش از ورود به محتوای خاطرات و صحت‌سنجی آنها، ذهن هر تاریخ‌پژوهی را به خود مشغول می‌کند؛ بیان مبهم و کلی، پرهیز از بیان دقیق تاریخ رویدادها، پرهیز از ذکر واسطه‌های نقل قول‌ها و محتوای دقیق جلسات دو نفره یا بیشتر که طرفین آن در قید حیات یا در دسترس نیستند، همه و همه موجب ابهامات فراوانی در خاطره‌نگاری ایشان است

شد خود من بودم.^۱

این گونه خاطره‌گویی بیشتر از اینکه مورد نقد منتقدان تاریخی باشد شاید به ضرر خود نویسنده است و به نوعی باورپذیری دیگر ادعاهای ایشان در خاطرات را برای هر خواننده منصفی غیر قابل قبول کرده و اطمینان خوانندگان را از نویسنده سلب می‌نماید؛ به عنوان نمونه باورپذیری مجموعه خاطراتی که حاکی از موفقیت‌های ایشان در دوران سربازی و در پادگان باغ‌شاه بوده^۲ - که به نوعی خاطرات شخصی ایشان تلقی می‌شود - را بسیار دشوار نموده و موجب زیر سؤال رفتن ادعاهای ایشان در آنجا می‌گردد.

یکی از خاطرات حضورشان در پادگان باغ‌شاه، جریان منبر رفتن ایشان برای گاردی‌ها و چتربازهایی است که در واقعه کشتار طلاب در فیضیه - و دیگر جریانات سرکوب‌گرایانه مردم - حضور داشتند:

این جمع [گاردی‌ها و چتربازها] هم در محرم روضه داشتند در سالن خودشان، غیر از آن جلسه عمومی پادگان، که قبلاً گفتم که در آنجا قاضی‌عسکر منبر رفت. در این جلسه ما را دعوت کردند و برایشان سخنرانی کردیم. یکی از شب‌های نزدیک عاشورا من رفتم برای اینها سخنرانی مفصلی کردم.^۳

در چنین شرایطی که آقای هاشمی خود را یکی از افراد تأثیرگذار در پادگان معرفی می‌کند، حداقل انتظار از وی به عنوان یک مبارز واقعی این بود که از این افراد که به نحوی ایادی رژیم محسوب می‌شدند، تبری بجوید و هر گونه برقراری ارتباط با آنها را تحریم نماید ولی نه تنها چنین اتفاقی نمی‌افتد بلکه با حضور خود، در مراسم روضه آنها و با سخنرانی در آن به نوعی قاتلان و ضاربان هم‌قطاران مبارز خود را تأیید و تکریم نیز

۱. اکبر هاشمی رفسنجانی، همان، ص ۱۴۶.

۲. همان، فصل «عزام به سربازخانه»، ص ۱۵۸-۱۴۶.

۳. همان، ص ۱۵۶. هاشمی درباره این گاردی‌ها چنین می‌نویسد: «از خاطره‌هایی که در اینجا برایم تداعی می‌شود، بر خوردهایی بود که در باغ شاه با گاردی‌ها و چتربازها برای ما پیش می‌آمد... اینها هم در جریان فیضیه شرکت داشتند، و هم در سرکوبی قشقای‌ها.» (همان)





می‌نماید. حسینی بودن به این است که از یزیدیان زمان براثت بجویم نه آنکه در سپاه یزید و با سپاه آن برای امام حسین (ع) اشک بریزیم. این مسئله را باید به حساب ترس از آنها گذاشت و یا دورویی که هر دو خلاف آن چیزی است که در انتهای این بخش از کتاب القا می‌شود. و یکی از دلایل برپایی مراسم عزاداری پرشور و استثنایی - به ظن خود - را حضور و فعالیت‌های خود می‌دانند:

شاید چنین برنامه‌ای با این گستردگی در آن سال استثنایی بود، هم به دلیل حضور ما، و هم تأثیر از جو بیرون که یک محرم و عاشورای استثنایی بود و مبارزه به اوج رسیده بود.^۱

۲. در طول مدتی که آقای هاشمی در پادگان باغ‌شاه خدمت سربازی خود را می‌گذراند شیوه مبارزه از سوی امام و یارانشان شکل تازه‌ای به خود گرفته و وارد مرحله‌ای جدید گردید که در نهایت اوج آن در قیام ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ خود را به نمایش گذاشت. در واقع حضرت امام که حرکت خود را با مخالفت با اجرای سیاست‌های جدید امریکایی در ایران آغاز نموده بودند، طی بیانیه‌ای سکوت در آن ایام را تأیید دستگاه جبار و کمک به دشمنان اسلام دانستند و طی سخنرانی پر شور و شدیدالحن در عصر عاشورا دستگاه حاکمه و رژیم صهیونیستی را زیر سؤال برده و آنها را به نحوی غارت‌کننده و مفت‌خور قلمداد کرده، و اعمال و رفتار شاه را ناشی از عدم تفکر و وابستگی وی دانسته و آنها را مسئول همه گرفتاری‌های مردم ایران می‌نامند.^۲ در این حال آقای هاشمی در کتاب خاطرات خود هر گونه طرح و برنامه‌ای را در به وجود آمدن واقعه عظیم ۱۵ خرداد منتفی دانسته‌اند:

... می‌توانم بگویم که هیچ طراحی دقیقی برای این حادثه نبود، نه از طرف رژیم، نه از طرف ما، و نه عوامل خارجی. سلسله حوادثی در جریان مبارزه پیش آمد و به طور طبیعی منتهی شد به این حادثه...^۳

و حرکت مردم را حرکتی طبیعی و مردمی و بدون هدایت و سازماندهی خاصی قلمداد کرده‌اند^۴ و در بیانی دیگر ادعا می‌کنند که رژیم نیز چنین کشتاری را برنامه‌ریزی نکرده بود:

۱. همان، ص ۱۵۷.

۲. امام خمینی خطاب به شاه چنین فرمود: «آقا! ۴۵ سال است شما؛ ۴۳ سال داری، بس کن، نشنو حرف این و آن را؛ یک قدری تفکر کن، یک قدری تأمل کن!...» (سید حمید روحانی، همان، ص ۴۹۷، صحیفه امام، ج ۱، ص ۲۴۸-۲۴۳).

۳. اکبر هاشمی رفسنجانی، همان، ص ۱۸۱.

۴. همان، ص ۱۸۳.

ادعاهای آقای هاشمی را می‌توان به دو محور تقسیم نمود: محور اول، خاطراتی که نسبت به حضور خود در مراحل و برهه‌های مختلف تاریخ انقلاب بیان کرده‌اند؛ و محور دوم نقل نظرات و دیدگاه‌های گروه‌ها، سازمان‌ها و اشخاص از جمله حضرت امام خمینی (ره) که توسط ایشان مطرح شده است

نه ما چنین سفاکی و خونریزی و تهاجم با تانک و مسلسل به طرف مردم را پیش‌بینی می‌کردیم، نه رژیم حدس می‌زد که چنین حرکت عظیمی پیش بیاید. آنها برای سرکوب و خشونت آماده شده بودند، اما این که بگوییم سطح آن ارزیابی و پیش‌بینی کرده بودند و چنین کشتاری را برای حاکمیت و حشت و اختناق برنامه‌ریزی کرده بودند، خیلی بعید می‌دانم. مگر با سندهای

روشن و گویایی برسیم که بیانگر تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی باشد.^۱

نکته اول: استفاده از الفاظ ضد و نقیض در عبارات این بخش از کتاب است؛ از یک سو حاکمیت را حاکمیت و حشت و اختناق معرفی می‌کنند و از سوی دیگر آن را میرا از برنامه‌ریزی برای کشتار وحشیانه می‌دانند. از یک سو گفته شده که رژیم برای سرکوب و خشونت آماده شده و از سوی دیگر می‌گویند که برنامه‌ریزی صورت نگرفته بود! آیا کشتار وحشیانه را نمی‌توان از خصلت‌های حاکمیت و حشت و اختناق قلمداد کرد؟ آیا آمادگی برای خشونت را نمی‌توان همان برنامه‌ریزی برای اوج خشونت و سرکوب - که کشت و کشتار است - دانست؟ آیا دلیل از این بالاتر که حادثه به قدری عظیم بود که به گفته ایشان حتی رژیم می‌خواست از سربازانی که تنها ۲ ماه از آموزششان می‌گذشت نیز در این کشتار استفاده نماید؟^۲

نکته دوم: چگونه است که آقای هاشمی با وجود اسناد متعدد برجای مانده از ساواک - که به برخی از آنها اشاره خواهیم کرد - هنوز هم به دنبال سند روشن و گویا می‌گردند؟ و چطور قبل از مراجعه به اسناد تحلیل خود را به رشته تحریر درآورده‌اند؟

نکته سوم: قبل از اینکه به سراغ اسناد روشن و گویا برویم با استناد به همین کتاب و با توجه به بیانات وی در چند صفحه قبل تر می‌توان به طور واضح مشاهده کرد که رژیم پس از شکست «طرح اصلاحات شاه» و «جریان لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی» به

۱. همان، ص ۱۸۲.

۲. همان، ص ۱۵۷.





دنبال انتقام و گرفتن زهر چشم از مردم و روحانیون بود:

وقتی رژیم در طرح شعار اصلاحات شکست خورد و با مقاومت سخت مردم روبه‌رو شد، با برنامه‌ریزی از پیش تعیین شده‌ای مصمم شد که مقاومت مردم را با خشونت بشکند و مبارزه را سرکوب کند.^۱

و همچنین از قول نخست‌وزیر وقت - بدون آرایه مستند این نقل قول - گفته‌اند:

علم صریحاً گفته بود که در جریان انجمن‌های ایالتی و ولایتی ما عقب‌نشینی کردیم که مخالفین خوب به میدان بیایند تا حسابی سرکوب‌شان کنیم که این اظهارات - هر چند دروغ بود - سیاست رژیم را در سرکوبی مخالفین افشا می‌کرد.^۲

این عبارات به خوبی بیان‌گر نوع برخورد با مردم و برنامه‌ریزی از پیش تعیین شده برای آن - به اذعان خود آقای هاشمی - می‌باشد. که می‌توان واقعه فیضیه را انتقام از طلاب و روحانیون و جریان کشتار ۱۵ خرداد را انتقام از مردم دانست.

اما برای روشن‌تر شدن ماجرا به سراغ سند بر جای مانده از ساواک می‌رویم که به خوبی گویای دشمنی رژیم با مردم است. اما برای این منظور ناگزیریم نگاهی دوباره به برخی از حوادث قبل و بعد از قیام ۱۵ خرداد بیندازیم؛ و از آنجایی که در طول این مدت ایشان از هسته اصلی حرکت دور بوده‌اند لذا شاید اخبار ناصحیح باعث تلقی نادرست در دیدگاه ایشان نسبت به این وقایع گردیده است.

با فرارسیدن ماه محرم، ترس رژیم از اینکه سخنرانان مذهبی بخواهند از مساجد و منابر به عنوان پایگاهی جهت سازماندهی مبارزه و پرده‌برداری از جنایت‌های دستگاه حاکمه و سلطنت استفاده نمایند، شدت گرفت؛ لذا برای پیشگیری از آن با تهدید و ارعاب به آنان اعلام کردند که سه مطلب را رعایت کنند:

الف: بر ضد شخص اول مملکت مطلبی نگویید؛ ب: از اسرائیل آنچه مربوط

به اسرائیل است حرفی نزنید؛ ج: اینقدر نگویید اسلام در خطر است.^۳

با توجه به این سند، نگرانی رژیم از طرح مسائل سیاسی از سوی روحانیونی که در ایام عزاداری به تبلیغ در شهرهای مختلف می‌روند مشهود است. لذا به دلیل احساس خطری که از سوی مبارزین می‌کردند طی اقدامی خطوط قرمزی برای آنان تعیین نمودند و بیانیه امام نیز در پاسخ به این محدودیت‌هاست که فرمودند:

۱. همان، ص ۱۳۶.

۲. همان.

۳. قیام پانزده خرداد به روایت اسناد، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۲۴.



تمام گرفتاری‌ها و اختلافات ما در همین سه موضوع نهفته است. اگر از این سه موضوع بگذریم، دیگر اختلافی نداریم.^۱

همچنین چهار روز قبل از شکل‌گیری قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ ساواک در خصوص شایعات راجع به تصمیم طرفداران روحانیون و مخالفین دولت به برگزاری تظاهرات در تهران در روز عاشورا چنین اعلام می‌کند:

به طوری که شایع است طرفداران روحانیت و مخالفین دولت در نظر دارند روز عاشورا... وقایع ۳۰ تیر را به وجود آورند.^۲

از محتوای اسناد فوق و دیگر سندها روشن است که وقایع عاشورای سال ۴۲، به طوری که در سندی به صراحت به آن اشاره نموده‌اند، تداعی‌کننده وقایع ۳۰ تیر به رهبری آقای کاشانی در ذهن رژیم بوده و خود را برای هر گونه واکنشی آماده ساخته بودند. با نگاهی دقیق‌تر به کتب تاریخی و اقدامات امام قبل از قیام ۱۵ خرداد به طور واضح می‌توان ادعای طبیعی بودن اتفاقات آن روز را رد کرده، بلکه از یک سو به عزم راسخ امام و مردم در سرنگونی شاه و از سوی دیگر تصمیم سران رژیم برای مقابله با نهضت اسلامی پی برد:

... بدین ترتیب بیانات امام (ره) در عصر عاشورا، محرک اصلی قیام مردمی در جهت سرنگونی رژیم پهلوی و تداوم مبارزه مردم از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ شد.

سران هیئت حاکمه با اطلاع از مفاد سخنرانی و قاطعیت رهبری نهضت، خشمگین، وحشت‌زده و نگران شدند. با سخنرانی امام (ره) شاه در موقعیت متزلزلی قرار گرفت. بازتاب سخنان امام در محافل سیاسی داخل و خارج کشور نشان داد که در صورت عدم حمایت جدی و همه جانبه بیگانگان از شاه، امکان سقوط رژیم پهلوی به وسیله انقلاب مردمی و اسلامی بسیار محتمل است.^۳

که در این باره آقای هاشمی نیز اذعان دارند:

از روز اول، انگیزه امام مبارزه با شخص شاه و رژیم او بود... شخص امام چنین هدف و انگیزه‌ای داشتند و از هر فرصتی با هوشیاری استفاده

۱. سید حمید روحانی، همان، ص ۴۹۷.

۲. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازبایی ۱۸، ص ۲۳۳.

۳. همان، ص ۶۹۸.



بر خلاف نظر آقای هاشمی، هرگز نمی‌توانیم حرکتی با این عظمت و جوششی مردمی همچون قیام ۱۵ خرداد را یک حادثه و اتفاق تصور نماییم، و اگر با چنین نگرشی بدان بنگریم باید تمامی رویدادهای قبل انقلاب و حتی پیروزی انقلاب اسلامی را نیز یک سیر طبیعی قلمداد کنیم، چراکه هیچ کس برنامه‌ای برای آن در نظر نگرفته بود!

می‌کردند.^۱ این بیان به خوبی روشن می‌کند که از سوی امام و مبارزین نیز محدودیتی در سطح مبارزه نبوده و تا سرنگونی شاه و رژیمش قصد پیشروی داشته‌اند. در چنین شرایطی که به اعتراف داریوش همایون - یکی از دولتمردان عالی‌رتبه رژیم پهلوی - رژیم، موجودیت خود را در خطر نابودی می‌دید^۲ فلذا تصور هر گونه جنایت و خشونت حتی در حد کشتار مردم بی‌گناه از سوی آن سفاک دور از ذهن نبوده است. در این مورد نیز با استناد به اطلاعیه شهرداری کل کشور که در روزنامه‌های صبح روز ۱۵ خرداد ۴۲ به چاپ رسیده است، راهپیمایی کنندگان روز عاشورا به شدت مورد تهدید قرار می‌گیرند:

... از این به بعد به هیچ وجه اجازه نخواهد داد چنین تظاهراتی تکرار شود. محرکین و مسببین این قبیل تظاهرات را به شدت سرکوب و تحت تعقیب قانونی قرار خواهد داد.^۳

این اطلاعیه - بر خلاف نظر آقای هاشمی - نشان‌دهنده پیش‌بینی حکومت از میزان طول و عرض قیام و تظاهرات گسترده مردم و آمادگی رژیم برای مقابله با نهضت اسلامی امام است. که با تهدید و ارباب قصد جلوگیری از آن را داشتند.

۳. نکته دیگری که در این بخش باید بدان توجه کرد مطلبی است از آقای هاشمی، که حاکی از پیشیمانی رژیم پس از جنایات‌های واقعه ۱۵ خرداد است:

بر حسب خبرهایی که می‌رسید، رژیم از خشونت پشیمان بود و در مقام اصلاح روابط خود و به شکلی، جبران گذشته بود.^۴

که در این باره نیز سند ذیل که تاریخ آن کمتر از یک ماه پس از واقعه ۱۵ خرداد می‌باشد نه تنها اثری از پیشیمانی رژیم در آن دیده نمی‌شود بلکه دشمنی بیش از پیش آنها علیه

۱. اکبر هاشمی رفسنجانی، همان، ص ۱۳۳.

۲. داریوش همایون چنین می‌نویسد: «اگر در آن هنگام، ثبات و قاطعیت شخص اسدالله علم نبود چه بسا رژیم پهلوی با خطر سقوط مواجه می‌شد.» ع. باقی، *تحریر تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی ایران*، قم، تفکر، ۱۳۷۳، ص ۳۳۵.

۳. جواد منصوری، *تاریخ قیام پانزده خرداد به روایت اسناد*، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۶۹۹.

۴. اکبر هاشمی رفسنجانی، همان، ص ۱۹۰.

مردم را نشان می دهد:

شماره: ۱۱۲۲/بخش ۳۱۲ تاریخ: ۴۲/۴/۶

موضوع: انتشار شایعات علیه ارتش و دربار شاهنشاهی

بین بازاری‌ها و طبقات مختلف مردم شایع شده بعد از واقعه تیراندازی روز پانزدهم و شانزدهم خرداد تهران تیمسار اویسی فرمانده لشکر گارد افسران مأمور لشکر گارد را جمع و ضمن سخنانی به آنها می گوید در جنگ دو روزه دو هزار عدد فشنگ مصرف شده پس چرا عده مقتولین کمتر از تعداد فشنگ‌های مصرف شده می باشد. یکی از افسران که دچار احساسات شده از جای خود بلند شده می گوید تیمسار این مردم هموطنان ما هستند ما چگونه می توانیم به تعداد گلوله‌های مصرف شده آدم بکشیم- از این بیان افسر مذکور تیمسار اویسی عصبانی شده دستور بازداشت او را صادر کرده و قرار است او را از ارتش نیز اخراج نمایند. در بین مردم همه جا صحبت از این است که تیمسار اویسی کراراً دستور داده بوده است که مهاجمین و اجتماع‌کنندگان مورد هدف قرار گیرند و خصومت شدیدی نسبت به او در مردم به وجود آمده است.^۱

این سند به خوبی نشان‌دهنده اوج دشمنی رژیم و خصومت آن با مردم را نشان می دهد و جای هیچ توضیح بیشتری را باقی نمی گذارد؛ و نه تنها هیچ گونه پشیمانی در رژیم دیده نمی شود بلکه حتی افسر معترض به شدت جنایت‌ها، بازداشت شده و از ارتش اخراج می گردد.

شاید بتوان دلیل اصلی دیدگاه آقای هاشمی در این زمینه را، دوری وی از متن حوادث آن برهه دانست و هرگز نمی توانیم حرکتی با این عظمت و جوششی مردمی همچون قیام ۱۵ خرداد را یک حادثه و اتفاق تصور نماییم، و اگر با چنین نگرشی بدان بنگریم باید تمامی رویدادهای قبل انقلاب و حتی پیروزی انقلاب اسلامی را نیز یک سیر طبیعی قلمداد کنیم، چراکه هیچ کس برنامه‌ای برای آن در نظر نگرفته بود!

از آنجایی که در طول مدت اوج‌گیری درگیری‌ها و حوادث قبل از ۱۵ خرداد، ایشان در سربازی بودند^۲ و اصولاً نمی توانند آن را به نقش فعال خود نسبت دهند ادعا می کنند که این یک جریان طبیعی بوده است که به طور اتفاقی رخ داده است و حتی حضور

۱. قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، همان، ج ۳، ص ۳۵۴.

۲. او چنین می نویسد: «البته من در یکی از حساس‌ترین مقاطع مبارزه- ۲۱ فروردین تا ۱۵ خرداد- از مسائل اصلی مبارزه جدا بودم.» (اکبر هاشمی رفسنجانی، همان، ص ۱۵۶).





امام در فیضیه و حمله به شخص اول مملکت را نیز محصول همین سیر طبیعی تلقی می‌کنند^۱ ولی وضع پادگان باغ شاه در ماه محرم که عموم مردم با هر گرایش فکری در این ماه به عزاداری می‌پردازند را مرهون فعالیت‌های خود می‌دانند. با این نگاه این سؤال پیش می‌آید که اگر آقای هاشمی در آن هنگام در سربازی - با آن کیفیتی که بیان شد - نبودند باز هم اعتقاد به چنین سیر طبیعی داشتند یا شاید واقعه ۱۵ خرداد را نیز حاصل فعالیت‌های خود می‌دانستند؟

از سویی دیگر حرکتی در این وسعت و بدین شکل هرگز نمی‌تواند محصول فعالیت‌های فردی اشخاصی مانند آقای هاشمی - که در رده شاگردان درجه دوم امام محسوب می‌شدند - باشد و یا آن را بدون سرمنشأ تلقی نمود بلکه باید ریشه آن را در جریان‌های قبل از سال ۱۳۴۲ و قدرت مرجعیت شیعه دانست که پرداختن به آنها از مجال این نوشتار خارج است.

۴. ایشان با طرح ادعای خروج امام از - به اصطلاح - «انزوا»، به القای نقش مهم خود می‌پردازند که در وارد کردن امام در جلسات عید و عزا تأثیر داشته و بیت امام را در آن دوران می‌گردانده‌اند.^۲

آقای هاشمی توضیح نمی‌دهند که این اتفاق به چه صورتی و با چه میزان نقش ایشان همراه بوده و این موضوع نیز یکی دیگر از ادعاهایی است که در کتاب تنها اشاره‌وار بدان پرداخته شده که این امر می‌تواند نقش وی را در مطرح شدن امام در ذهن مخاطب القا کند و این در حالی است که درس امام حتی در زمان آقای بروجردی از شلوغ‌ترین درس‌ها بوده و جایگاه علمی و اخلاقی امام بر همگان روشن بوده است و لذا موضوع انزوای امام اصلاً مطرح نبوده است. اگر هم امام به دلیل پرهیز از قرار گرفتن در مظان مرجعیت، بعد از رحلت آقای آیت‌الله العظمی بروجردی از حضور در محافل و برقراری مراسم ختم برای ایشان کناره می‌گیرند، کسی غیر از آقای هاشمی مدعی نشده که بتوانند امام را از این تصمیم بازدارند و به اجبار در مسیر دیگری هدایت کنند. از این گذشته همان‌طور که خود ایشان هم اذعان دارند، او جزء شاگردان جوان و درجه دوم امام بوده^۳ و از این حیث با وجود بزرگانی مثل آیات مطهری، مشکینی،

۱. در این باره چنین نقل می‌کند: «...ایشان گفتند من بنا دارم عاشورا را به مدرسه فیضیه بروم. خوب، این یک زمینه طبیعی داشت.» (همان، ص ۱۵۶).

۲. همان، ص ۱۰۳.

۳. او می‌نویسد: «ما سطح می‌خواندیم و در سطح شاگردی ایشان نبودیم... البته حضور ما به عنوان تماشاچی در درس مانعی نداشت، اما این ما را ارضا نمی‌کرد. مایل بودیم به صورت جدی شرکت کنیم، که روزی به آنچه در انتظارش بودیم رسیدیم و به عنوان شاگرد در درس ایشان حاضر شدیم.» (همان، ص ۱۰۳).

منتظری، خلخالی، ربانی شیرازی، سبحانی و دیگران که از حیث سنی و رتبه علمی از وی جلوتر بوده‌اند، اصلاً نوبت به امثال آقای هاشمی نمی‌رسیده که در این موارد تأثیر محسوسی داشته باشند. از همه اینها که بگذریم، مستند محسوس و قابل پذیرشی در این نقش نیز ارایه نشده است.

۵. در صفحه ۳۲۳ کتاب می‌خوانیم:

آن روزها گرایش به شورا شدید بود. از دیکتاتوری و استبداد خاطرات بسیار تلخی داشتیم و به هیچ‌وجه نمی‌خواستیم از شیوه‌های

فردی استفاده کنیم. مبارزه با استبداد از نیرومندترین انگیزه‌های مبارزه در مردم و همه ما بود. حل استبداد را هم در شورا می‌دانستیم با چنین زمینه طبیعی، فکر تشکیل شورا و اداره کشور توسط آن مسئله‌ای پذیرفته شده برای همه مبارزان بود. روی مدیریت فردی فکر نمی‌کردیم.

در این بیان، ایشان از گرایش همه مبارزین به حکومت شورایی سخن به میان آورده‌اند و آنان را مخالف با نوع حکومت فردی می‌دانند و جلوگیری از استبداد را در چنین حکومتی - حکومت شورایی - می‌دانسته‌اند. و تصریح می‌کنند که این نظریه برای همه مبارزان پذیرفته شده بوده است.

استفاده از الفاظ مبهم مثل «مبارزان» و دیگر کلمات ابهام‌آمیز - که به برخی از آنها اشاره شد - مغالطه هنرمندانه‌ای است که به کرات در کتاب صورت گرفته است؛ ایشان بدون ذکر اسامی قائلین به نظریه شورایی، به همه مبارزین چنین نسبتی داده‌اند. از سوی دیگر تناقض در نوع دیدگاه و شیوه عملکرد مسئله‌ای نیست که بتوان به راحتی از آن گذشت و این سؤال را به ذهن متبادر می‌سازد که چگونه با وجود مخالفت «همه مبارزان» با نوع مدیریت فردی، بعد از پیروزی انقلاب، چه در زمان حیات امام و چه در زمان رهبری مقام معظم رهبری بدین شیوه عمل شد و هیچ یک از مبارزان اعتراض

درس امام حتی در زمان آقای بروجردی از شلوغ‌ترین درس‌ها بوده و جایگاه علمی و اخلاقی امام بر همگان روشن بوده است و لذا موضوع انزوای امام اصلاً مطرح نبوده است. اگر هم امام به دلیل پرهیز از قرار گرفتن در مظان مرجعیت، بعد از رحلت آقای آیت‌الله العظمی بروجردی از حضور در محافل و برقراری مراسم ختم برای ایشان کناره می‌گیرند، کسی غیر از آقای هاشمی مدعی نشده که بتوانند امام را از این تصمیم بازدارند و به اجبار در مسیر دیگری هدایت کنند!





آقای رفسنجانی از گرایش همه مبارزین به حکومت شورایی سخن به میان آورده‌اند و آنان را مخالف با نوع حکومت فردی می‌دانند و جلوگیری از استبداد را در چنین حکومتی - حکومت شورایی - می‌دانسته‌اند. حال این ادعا این سؤال را به ذهن متبادر می‌سازد که چگونه با وجود مخالفت «همه مبارزان» با نوع مدیریت فردی، بعد از پیروزی انقلاب، چه در زمان حیات امام و چه در زمان رهبری مقام معظم رهبری بدین شیوه عمل شد و هیچ یک از مبارزان اعتراض عملی نسبت به آن صورت ندادند و چرا همه آنان - حتی آقای هاشمی - به رهبری فردی امام (ره) صحنه گذاشتند؟!

عملی نسبت به آن صورت ندادند و چرا همه آنان - حتی آقای هاشمی - به رهبری فردی امام (ره) صحنه گذاشتند؛ و چند سال بعد به اصرار خود آقای هاشمی حتی برای ایشان قائم مقام نیز معرفی گردید.

البته نوع حکومت فردی موضوعی است که صراحتاً در قانون اساسی آورده شده ولی آنچه که تعجب‌آور است مغالطه‌های آقای هاشمی است که گاهی نظریات شخصی خود را به تمام مبارزین تسری می‌دهند و طوری مطالب را بیان می‌کنند که خواننده

تصوری اشتباه و خلاف واقع در ذهنش شکل می‌گیرد.

ب: نقل قول، و بیان نظرات و دیدگاه‌های دیگران

دسته دیگر خاطراتی است که از افراد دیگر از جمله حضرت امام (ره) و دیدگاه‌های ایشان در مورد مسائل مختلف نقل شده است که در این موارد ارجاع به مستندات موجود، روشن کننده صحت مسائل نسبت داده شده خواهد بود. که نمونه‌هایی از آن را نیز در ذیل خواهیم خواند:

ادعای ایشان در مورد موافقت امام در مورد حذف شعار «مرگ بر امریکا» است. که البته این مطلب در کتاب *دوران مبارزه* نیامده است و از حرف‌هایی است که در سال‌های اخیر ادعا کرده‌اند ولی به دلیل اینکه در آن مدعی شده‌اند که ذاتاً با حرف‌های تند و فحاشی‌ها مخالفم، طرح چند خاطره از کتاب *دوران مبارزه* شاید برای خودشان نیز یادآور سیره مبارزاتی‌شان بوده و دلیل بر غیر واقعی بودن ادعای اخیرشان نیز باشد:

مثلاً در اجتماعات ما مرگ بر بنی‌صدر شعار داغ مردم بود که در نماز جمعه خواهش کردم که نگویند. مرگ بر بازرگان بود که خواهش کردم نگویند. مرگ بر شوروی بود که گفتم الان با شوروی مشکل آن چنانی نداریم. درباره امریکا هم گفته بودم. من ذاتاً با حرف‌های تند و فحاشی‌ها

مخالقم و آنها را مفید نمی دانم.^۱

همان طور که خودشان می فرمایند در مورد بنی صدر و بازرگان و شوروی از مردم درخواست کردند که دیگر شعار مرگ بر آنها سر ندهند. چرا در طول مدت حیات امام در هیچ نماز جمعه‌ای از طرف آقای هاشمی حتی یک بار این مسئله بیان نشد که امام با شعار مرگ بر امریکا مخالف هستند و دیگر این شعار را ندهید. کما اینکه به گفته خودشان یکی از بهترین ابزارهای ارتباطی با مردم در آن دوران را نماز جمعه می دانند: چون نماز جمعه را همه می گرفتند و بهترین وسیله ارتباطی ما آن موقع همین نماز جمعه بود. گاهی خطبه‌های طولانی یکی، دو ساعته می خواندم.^۲

از سوی دیگر نیز بارها در سخنرانی‌ها و اجتماعات مردمی در جماران این شعار در نزد امام سر داده می شد و از شعارهای اساسی مردم بود که بعد از تکبیر سر می دادند ولی حتی یک بار هم با مخالفت امام روبه‌رو نشدند. علاوه بر اینکه امام در منشور روحانیت به صراحت شعار «مرگ بر امریکا» را از اصول انقلاب دانسته و به کسانی که قصد دارند آن را تغییر دهند انتقاد کرده است:

آغوش کشور و انقلاب همیشه برای پذیرفتن همه کسانی که قصد خدمت و آهنگ مراجعت داشته و دارند گشوده است ولی نه به قیمت طلبکاری آنان از همه اصول، که چرا مرگ بر امریکا گفتید! چرا جنگ کردید! چرا نسبت به منافقین و ضد انقلابیون حکم خدا را جاری می کنید؟ چرا شعار نه شرقی و نه غربی داده‌اید؟ چرا لانه جاسوسی را اشغال کرده‌ایم و صدها چرای دیگر.^۳

نکته دیگر در مورد بخش پایانی بیان ایشان است که گفته‌اند: «من ذاتاً با حرف‌های تند و فحاشی‌ها مخالقم و آنها را مفید نمی دانم»؛ حال سؤال اینجاست که چطور ممکن است شخصی در جهت پیشبرد اهداف مبارزاتی خود علیه دشمن داخلی - که ابزاری در دست استکبار جهانی و دشمن خارجی بود - از مبارزه مسلحانه و قهرآمیز حمایت‌های مادی و معنوی انجام دهد ولی برای دشمن اصلی که پایه گذار همه دشمنی‌هاست شعار مرگ بر آن را حرف‌های تند و غیر مفید بداند. با بررسی کوتاهی در تاریخ مبارزات قبل از پیروزی

۱. اکبر هاشمی رفسنجانی، «متن کامل کتاب صراحت‌نامه»، مندرج در سایت:

متن - کامل - کتاب - صراحت‌نامه / <http://www.salmanpress.ir/fa/news/1618>

۲. همان.

۳. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۸۶.





انقلاب، به گروه‌هایی بر می‌خوریم که به مبارزه مسلحانه علیه رژیم طاغوتی پهلوی دست زدند و در این بین آقای هاشمی یکی از حامیان اصلی این گروه‌ها و سازمان‌ها بودند که این حمایت نیز برخلاف نظر امام صورت می‌گرفت. هاشمی چنین می‌نویسد:

در تمام این مدت، امام به هیچ وجه یک تأیید رسمی از حرکت مسلحانه نکردند، همچنان که در نفی آن چیزی نگفتند. اگر گاهی موضع‌گیری منفی از امام دیده شده است، راجع به ایدئولوژی بعضی از گروه‌های مسلح است نه حرکت و مبارزه مسلحانه. در مورد مبارزه مسلحانه هیچ موضوعی در نفی و اثبات نداشتند. در این سال‌ها، مبارزه مسلحانه، تقدس کسب کرده بود و کسی جرئت نمی‌کرد آن را محکوم کند.^۱

او در عبارتی متناقض در چند صفحه بعدتر نتیجه اظهارات امام را «عدم تأیید» حرکت مسلحانه تلقی می‌کند:

هر چند که امام در جریان مبارزات مسلحانه سکوت کرده بودند، اما در جمع‌بندی اظهارات ایشان می‌توان به این نتیجه رسید که مبارزات مسلحانه را نمی‌پسندیدند و آن را تأیید هم نمی‌کردند.^۲

در این بخش نمونه‌هایی از حمایت‌ها و تأییدات هاشمی از جریانات مسلحانه که صراحتاً در کتاب *دوران مبارزه* بیان شده را می‌آوریم:

زمینه‌های همکاری با آنها [هیئت‌های مؤتلفه] زیاد بود: در پخش اعلامیه، فراهم کردن پول در مواردی که در کارهای مبارزه نیازی پیدا می‌شد، تشکیل مجالس، معرفی منبری‌های مناسب.^۳

ما فکر می‌کردیم که همان کسانی که در میدان مبارزه هستند می‌توانند بخشی از نیرو و وقت خود را هم به کارهای تشکیلاتی و کادرسازی بدهند؛ حتی کسانی که دست‌اندر کار تندترین کارها- مثل اقدام مسلحانه- هستند، می‌توانیم طوری روابط را تنظیم کنیم که اگر روزی گیر افتادند، به ما سرایت نکنند؛ چنین چیزی پذیرفته شده بود.^۴

۱. اکبر هاشمی رفسنجانی، *دوران مبارزه*، همان، ص ۲۴۵.

۲. همان، ص ۲۴۷.

۳. همان، ص ۱۹۱.

۴. همان، ص ۱۹۰.



در این مقطع، گاهی از یک تشکیلات وسیع^۱ صحبت می‌شد که جمعیت زیادی هستند، با گروه‌های متعدد و متشکل و با گرایش به مبارزه مسلحانه، از طبقه تحصیل کرده و فرهنگی. من شخصاً از اینها درست مطلع نبودم، بعضی رفقای دیگر ارتباطاتی داشتند. گاهی هم از ما کمک می‌گرفتند، با همین اسامی و عناوین مبهم.^۲

بر همین اساس، در سال‌های آخر، تقسیم کار کردیم: ما عهده‌دار پرخاشگری و حضور در صحنه مبارزه شدیم، جمعی از دوستان هم ضمن وفاداری به مبارزه، وقت خود را صرف تربیت نیرو و کادرسازی می‌کردند...^۳

هم باید کارهای تشکیلاتی و زیرزمینی و زمینه‌سازی برای حرکت‌های مسلحانه کرد، هم کارهای فرهنگی و روشنگری و سخنرانی و حضور در دانشگاه، هم نفوذ در مدارس و دستگاه‌های دولتی...^۴

این عبارات به خوبی نشان‌دهنده تناقض آشکار بین عملکرد گذشته و ادعای حال ایشان است. و حال این که در همین کتاب و در صفحه ۲۴۳ خود به روشنی بیان می‌کنند که این حرکت‌ها از زبان خودشان نیز تند محسوب می‌شود:

در چنین زمینه‌ای که روحیه‌ها به این صورت تحول پیدا کرده بود و پذیرش و استقبال از حرکت‌های تند محسوس بود، گروهی به رهبری بیژن جزنی به عنوان پیشتاز در یک حرکت منظم مسلحانه وارد صحنه شدند و مذهبی‌ها هم از گریبان مجاهدین خلق سر بیرون آوردند.^۵

همچنین در کل کتاب بارها از تأیید، کمک مالی و فکری، حمایت و پشتیبانی و ارتباط با چنین گروه‌هایی سخن به میان آورده‌اند - که به برخی از آنها اشاره شد - و در آن زمان این حمایت تا جایی ادامه داشت که حتی سعی داشت موافقت امام را نیز برای حمایت از منافقین جلب نماید:

من خودم وقتی سال‌های اول اینها ضربه خوردند، در نامه‌ای از امام خواسته بودم که تأییدشان کنند و تأکید داشتیم که اینها بچه‌های خوبی

۱. حزب ملل اسلامی.

۲. اکبر هاشمی رفسنجانی، همان، ص ۲۱۷.

۳. همان، ص ۱۸۸.

۴. همان، ص ۲۳۲.

۵. همان، ص ۲۴۳.



هستند. اما امام تأییدی نفرمودند.^۱

که البته امام هرگز آنها را تأیید نکرده و پس از مدتی انحراف آنها و زاویه گرفتن شان از خط اصلی انقلاب بر همگان روشن شد. همچنین طبق بیان خودشان در کتاب، حمایت آقای هاشمی از آنها نیز در برهه‌ای از زمان کاملاً مشهود است:

ما سه، چهار سالی به اینها کمک کردیم، حالا می‌بینیم سر از کفر درمی‌آورند.^۲

و در حین نقل خاطرات آن دوران از هر فرصتی برای نشان دادن روحیه پرخاشگریانه خود استفاده می‌کنند؛ مانند عبارات ذیل که به عنوان نمونه بیان می‌گردد:

نشریه بعثت بیشتر جنبه سیاسی و پرخاش و افشاگری داشت و نشریه /انتقام جنبه ایدئولوژیکی آن قوی بود، که شاید بر اساس احساس چنین نیازی پس از بعثت منتشر شد. بعثت را من اداره می‌کردم و انتقام را آقای مصباح یزدی.

هر چند ایشان مدعی است که پس از اعلام مواضع و تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین، او نیز دست از حمایت از آنان کشیده است،^۳ ولی سؤال اساسی اینجاست که چطور ممکن است شخصی با شعار مرگ برای مستکبر جنایت کاری مانند امریکا که به نوعی تبری جستن از ظالم است؛ مخالف باشد ولی تا این درجه خواهان مرگ برای دشمن داخلی خود بوده که منجر به حمایت عملی نیز شده باشد و در عین حال ذاتاً خود را مخالف تندروی جلوه دهد! این در حالی است که وی با توجه به کتاب خاطراتش، اهم وقتش در مبارزه را با گروه‌های به اصطلاح خودش تندرو- از طیف‌های مختلف اسلامی و چپ و...- گذرانده، و در این میانه گاهی بدون اطلاع دقیق از مبانی آنها و به صرف توصیه‌های دیگران از آنها حمایت مطلق - مادی و معنوی - کرده است. حمایت وی از گروه آدم‌کش و جنایت‌پیشه مجاهدین خلق که بدون هیچ وجه شرعی و به طور سازمان‌یافته دست به کشتار می‌زد و هرگز هم مورد حمایت امام خمینی (ره) قرار نگرفت، جای هیچ ژست مخالفت با تندروی را برای ایشان باقی نگذاشته است!

گذشته از اینها مسئله اساسی اینجاست که چطور آقای هاشمی در زمانی که تن‌های

۱. همان، ص ۲۴۸.

۲. همان.

۳. با مراجعه دقیق به متن خاطرات ایشان این ادعا از جهت‌های فراوان مورد تردید است. به عنوان نمونه، کمک ایشان به سمپادهای رسمی سازمان در سفر به اروپا- آن هم در سال ۵۴ و پس از دیدار با امام و اعتراف به اشتباه- جمله ایشان به امام در مورد عدم حمایت از باقیمانده مجاهدین که در ادامه می‌گوید: اگر کمکی لازم باشد ما انجام می‌دهیم و موارد دیگر از این دست، قابل اشاره است.



آقای هاشمی می‌گویند در مورد بنی‌صدر و بازرگان و شوروی از مردم درخواست کردند که دیگر شعار مرگ بر آنها سر ندهند. چرا در طول مدت حیات امام در هیچ نماز جمعه‌ای از طرف آقای هاشمی حتی یک بار این مسئله بیان نشد که امام با شعار مرگ بر امریکا مخالف هستند و دیگر این شعار را ندهید؟ کما اینکه به گفته خودشان یکی از بهترین ابزارهای ارتباطی با مردم در آن دوران نماز جمعه بود

جوانان و سربازان کشور در زیر گلوله‌ها و بمب‌های ساخت امریکا و هم‌پیمانانش پاره‌پاره می‌شدند به خود اجازه داده است سینه‌چاک حذف شعار مرگ بر امریکا باشد.

طرح این ادعا آن هم سال‌ها پس از ارتحال امام بسیار جالب توجه است و شاید هدف از بیان آن را بتوان ترس از انتقاد شدید مردم و نخبگان پایبند به اصول انقلاب، به نظرات شخصی آقای هاشمی دانست. از این رو بیان خرده‌خاطراتی - مانند حذف شعار مرگ بر امریکا - که به طور کاملاً خلاصه و با هدفی خاص مطرح می‌گردد و نسبت دادن آنها به اشخاصی که دیگر دسترسی به آنها ممکن نیست

شیوه‌ای است که از یک سو باز خورد مخالفت‌ها و انتقادات را با موضوعات مطروحه بی‌اثر کرده و از جهت دیگر برای ایجاد ارتعاش در جو سیاسی کشور و موج‌سواری جریانات هم‌سو برای پیشبرد اهدافشان - مانند رابطه با امریکا - در وقایع روز مورد استفاده قرار بگیرد.

تناقضات تاریخی در خاطرات آقای هاشمی رفسنجانی

ادعای دیگری که خوانندگان کتاب را متعجب می‌کند اینکه ایشان ادعا می‌کند پیروزی کارتر در انتخابات امریکا باعث نگرانی شاه بوده و فشار او به شاه باعث باز کردن فضای سیاسی داخل ایران شده است و در ادامه نداشتن ارزیابی درست کارتر از قدرت مذهب‌بیون و امام را منجر به قدرت‌گیری‌شان می‌دانند.^۱ در صورتی که بنا بر شواهد تاریخی روشن است که شاه یکی از هم‌پیمانان بزرگ امریکا بوده و دهه ۵۰ و مخصوصاً ۴ سال پایانی رژیم پهلوی اوج اختناق - که خود آقای هاشمی نیز در همین مدت در زندان به سر می‌برد - به حساب می‌آید. و از جمله حمایت‌های امریکا در آن زمان آموزش ساواک برای سرکوب مردم انقلابی ایران و مخالفین رژیم، حمایت بی‌چون و چرای کارتر از شاه در مهمانی سال نو میلادی در سال ۵۶ است که «کارتر» نیز در کتاب خاطراتش حمایت خود از شاه را این‌گونه بیان کرده است:

۱. اکبر هاشمی رفسنجانی، همان، ص ۵۰.



در چنین شرایطی طی پیامی به وی اطمینان دادم که هر تصمیمی بگیرد، حتی تشکیل دولت نظامی، مورد تأیید و حمایت من خواهد بود... من هنوز تردیدی نداشتم که شاه لایق حمایت بی چون و چرای ماست. برای سالیان متمادی، شاه نه تنها یک هم‌پیمان استوار و قابل اعتماد ما باقی مانده بود، بلکه ما تمایل داشتیم با ایجاد تغییراتی در نحوه حکومتش رژیم را رهایی بدهیم. شناخت ما از نیروهایی که علیه او به مبارزه برخاسته بودند، بسیار اندک بود. ولی اظهارات ضد امریکایی آنان دلیل خوبی بود تا ما را در حمایت مان از شاه مصمم‌تر سازد و هر گونه کمکی که از ما ساخته است، برای موفقیت او در مبارزه مایوسانه‌اش برای حفظ تاج و تخت خود، در اختیار وی قرار بدهیم.^۱

همچنین فرستادن سولیوان به ایران در سال ۵۷ که قصد داشتند به کمک او با انجام کودتا شاه را مجدد به ایران بازگردانند؛ که این موارد به خوبی نشان‌دهنده حمایت‌های آقای کارتر از رژیم شاهنشاهی است.

جدای از این، هاشمی در ادامه خاطرات خود در جریان فوت آیت‌الله بروجردی که در سال ۱۳۴۰ اتفاق افتاد با بیان خاطره‌ای از آقای کوهپایی که به کنسولگری اصفهان احضار شده و از او در مورد مرجع آینده‌اش سؤال شده بود و اطلاع دقیق امریکایی‌ها از پرداخت وجوهات به آیت‌الله حکیم توسط آقای کوهپایی را نشانه زیر نظر گرفتن دقیق ایران از سوی سفارت امریکا در دوران پهلوی می‌دانند.^۲ حال سؤال اینجاست که آیا ممکن است سفارت کشوری تا به این حد از اوضاع سیاسی اجتماعی کشوری باخبر باشد ولی رئیس‌جمهور آن بی‌اطلاع از قدرت مذهبیون باشد و آنکه جریان آقای کوهپایی حدوداً ۱۳ سال قبل از پیروزی کارتر در انتخابات اتفاق افتاده بود. و همچنین در صفحات بعد کتاب حضور پرشور مردم در تشییع با عظمت آیت‌الله بروجردی را باعث تحریک امریکایی‌ها علیه روحانیت و مرجعیت مؤثر می‌دانند: «شاید همین جرقه‌ای شد که رژیم یا امریکایی‌ها را وادار کرد که فکری برای روحانیت بکنند...»^۳ تمامی این نکات با ادعای بی‌خبری کارتر از قدرت انقلابیون تناقض دارد. و به گفته خود کارتر: «شناخت ما از نیروهایی که علیه او به مبارزه برخاسته بودند، بسیار اندک بود. ولی

۱. جیمی کارتر، *ایران در خاطرات جیمی کارتر*، ترجمه ابراهیم ایران‌نژاد و طیبه غفاری، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص ۲۴.

۲. اکبر هاشمی رفسنجانی، *همان*، ص ۱۱۷.

۳. *همان*، ص ۱۱۵.

برخی از ادعاهای تاریخی که در کتاب *دوران مبارزه* مطرح گردیده به حدی مبهم و کلی است که فاقد هر گونه اعتنا و ارزش‌گذاری تاریخی بوده و باید آنها را نوعی بیان مسائل آن دوران از نگاه شخص آقای هاشمی بدانیم که خالی از اشتباه و غلو نبوده و می‌توان همین مشخصه‌ها را دلیل تقلیل در عیار گفته‌های ایشان دانست. و تا واقعیت ادعاها از راه ارایه اسناد و مدارک معتبر احراز نشود نمی‌توان نوشته‌های او را منبع قابل اعتمادی برای تاریخ انقلاب قلمداد کرد

اظهارات ضد امریکایی آنان دلیل خوبی بود تا ما را در حمایت‌مان از شاه مصمم‌تر سازد.^۱ شاید بتوان شناخت او از نیروهای انقلابی را کم‌تلقی کرد ولی ماهیت ضد امریکایی انقلابیون به خوبی برای وی مشهود بوده است.

شاید عجیب‌ترین ادعای هاشمی در این کتاب محبوبیت داشتن رضاشاه در زمان حکومتش بین مردم ایران است که در این خصوص می‌خوانیم:

اگر رضاشاه با روحانیت درگیر نمی‌شد، محبوبیت داشت. با کارهایی که کرده بود. مخصوصاً امنیتی که ایجاد کرد...^۲

حال آنکه پرونده سیاه رضاشاه و در همان ابتدای به قدرت رسیدنش همراه با به خاک و خون کشیدن

روحانیت و مردم ستم‌دیده ایران بوده است و حقیقت این‌گونه نیست که ابتدا رضاشاه در مسند قدرت قرار گرفته و بعد از استقرار شروع به درگیری با روحانیت نماید. و از جمله این جنایات «سرکوب نهضت مردمی جنگل و شهادت روحانی مبارز میرزا کوچک جنگلی» است که در سال ۱۳۰۰ و در ابتدای به قدرت رسیدنش اتفاق افتاده است. او بعد از به قدرت رسیدنش نیز سرکوبی علمای متحصن در قم در سال ۱۳۰۶، کشتار و سرکوب قیام آقای شیخ باقر رسولی در رشت در سال ۱۳۰۵، سرکوبی علمای تبریز و کشتار و سرکوب قیام علمای خراسان را در کارنامه داشت. اینها نشان از ماهیت ضد روحانیت رضاشاه از ابتدای به قدرت رسیدنش بود؛ با این حال باید این سؤال را از آقای هاشمی پرسید که محبوبیت رضاشاه دقیقاً در چه دوره‌ای بوده و مخالفتش با روحانیت از چه وقت آغاز شده است؟!

همچنین زمانی که مردم ایران حتی در شخصی‌ترین مسائل مربوط به خود یعنی پوشیدن لباس اختیار نداشتند و مورد هتک قرار می‌گرفتند و با اجبار ملت ایران به پوشیدن یک نوع لباس خاص، تحت قانون «متحدالشکل کردن لباس» در سال ۱۳۰۷،

۱. جیمی کارتر، همان.

۲. اکبر هاشمی رفسنجانی، همان، ص ۱۲۸.





چگونه می‌توان ادعا کرد که امنیت را در کشور ایجاد کرده است؟! همچنین در زمانی که کشور به رگم اعلان بی‌طرفی مورد هجوم بی‌سابقه خارجی‌ها قرار گرفت و خود شاه را به زیر کشیدند و با آسان‌ترین وجه ممکن به تغییر در بالاترین سطح سیاسی کشور دست زدند چه امنیتی وجود داشته است؟ و از نظر داخلی نیز وجود انواع یاغی‌گری‌ها و ظلم اربابان و خوانین، جولان آزادانه نیروهای بیگانه و مزاحمت برای نوامیس و اموال مردم، همه و همه در زمان رضاخان از ایران کشوری ناامن و بی‌سامان ساخته بود. وقتی مردم در پوشیدن لباس - آن هم به سنت دینی خود - و نیز در برقراری مجالس عزای سالار شهیدان که حتی در زمان خلفای عباسی - پس از سر کار آمدن آل بویه - آزادانه انجام می‌شد، آزاد نیستند، و زیر چکمه‌های رضاخانی له می‌شوند، چه امنیتی در ذهن آقای هاشمی از زمان رضاخان قلدر و بی‌سواد وجود داشته است؟ آیا مطلوب امنیت و امنیت مطلوب در نگاه ایشان همین است؟

نتیجه‌گیری

وجود ادعاهای غلوآمیز و در برخی مواقع غیر واقع - مانند دانستن خودشان به عنوان اولین طلبه بازداشت‌شده از طرف خاندان پهلوی - تناقضات تاریخی موجود در خاطرات، استفاده بیش از حد از کلمات ابهام‌آمیز و... را می‌توان از جمله اشکالات کتاب خاطرات وی برشمرد.

همان‌طور که از نظر گذشت برخی از ادعاهای تاریخی که در این کتاب (و به طور کلی در مجموعه خاطرات وی) مطرح گردیده به حدی مبهم و کلی است که فاقد هر گونه اعتنا و ارزش‌گذاری تاریخی بوده و باید آنها را نوعی بیان مسائل آن دوران از نگاه شخص آقای هاشمی بدانیم که خالی از اشتباه و غلو نبوده و می‌توان همین مشخصه‌ها را دلیل تقلیل در عیار گفته‌های ایشان دانست. و تا واقعیت ادعاها از راه ارایه اسناد و مدارک معتبر احراز نشود نمی‌توان نوشته‌های او را منبع قابل اعتمادی برای تاریخ انقلاب قلمداد کرد.



معمای میلانی

بازخوانی انتقادی روایت عباس میلانی از زندگی عباس هویدا

سهراب مقدمی شهیدانی

چکیده

بازنویس ادبی زندگی سیاسی امیرعباس هویدا، نخست‌وزیر سیزده ساله پهلوی، با عنوان *معمای هویدا*، که با استناد گزینشی و جهت‌دار به برخی اسناد مکتوب و شفاهی، به نگارش درآمده است، حاوی مطالب قابل تأملی پیرامون این شخصیت سیاسی است. واکاوی نقادانه روایت میلانی، به کشف تناقضات و لوازم پیدای و پنهان کلام او منجر می‌شود. در نوشتار حاضر نمونه‌هایی از این تناقضات و ناراستی‌ها، مورد بحث و بررسی علمی قرار گرفته است. نوع نگاه میلانی به نهاد روحانیت شیعه و خصوصاً روایت هول‌آور او از شخصیت حضرت امام (ره) و محاکم اسلامی، سعی تمام‌قدش در تبرئه خاندان هویدا از بهایی‌گری، و دفاع مجدانه نویسنده در جهت حذف نقش هویدا در ماجرای قاجاق‌ارز، طلا و مواد مخدر در پاریس، تصریح او به رویکرد ادبی در مقوله زندگی نامه‌نویسی تاریخی، اعتراف به مذهب‌ستیزی و غرب‌زدگی هویدا، از جمله موضوعاتی است که در نوشتار حاضر، مورد بررسی و بازخوانی انتقادی قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: امیرعباس هویدا، روحانیون شیعه، بهائیت، ماجرای قاجاق هویدا، عباس میلانی.



مقدمه

روایت سخت ادیبانه عباس میلانی از زندگی امیرعباس هویدا، در موارد متعددی مورد استناد تاریخ‌نویسان معاصر قرار گرفته و از این حیث، ارزش بسیاری بر واکاوی انتقادی محتوای آن، مترتب است. در کتاب *معمای هویدا*، در موارد متعددی سعی نویسنده بر حذف واقعیات و مشهورات تاریخی زندگی هویداست و این سعی در قالب پرداختی ادبی و با دقت تمام، در قرار دادن پیام‌های مدنظر نویسنده در لایه‌های معنایی چندگانه، ظهور و بروز یافته است.

نوشتار بر اساس دقت در دلالت‌های کلامی و با تکیه بر لوازم روایی کتاب عباس میلانی، سعی دارد به بازخوانی نقادانه کتاب بپردازد. از این رو بیش از آنکه آثار تاریخی دیگر ملاک ارزیابی و نقد باشد، عبارات شخص نویسنده کتاب، میزان صحت‌سنجی روایت میلانی قرار گرفته است. در این مقاله مواردی پر اهمیت از پنج فصل اول کتاب، به صورت موضوعی مورد نقد قرار می‌گیرد.

نکته مهمی که در مورد کتاب عباس میلانی قابل توجه است آنکه، نویسنده پیش از آنکه تاریخ زندگی هویدا را بازنویسی کند، سعی نموده سبک زندگی او را - آن هم فقط نه به عنوان یک سیاستمدار که به عنوان یک مرد اخلاق و زندگی - معرفی کند. به نظر می‌رسد نویسنده بر این باور است که مدل شخصیتی هویدا و خاندانش، قابلیت و ظرفیت بالایی برای الگو قرار دادن و نمایش زندگی یک انسان شرقی است که با قرار گرفتن در هاله علاقه به غرب و جاری کردن این علاقه در اندیشه و زندگی اش، نمودی از سعادت‌مندی متجددانه و روشن‌فکرانه است.

نباید از نظر دور داشت که هویدا به همان دلیل که تا آخرین لحظات مورد حمایت سرسختانه سیاستمداران غربی - خصوصاً فرانسوی - قرار می‌گیرد، به همان دلیل برای روشن‌فکران غرب‌گرا - مانند عباس میلانی - یک اسوه و یک نماد است! این است که میلانی و هم‌مسلمان وی، با احیای شخصیت هویدا و روتوش کردن زشتی‌های صفحه زندگی اش، پیش از آنکه به قضاوت تاریخ در مورد هویدا اهمیت دهند، در واقع به ترویج اندیشه و رویه رفتاری و الگوی مطلوب و مقبول زیست خود، توجه نشان داده‌اند!

۱. روایت عباس میلانی از فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی روحانیت

نمایش چهره‌ای خشن و ارتجاعی از روحانیت

روایت عباس میلانی در کتاب *معمای هویدا*، تمام تمرکزش تنها بر بازخوانی - البته

جهت‌دار- زندگی هویدا نیست بلکه او از تمام ظرافت‌های کلامی و ظرفیت‌های قلمی‌اش بهره می‌گیرد تا با زبان اشاره، کنایه، طعنه، فکاهه و هر هنر دیگر، در بیان خاص خود از موضوعات تاریخی بهره بجوید. یکی از موضوعاتی که میلانی در لایه‌های پنهان روایتش پی‌گیر آن است، موضوع روحانیت و نقش آن در تاریخ معاصر است. میلانی گاه روحانیت را به عنوان منادیان نوعی دیکتاتوری دینی معرفی می‌کند،^۱ و گاهی دیگر محاکمه جنایت‌پیشگان پهلوی- از جمله هویدا- به دست قضات روحانی را نوعی «ترور انقلابی» معرفی می‌خواند، و زمانی بر خلاف تمام اسناد موجود و تنها با تکیه بر روایت جهت‌دار بنی‌صدر، از رهبر روحانی انقلاب اسلامی و مرجع دینی مردم ایران، شخصیتی سازش‌کار- آن هم با دولت جنایتکار امریکا که اساس انقلاب برای مقابله با آنها بوده- معرفی می‌کند،^۲ و در جایی دیگر برای نمایش چهره‌ای خشن از روحانیت- به دروغ-^۳ یکی از سران روحانی مبارزه را متهم به تأمین و تدارک هفت تیر قتاله حسنعلی منصور می‌کند.^۴

نویسنده با قلب آشکار معنای خشونت‌طلبی و جمهوری خواهی، و به بهانه توجیه استقرار دیکتاتوری پهلوی و احتمالاً با هدف القای دیکتاتورمآبی روحانیت، رضاخان را فردی در اندیشه تشکیل حکومت جمهوری در ایران معرفی می‌کند که به عقیده او، روحانیون بیش از همه مخالف تشکیل این نظام جمهوری رضاخانی بوده‌اند؛

چندی پیش از آن که رضاخان سلسله قاجار را براندازد و خود را پادشاه اعلان کند، به فکر ایجاد نظام جمهوری در ایران افتاد. طرفه آن که در آن زمان، روحانیون بیش از همه با این اندیشه مخالف بودند.^۵

این در حالی است که با مراجعه به منابع تاریخی معلوم می‌شود هدف رضاخان از ایجاد جمهوری، ایجاد یک نظام صد در صد غربی در ایران بود که از مدل‌های غربی کپی‌برداری شده بود. عملکرد رضاخان بعد از روی کار آمدنش این مسئله را تأیید و تأکید می‌کند که

۱. برای دریافت چنین معنایی از مجموعه تعابیر نویسنده رک: عباس میلانی، *معمای هویدا*، تهران، اختران، ۱۳۸۰، فصل اول، پل حسرت.
۲. عباس میلانی، *همان*، ص ۳۴-۳۱.
۳. میلانی با انتساب موضوع تدارک هفت تیر برای قاتلان منصور به هاشمی رفسنجانی، به کتاب *دوران مبارزه او* ارجاع می‌دهد که با مراجعه به این کتاب، اثری از مدعای کذب میلانی پیدا نمی‌شود. ضمن آنکه بیان این مطلب توسط دفتر آقای هاشمی رفسنجانی تکذیب شده و ناشر به وصول تکذیبیه اشاره کرده است. رک: عباس میلانی، *همان*، ص ۴۳۷ (بخش یادداشت‌ها).
۴. *همان*، ص ۲۶.
۵. *همان*، ص ۴۶، به نقل از فرهاد رستمی، *خاندان پهلوی به روایت اسناد*، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۷.





میلانی می‌خواسته با مظلوم‌نمایی
اولاً در بهایی بودن هویدا تردید
ایجاد نماید و در مرحله بعد،
اعتراضات متدینین و روحانیون به
حضور بهائیت در ارکان حاکمیت
پهلوی را صرفاً امری سیاسی - نه
مقوله‌ای دینی - جلوه دهد!

رضاخان در آن زمان قصدی جز ایجاد ساختاری
برای تخریب مبانی اعتقادی و دینی مردم ایران
نداشت. به همین خاطر روحانیون در آن برهه
با جمهوری خواهی رضاخانی مخالفت کردند و
گذشت زمان، درست بودن انتخاب‌شان را ثابت
کرده است. در حالی که جمهوری اسلامی‌ای که
روحانیون ایجاد کردند یک مدلی است که از مظاهر

تجدد استفاده کرده و با افزودن صبغه اسلامی به آن، آن را به یک مدل بومی و اسلامی
بدل کردند و به همین خاطر بود که امام خمینی بر عنوان «جمهوری اسلامی» نه یک
کلمه کم و نه یک کلمه زیاد، تأکید داشت.^۱ و این مدل (جمهوری اسلامی) دقیقاً برگرفته
از آموزه‌های دینی بوده و در صدد تقویت مبانی دینی مردم ایران است. به همین خاطر در
این زمان خود روحانیون دست به ایجاد جمهوری زدند و با آن موافقت دارند.

انحصار طلب دانستن روحانیون و طرح ادعای مخالفت آنها با علم و پیشرفت

نویسنده با هندسه‌ای حساب‌شده، چنان کلمات را کنار هم می‌چیند که در ضمن
بیان تاریخچه تأسیس «دارالفنون» و «مدرسه عالی علوم سیاسی»، در تحلیلی غیر
مستند، روحانیت را قشری انحصار طلب و مخالف علم و پیشرفت معرفی می‌نماید و
چنین می‌گوید:

بسیاری از روحانیون آن زمان با تأسیس این دو نهاد عرفی مخالف
بودند؛ می‌دانستند که تأسیس این گونه مراکز، قدرت انحصاری
روحانیون را در عرصه‌های مهم آموزشی و قضایی به مخاطره خواهد
انداخت.^۲

در این مورد گفتنی آنکه اولاً میلانی برای اثبات ادعایش که روحانیون مخالف این
دو نهاد عرفی بودند باید دلیل اقامه کند و بدون دلیل سخنش ارزشی ندارد. ثانیاً اگر
بپذیریم که علما با این دو نهاد مخالفت کردند، گذشت زمان صحت ادعایشان را ثابت
کرده است چون این مدارس باعث تقویت پدیده شومی چون فراماسونری و ورود اندیشه
علوم سیاسی غربی به ایران شد و شاگردان این مدارس بعدها از اعضای فراماسونری و از
مؤسسين و کارگزاران دیکتاتوری پهلوی‌ها شدند.

۱. صحیفه امام، ج ۶، ص ۲۶۵.

۲. عباس میلانی، همان، ص ۴۹.

محکوم کردن مبارزات روحانیت با فرقه انحرافی بهائیت

ورود عباس میلانی به موضوع بهایی بودن اجداد امیرعباس هویدا، نیز پس از یک تحریف معنوی و توسعه غیر قابل پذیرش در معنای دین و دین داری، و نامیدن بهائیت به عنوان یک «کیش جدید»، با محکوم کردن روحانیت شیعه به گرفتن «موضع انعطاف‌ناپذیر... علیه این کیش جدید...»، چنین ادامه می‌یابد:

موضع انعطاف‌ناپذیر روحانیون شیعه علیه این کیش جدید، تأکید ایشان بر این موضوع که باب و مذهبش چیزی جز ابزار استعمار انگلیس و توطئه‌های صهیونیستی نیستند، همه دست به دست هم داد و بهایی‌ها را به قوم سرگردان سیاست معاصر ایران بدل کرد...^۱

میلانی با ذکر این عبارات، در آن واحد درصدد القای چند پیام متفاوت به مخاطب است. او ابتدا بهائیت را به عنوان یک «کیش جدید» معرفی می‌کند و از این نظر، در پی کسب وجهه‌ای قدسی برای این آئین خودساخته و منقطع از غیب است. در مرحله بعد او موضع روحانیون شیعه را به دلیل مقاومت در مقابل انحرافات و تحریفات رهبر فرقه ضاله بهائیت، نوعی انعطاف‌ناپذیری می‌نامد و به توبه‌های چندباره باب و اقرار وی به کذب ادعاهای واهی‌اش،^۲ اشاره‌ای نمی‌کند!

شاید میلانی را باور آن است که همه مخاطبان زمان آگاه و اهل تحقیق که کتابش را از نظر می‌گذرانند، چون او و هویدا و دیگرانی که دل در گرو تشکیلات فرقه انحرافی و استعماری بهائیت دارند، و بافته‌های بی‌اساس او را بدون چون و چرا می‌پذیرند، آیا روحانیت شیعه - که اصلی‌ترین وظیفه‌اش مرزبانی عالمانه از آموزه‌های دین مبین اسلام است - حق ندارد در برابر هواخواهی و ادعاهای واهی یک روحانی‌نمای منحرف، که با لباس و زبان دین به جنگ آئین الهی اسلام آمده است و در لباس پیامبری دروغین و بعدتر در لباس منجی دروغین آخرالزمان، سعی در سرقت دین مردم مؤمن ایران دارد، به دفاع برخیزد؟! به راستی میلانی و دیگر مریدان فرقه استعماری بهائیت انعطاف‌پذیری را چه معنا می‌کنند؟! در بخش دیگری از بیان میلانی، تأکید روحانیت شیعه بر استعماری و صهیونیستی بودن تشکیلات بهائیت مورد انتقاد قرار گرفته، به عنوان یکی از عوامل تبدیل بهائیان «به قوم سرگردان سیاست معاصر ایران»، معرفی شده است.

ناگفته پیداست که بصیرت تاریخی روحانیت شیعه که با انتقاد کینه‌ورزانه نویسنده

۱. همان، ص ۵۳.

۲. برای اطلاع از منبع و دلیل این اقرارهای چندین باره، رک: عبدالحسین نوایی، فتنه باب، اعتضاد السلطنه علیقلی بن فتحعلی، تهران، بابک، ۱۳۶۲، ص ۱۳۲-۱۳۰.



کتاب روبه‌رو شده است، نشان از عمق تشخیص ایشان در شناخت یک انحراف دینی و تشکیل یک آئین انحرافی دارد و ضمناً با گذر زمان و به مدد نشانه‌های روشن تاریخی، هم استعماری بودن بهائیت به آسانی قابل اثبات است و هم صهیونیستی بودن آن! چه اینکه امروزه بعد از گذشت شصت سال از تأسیس رژیم غاصب صهیونیستی، ارتباط ارگانیک و پیوند محکم فرقه بهائیت با این رژیم جعلی یهودی، بر همگان آشکار شده است.

مواهب مظلوم‌نمایی میلانی که در ابتدای نوشتار تنها شامل حال هویدا بود، این بار با توجه به انکار ناپذیری بهایی بودن وی، تمام بهائیان را شامل می‌گردد و باز هم روحانیون شیعه، در نمایش نامه تاریخی میلانی، نقشی خشن و خون‌آشام و ظالمانه دارند! میلانی پس از طرح اتهاماتی از جنس موارد مذکور، به بیان هدف اصلی اش از طرح موضوع - البته در لفافه - وارد می‌شود که:

... [در نتیجه فعالیت‌های متنوع روحانیون شیعه علیه بهائیت و باب‌ا، بهایی بودن به برچسبی سیاسی تبدیل شد که اثبات یا انکار آن هر دو سخت دشوار می‌نمود و به همین خاطر، گه‌گاه به عنوان حرب‌ای سیاسی علیه این یا آن شخصیت به کار می‌رفت].^۱

همان‌طور که مشاهده می‌شود، اشاره نویسنده به اعتراضات مختلفی است که هم‌زمان



حبیب‌الله خان عین‌الملک به همراه اعضای خانواده، امیرعباس و فریدون هویدا نیز در کنار عین‌الملک دیده می‌شوند

۱. عباس میلانی، همان، ص ۵۳.

راه دیگری که عباس میلانی در بری جلوه دادن هویدا از بهایی‌گری طی می‌کند، تمسک به سکوت ایشان از تصریح به بهایی بودن، و تأکید بر لاقیدی و بی‌دینی برادران هویداست تا از این منظر بتواند از قبح پذیرش آئین خرافی و خودساخته بهائیت در مورد هویدا بکاهد و او را نه یک بهایی دوآتشه که مسلمانی غیر متشرع و لاقید معرفی کند

با حضور فراگیر بهائیان در ارکان قدرت رژیم شاه- که بیشترین موارد آن هم به دوران صدارت هویدا مربوط است- در مجامع مذهبی و سیاسی طرح می‌شد و با توجه به قبح ذاتی بهایی بودن که در جامعه متدین ایرانی شمولیت داشت، پیکان این انتقادات به هویدا و دیگر بهائیان متوجه می‌شد. این است که میلانی می‌خواسته با مظلوم‌نمایی اولاً در بهایی بودن هویدا تردید ایجاد نماید و در مرحله بعد، اعتراضات متدینین و روحانیون به حضور بهائیت در ارکان حاکمیت پهلوی را صرفاً امری سیاسی- نه مقوله‌ای دینی- جلوه دهد!

راه دیگری که عباس میلانی در بری جلوه دادن هویدا از بهایی‌گری طی می‌کند، تمسک به سکوت ایشان از تصریح به بهایی بودن، و تأکید بر لاقیدی و بی‌دینی برادران هویداست تا از این منظر بتواند از قبح پذیرش آئین خرافی و خودساخته بهائیت در مورد هویدا بکاهد و او را نه یک بهایی دوآتشه که مسلمانی غیر متشرع و لاقید معرفی کند.

او ابتدا در بیانی غیر قابل باور مدعی می‌شود که «در گفت‌وگوی خانوادگی [در خانه عین‌الملک]، هرگز از بهائیت ذکری نمی‌شد»^۱ و در سخنی غیر قابل پذیرش تر از زبان فریدون هویدا نقل می‌کند که «چهارده ساله بودم که برای نخستین بار واژه بهایی را شنیدم. معنای آن را از دوستی جو یا شدم.»^۲ آیا به راستی می‌توان باور کرد که خانواده‌ای اهل مطالعه که در مورد هر موضوعی آزادانه سخن می‌گویند و به بیان میلانی قید و بند دینی هم ندارند، به چه دلیل باید از سابقه اعتقادی پدر و جدشان و پیشینه خانوادگی‌شان بی‌اطلاع باشند؟! این نشان می‌دهد که پروژه تطهیر تاریخی هویدا، در جنبه دینی او هم پیگیری می‌شود و به جای اعتراف و تصریح به بهایی‌گری- که تشکیلاتی سری است و تظاهر به آن لزومی ندارد- از هویدا چهره‌ای بی‌تفاوت به مناسک دینی به نمایش می‌گذارد تا حساسیت کمتری برانگیزد و قضاوت تاریخ در مورد اعتقادات هویدا را مورد تأثیر قرار دهد.

۱. همان، ص ۵۷.

۲. همان، ص ۵۸.





این است که به گفته میلانی «مناسک مذهبی نقشی در زندگی روزمره برادران هویدا نداشت. در واقع، یکی از نکات چشمگیر خاطرات هویدا، و نیز خاطرات برادرش هویدا، این واقعیت است که در هیچ کدام، تظاهر به تدین محلی از اعراب ندارد.»^۱ بهائیان نیز چون صهیونیست‌ها با تعصبی فراگیر به پیگیری منافع حزبی‌شان می‌پردازند و اصراری به شناخته شدن با عنوان واقعی‌شان ندارند. برگزیدن اسامی و عناوین مذهبی اسلامی در یهودیان شناخته شده‌ای مانند حبیب‌الله ثابت^۲ و حبیب‌الله القانین^۳ نمونه‌های روشنی از این پروژه بهایی - صهیونیستی به دست می‌دهد. این است که میلانی سعی دارد با اثبات نوعی لامذهبی روشنفکرانه برای هویدا، بهایی بودن او را منکر شود.

از اتهام مخالفت با نواندیشی دینی، تا الهام گرفتن روحانیت از کسروی

عباس میلانی در ادعای غیر مستند و عجیب دیگری، بخش مهمی از روحانیون زمان پهلوی دوم را ملهم از کسروی می‌داند و آنان را خواهان «قرائتی تازه از اسلام» و مخالف با «سنت سینه‌زنی» و «کیش گریه پرستی»، می‌داند و معتقد است در روزهای بعد از شهریور ۱۳۲۰ و پس از تشکیل حزب توده در ایران و رواج و تسلط اندیشه‌های مارکسیستی در جامعه روشنفکری ایرانی، «بسیاری از روحانیون نیز خواستار قرائتی تازه از اسلام بودند. می‌گفتند جنبه‌های خردستیز و منسوخ باورهای تشیع را باید وانهاد. آنها کیش گریه پرستی و سنت سینه‌زنی و سودای معجزه را از جنبه‌های منسوخ اسلام می‌دانستند. بسیاری از این اندیشه‌ها تحت نفوذ و ملهم از آرای متفکر و مورخ عرفی مسلک مشهور، احمد کسروی بود.»^۴

میلانی که برای اثبات مدعای خود هیچ سندی ارایه نمی‌دهد، روشن نمی‌کند که این روحانیون در کدام یک از حوزه‌های علمیه سکنی داشته و یا شاگرد کدام عالم دینی

۱. همان.

۲. حبیب‌الله ثابت معروف به «حبیب ثابت پاسال» از سرمایه‌داران یهودی ایران بود که به فرقه بهابیت پیوست و بهایی شد. او مؤسس و نیز چندین سال به عنوان رئیس تلویزیون ایران در عصر رژیم پهلوی مشغول فعالیت بود. برای مطالعه بیشتر پیرامون این شخصیت، رک: دفتر پژوهش‌های مؤسسه کیهان (به کوشش)، معماران تباہی؛ سیمای کارگزاران کلپ‌های «روتاری» در ایران، تهران، کیهان، ۱۳۷۶، ج ۴؛ دانشنامه جهان اسلام، تهران، بنیاد دایره‌المعارف اسلامی، ۱۳۷۵، ج ۹، ذیل مدخل ثابت پاسال، نوشته حسن شمسینی غیاثوند؛ جواد کامور بخشایش، «حبیب ثابت پاسال»، مطالعات تاریخی، ۱۳۸۸، ش ۲۴، ص ۱۳۹-۱۰۹.

۳. «حبیب‌الله القانین» و برادرانش که از یهودیان برجسته ایران و از اعضای سازمان فراماسونری بودند در پوشش ظاهری دینی و مسما به نام‌های اسلامی یا ایرانی - مانند: عطاءالله، نجات‌الله، نورالله، حبیب‌الله، فریدون - به فعالیت گسترده در عرصه اقتصاد و سیاست ایران می‌پرداختند. جمع‌آوری اعانه از یهودیان ایران به منظور کمک به تأسیس کشور صهیونیستی یکی از مهم‌ترین فعالیت‌های حبیب القانین است. برای مطالعه بیشتر پیرامون فعالیت‌های ضد اسلامی و ضد ایرانی وی، رک: فراماسونرها، روتارین‌ها و لایتنرهای ایران ۱۳۵۷-۱۳۳۳، با مقدمه سید حمید روحانی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷، ص ۱۱۹.

۴. عباس میلانی، همان، ص ۹۸.

میلانی شاید از نخستین کسانی باشد که با الصاص اندیشه‌های التقاطی، انحرافی و الحادی کسروی و جریان تابع او به حوزه علمی و فکری شیعی، سعی در ارایه تصویری مغلوط از فضای حاکم بر این حوزه‌ها دارد و در پی آن است که یک انحراف سازمان یافته و یک جریان انحرافی را با لعاب تجددخواهی دینی و مبارزه با خرافات مذهبی و با شعار بازگشت به اصالت‌های دینی، به حوزه شیعه مرتبط و منتسب سازد

شهیر بوده‌اند - تا انتسابشان به حوزه و روحانیت ثابت شود - و از همه مهم‌تر در کدام کتاب یا مقاله به بیان این خواستار خویش پرداخته‌اند؟! اگر چنین جریان به اصطلاح نوگرایی در حوزه علمیه و در میان بخش مهمی از روحانیون رواج یافته بود، چرا میلانی هیچ اسمی از این انسان‌های به اصطلاح مترقی نمی‌برد؟! شاید منظور میلانی افراد وهابی زده‌ای مانند برقی و حکمی زاده و خرقانی باشند، که باید گفت اولاً ایشان از نوادر حوزوی بوده‌اند که همیشه از طرف قاطبه حوزویان طرد و طرح شده‌اند. بر خورد علما و حوزویان با ایشان نیز درست مانند بر خوردی است که با مروجان تفکرات انحرافی و الحادی -

مانند محمدعلی باب - در سال‌های پیشین وجود داشت.

از این گذشته، اساساً کسی که معجزه را باور ندارد نمی‌تواند خود را مسلمان بنامد، چه رسد به اینکه روحانی اسلام باشد. چه اینکه معجزه واسطه پذیرش نبوت و دلیل صدق بر ادعای پیامبری است و از این رو اگر کسی «سودای معجزه را از جنبه‌های منسوخ اسلام» بداند، در حالی که معجزه پیامبر خاتم (ص) قرآن است، چگونه می‌تواند راه به مسلمانی و پذیرش «ما جاء به النبی» ببرد؟! آیا هیچ عقلی حکم به روحانی بودن چنین کسی خواهد کرد؟!

مخالفت با آموزه‌های عاشورایی مانند «سنت سینه‌زنی و گریه» در رثای سالار شهیدان نیز، از طرف میلانی به عنوان یکی دیگر از مشخصه‌های فکری «روحانیون نواندیش ملهم از کسروی» است. نیک معلوم است که اقامه عزا و سنت سینه‌زنی از نظر سابقه تاریخی و از حیث ریشه‌های عمیق در فرهنگ دینی، چیزی نیست که روحانیون فرضی مدنظر میلانی را یارای مخالفت با آن یا طلب منسوخ کردن آن باشد. نفوذ معنوی عزاداری ابا عبدالله (ع) و قدرت انقلاب آفرینی یاد و نام حضرتش، همواره در طول تاریخ موجب مخالفت با این سیره حسنه بوده است. روشنفکران دینی مدنظر میلانی - که صد البته هیچ سنخیتی با تفکر حوزوی ندارند - با کینه‌ورزی خاصی به جنگ با این سنت‌های دینی برخاسته‌اند. نمود این دشمنی‌ها در میان اهل سنت، وهابی‌گری بوده است.





میلانی اندیشه اصلاحی امام خمینی را که تنها با منطقی کاملاً دینی قابل فهم و تحلیل است، به نظام معنایی روشنفکرانه خویش می برد، غافل از اینکه امام نه در نزاع سنت و تجدد می گنجد و نه در قالب روشنفکری دینی ملهم از کسروی جایی دارد و نه در چهارچوب پوسیده تحجر و کهنه پرستی سنت زده - از جنس آنچه میلانی می خواهد امام را به آن منتسب کند - جای می گیرد

نکته مهمی که درباره کسروی قابل طرح است، اینکه اگر وی مورد پذیرش جامعه شیعی بود وقتی که به دست یاران شهید نواب صفوی به هلاکت رسید، به چه دلیل می بایست تعداد پرشماری از علمای شیعه برای آزادسازی قاتلینش تلاش کنند؟! معنای چنین تلاش هایی برای آزادسازی قاتلین کسروی را باید به معنای مرتد و واجب القتل بودن کسروی دانست! این در حالی است که در صورت صحت ادعای میلانی، می بایست تمام جامعه شیعی درخواست سریع مجازات قاتلش را مطرح می کردند. با مراجعه به

شواهد تاریخی معلوم می شود نه تنها تلاشی توسط جامعه حوزوی به منظور محکومیت قاتلین کسروی صورت نگرفته، بلکه اصلاً انگیزه قتل او با خواست فقها و بزرگان حوزه نجف مانند علامه امینی و حاج آقا حسین قمی رقم خورده و در قالب مأموریت به نواب صفوی عینیت یافته است. این است که شهید نواب صفوی به عنوان - برنامه ریز اصلی ترور انقلابی کسروی - در حالی وارد ایران شد که حکم قتل کسروی را از آنان گرفته بود.^۲ با توجه به مطالب پیش گفته مشخص می شود که از طرفی در واقع مرگ کسروی را باید به سنتی ترین جریان موجود در حوزه شیعی - یعنی مراجع و بزرگان نجف - منتسب دانست. و از دیگر سو، متجددترین جریان حوزوی شیعی - که ظهور و بروزش را می توان در اشخاصی مانند امام خمینی (ره) جست و جو کرد - با نگارش کتاب اثرگذاری مانند کشف/سررار، در پی ارایه جوابی کوبنده به افکار التقاطی و الحادی نوچه های کسروی، ساحت حوزه علمیه شیعی را از لوث شائبه شیعی بودن افکار امثال کسروی مبرا کردند. این است که کسروی نه در میان طیف سنتی حوزه های علمیه شیعه جایگاهی داشت و نه در میان متجددینشان. عباس میلانی شاید از نخستین کسانی باشد که با الصاص اندیشه های التقاطی، انحرافی و الحادی کسروی و جریان تابع او به حوزه علمی و فکری شیعی، سعی در ارایه تصویری مغلوپ از فضای حاکم بر این حوزه ها دارد و در پی آن است که یک انحراف سازمان یافته و یک جریان انحرافی را با لعاب تجددخواهی دینی و

۱. روح الله بهرامی، اسنادی از مبارزات جمعیت فداییان اسلام، تهران، جمهوری، ۱۳۹۱، ص ۱۵.
۲. همان، ص ۱۲.

مبارزه با خرافات مذهبی و با شعار بازگشت به اصالت‌های دینی، به حوزه شیعه مرتبط و منتسب سازد. ادعایی که خالی از مستندات و استدلال‌های قابل قبول است و حتماً برای طرفداران کسروی هم غیر قابل پذیرش خواهد بود.

روایت میلانی و انتقام تاریخی روشنفکری ضد دینی از امام خمینی

عباس میلانی وارد موضوع اقدامات فرهنگی - سیاسی امام خمینی (ره) در دهه سی شمسی می‌شود و با بیانی خالی از انصاف و ادب، امام را «روحانی نسبتاً گمنامی» می‌شمارد که تنها با «هدف دفاع از ارزش‌های سنتی»، «به رویارویی با این قرائت جدید برخاست»؛ «اما در همان سال‌ها، روحانی نسبتاً گمنامی به رویارویی با این قرائتی جدید برخاست. نامش روح‌الله خمینی و هدفش دفاع از ارزش‌های سنتی تشیع بود.»^۱

آنگونه که پیداست، نویسنده امام (ره) را از طرفی از بدنه روحانیت به اصطلاح، اصلاح طلب جدا می‌کند و از دیگر سو او را مخالف تجدد و اصلاح طلبی دینی می‌داند و فردی خشن معرفی می‌کند که حکم به اعدام مخالفان دین و مبنای خود می‌داند. میلانی، نوشتن کتاب کشف/سر/را نمونه و نوعی سنت‌گرایی امام برمی‌شمرد.

بدیهی است که میلانی اندیشه اصلاحی امام خمینی را که تنها با منطقی کاملاً دینی قابل فهم و تحلیل است، به نظام معنایی روشنفکرانه خویش می‌برد و در نزاع دامنه‌دار سنت و تجدد جایی برای آن می‌یابد و روشنفکران دینی را - که شاید به تعریف او کسروی هم از همین قماش و بلکه رهبر معنوی آنان باشد - طرفداران تجدد طلبی و اصلاحات دینی معرفی می‌کند و امام خمینی (ره) را طرفدار سنت‌گرایی دینی! او غافل از اینکه امام نه در نزاع سنت و تجدد می‌گنجد و نه در قالب روشنفکری دینی ملهم از کسروی، جایی دارد و نه در چهار چوب پوسیده تحجر و کهنه پرستی سنت زده - از جنس آنچه میلانی می‌خواهد امام را به آن منتسب کند - جای می‌گیرد.

امام خمینی (ره) مجتهدی است زمان آگاه، که متکی به منابع اصیل دینی - و نه بر پایه اجتهادات التقاطی از جنس روشنفکران ضد دین مانند کسروی و روشنفکران دینی مانند شریعتی - بر پایه نظام معنایی و اسلوب اجتهادی اصیل شیعی، در پی باز تولید مفاهیم دینی است. و معلوم است که راه او نه به بی‌راهه روشنفکر مآبی غربی و تجدد کج می‌شود و نه به کژراهه مقدس مآبی جامد و تحجر. این رویه رقیب، که جای روشنفکران دینی و اصلاح‌گران ضد دین را عجیب تنگ می‌کند، موجب شده که این هر دو قماش، امام را با تفاسیری غیر واقعی معرفی کنند و آنگاه به نقدهای کذابی در مورد اندیشه‌ها و

۱. عباس میلانی، همان، ص ۹۸.





عملکردهای امام فرضی مدنظر خویش بنشینند و از این فرگرد، انتقام تاریخی خویش را از روحانیت اصیل و انقلابی بگیرند!

عباس میلانی، آنگاه بلافاصله گریزی به ماجرای تشکیل دادگاه‌های انقلاب می‌زند و با اشاره به صدور حکم اعدام هویدا و به ادعای او محاکمه هزاران نفر دیگر در این دادگاه‌ها، و نیز با پرداخت گزینشی به بخشی از کتاب کشف/سرار، سعی در نمایش چهره‌ای خشن و غیر واقعی از امام خمینی (ره) دارد:

در همان سال‌ها... روح‌الله خمینی... برای نخستین بار نطفه‌های نظریه ولایت فقیه را صورت‌بندی کرد. نظرات روحانیون تجددخواه را خطرناک می‌دانست و در سی و هفت سال پیش از آن هنگام که دادگاه‌های انقلاب، هویدا و هزاران نفر دیگر را به عنوان «مفسد فی الارض» به محاکمه کشیدند، او از «دولت اسلام» می‌خواست که «با مقررات دینی و مذهبی همیشه همراه و این نشریات را که بر خلاف قانون و دین است جلوگیری کند و اشخاصی که این یاوه‌سرایی‌ها را می‌کنند در حضور هواخواهان دین اعدام کند و این فتنه‌جویان را که مفسد فی الارض هستند از زمین براندازد تا فتنه‌انگیزان دیگر دامن به آتش فتنه‌گری و تفرق کلمه نزنند و دست خیانت به مقدسات دینی دراز نکنند والسلام.^۱

در خصوص سخنان نویسنده نکاتی قابل پیگیری پژوهشگران است. اولاً حضرت امام خمینی (ره) در ابتدای دهه سی شمسی به قول میلانی «یک روحانی نسبتاً گمنام» نبود بلکه به شهادت اسناد و با تکیه بر خاطرات بزرگان حوزه، او در آن زمان استادی طراز اول در فقه، اخلاق، فلسفه و عرفان بود. پس دفاع امام از شریعت، بارویکردی فقهی و عالمانه بوده است و نه سخن یک روحانی گمنام حوزوی. پس تطبیق عنوان فقهی «مفسد فی الارض» بر خلاف تصور غلط آقای میلانی، نرخ شاه‌عباسی نیست که بدون ضابطه‌مندی فقیهانه بر کسانی تطبیق شود.

از این گذشته کدامین مذهب و آئین را سراغ داریم که در دفاع از حدود اعتقادی‌اش آنچنان تسامح و تساهل به خرج دهد که برخی از روشنفکران به اصطلاح دینی را یارای آن باشد که آموزه‌های بنیادین دینی - مانند اعجاز و عاشورا - را منسوخ بشمارند و یا موازی کهنه‌پرستی بی‌انگارند. میلانی که خود تلاش دارد از مظلومیت تاریخی فرقه استعماری بهائیت سخن براند و به دفاع از پیروان آئینی خود ساخته و زمینی پردازد،

۱. همان، ص ۹۹-۹۸.

امام خمینی (ره) مجتهدی است زمان آگاه، که متکی به منابع اصیل دینی - و نه بر پایه اجتهادات التقاطی از جنس روشنفکران ضد دین مانند کسروی و روشنفکران دینی مانند شریعتی - بر پایه نظام معنایی و اسلوب اجتهادی اصیل شیعی و در پی باز تولید مفاهیم دینی است

چگونه زیر سؤال بردن ضروریات اسلام را مساوی فتنه انگیزی و یاهو سرایی نمی داند و برخورد امام با اجتهادات روشنفکرانه و بی اساس و دفاع از مرزهای دین و شریعت را نوعی خشونت طلبی می داند.

۲. تردید در مشهورات زندگی خاندان هویدا

نکته قابل تأمل کتاب میلانی تردید در مورد مشهورات زندگی خاندان هویدا است؛ او در یکی دیگر از همین نکات خلاف مشهور، عزل عین الملک - پدر هویدا - از سمت وزیر مختار ایران در عربستان به سال ۱۳۱۴ ش -

را که به روایت بسیاری از محققین و تاریخ نگاران مربوط به فعالیت های تبلیغی او در جهت ترویج بهائیت بوده است را به موضوع ارتباط وی با سردار اسعد و ملاقات از اسعد در زندان رضاخانی، برگردانده اند که موجبات غضب شاهانه را فراهم آورده و عزل عین الملک را به دنبال داشته است. نکته قابل تأمل این که تنها مستند این ادعای نوپدید میلانی، گفت و گوی او با فریدون هویدا است و طبیعتاً مخاطب راهی برای صحت سنجی این قبیل ادعاها ندارد. این در حالی است که امیر عباس هویدا در کتاب *یاد/یام جوانی*، با زبانی غیر صریح به این مطلب اشاره کرده است. و عباس میلانی همین بیان لفافه ای هویدا به علاوه «وفاداری راسخ پدرش نسبت به دوستان خود» را مبنای رسیدن به چنین تحلیلی قرار داده است.^۱ به عقیده عباس میلانی، اینکه علت عزل عین الملک، اعتراض مقامات سعودی به تبلیغات او به نفع بهائیت باشد، تأویلاتی است که منتقدین هویدا آن را ابداع کرده اند؛ «منتقدین هویدا باز نشستگی پدرش را به عواملی دیگر تأویل می کنند. می گویند عربستان سعودی به فعالیت های تبلیغاتی عین الملک در دفاع از کیش بهائیت اعتراض کرد و عزلش نتیجه همین اعتراضات بود.»^۲

با مراجعه به اسناد تاریخی، پیوند عمیق «عین الملک» با بهائیت، و اقدامات پر شمار او در جهت ترویج بهایی گری در لبنان، سوریه و عربستان، بدیهی و غیر قابل انکار می نماید که بازخوانی برخی از این اسناد، خالی از لطف نیست.

عین الملک در پی تقرب خاص پدرش به دستگاه رهبری بهائیان، امکان آن یافت که

۱. همان، ص ۴۸۰.

۲. همان، ص ۶۲.





در جوانی منشی و کاتب آثار و مباشر عبدالبهاء باشد.^۱ به این موضوع در زبان «فاضل مازندرانی» نیز به گونه‌ای دیگر اشاره رفته است:

... میرزا حبیب‌الله عین‌الملک که به پرتو تأیید و تربیت آن حضرت [عبدالبهاء] صاحب حسن خط و کمال شد و همی سعی کرده و کوشید که شبیه خط مبارک نوشت و در سنین اولیه، نزد آن حضرت کاتب آثار و مباشر خدمات گردید.^۲

تقرب پدر هویدا به رهبر بهائیان تا بدان پایه است که عباس افندی، در نامه‌ای خطاب به عزیزالله خان و رقاء در تهران، از وی می‌خواهد که برای عین‌الملک، کاری دست و پا کنند.^۳ این است که ظاهراً «عین‌الملک» به مدد همین سفارشات وارد وزارت خارجه می‌شود و مدت مدیدی در کشورهای عربی (سوریه، لبنان و عربستان) عهده‌دار مقام کنسولگری می‌شود. در کنار این مسئله، تخصیص لقب عین‌الملک «بهاءالسلطان» نیز شاهد دیگری بر وابستگی او به بهائیت است.^۴

موضوع «مأموریت یافتن عین‌الملک به منظور تبلیغ بهائیت در کشورهای عربی» نیز، در برخی از مطبوعات قدیمی، منعکس شده است.^۵ این است که برخی از مورخین پدر هویدا را - نه فقط مبلغ بهائیت که - از سران بهائیت شمرده‌اند.^۶ تصریح به بهایی بودن عین‌الملک موضوعی است که در کتاب *جیمز بیل - مورخ و تحلیل‌گر معاصر امریکایی -* نیز منعکس است.^۷

گذشته از تصریحات مذکور، سند مهمی در پرونده امیرعباس هویدا وجود دارد که در آن هم به بهایی بودن عین‌الملک و پسرش تصریح شده و هم به ارتباط پیوسته و ارگانیک بهائیان ایران با رژیم اسرائیل. یعنی این سند، نمودی از عمق نفوذ بهائیان در دربار پهلوی از سوئی، و وابستگی جامعه بهائیان ایران به اسرائیل است. در این سند که با عنوان «درباره فعالیت بهائیان شیراز» آغاز شده، آمده است:

۱. رک: منوچهر صادقی، «هویدا، بی‌نقاب، بی‌رتوش»، *تاریخ معاصر ایران*، س ۱۳، ش ۵۰، تابستان ۱۳۸۸؛ به نقل از بهرام افراسیایی، *تاریخ جامع بهائیت*، تهران، مهر خام، ۱۳۸۲، ص ۷۲۳-۷۲۲؛ و عبدالحسین آیتی، *کشف‌الحیل*، تهران، ظهور، ۱۳۰۷، ص ۲۱۱.

۲. همان، به نقل از میرزا اسدالله فاضل مازندرانی، *تاریخ ظهور الحق*، تهران، آزرندگان، بی‌تا، ج ۸، قسمت دوم، ص ۱۱۳۸.

۳. منوچهر صادقی، همان؛ به نقل از عبدالبهاء، *مکاتیب عبدالبهاء*، کردستان، العلمیه، ۱۳۳۰ ق، ج ۲، ص ۲۶۳.

۴. منوچهر صادقی، همان، ص ۶۴۶.

۵. همان، به نقل از *مجله چهره‌نما*، ش ۲۹، رمضان ۱۳۵۰.

۶. مصطفی الموتی، *باز یگران سیاسی از مشروطیت تا سال ۱۳۵۷*، لندن، بی‌نا، ۱۳۶۸، ص ۱۱۴.

۷. منوچهر صادقی، همان، ص ۶۴۷، به نقل از جیمز ای بیل JAMES ABILL، *عقاب و شیر*، ترجمه مهوش غلامی، تهران، کوبه، ۱۳۷۱، ص ۲۶۹.



... عباس اقدسی که سخنران کمیسیون [نشر نفعات الله] بود، اظهار داشت جناب آقای اسدالله علم وزیر دربار سلطنتی به ما لطف زیادی نموده‌اند. مخصوصاً جناب آقای امیرعباس هویدا (بهایی و بهایی زاده)، انشاءالله هر دو نفر کدخدای کوچک بهائیان می‌باشند، گزارشاتی از فعالیت‌های خود به بیت‌العدل اعظم الهی مرجع بهائیان می‌دهند. حضرت بهاءالله می‌فرماید (عن قال الله عن تصرف فیها) دولت اسرائیل در جنگ سال ۴۶ و ۴۷ قهرمان جهان شناخته شده، ما جامعه بهائیت فعالیت این قوم عزیز یهود را ستایش می‌کنیم. ما خیلی خوشحالیم که قانونی برای احبای ایران طرح می‌نمایند. پیشرفت و ترقی ما بهائیان این است که در هر اداره ایران و تمام وزارت‌خانه‌ها یک جاسوس داریم و هفته‌ای یک‌بار که طرح‌های تهیه شده وسیله دولت که به عرض شاهنشاه آریامهر می‌رسد، گزارشاتی در زمینه طرح به محفل‌های روحانی بهایی می‌رسد. مثلاً در لجنه پیمان کار کادر بهائیان ایران هر روز گزارش خود را در زمینه ارتش ایران در این که چگونه اسلحه به ایران وارد می‌شود چگونه چتربازان را آموزش می‌دهند به محفل روحانی بهائیان تسلیم می‌نمایند.^۱

تصریح به بهایی بودن هویدا و پدرش و نیز بیان اینکه عین‌الملک از مبلغین بهایی است، در سند دیگری از ساواک، از زبان پروفسور حسابی بیان شده است. در سند شماره ۳۲۲/۱۶۶۹ به تاریخ ۴۳/۱۱/۱۹ با موضوع «جلسه منزل دکتر حسابی»، آمده است: ... در این جلسه دکتر محمود حسابی ضمن انتقاد از عباس هویدا (نخست‌وزیر)، اظهار می‌داشت هویدا پسر عین‌الملک از مبلغین بهایی است و خود او نیز بهایی می‌باشد و اضافه گردید بدین ترتیب در وضع موجود اوضاع به نفع بهایی‌ها تغییر کرده است. دکتر حسابی ادامه داد در کابینه عباس هویدا مهندس روحانی نیز بهایی است.^۲

این سخنان دکتر حسابی مربوط به پس از ترور منصور و روزهای نخستین نخست‌وزیری هویدا است. سخنان دکتر حسابی از این جهت اهمیت ویژه دارد که وی سال‌های نوجوانی و جوانی را به همراه خانواده در بیروت گذرانده و دانشجوی کالج

۱. امیرعباس هویدا به روایت اسناد ساواک، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۴۰۱.

۲. همان، ص ۱۵۵.



امریکایی بیروت در دهه ۱۲۹۰ ق (۱۳۰۰ ش) بوده است. در این زمان هویدا نیز به همراه خانواده در بیروت ساکن بود. از این گذشته، دکتر حسابی با منصور (دوست، همکار و باجناق هویدا) نیز ارتباطاتی داشته، به دولت او کمک مشورتی می‌داده است که از این حیث اطلاعات حسابی در مورد هویدا (وزیر دارایی منصور) را می‌توان عمیق و گسترده و قابل اعتنا تلقی کرد.^۱

پس از ذکر قرائن مربوط به بهایی بودن هویدا و پدرش، پیرامون توجیه غیر عاقلانه میلانی در مورد علت عزل عین‌الملک، سؤالی که قابل طرح است اینکه اگر حقیقتاً فردی در قواره عین‌الملک - که از کارمندان درجه دوم وزارت خارجه است - مبعوض شخصی مانند رضاخان قرار گیرد، آیا به عزل او از مقام وزیر مختاری عربستان اکتفا می‌شود؟! به نظر می‌رسد نقد مشهوراتی از این دست و یا تردید در آنها، مسیری است که میلانی در جهت تبرئه هویدا و خاندانش از بهایی بودن، پیموده است.

۳. تبرئه عباس هویدا از اتهام قاچاق در دادگاه فرضیه‌سازی عباس میلانی

عباس میلانی با ورود به ماجرای قاچاق در سفارت ایران در فرانسه که طی آن هویدا، منصور و برخی دیگر از دیپلمات‌ها نقشی روشن در قاچاق ارز و طلا داشته و در این رابطه دستگیر شده‌اند، با بیانی بسیار هنرمندانه و ساختارمند، سعی کرده هویدا را از این اتهام - البته اثبات شده تاریخی - تبرئه و تطهیر کند. واکاوی مثنی سیره‌نویسی میلانی

۱. رک: منوچهر صادقی، همان، ص ۶۵۵.

در این موضوع خاص، می‌تواند سرآغازی بر اطلاع از یک سیره تاریخننگاری روشنفکرانه و جهت‌دار تلقی گردد؛ سیره افرادی که به طرز عجیبی با کتمان بخشی از حقایق و یا تحریف بخش‌های دیگر، در پی نگارش جهت‌دار تاریخ و به یک معنا در پی ایجاد تحریف و انحراف در آن هستند.

میلانی در فصل «زائر پاریس» به طور اشاره‌وار و در فصل «بازگشت به پاریس» به طور تفصیلی به موضوع قاچاق ارز و طلا توسط هویدا و منصور و دستگیری‌شان، وارد شده، با انبوهی از اتهام‌زنی‌های بی‌سند به اصحاب رسانه، سیاستمداران وقت، و تاریخ‌نگاران بی‌غرض، و با تمسک به احتمالات فرضی باورناپذیر - که منشأیی غیر از تخیلات خودش ندارد - و از همه مهم‌تر با اتکا به اسناد وزارت خارجه فرانسه که فقط وی موفق به مشاهده آنها شده و به قول خودش اجازه عکس‌برداری از آنها هم نداشته! سعی در تبرئه هویدا از این اتهام آشکار دارد

میلانی در فصل «زائر پاریس» به طور اشاره‌وار و در فصل «بازگشت به پاریس» به طور تفصیلی به موضوع قاچاق ارز و طلا توسط هویدا و منصور و دستگیری‌شان، وارد شده، با انبوهی از اتهام‌زنی‌های بی‌سند به اصحاب رسانه، سیاستمداران وقت، و تاریخ‌نگاران بی‌غرض، و با تمسک به احتمالات فرضی باورناپذیر - که منشأیی غیر از تخیلات خودش ندارد - و از همه مهم‌تر با اتکا به اسناد وزارت خارجه فرانسه که فقط وی موفق به مشاهده آنها شده و به قول خودش اجازه عکس‌برداری از آنها هم نداشته، سعی در تبرئه هویدا از این اتهام آشکار دارد.

نویسنده ابتدا تنها راه وصول به حقیقت در مورد پرونده قاچاق هویدا را اسناد وزارت خارجه فرانسه معرفی می‌کند و مدعی می‌شود که «برای من از همان آغاز مسجل بود که در این کلاف سردرگم، تنها با تکیه به آرشیو وزارت امور خارجه فرانسه می‌توان غث و سمین، و شایعه و واقعیت را از هم جدا کرد و چند و چون یکی از اتهامات دادگاه انقلاب علیه هویدا را به محک‌سنجش گذاشت.»^۱ اسنادی که البته باز به ادعای نویسنده «در پرونده‌ای جداگانه بایگانی است و برای مدت شصت سال بسته است.»^۲

نویسنده پس از آنکه همه اسناد و شواهد تاریخی و گزارشات مطبوعاتی را نادیده می‌گیرد و پس از آنکه همه راه‌ها در کشف حقیقت در موضوع را منحصر به محتویات پرونده قاچاق ارز و مواد مخدر در وزارت خارجه فرانسه می‌کند، مدعی می‌شود

۱. عباس میلانی، همان، ص ۱۲۰.

۲. همان.





اگر نمی‌توان جز در محکمه‌ای عادلانه به اثبات بی‌گناهی یا گناه‌کاری افراد نشست، اساساً میلانی به چه دلیل با تمسک به چنین گزارشات سستی که ریشه در شایعه یا اتهام دارند، خود را در جایگاه قاضی عادل فرض کرده و هویدا را بی‌گناه قطعی پنداشته است؟! اگر این اسناد [اسناد وزارت خارجه فرانسه] اساساً قابل اتکا نیستند، نفیاً و اثباتاً همین حکم در همه آنها جاری است و نمی‌توان به طور جهت‌دار از آنها استفاده کرد

اجازه‌ای خاص برای مطالعه این اسناد یافته که البته سندی در این رابطه ارائه نمی‌دهد و از ارایه تصویر چنین اجازه ویژه‌ای پرهیز می‌کند! او آنگاه در مرحله بعدی، مدعی می‌شود در اجازه‌نامه‌ای که «بر حسب قانون ویژه آرشیو»، دریافت کرده بود، «تنها محدودیت و شرطی که قید شده بود، این بود که حق نخواهم داشت از هیچ کدام از این اسناد عکس برداری کنم.»^۱ همان‌گونه که مشاهده می‌شود او همه ابزار صحت‌سنجی را از محققین سلب می‌کند و خواننده را مرحله به مرحله در محدودیت قرار می‌دهد تا آنجا که راهی جز پذیرش روایت او از ماجرا باقی نماند. این است که نویسنده در گام بعدی با اعتماد به نفسی

کامل مدعی می‌شود روایت خودش از ماجرا «یکسره مبتنی بر اسناد آرشیو وزارت امور خارجه فرانسه است.» و اینکه این روایت «در بیش و کم تمامی زمینه‌های اصلی، حقیقت‌داستان با آنچه تاکنون در این باب گفته و شنیده و پذیرفته شده، تفاوت اساسی دارد.»^۲ میلانی با تمسک به همین تمهیدات سست، مدعی می‌شود که «در هیچ جای این گزارش [پلیس فرانسه که در پرونده وزارت خارجه بود]، ذکری مستقیم یا غیر مستقیم از هویدا نیست.»^۳ بر اساس روایت شخصی و گزارش کاملاً شخصی آقای میلانی، در مصادره به مطلوبی دیگر، از «قرائت کل پرونده» تصریح به بی‌گناهی هویدا نتیجه گرفته می‌شود:

در واقع به گمان من، با قرائت کل پرونده، تنها می‌توان به دو استنتاج قطعی رسید: هویدا بی‌گناه بود، و [ازین العابدین] راهنما دست کم به ادعای وزیر امور خارجه [فرانسه] به خاطر فعالیت‌هایی که به ظاهر به خاطر منافع شخصی انجام داده بود، عنصر نامطلوب شناخته شد.^۴

گذشته از رویه غیر علمی میلانی در مستندسازی و اثبات بی‌گناهی هویدا، او خود در

۱. همان، ص ۱۲۱.

۲. همان.

۳. همان، ص ۱۲۶.

۴. همان، ص ۱۲۶-۱۲۵.

موارد متعدد هم به اشتباهش در نحوه گزارش از پرونده وزارت خارجه فرانسه اذعان دارد و هم سندیت و قطعیت گزارشات مندرج در پرونده را زیر سؤال برده است. ذکر نمونه‌هایی از این موارد، مؤید ادعای نگارنده خواهد بود؛ عباس میلانی پس از آنکه با تکیه بر اسناد وزارت خارجه فرانسه در نوشتارش به موضوع دخالت زین‌العابدین راهنما-کسی که هویدا را به پست جدید در فرانسه دعوت کرد- در موضوع قاچاق اشاره می‌کند، و بعد از آنکه توسط برخی از بستگان زین‌العابدین راهنما-مجید و علی راهنما-مورد انتقاد و اعتراض جدی قرار می‌گیرد، به ناچار به اشتباهاتش در گزارش اسناد، اعتراف می‌ورزد. او خود تصریح دارد که:

در متن انگلیسی، متأسفانه به جای نقل عین عبارت گزارش، یعنی ذکر این که «فرد بالاتری در سفارت» از این فعالیت‌ها خبر داشت و سود جسته بود، نوشته بودم «وزیر مختار، راهنما از این فعالیت‌ها مطلع بود...». از محتوای کلام و ساخت عبارت من چنین برمی‌آید که در خود گزارش پلیس هم از راهنما به عنوان این «فرد بالاتر» نام برده شده، که چنین نیست.^۱

نویسنده‌آنگاه که با این اشتباه فاحش در متن انگلیسی کتابش مورد انتقاد قرار گرفته، با پذیرش این اشتباه، به توجیه اقدام خود دست می‌یازد و چنین می‌گوید:

از آنجا که دولت فرانسه راهنما را «به خاطر فعالیت‌هایی که به ظاهر به خاطر منافع شخصی انجام داده»، در عمل عنصر نامطلوب شناخته بود، من هم این «فرد بالاتر» را راهنما فرض کردم. ایراد کارم در این بود که در متن انگلیسی، این فرضیه شخصی را به شکلی صورت‌بندی کردم که خواننده قاعدتاً آن را بخشی از گزارش پلیس می‌انگارد و چنین صورت‌بندی، کاری نادرست بود.^۲

اشتباه دیگری که نویسنده خود به آن اعتراف دارد، اضافه کردن واژه‌ای است که در متن گزارش پلیس و اصل سند نیامده است:

در متن انگلیسی کتاب حاضر... نوشته بودم که ماشین سفارت «به کرات» برای انتقال ارز به کار گرفته شده و از فحوای عبارت من چنین برمی‌آید که واژه «به کرات» در اصل گزارش پلیس آمده که چنین

۱. همان، ص ۱۲۵.

۲. همان.



نیست.^۱

فارغ از اشتباهات سهوی یا عمدی نویسنده در نقل محتوای اسناد، نکته قابل توجه در روایت میلانی از اسناد مذکور، استفاده جهت دار از آنهاست؛ به گونه‌ای که او وقتی می‌خواهد از این اسناد در اثبات بی‌گناهی هویدا استفاده کند، نتیجه استنتاجات خود از اسناد را قطعی می‌شمارد و می‌گوید:

در واقع به گمان من، با قرائت کل پرونده، تنها می‌توان به دو استنتاج قطعی رسید: هویدا بی‌گناه بود، و...^۲

اما آنگاه که به موضوع مربوط به اتهامات زین‌العابدین راهنما- منعکس در اسناد- وارد می‌شود، در چرخشی تاکتیکی، محتوای گزارشات مندرج در پرونده قاچاق را ناشی از اتهامات مقامات فرانسوی، یا مشتی شایعه می‌داند که اثبات‌کننده چیزی نیست:

...از آنجا که آن چه در پرونده‌ها در مورد رهنما، و دیگران، گفته شده صرفاً یا اتهامات مقامات فرانسوی یا شایعه‌اند، و در دادگاهی مورد سنجش و قضاوت قرار نگرفته‌اند، صرف ذکر این اتهامات در اینجا را نباید نشان‌گناه‌کاری این افراد دانست. گناه‌کاری یا بی‌گناهی تنها در دادگاهی عادلانه تعیین‌پذیر است.^۳

سخن آنکه اگر نمی‌توان جز در محکمه‌ای عادلانه به اثبات بی‌گناهی یا گناه‌کاری افراد نشست، اساساً نویسنده به چه دلیل با تمسک به چنین گزارشات سستی که ریشه در شایعه یا اتهام دارند، خود را در جایگاه قاضی عادل فرض کرده و هویدا را بی‌گناه قطعی پنداشته است؟! دیگر آنکه اگر این اسناد اساساً قابل اتکا نیستند، نفیاً و اثباتاً همین حکم در همه آنها جاری است و نمی‌توان به طور جهت‌دار از آنها استفاده کرد.

از این گذشته، وقتی نویسنده در نقل، مراعات امانت را نمی‌کند و روایتش از اسناد، حاوی اشتباهات فاحش و حذف و اضافه‌های فراوان است، چه جای اطمینان به سخن چنین محقق‌باقی می‌ماند، آن هم در صورتی که امکان دسترسی به چنین اسنادی- و به تبع آن، امکان صحت‌سنجی ادعاهای نویسنده- وجود ندارد؟! مخصوصاً که خود نویسنده اعتراف دارد که «لحن و صورت‌بندی» اش از گزارش اسناد وزارت خارجه فرانسه ناصحیح و غیر مجاز بوده، «روایت [ش از گزارش پلیس فرانسه]، نادقیق و نادرست» بوده است. با این همه، وقتی موجبات تردید بیشتر پیرامون روایت میلانی

۱. همان، ص ۱۲۵.

۲. همان.

۳. همان، ص ۱۲۲.

وقتی موجبات تردید بیشتر
پیرامون روایت میلانی پیدا
می شود که بدانیم، خود او
معترف است که هنوز هم
ایراداتی در روایتش هست
که بر طرف نشده است:
«... تردیدی ندارم که هنوز
هم در بخش هایی از این
روایت ایراد وجود دارد.»

پیدا می شود که بدانیم، خود او معترف است که هنوز هم
ایراداتی در روایتش هست که بر طرف نشده است؛ «...
تردیدی ندارم که هنوز هم در بخش هایی از این روایت
ایراد وجود دارد.»^۱

راه دیگری که میلانی در اثبات عدم دخالت هویدا
در موضوع قاچاق می پیماید، به انکار شواهد موجود و
ایجاد تردید در آنها ختم می شود. فرضیه میلانی با وسط
کشیدن پای «هوشنگ دولو» -یکی از مرتبطین دربار
پهلوی و از سرمایه داران فاسد- به ماجرا شکل می گیرد.

او سوابق سوء این شخص را عامل خوبی می یابد که به واسطه آن بتواند فرضیه اش را
تکمیل کند.^۲

در پرده دیگر نمایشنامه میلانی، نقش نخست را مطبوعات ایرانی بازی می کنند که
به عقیده او «روزنامه ها و مجلات ایران با ولعی تمام ماجرای پاریس را دنبال می کردند،
بسا که درباره آن اغراق هم می کردند.»^۳ «اغراق گویی»، «سیاسی کاری»، «تخطئه
[غیر واقعی] سیاست ها و تشکیلاتی رقیب»، «دوری از اصول و قواعد مسئولیت
روزنامه نگاری»، «عدم اجرای قوانین مربوط به تهمت و افتراء [مطبوعاتی] در ایران»،
«عدم تمایز مرز کندو کاو روزنامه نگارانه و جنجال آفرینی و هوچی گری»، «فرصت طلبی
برخی از روزنامه نگاران و استفاده ابزاری از مطبوعات به منظور باج گیری»، از دیگر
عناوین و اتهاماتی است که عباس میلانی تنها به بهانه نگارش اخبار مربوط به پرونده
قاچاق هویدا، متوجه جامعه مطبوعاتی ایران در آن زمان کرده است.^۴

نویسنده با طرح این اتهامات - به قول خودش اثبات نشده - آن هم در حجمی وسیع،
سعی دارد تمام اخبار و گزارشات منعکس در مطبوعات ایرانی را غیر معتبر و ناشی از
نوعی غرض ورزی سیاسی یا «عدم توجه هویدا به باج خواهی روزنامه نگاران» معرفی
کند. بدیهی است با فرض صحت همه ادعاهای میلانی در مورد مطبوعات ایرانی،
هویدا با حضور در مجامع مختلف روشنفکری و با وجود برخورداری از رانت وسیع
قدرت و ثروت که او را به اوج قدرت سیاسی رسانده بودند، کسی نیست که نا آشنا با

۱. همان، ص ۱۲۶.

۲. همان، ص ۱۲۷-۱۲۶.

۳. همان، ص ۱۲۷.

۴. همان، ص ۱۲۸.





انتظار رأفت روشنفکرانه میلانی از دادگاه اسلامی از مسیر حماقت و استعمار می‌گذرد چرا که میلانی خود پیش‌تر پاسخ اشکالش را داده و از هویدا مردی دودوزه‌باز به نمایش گذاشته که به اقتضای منافعش از هر ابزاری - حتی تمسک به دروغ در دفاع از جنایت‌های رژیم شاه - ابائی ندارد و حال انتظار او از دادگاه اسلامی - به عنوان اعتماد و فرصت دادن به موجودی مثل هویدا - چه جایگاهی دارد؟!

این بازی مطبوعاتی باشد و یا فردی دست‌بسته و مظلوم در این عرصه شناخته شود؛ همانگونه که خود نویسنده نیز به این موضوع اذعان دارد که «برخلاف اکثر سیاست‌مداران ایرانی آن زمان که داغ و درفش و دینار را تنها راه اداره مطبوعات می‌دانستند، هویدا به مسئله از زاویه‌ای پیچیده‌تر و مدرن می‌نگریست. می‌دانست که ارباب مطبوعات را چگونه می‌توان راضی نگاه داشت.»^۱

با این وجود حتی اگر نشر دخالت هویدا در موضوع قاچاق را ناشی از توطئه‌ای مطبوعاتی فرض کنیم، که عده‌ای با توسل به درفش و دینار مقدماتش را فراهم کرده بوده‌اند، باز هم هویدا به قول نویسنده با نگاهی مدرن، دست بالا را در

موضوع مطبوعات داشته است. استفاده ابزاری هویدا از مطبوعات - با همین نگاه مدرن به این مقوله - به حد افراط کشیده شده بود و او در اواخر صدارتش به این نتیجه رسیده بود که «برای حل هر مسئله، کافی است آن را در عرصه مطبوعات و افکار عمومی حل کرد.»^۲ او همچنین از طریق توسل به برخی دوستان مطبوعاتی‌اش - مانند ادوارد سابلیه از خبرنگاران نشریه/مومند - «سیاست‌های مورد نظر خود را تقویت می‌کرد و گاه جنگ و جدال‌های سیاسی خویش را از همین راه پیش می‌برد.»^۳

با توجه به این بسط ید در حیطه قدرت سیاسی و مطبوعاتی - به طور توأمان - آیا پذیرفتنی است که هویدا نتواند از پس یک شایعه و اتهام بی‌اساس برآید و پاسخی روشن برای تاریخ داشته باشد؟! ناتوانی هویدا در محو نقش خود در ماجرای پاریس، نشان از واقعیتی روشن و انکارناپذیر دارد که ورود در حیطه ایجاد تردید در چنین واقعیتی، حیثیت سیاسی و مطبوعاتی هر کسی را به مخاطره می‌اندازد.

پرده دیگر نمایشنامه میلانی با هدف رفع اتهام قاچاق، طرح فرضیه‌ای است که در آن جریانی داخلی را طراح یک توطئه پیچیده معرفی می‌کند که خواسته از سرداری و همراهانش انتقام بگیرد و از قضای روزگار پسی هویدا و منصور را به این ماجرا باز کرده

۱. همان، ص ۱۱۸.

۲. همان.

۳. همان.

است. این است که نویسنده در تحریفی روشن، اولین مقاله در این موضوع را به روزنامه حزب مردم منتسب می‌کند و مدعی می‌شود «نخستین باری که اسم هویدا به ماجرا کشیده شد، در مقاله‌ای در شماره ۱۴ بهمن ۱۳۲۵ روزنامه مردم ارگان حزب توده ایران بود.»^۱ او با بیان این موضوع - البته نادرست - بعداً چنین نتیجه می‌گیرد که این مقاله حاصل دشمنی حزب مردم با هویدا بوده، البته به نظر نویسنده «علت واقعی خصومت [روزنامه] مردم با هویدا و منصور نامعلوم است و نویسنده با طرح این مسئله، راه گمانه‌زنی و حدس را به موضوع باز می‌کند: «در این زمینه چاره‌ای جز حدس و گمان نیست.»^۲

او آنگاه در فرضیه‌سازی تاریخی‌اش، «هویدا را به عنوان وجه‌المصالحه و قربانی یک نزاع سیاسی» معرفی می‌کند که در نتیجه دشمنی قوام و سپهبدی - شوهر خاله هویدا و یکی از وزرای کابینه هویدا - با حزب توده، به وقوع پیوسته است. او آنگاه با طرح یک سؤال، اینچنین به تأیید فرضیه‌سازی خود می‌پردازد: «آیا حمله به هویدا در واقع تلاشی برای ضربه زدن به قوام و سپهبدی بود؟»^۳ او آنگاه پاسخ به این سؤال و در واقع رد نظریه خود را منوط به تحقق محال می‌کند و می‌گوید: «تنها زمانی می‌توان جواب این پرسش را به قطع دانست که به آرشیوهای حزب توده و سازمان‌های جاسوسی شوروی دسترسی بتوانیم داشت.»^۴ همان‌طور که مشاهده می‌شود، نویسنده با آوردن چنین تعبیری عملاً امکان قضاوت در مورد نظریه خود را به امری تقریباً تحقق‌ناپذیر منوط کرده است. او برای تردیدناپذیر بودن این نظریه، انتشار خبر دخالت هویدا در موضوع قاچاق در دیگر نشریات ایرانی مانند مجله *خوندنی‌ها*، راه، بازتاب و باز نشر انتشار مقاله روزنامه مردم معرفی می‌کند:

مقاله [روزنامه] مردم را مجله *خوندنی‌ها* تجدید چاپ کرد. در سال‌های بعد، وقتی زمزمه مزمن «گذشته مرموز هویدا» بر سر زبان‌ها افتاد، معمولاً دیگر کسی به سرچشمه اصلی اما مشکوک مقاله، یعنی مردم، اشاره نمی‌کرد و مستند اغلب راویان بعدی داستان، همان مجله نسبتاً معتبر تر *خوندنی‌ها* بود. به دیگر سخن، به تدریج منشأ اصلی مقاله

۱. همان، ص ۱۳۱.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان، ص ۱۳۲.



از خاطره‌ها محو شد.^۱

قضایوت در مورد نظریه تاریخ‌سازانه عباس میلانی اما نه نیاز به حدس و گمان دارد و نه دسترسی به «آرشیوهای حزب توده و سازمان‌های جاسوسی شوروی» را لازم می‌آورد، بلکه با اندک دقت و مطالعه، معلوم می‌شود که طرح او از بنیان، بر باد است. چه اینکه بر طبق اسناد موجود، همزمان با انتشار مقاله روزنامه مردم به تاریخ ۱۴ بهمن، روزنامه کیهان همان روز، به این موضوع به طور مبسوط پرداخته است.^۲ و بعدتر به تاریخ ۱۹ بهمن - همزمان با انتشار خبر در مجله خواندنی‌ها - کیهان در سرمقاله‌ای به قلم عبدالرحمن فرامرزی، با صراحت به توقیف هویدا اشاره کرد و آن را موجب خجالت و ننگ دانست.^۳

نکته دیگری که فرضیه میلانی را زیر سؤال می‌برد، انعکاس خبر مشارکت هویدا در نشریات فرانسوی است که قطعاً اتهامات و احتمالاتی که نویسنده در مورد مطبوعات ایرانی مطرح کرده است، در مورد آنها قابل طرح نیست. به عنوان نمونه ۲۲ سال پس از ماجرای پاریس، و به دنبال سفر هویدا به فرانسه و دیدارش با رئیس‌جمهور این کشور، مجله کاناران شنه نوشت:

امیرعباس هویدا نخست‌وزیر ایران که با ژیسکار دستن رئیس‌جمهور فرانسه [دیدار کرد، فرانسه را خیلی دوست دارد چون او در گذشته دبیر دوم سفارت فرانسه در پاریس بود ولی افسوس که در کار زشت قاچاق مواد مخدر شرکت کرد و او را از فرانسه اخراج کردند.^۴

دلیل دیگر بر رد مدعای تخیلی و فرضیه موهوم میلانی اینکه بر طبق اسناد موجود، هویدا از کسانی است که ارتباط گرمی با روشنفکران چپ داشته و به قول برخی - که میلانی هم به آن اذعان دارد - یک روشنفکر چپ‌گرای غیر قابل اصلاح خوانده می‌شده است. از این نظر به صرف اثبات رابطه هویدا با سران حزب توده، و بدون نیاز به اثبات کمونیست بودن او، نمی‌توان پذیرفت که هویدا این‌گونه مبعوض دوستان صمیمی خود قرار گیرد و توطئه‌ای چنین پیچیده علیه طراحی شود. از تباط صمیمانه هویدا با کمونیست‌های مشهور و نیز نشانه‌های روشنی از ارتباط ارگانیک او با احزاب چپ‌گرا در

۱. همان.

۲. رک: کیهان، ۱۴ بهمن ۱۳۲۵؛ به نقل از نیمه پنهان؛ سیمای کارگزاران فرهنگ و سیاست، ج ۱۴ (امیرعباس هویدا)، دفتر پژوهش‌های کیهان، ص ۳۶.

۳. نیمه پنهان، همان؛ خسرو معتضد، هویدا، سیاست‌مدار پیپ، عصا و گل/ارکید، تهران، البرز، ۱۳۸۶.

۴. خسرو معتضد، همان، ص ۳۳۳.

آیا از اینکه دادگاه اسلامی مقهور مکر این سیاست مدار کهنه کار نشده و فرصت فریب کاری مجدد به او نداده که با چوب زدن به مرده - بخوانید شاه و رژیم او - و با راهبرد فرار به جلو، هم خود را برهاند و هم معتمد حکومت اسلامی شود، باید هویدا را «قربانی نقض حقوق بشر اسلامی» دانست و محاکمه و مرگ او را «ترور انقلابی» نامید، که معنای روشنش ظالم بودن حکومت اسلامی و مظلومیت هویدا باشد!

انتشار یادداشت‌های پاریس - به سال ۱۳۴۵ - رانسانه نجابت و دوراندیشی هویدا می‌پندارد و معتقد است «[هویدا] می‌خواست با سکوت خود، سدی در برابر آوار شایعات بر آورد.»^۲

نویسنده با مسکوت گذاشتن تکذیبیه غیر قابل پذیرش هویدا، در تبرئه خودش، سانسور و سکوت هویدا را دلیلی بر اثبات بی‌گناهی او می‌گیرد و دادگاه انقلاب را به واسطه گنجاندن اتهام قاچاق ارز و مواد مخدر، در کیفرخواست هویدا، به بدترین شکل ممکن تقبیح و تنقیص می‌کند. آیا به راستی اگر میلانی را بر کرسی قضاوت بنشانیم، می‌تواند از چنین اتهام روشنی چشم ببوشد و آن را حتی در کیفرخواست هم نیاورد؟ آیا اساساً سکوت و سانسور فردی مانند هویدا، می‌تواند دلیل بر براءت او از انواع اتهامات باشد؟ معلوم نیست نویسنده در کدامین محکمه، چنین رویه غیر عاقلانه‌ای را برای اثبات بی‌گناهی افراد سراغ دارد که آن را سنجه عدالت دادگاه انقلاب معرفی می‌کند!

۴. کاربست یک تئوری ادیبانه در تاریخ‌نگاری

یکی از مسائل مهمی که در نقد کتاب معمای هویدا/ باید مدنظر قرار گیرد، سبک و روش نگارش کتاب و نوع نگاه نویسنده به مقوله‌های تاریخی است. باید دید آیا نویسنده اساساً در نگارش کتاب معمای هویدا، به دنبال نوعی تاریخ‌نگاری بوده است یا اثر او را

ایران، در منابع مختلفی طرح شده است؛ از جمله می‌توان به خاطرات نورالدین کیانوری -^۱ دبیر کل حزب توده ایران - انور خامه‌ای^۲ و احسان طبری از اعضای مشهور این حزب، اشاره کرد. از این حیث حتی اگر چپ‌ها توطئه‌ای هم در سر داشته‌اند، قطعاً باید هویدا از این قاعده مستثنا می‌شد!

آخرین مستمسک میلانی در اثبات بی‌گناهی هویدا، طرح توأمان «مظلوم‌نمایی» و «تحریف تاریخی» است. به گونه‌ای که نویسنده با ادعایی غیر واقعی، سکوت هویدا در نقل خاطرات مربوط به ماجرای پاریس و مسکوت گذاشتن آن در



۱. نورالدین کیانوری، خاطرات نورالدین کیانوری، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۱، ص ۳۸۰.

۲. انور خامه‌ای، پنجاه نفر و سه نفر، تهران، هفته، ۱۳۶۳، ص ۱۱۲.

۳. عباس میلانی، همان، ص ۱۳۴.



میلانی با همه ادعای سعی‌اش در بی‌طرفی، غیر جهت‌دار و بی‌غرض نویسی، نتوانسته است از دامن این خشونت خاص «زندگی‌نامه‌نویس‌ها» فرار کند و این خشونت و قساوت او را وادار کرده که مظلومان انقلابی و شهدای نهضت اسلامی را نه بشر بداند و نه واجد حقوق خاص و از دیگرسو، ناقض ۱۳ساله حقوق مردم ایران و مدافع جنایت‌های رژیم شاه در صحنه بین‌المللی را مظلوم و «قربانی نقض حقوق بشر اسلامی» بنامد!

باید نمونه‌ای از یک گونه ادبی نامید نه کتابی تاریخی. این موضوع وقتی اهمیت می‌یابد که توجه داشته باشیم این اثر توسط محققین و تاریخ‌پژوهان معاصر، فراوان در نگارش آثار تاریخی استفاده شده است.

عباس میلانی در بیان علت استفاده‌اش از معلومات پراکنده پیرامونی شخص موضوع زندگی‌نامه - که گاه بی‌اطلاع خود شخصی که موضوع آن زندگی‌نامه است، به کار بسته می‌شود - توجه زندگی‌نامه‌نگار به همه جوانب زندگی فرد را امری ضروری می‌داند که در تحقق آن، می‌توان به پس‌زمینه شخصیت افراد دست یافت:

تدوین یک زندگی‌نامه به تلاش در جهت یافتن طرح و گره‌ای می‌ماند که اغلب، بی‌اطلاع خود شخصی که موضوع آن زندگی‌نامه است، در پس هستی‌اش رخ می‌نماید. پیش‌شرط این‌گونه روایت، پذیرفتن این فرضیه است که هر رخداد زندگی، هر چقدر هم که بی‌ارزش بنماید، از اهمیت و معنایی برخوردار است.

وی در توضیح تئوری مطلوب خود در زندگی‌نامه‌نویسی، تلویحاً کتابش را نمونه‌ای از «زندگی‌نامه‌نویسی به سان یک نوع ادبی» برمی‌شمارد و اظهار می‌کند:

در واقع یکی از مخاطرات زندگی‌نامه‌نویسی، به سان یک نوع ادبی، دقیقاً در همین نکته نهفته است. همین جاست که به این وسوسه دچار می‌توان شد که هیچ رخداد و هیچ گفتاری را گذرا و تصادفی ندانیم. همه چیز را معنادار بیانگاریم.^۱

نویسنده خود بهتر می‌داند که پذیرش چنین رویه‌ای می‌تواند به دخالت دادن برداشت‌های شخصی و موهومات ذهنی نویسنده در زندگی‌نامه‌نویسی بیانجامد و از دیگرسو، به واسطه فاصله گرفتن از مستندنگاری به اعتراض و طعنه محققین واقع‌نگر منجر شود. این است که او در بخش دیگری از سخنانش، از قول نیچه، زندگی‌نامه‌نویسی



را نوعی «بیماری نظری» می‌خواند و «تأویل‌ها و تقلیل‌ها»یی که در این روش اتفاق می‌افتد را امری اجتناب‌ناپذیر می‌داند که در نهایت «دن کیشوت‌وار جلوه می‌کند». وی با این بیان به طور ضمنی، به برخی از اشکالات این نوع ادبی اشاره می‌کند و بر این باور است که گرچه زندگی‌نامه‌نویسی - به سان یک نوع ادبی - در نهایت به اسطوره‌سرایی منجر می‌شود و «دن کیشوت‌وار جلوه می‌کند»، ولی «برای درک دست‌کم بخشی از پیچیدگی‌های آن عرصه یکسره بیگانه‌ای که «انسان دیگر» است»، گریزی از گرایش به این روش نیست.

بازخوانی عین‌تعبیر او در این موضوع، حتماً خالی از لطف نیست:

در حقیقت زندگی‌نامه‌نویسی بخشی از همان مقوله‌ای است که نیچه آن را «بیماری نظری» می‌نامد؛ یعنی تلاش ناکام انسان‌ها برای تقلیل جریان سیال و به‌غایت پیچیده هستی انسان به الگوها و ساخت‌هایی که مأنوس ذهن ما هستند. گرچه این تلاش‌ها دن کیشوت‌وار جلوه می‌کنند، اما برای درک دست‌کم بخشی از پیچیدگی‌های آن عرصه یکسره بیگانه‌ای که «انسان دیگر» است، چاره‌ای جز همین تأویل‌ها و تقلیل‌ها نداریم.^۱

میلانی به مدد این تئوری ادیبانه و با تمسک به برخی علائق ادبی هویدا به طرز رازگونه‌ای از او شخصیتی پارادوکسیکال معرفی می‌کند و در پی القای آن است که «در مورد هویدا نیز انگار هم در دوران جوانی، هم در بقیه دوران حیات یکسره سیاسی او، با دو شخصیت سخت متفاوت روبه‌رو هستیم...»^۲

نویسنده پس از بیان نوع نگاهش به مقوله زندگی‌نامه‌نویسی، به کار بست این نگاه در نگارش زندگی‌نامه هویدا می‌پردازد. او در ضمن نقل و قول مهمی از هویدا، به جای ریشه‌یابی این نوع اظهار نظرها، با تحلیلی ادیبانه، تناقض موجود در سخنان هویدا را به شخصیت متناقض‌نمای او برمی‌گرداند. به گفته نویسنده، هویدا کسی بود که:

با تشکیل دادگاهی برای رسیدگی به جرایم شاه مخالفت می‌کرد چون می‌گفت: «مستتر در چنین دادگاهی، فرضیه امکان بی‌گناهی شاه است.» او هم او [بود که می‌گفت]: «برای تثبیت نظام جمهوری، قتل شاه ضروری است.»^۳

۱. همان.

۲. همان، ص ۶۸.

۳. همان.



پیش از ورود به محتوای کلام منقول از هویدا و بیان نکات فراوان قابل ذکر در این مورد، منبع نقل و قول و صحت انتساب چنین جملاتی به هویدا سخت مورد تردید است؛ چه اینکه همراهی و وفاداری وی به پهلوی دیکتاتور و شکاک امری غیر قابل انکار است و اگر نه چنین بود، وی نمی توانست ۱۳ سال بر کرسی صدارت ایران تکیه زند و از این روی نمی توان باور کرد که هویدا چنین سخنانی را - در خلوت و جلوت - در دوران صدارت بر زبان آورده باشد. اگر وی بعد از دستگیری و زندان ساختگی و عزل از مناسب دولتی نیز چنین اظهار نظری کرده باشد، نمی توان آن را به عنوان سخنی صادقانه از هویدا پذیرفت و آن را در تحلیل های تاریخی وارد کرد؛ چرا که هویدا در چنین فضایی مانند هر ورشکسته سیاسی دیگر در پی بقای حیات سیاسی یا تسویه حساب با رژیم می که همه مناصب را از او گرفته است ممکن است هر حرفی بر زبان آورد یا به هر مستمسکی دست یازد. مشابه چنین رویه ای را در سخنان بنی صدر به روشنی می بینیم. ورود در صف انقلابیون و فرار از محاکمه نیز انگیزه احتمالی دیگری است که می تواند منشأیی برای چنین اظهار نظری تلقی شود. هر چه هست اولاً انتساب این سخنان به هویدا سخت مورد تردید است و نیاز به اثبات دارد، ثانیاً زمان چنین اظهار نظری مشخص نیست تا بتوان قرائن کلامی و فضای بیانی را برای فهم بهتر سخن مورد تدقیق قرار داد. ثالثاً با توجه به قرائن موجود و استدلال ها و احتمالات فوق الذکر این سخن - حتی در صورت صحت انتساب به هویدا - قابل استناد در یک تحلیل تاریخی نیست.

از این گذشته، در صورتی که عنصر «متناقض نمایی مدنظر میلانی» را در شخصیت هویدا اثبات و یافت نکنیم، معنای این سخنان از نگاه تاریخی، درس آموز و آمیخته با لوزم سیاسی و تاریخی فراوان است؛ اگر انتساب این سخنان به هویدا درست باشد، طبق مبنای فکری هویدا، از طرفی تشکیل دادگاه محاکمه هویدا - که میلانی در موارد متعدد، روش محاکمه در آن را غیر عادلانه و غیر حقوق بشری می شمارد - هم باید امری لغو و غیر مجاز باشد چرا که «مستتر در چنین دادگاهی، فرضیه امکان بی گناهی هویدا» بوده است و از دیگر سو، به همین مناسبت می توان بدون محاکمه هم حکم به ضرورت قتل شاه - و ایادی او از جمله هویدا - داد؛ حتی اگر کشتن این افراد با هدفی مانند «تثبیت نظام جمهوری» باشد! پس نویسنده با آنکه خواسته هویدا را - به خاطر سخنان خوشونت آمیز و بی مبنایش - از محکمه تاریخ نجات دهد، اما به توالی فاسدهای متعدد این جملات، بی توجه بوده و فراموش کرده که سخنان اینچنینی، اساساً با تمسک به یک تئوری ادبی و ارایه تصویری متناقض نما از هویدا، قابل روتوش و توجیه پذیر نیست.

ضمن آنکه این سخنان معلوم می‌کند هویدا به عنوان مدافع حقوق بشر ایران در خلوت! و مدافع پرونده حقوق بشر رژیم شاه در جلوت، در صورت بسط ید، تا چه اندازه می‌توانسته بی‌مبنا و غیر حقوق بشری - آن هم با رئیس سابقش - رفتار کند! شاید برخی را باور بر آن باشد که هویدا برای فرار از مهلکه به واگویی چنین جملاتی روی آورده است اما این تحلیل با دیگر سخنان نویسنده سازگار نیست، آنجا که به ماجرای مصاحبه جنجالی اکرانت با هویدا اشاره می‌کند که چندین بار کوشیده بود هویدا را به انتقاد از شاه وادارد.

نویسنده می‌گوید هویدا، به رقم اینکه می‌دانست انتقاد از شاه، حکام جدید را سخت خوش خواهد آمد، هرگز تمکین نکرد.^۱ با وجود این دادگاه عدل اسلامی - که این همه مورد هجمه روشنفکران غرب‌گرا و طرفدار شاه است - نسبت به هویدا خیلی سعه صدر نشان داده که هم به محاکمه رسمی هویدا پرداخته است، و هم این محاکمه را به قصد اجرای عدالت و اقامه حقوق مردم مظلوم و نه صرفاً برای هدف مضحکی مانند «تثبیت نظام جمهوری» انجام داده است. از همه این مطالب که بگذریم، دو جمله مذکور که از هویدا نقل شده، در یک نگاه اصلاً با هم تعارض نداشته، واگویی یک سخن واحد است و آن اینکه در جمله نخست، هویدا شاه را کسی می‌داند که از نظر او هیچ‌گونه احتمالی برای فرار از اتهاماتش نباید در نظر گرفت و او حتماً و قطعاً محکوم است و نه یک متهم لابه شرط که احتمال تبرئه‌اش وجود دارد، و در جمله دیگر این سخن را با زبان تصریح و تجری، بازگو کرده، حکم شاه را از قتل کمتر نمی‌داند.

شاید از منظر میلانی، جمله دوم به منزله حمایت هویدا از نظام و خیانت به شاه است اما با دقت به کلام، متوجه می‌شویم وی در جمله نخست هم در واقع با مخالفتش با تشکیل دادگاه برای شاه، چنین رویه‌ای را پیموده و جهت هر دو جمله هویدا یک چیز است. با وجود این مشخص می‌شود نویسنده نقطه تناقض و تعارض جملات هویدا را - که به عقیده وی نمودی از شخصیت دوگانه اوست - مشخص نکرده است.

۵. اخلاق، سیاست و شخصیت دوگانه هویدا به روایت میلانی

هویدا و دفاع از پرونده حقوق بشری پهلوی

دفاع عجیب هویدا از اعمال قرون وسطائی رژیم شاه، آن هم در مواجهه با رسانه‌های غربی و مدافعان حقوق بشر بین‌المللی چنان پررنگ است که عباس میلانی را یارای انکار

۱. همان، ص ۴۳.





آن نیست، اما پس از تأیید این دفاع ناجوانمردانه، سعی در توجیه آن می‌کند؛ «هویدا» در بسیاری از موارد ناچار بود از پرونده رژیم در زمینه حقوق بشر دفاع کند. گرچه کار چندان دل‌پذیری نبود، اما او در این عرصه، تزئین ویتترین رژیم بود.^۱ میلانی آنگاه در بیانی واضح‌تر به تشریح نحوه دفاع هویدا از «پرونده حقوق بشری رژیم شاه» می‌پردازد و آن را وظیفه‌ای می‌شمارد که هویدا «با ولعی تمام» به انجام آن اهتمام داشته است:

وظیفه‌اش را با ولعی تمام انجام می‌داد. پرسش‌های مربوط به آزادی بیان و خفقان در ایران را اغلب به مدد احکامی کلی و توخالی در باب فقدان دموکراسی واقعی در غرب پاسخ می‌گفت. بارها این قول سخت قالبی شاه را تکرار می‌کرد که نظام سیاسی ایران از سرشتی ویژه برخوردار است. شاه بارها گفته بود که معیارهای متعارف حقوق بشر در برابر سنت دیرین عشق و وفاداری مردم ایران به مقام سلطنت رنگ می‌بازد. هویدا هم، به تاسی از شاه، اغلب به رغم آن چه در خلوت می‌گفت و می‌دانست، در جلوت فقدان حقوق بشر در ایران را انکار می‌کرد.^۲

همان‌طور که مشاهده می‌شود، هویدا دفاع از جنایت‌های رژیم شاه را به عنوان یک تکلیف و وظیفه، با ولعی تمام انجام می‌داده، و در این کار به فرافکنی‌های مختلفی می‌پرداخته که در آنها از «احکامی کلی و توخالی» مدد می‌جسته است! فرافکنی‌هایی که گاه با نقد وضعیت دموکراسی در غرب همراه بوده و گاه واگویه کلیشه‌ای و بی‌منشأیی از شاه مملکت بوده، و گاهی دیگر با نوعی نفاق سیاسی همراه بوده که در راستای آن هویدا دانسته‌های واقعی خود را پنهان می‌داشته و موضعی بر خلاف واقع اتخاذ می‌کرده و به عبارت دیگر به دروغ متمسک می‌شده است.

آنچه در بازخوانی این بخش از کتاب اهمیت دارد، پرهیز روشنفکرانه میلانی از دفاع صریح از عملکرد هویداست و در عوض او سعی کرده که هویدا را در شرایط اضطرار و قرار گرفتن در کار انجام شده قرار دهد و از او شخصیتی دلسوز نمایش دهد که گاهی در خلوت‌ها بر خلاف موضع آشکارش، به اعتراض و انتقاد از رژیم شاه - که خود شخص دوشم بود - می‌پرداخته است!

ادعایی که با اثبات آن هویدا به جای قرار گرفتن در موضع اتهام، پاسخ‌گویی و حتی

۱. همان، ص ۴۱.

۲. همان، ص ۴۲-۴۱.

انحراف دینی و اخلاقی هویدا به نادیده گرفتن فروعات فقهی و ارتکاب فسق و فجور، محدود نبود، بلکه در حیطه عقاید نیز نمودی جدی داشت. تا آن پایه که هویدا با هضم شدن در افکار ضد دینی «ولتر» و «نیچه»، مانند آنها به دین به عنوان یک لکه ننگ نگاه می کرد که باید از میان برداشته شود

محاكمه در مورد جنایت هایش، به جایگاه یک اصلاح گر دلسوز اجتماعی و سیاسی ارتقا می یابد، رویه ای که شخص هویدا نیز در نشست های مطبوعاتی قبل از محاكمه و نیز در هنگام حضور در دادگاه به آن تمسک می ورزد و مدام سعی می کند شخص شاه را تنها عامل وقوع جنایت های مختلف معرفی کند و خود را اساساً از هر نوع اتهامی مبرا شمارد.

در روایت هنرمندانه میلانی، صدارت ۱۳ ساله

هویدا و حضور او به عنوان دومین مرد مقتدر ایران - بعد از شاه - به آسانی نادیده گرفته می شود و با رویه ای هنرمندانه تر «رژیم شاه» امری انتزاعی و به عنوان مقوله ای غیر از شخص هویدا - یعنی اصلی ترین کار گزار آن بعد از شاه - معرفی می شود! و انگار که هویدا نه نخست وزیر شاه بوده و نه جزئی از رژیم او! اگر به این رویه روی آوریم، البته هم هویدا را نه تنها نباید محاكمه کرد که باید از او تقدیر هم به عمل آورد و آنگاه است که هر صاحب عقل پرسش گری از خویش می پرسد آیا با پذیرش این قانون مضحک - که در آن شخصی چون هویدا با سوابق سوء انکارناپذیرش که در بدترین آنها وی به دفاع از جنایت های رژیم شاه پرداخته است، تبرئه می گردد - اصلاً چه جای محاكمه و چه جای جرم و مجرم شناسی باقی می ماند؟! آیا به این مناط می توان هیچ بنی بشری را مجرم دانست؟ بی مبنا بودن نگاه میلانی - که در راستای ادعای هویدا در دادگاه مبنی بر مجرم نبودن و مقصر دانستن شاه است - وقتی روشن می شود که او محاكمه هویدا توسط دادگاه عدل اسلامی را به عنوان نقض حقوق بشر می داند و هویدا را «قربانی نقض حقوق بشر نظام اسلامی»^۱ می شمارد. او به صرف اینکه هویدا راغب بوده «موارد نقض حقوق بشر [در رژیم پهلوی] را بر شمرد و ابعاد استبداد شاه مخلوع را باز گو کند» و یا «سودای حمله به فساد رژیم سابق»^۲ را در سر داشته است، از پیش خود هویدا را تبرئه کرده و به اصطلاح از پرونده حقوق بشری او دفاع کرده است؛ دفاعی مانند دفاع هویدا از پرونده حقوق بشری شاه، با همان اسلوب ها و ابزارها!

انتظار رافت روشنفکرانه میلانی از دادگاه اسلامی از مسیر حماقت و استحمار

۱. همان، ص ۴۲.

۲. همان.





به روایت عباس میلانی، موضوع تشکیل دولت یهودی (صهیونیستی) در سرزمین فلسطین، یکی از بحث‌های رایج جمع دوستانه هویدا بود که در آن، «هویدا از جمله اقلیت کوچکی بود که از ایجاد چنین دولتی طرفداری می‌کرد. می‌گفت این تنها پادزهر سامی ستیزی تاریخی است.» میلانی از گرایش عمیق هویدا به دولت اشغال‌گر اسرائیل پرده برمی‌دارد و از ریشه‌یابی چنین گرایشی طفره می‌رود. او پیش‌تر سعی کرده بود، هویدا را از اتهام بهایی بودن و بهائیت را از اتهام سیاسی بودن و صهیونیستی بودن تبرئه کند، نمی‌تواند به توجیه قابل‌پذیرشی در مورد عادی بودن این گرایش هویدا، به دست دهد. از این رو، وی دفاع شدید هویدا از شکل‌گیری دولتی یهودی در فلسطین را موضوعی برخاسته از مباحثات روشنفکرانه تلقی می‌کند و می‌گذرد

می‌گذرد چرا که میلانی خود پیش‌تر پاسخ اشکالش را داده و از هویدا مردی دودوزه‌باز به نمایش گذاشته که به اقتضای منافعش از هر ابزاری - حتی تمسک به دروغ در دفاع از جنایت‌های رژیم شاه- ابائی ندارد و حال انتظار او از دادگاه اسلامی - به عنوان اعتماد و فرصت دادن به موجودی مثل هویدا - چه جایگاهی دارد؟! آیا از اینکه دادگاه اسلامی مقهور مکر این سیاست‌مدار کهنه‌کار نشده و فرصت فریب‌کاری مجدد به او نداده که با چوب زدن به مرده - بخوانید شاه و رژیم او - و با راهبرد فرار به جلو، هم خود را برهاند و هم معتمد حکومت اسلامی شود، باید هویدا را «قربانی نقض حقوق بشر اسلامی» دانست و محاکمه و مرگ او

را «ترور انقلابی»^۱ نامید، که معنای روشنش ظالم بودن حکومت اسلامی و مظلومیت هویدا باشد!

میلانی خود نقد روش زندگی نامه‌نویسی به سبک خویش را - وقتی که زبان به انتقاد از اکرانت می‌پردازد - به بهترین وجه ممکن بیان کرده است؛ او می‌گوید: «اندکی قساوت و تهرنگی از خشونت، هر دو جزئی جداناپذیر از جوهر کار یک خبرنگار (و یک زندگی‌نامه‌نویس) اند».

این است که میلانی با همه ادعای سعی‌اش در بی‌طرفی، غیر جهت‌دار و بی‌غرض‌نویسی، نتوانسته است از دامن این خشونت خاص «زندگی‌نامه‌نویس‌ها» فرار کند و این خشونت و قساوت او را وادار کرده که مظلومان انقلابی و شهدای نهضت اسلامی را نه بشر بدانند و نه واجد حقوق خاص و از دیگر سو، ناقض ۱۳ ساله حقوق مردم ایران و مدافع جنایت‌های رژیم شاه در صحنه بین‌المللی را مظلوم و «قربانی نقض حقوق

بشر اسلامی» بنامد!

فساد و فریب، فصل انفصال ناپذیر در زندگی هویدا

گرایش و علاقه عجیب هویدا به مشروبات الکلی، نمود شخصیتی لاقید از اوست که در موارد مختلفی از کتاب *معمای هویدا* به آن اشاره رفته است؛ هم‌پایاله بودن او با صادق چوبک - نویسنده ضد دین و دوست صمیمی هدایت - و گرایشش به انواع مشروبات الکلی، چیزی است که به قول میلانی تا آخر عمر با هویدا همراه بود. «هویدا همه عمر به صرف مشروبات الکلی علاقه داشت.»^۱ و «سنت مشروب‌خوری با چوبک تا پایان دوران صدارت هویدا، ادامه داشت.»^۲

آنچه نباید مغفول افتد اینکه انحراف دینی و اخلاقی هویدا به نادیده گرفتن فروعات فقهی و ارتکاب فسق و فجور، محدود نبود، بلکه در حیطة عقاید نیز نمودی جدی داشت. تا آن پایه که هویدا با هضم شدن در افکار ضد دینی «ولتر» و «نیچه»، مانند آنها به دین به عنوان یک لکه ننگ نگاه می‌کرد که باید از میان برداشته شود. و همین اظهار نظرهای هویدا در جمع دوستان گرمابه و گلستانش موجب شده بود که برخی از آنها مانند چوبک، هویدا را «خدانشناسی قطعی» بشمارند.^۳ موضوع دشمنی با دین و مذهب‌ستیزی هویدا، پیرایه‌ای نیست که - به قول کلیشه‌ای میلانی در جای جای کتاب - منتقدانش به او منتسب کرده باشند و آنقدر در زندگی و سخنان هویدا مشهود است که نویسنده متعصبی مثل میلانی هم با توجیه یا انکار آن، حیثیت علمی‌اش را به تاراج نمی‌گذارد و از بیان قول معروف هویدا در مورد دین نمی‌گذرد که می‌گفت:

از مذاهب رسمی نفرت دارد... به گمان او، مذاهب در طول تاریخ، نقشی منفی بازی کرده‌اند. خرافات و جهل و روانداری فکری مهم‌ترین ارمغانشان برای انسانیت بوده است.^۴

با وجود چنین اندیشه‌های ضد مذهبی در هویدا، او با رفتاری ریاکارانه و دوگانه، خود را فردی مذهبی جلوه می‌داده است. با کمال تعجب می‌بینیم به رغم دین‌ستیزی صریح و البته پنهان هویدا، تظاهر او به دین‌داری در مجامع عمومی، رویه‌ای عمومی و فریبنده است. به بیان میلانی با آنکه «در جامعه و فرهنگی که عمیقاً مذهبی بود، او به میزان به راستی حیرت‌آوری از هر گونه دلبستگی مذهبی فارغ بود.»، اما «... در دوران صدارتش،

۱. همان، ص ۱۰۸.

۲. همان، ص ۱۰۹.

۳. همان.

۴. همان.





بر اساس مستندات موجود - که عباس میلانی نیز آن را تأیید کرده است - در حالی که هویدا مدرکی بالاتر از لیسانس دانشگاه بروکسل نداشته است، به گزاف‌گویی در مورد مدرک تحصیلی‌اش می‌پرداخت و به عنوان نمونه، «به یکی از منشی‌های دفترش، سعیده پاکروان، گفته بود که، «رساله دکترای خود را درباره پانائیت استراتی» نوشته است!»^۱

تظاهر به دین‌داری می‌کرد و دست کم در ظاهر، مناسک مذهبی را به اجرا درمی‌آورد.^۱ با این تصریح میلانی به موضوع ریاکاری هویدا، و با توجه به راهبرد و رویه پنهان‌کاری در فرقه بهائیت، مشخص می‌شود که هویدا با هدف انحراف افکار عمومی و به منظور فرار از فشارهای علما و مردم، دست به دامن تظاهر به انجام مناسک دینی مانند حج و نماز و... می‌شده است. البته نویسنده برای آنکه پروژه ریاکارانه هویدا در ضدیت با مذهب در واقع و گرایش به مذهب در انظار عمومی، ماهیتی مکتوم و تاریخی پیدا کند،

و از دیگر سو برای آنکه انتساب هویدا به بهائیت همچنان مورد تردید باقی بماند، مدعی می‌شود که حملات هویدا به مذاهب و ادیان شامل بهائیت هم می‌شده است:

[هویدا] در حملاتی که به مذهب می‌کرد، بهائیت و تشیع، مسیحیت

و یهودیت را همه به یک چوب می‌راند.^۲

این سؤال قابل طرح است که اولاً بدگویی هویدا به بهائیت در کدام سند مکتوب یا شفاهی منعکس شده است؟ چرا نویسنده که ظاهراً بنا دارد همه حرف‌هایش را مستند به نوشته یا مصاحبه‌ای کند، در این موضوع حتی به مصاحبه فریدون هویدا هم استناد نمی‌دهد؟ از این گذشته، نویسنده نیز مانند مروجین بهائیت، به این سؤال تاریخی پاسخ نداده که بهائیت به چه مناط و ملاکی در کنار شرایع آسمانی و ادیان ابراهیمی قرار گرفته و تحت عنوان «مذهب» مورد حملات هویدا واقع شده است. گذشته از دو مسئله پیش گفته، مگر نه آنکه بهائیت - به ادعای همه مروجان این فرقه - آئینی جهانی و حاصل نوعی نواندیشی دینی روشنفکرانه است؟ اگر این سخن درست است پس به واقع نه هویدا - حتی فارغ از وابستگی اعتقادی - به بهائیت حمله می‌کرد و نه میلانی می‌بایست به نقل این داستان بپردازد و بهائیت را در کنار مذاهب دیگر بیاورد، پس نکته‌ای که باقی می‌ماند، این تسامح و تغافل خودساخته است که از یک سو بهائیت را در شمار ادیان بشمارند و از دیگر سو، هویدا را شخصی مخالف و منتقد بهائیت بنمایانند که در نتیجه

۱. همان.

۲. همان.

این هر دو، تقویت بهائیت و تبرئه تاریخی یک بهایی، حاصل می‌شود که به نظر می‌رسد برای نویسنده کتاب *معمای هویدا*، به شدت مطلوب است.

دوگانگی و دروغ در روش سیاسی هویدا

دوگانگی رفتاری و دروغ، عامل انفصال ناپذیر سیره سیاسی هویدا است، به گونه‌ای که رد پای خلاف‌نمایی و دروغ‌گویی را در موضوعات مختلفی از زندگی هویدا می‌توان سراغ کرد. یکی از مهم‌ترین مصادیق چنین رویه‌ای، در مناقشه بر سر مدرک تحصیلی هویدا رخ می‌نماید. بر اساس مستندات موجود - که عباس میلانی نیز آن را تأیید کرده است - در حالی که هویدا مدرکی بالاتر از لیسانس دانشگاه بروکسل نداشته است،^۱ به گزاف‌گویی در مورد مدرک تحصیلی اش می‌پرداخت و به عنوان نمونه، «به یکی از منشی‌های دفترش، سعیده پاکروان، گفته بود که، «رساله دکترای خود را در باره پانائیت استراتی» نوشته است.»^۲ این رویه در آثار دیگری - به قلم طرفداران و همفکران هویدا - نیز دنبال شده که در مهم‌ترین آنها، در کتاب *نخبگان/یران* چاپ سال ۱۳۴۴، ادعا شده است هویدا دارای مدرک فوق لیسانس «علوم سیاسی و اقتصاد» از دانشگاه بروکسل و مدرک دکترای رشته تاریخ از دانشگاه پاریس بوده است که خود میلانی نیز صحت این ادعا را با تردید مواجه می‌کند.



عوام فریبی هویدا

۱. همان، ص ۱۰۴.

۲. همان، ص ۱۰۵.



هویدا و حمایت از تشکیل دولت یهودی در فلسطین

به روایت عباس میلانی، موضوع تشکیل دولت یهودی (صهیونیستی) در سرزمین فلسطین، یکی از بحث‌های رایج جمع دوستانه هویدا بود که در آن، «هویدا از جمله اقلیت کوچکی بود که از ایجاد چنین دولتی طرفداری می‌کرد. می‌گفت این تنها پادزهر سامی‌ستیزی تاریخی است.»^۱ نویسنده با ذکر این عبارات، از گرایش عمیق هویدا به دولت اشغال‌گر اسرائیل - آن هم از نخستین روزهای تأسیس و حتی پیش از آن - پرده برمی‌دارد و از ریشه‌یابی چنین گرایشی طفره می‌رود. نویسنده که پیش‌تر سعی کرده بود، هویدا را از اتهام بهایی بودن و بهائیت را از اتهام سیاسی بودن و صهیونیستی بودن تبرئه کند، نمی‌تواند به توجیه قابل‌پذیرشی در مورد عادی بودن این گرایش هویدا، به دست دهد. از این رو، وی دفاع شدید هویدا از شکل‌گیری دولتی یهودی در فلسطین را موضوعی برخاسته از مباحثات روشنفکرانه تلقی می‌کند و می‌گذرد.

هویدا؛ از بیگانه‌گرایی افراطی تا میهن‌پرستی ریاکارانه

علاقه افراطی هویدا به فرهنگ غرب که به روایت نویسنده کتاب، «او نیز مانند پدر بزرگش به فرنگ دلبستگی خاصی داشت»،^۲ چیزی نیست که در تحلیل شخصیت هویدا به سادگی بتوان از کنار آن گذشت. غرب‌گرایی افراطی هویدا تا آن پایه نمود دارد که حتی همسرش لیلا امامی نیز در بیانی طعنه‌آمیز، می‌گوید: «هویدا برای ایرانی‌ها زیاده از حد اروپایی بود.»^۳

این غرب‌دوستی افراطی، وقتی در تحلیل کارنامه سیاسی هویدا اهمیت تمام می‌یابد که بدانیم او از سویی «در باب اهمیت تاریخی فرهنگ غرب و نیز کم و کیف کاربرد تجربه اروپا در ایران دست‌خوش توهم بود»^۴ که مسلماً همین توهم روشنفکرانه - آن هم در کسی که ۱۳ سال بر کرسی صدارت ایران تکیه زده - موجبات نیل روزافزون سیاست‌های کلان‌حکومتی به سوی غرب بود، و از دیگر سو هویدا در ردای نخست‌وزیری پهلوی، و بر کرسی صدارت، در ژستی کاملاً میهن‌پرستانه با مردم مواجه می‌شود که می‌توانیم آن را «مصادق نوعی تظاهر و ریاکاری سیاسی، در دوران صدارتش بنامیم.»^۵ اشاره صریح به این دوگانگی رفتاری هویدا در پنهان کردن میزان شیفتگی‌اش به غرب - و خصوصاً

۱. همان، ص ۶۵.

۲. همان، ص ۷۶-۷۵.

۳. همان، ص ۷۱.

۴. همان، ص ۷۹.

۵. همان، ص ۷۶.



فرانسه - یکی از نکات برجسته و قابل تأمل کتاب عباس میلانی است. نویسنده وقتی که در بازخوانی اندیشه‌های فکری و رفتارهای سیاسی هویدا موفق به حل و فصل تناقض رفتاری هویدا با اندیشه‌های عمیق او نمی‌شود، در بیانی پر اهمیت، بر این ریاکاری و دوگانگی سیاسی، صحنه می‌گذارد و می‌گوید:

[هویدا] در خاطرات و سخنرانی‌های دوران صدارتش، هرگز فرهنگ ایران و زبان فارسی را تحقیر نکرد. در واقع، در واپسین سال‌های حیاتش، از سویی در جلوت، منادی نوعی ناسیونالیسم سرسخت بود و به کرات وجوه برجسته و متمایز فرهنگ ایران را می‌ستود، و از سویی دیگر، در خلوت کماکان سودای همان اروپایی را در سر داشت که در دوران مدرسه فرانسوی‌ها در بیروت در ذهنش نقش بسته بود.^۱

پیش‌تر به نمونه مهم دیگری از این دوگانگی سیاسی در عملکرد هویدا در موضوع دفاع او از پرونده حقوق بشری رژیم شاه، توسط نویسنده پرداخته شده بود که در نتیجه آن معلوم می‌شود دوگانگی نوعی رویه در زندگی سیاسی هویدا بوده که حتی نویسندگان علاقه‌مند به هویدا - مانند میلانی - نیز تلاشی در انکار آن نمی‌کنند یا نمی‌توانند تلاشی در این جهت داشته باشند!

فعالیت‌های چپ‌گرایانه هویدا

نویسنده کتاب *معمای هویدا* پس از ذکر سوابق چپ‌گرایانه هویدا، دوستی او با برخی مهاجرین چپ‌گرای ایرانی و مطالعه آثار مارکس، به علاوه حضور در مدرسه‌ای که مدیریتش به عهده کمونیستی با سابقه بود، را موجب شهرت وی به «روشنفکر کافه‌نشین چپی»^۲ می‌داند. وی در ادامه با تعبیری ادیبانه و خالی از هر نوع استناد مکتوب یا شفاهی، اتهام گرایش به کمونیسم را از صفحه زندگی هویدا پاک می‌کند و مدعی می‌شود:

... هویدا هرگز مارکسیسم، یا سوسیال‌دموکراسی را، به سان یک جهان‌بینی، یا مجموعه‌ای از جزئیات کامل نپذیرفت. محرک اصلی‌اش در مطالعه مارکس نه وسوسه توسل به اندیشه‌ای جزمی، که عطش همیشگی‌اش برای اندیشه‌های گوناگون و اشتباه‌های سیری‌ناپذیرش برای کتاب بود.^۳

۱. همان، ص ۷۹.

۲. همان، ص ۶۴.

۳. همان.



نویسنده - که در بسیاری از موارد بس نازل و غیر مهم، سعی دارد نوشته‌اش را مستند به سند یا نقل و قولی کند - توضیح نمی‌دهد که با چه مستندی به ذهن خوانی هویدا پرداخته، مدعی می‌شود که:

در سال‌های بعد، سوای همان شهرتش به روشنفکر کافه‌نشین چپی، تنها چیزی که از این مطالعات مارکسیستی در ذهن و زبانش باقی ماند، طنین اغلب خفیف برخی اندیشه‌های سوسیالیستی بود.^۱

نوع نگاه تعصب‌آمیز قاطبه‌ای از روشنفکران دین‌گریز به هویدا به عنوان الگوی کامل یک روشنفکر غرب‌پذیر ایرانی در عصر جدید، موجب آن می‌شود که میلانی در روایت زندگی و نقل عقاید و اندیشه‌های وی به سانسور و یا انکار کشیده شود. بدون شک، برای نویسندگان غرب‌گرا و روشنفکرانی مانند عباس میلانی، هویدایی مطلوب است که در آن هیچ‌گونه تمایلی به اندیشه‌های شرقی و کمونیستی وجود نداشته باشد، چه آنها هویدا را نماد و نمودی از غرب‌گرایی و غرب‌پذیری مطلوب خویش یافته‌اند.

نقش پارتی‌بازی در ترقی‌های سیاسی هویدا

توسل به ارتباطات فامیلی و دوستانه، در پیشرفت‌های سیاسی، فصل جدایی‌ناپذیر زندگی هویدا است. نمود «پارتی‌بازی» در مقاطع مختلفی از زندگی خاندان هویدا مشهود است. از سفارش رهبر فرقه بهائیت برای پدر هویدا گرفته تا نقش شوهر خاله و دایی هویدا در باز شدن پای او به سفارت ایران در فرانسه، و از تمسک به عبدالله انتظام، در پیمودن پله‌های ترقی، همه و همه نشان از یک پیشرفت ناعادلانه و متکی بر زد و بند سیاسی حکایت دارد که در نتیجه آن، فرد ناسالم و ناتوانی چون هویدا به پست نخست‌وزیری می‌رسد و بر آتش رابطه بازی‌های ظالمانه در ساختار قدرت در ایران دامن می‌زند. نویسنده زندگی‌نامه هویدا، با اذعان به این مطلب، داستان ترقیات هویدا را این‌گونه می‌آورد:

طولی نکشید که [هویدا] دریافت پیشرفتش در ایران در گرو یافتن یک حامی و پارتی‌قدرتمند است. سه سال [از زمان بازگشتش به ایران] طول کشید تا چنین حامی را در شخص عبدالله انتظام سراغ کرد. به مدد او همه پلکان ترقی اداری را به سرعت پشت سر گذاشت.

نویسنده آنگاه به نقش انوشیروان سپهبدی - شوهر خاله هویدا - و ابوالحسن بهنام - دوست ذی‌نفوذ عین‌الملک - در استخدام هویدا در وزارت خارجه و به عنوان کارآموز در

دفتر وزیر خارجه، اشاره می‌کند.^۱

بازخوانی منصفانه و محققانه زندگی هویدا روشن می‌کند که او در همه مراحل تحصیلی اش نه از نبوغ خاصی برخوردار بود، و نه مراتب علمی عالی‌ه را گذرانده بود. تنها چیزی که در او به حد افراط می‌توان سراغ کرد، فرانسه‌دوستی افراطی و موروثی اش بود و نیز علاقه غیر عادی اش به زبان و فرهنگ غربی و خصوصاً فرانسوی. عامل دیگری که در ترقیات سیاسی هویدا نمود بارزی دارد، تعلق او به یکی از به اصطلاح هزار فامیل قدرت‌مند و ذی نفوذ دهه بیستی ایران بود. دایی اش ابوالحسین سرداری، یکی از دیپلمات‌های ایرانی که مسئولیت ساختمان سفارت ایران در فرانسه را در زمان اشغال فرانسه داشت و شوهر خاله اش انوشیروان سپهبدی، سفیر وقت ایران در فرانسه بود.^۲

علاوه بر این حمایت‌های فامیلی، ارتباطات دوستانه هویدا نیز نقش تعیین‌کننده‌ای در قرار گرفتن او در رأس هرم قدرت و تکیه زدن بر کرسی صدارت داشت. رفاقت‌هایی از جنس دوستی با باجناق نام‌آشنایش، حسنعلی منصور! و... این است که هویدا به جای آنکه سیاست‌مداری زبده و مدیری کاردان باشد و به این مناطق پله‌های ترقیات سیاسی را طی کرده باشد، روشنفکری رفیق‌باز است که به مدد ارتباطات فامیلی و دوستانه، مراحل ترقی مدیریتی را طی می‌کند.

توجه به این بعد از زندگی هویدا، تصویر واضحی از ساختار - ناعادلانه و فاسد - قدرت سیاسی در ایران زمان پهلوی به دست می‌دهد. ساختاری که در آن فقط ترقیات سیاسی مطرح نیست، بلکه زمینه‌سازی مفاسد متعددی به واسطه همین رابطه‌محوری، عاید حاکمیت ایران شده است که فروش صدها گذرنامه ایرانی به یهودیان پاریس در سال ۱۹۴۲، توسط دایی جان جناب هویدا،^۳ نمونه کوچکی از این مفاسد عدیده است که در نتیجه نفعی شخصی، حیثیت سیاسی دستگاه دیپلماسی ایرانی به چوب حراج گذاشته می‌شود. که با وجود خفقان رضاخانی در ایران، «یکی، دو سال بعد، نشریات ایرانی از این ماجرا خبردار شدند، و به لحنی تند و انتقادآمیز، می‌پرسیدند چرا سرداری را به رغم فروش گذرنامه به «جهودان»، هنوز از کار برکنار نکرده‌اند.»^۴

نمونه دیگر، دعوت برخی سران ارتش آلمان و ترتیب دادن میهمانی‌های مجلل در محل سفارت ایران در فرانسه است که سرداری به بهانه نجات یهودیان و البته با در

۱. همان، ص ۱۰۵.

۲. همان، ص ۸۹.

۳. همان، ص ۹۱.

۴. همان.





نظر گرفتن منافع شخصی، راه می انداخت و در آن، «خاویار و شامپانی فراوان و رایگان در اختیارشان می گذاشت، برای تفریح شان حتی دختران جوان و زیبا را هم تدارک می کرد.»^۱

در فضایی این گونه فسادزده، چه جای انتظار پرهیز از قاچاق ارز و مواد مخدر، از جوانی مانند هویدا وجود دارد، که از طرفی تمام هویتش در همین فضا شکل گرفته و مسلم است که بسیاری از زد و بندهای سیاسی و مفاسد مالی برایش قبحی ندارد، و از طرف دیگر، سخت در مضیقه مالی است و گاهی حتی به قول خودش، «یک جوان بیست و دو ساله [است] با چهار فرانک در جیب و در یک شهر خارجی [سرگردان]»^۲ که مجبور است «به عنوان راننده آمبولانس به استخدام صلیب سرخ» در آید.^۳

نویسنده کتاب، پس از پرداختن به اتفاقات سفارت ایران در فرانسه، با تطبیقی هنرمندانه بین ماجراهای پردامنه فساد دایی هویدا - سرداری - در فرانسه و بازتاب آن در مطبوعات ایرانی، و بین ماجرای قاچاق هویدا و منصور، ابتدا با بیانی تلویحی حرف های خود را در مورد مفاسد سرداری منکر می شود و آن را «شایعات مربوط به سرداری» می نامد که هویدا در سال ۱۳۲۱ش توانسته به راحتی آن را نادیده بگیرد^۴ و آنگاه، پیش از بیان ماقع ماجرای قاچاق هویدا، حکمش را در مورد آن صادر می کند و این اتفاق را بحرانی می نامد که به انگار او، پیش از آنکه منشأ واقعی داشته باشد، حاصل جنجال آفرینی «نشریات جنجال آفرین ایران» بود؛ بحرانی که به بیان میلانی عواقبش تا پایان عمر، هویدا را تعقیب می کرد.^۵

به نظر می رسد بیان نویسنده در این باب، که کنایه ای آمیخته با نوعی مظلوم نمایی است، به منظور تحریر پیش قضاوت در ذهن مخاطب، قبل از ورود به جزئیات ماجرا، صادر شده است. این روش - که بکارگیری عنصر تعلیق داستانی، در کتاب است - در موارد متعددی به کار گرفته شده است. چه اینکه وی در فصل های آتیه کتابش از این زمینه ذهنی در جهت تبرئه هویدا از اتهام قاچاق استفاده کاملی می کند.

۱. همان، ص ۹۰.

۲. همان، ص ۸۷.

۳. همان.

۴. همان، ص ۹۳.

۵. همان.



مناسبت‌ها

طیب حاج رضایی به روایت اسناد؛ زندگی و عملکرد سیاسی

محمد جعفر بگلو^۱

مقدمه

طیب حاج رضایی فرزند حسینعلی بیک، در سال ۱۲۹۱ در تهران به دنیا آمد. نام خانوادگی طیب، میرطاهری بود، به طوری که در مدارک دوران تحصیلش در مدرسه نظام، این نام خانوادگی استفاده می‌شد؛ اما مردم وی را با نام پدر بزرگش می‌شناختند و او را طیب حاج محمدرضا می‌نامیدند. چنانکه در گواهی فوت وی نیز نام خانوادگی حاج محمدرضا ثبت شده است. بدین ترتیب، رفته رفته، این نام در بین مردم جا افتاد و با گذشت زمان، وی به حاج رضایی مشهور شد.^۲

طیب در سال‌های جوانی از افراد خوش سابقه نبوده و در درگیری‌ها و نزاع‌های مختلف شرکت داشت. در سال ۱۳۱۰، در حالی که عازم سفر به کربلا بود، به جرم نزاع با گروهی از لمپن‌های کرمانشاه، بازداشت شد. در سال ۱۳۱۶، به اتهام درگیری با پاسبان‌های شهربانی به دو سال زندان مجرد محکوم گردید. سه سال بعد، یعنی در سال ۱۳۱۹ به

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ انقلاب اسلامی، پژوهشکده امام خمینی (س).

۲. مصاحبه نگارنده با بیژن حاج محمدرضا، ۱۳۹۳/۱۱/۲۸.



اتهام نزع تحت تعقیب بود اما به قید کفیل آزاد شد. در سال ۱۳۲۳، بنا به تصویب هیئت وزیران، طیب حاج‌رضایی، به همراه گروهی از لمپن‌ها و بزین بهادرهای دیگر که به اتهام درگیری و چاقو‌کشی، محل آسایش جامعه شناخته شده بودند، به بندرعباس تبعید گردید.^۱



طیب حاج‌رضایی در کنار تنی چند از برادران و اطرافیان

پس از پایان دوران محکومیت، وی به تهران بازگشته و به دربار نزدیک شد. حضور وی در حوادثی چون ۹ اسفند ۱۳۳۱ و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، علاوه بر ارتباط او با علمایی چون آیت‌الله بهبهانی و آیت‌الله کاشانی، نشان‌گر روابط نیکوی او با دربار است. پس از ۲۸ مرداد، دستگاه، با اعطای امتیازات فراوان به «تاج‌بخشان»، در صدد سیاست‌گذاری از آنان برآمد. در این میان به طیب حاج‌رضایی به خاطر فعالیت‌هایش در ۲۸ مرداد، یک قطعه مدال درجه‌دو رستاخیز^۲ و چنانکه گفته می‌شود، یک قطعه زمین در جنت‌آباد اعطا می‌گردد.^۳ علاوه بر این، امتیاز واردات و خرید و فروش موز در کشور نیز در اختیار وی قرار گرفت.^۴

۱. مجتبی زاده محمدی، *لومین‌ها در سیاست عصر پهلوی*، تهران، مرکز، ۱۳۸۹، ص ۲۱۹.

۲. همان، ص ۴۲.

۳. محمود تربتی سنجایی، *کودتاسازان*، تهران، مؤسسه فرهنگی کاوش، ۱۳۷۶، ص ۱۰۶.

۴. *زاد‌مرد شهید طیب حاج‌رضایی به روایت اسناد ساواک*، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات،

۱۳۷۸، ص ۴۲.



با گذشت زمان، این امتیازات موجبات قدرت گیری طیب را به وجود آورد. از سوی دیگر روابط وی با علما و روحانیون سیاسی و غیر سیاسی باعث ترس رژیم از او شد. تا اینکه درگیری طیب و نصیری به نقطه عطفی در زندگانی طیب تبدیل گردیده و پس گرفتن امتیازات داده شده به وی، موجب روی گردانی او از دربار گردید.^۱ از این پس دربار حس کرد که نه تنها طیب حاج رضایی اهمیت گذشته خود را برای رژیم ندارد بلکه روابط وی با علمای مخالف، او را به مهره‌ای خطرناک بدل کرده است که در صورت سستی در تنبیه وی و کوتاه نکردن دست او، می‌تواند چالشی عظیم برای رژیم پهلوی ایجاد نماید. بنابراین دستگاه که پی به قدرت طیب در بسیج افراد و نفوذ وی در طبقات پایین و نیز منطقه بازار برده بود، تلاش نمود تا قدرت وی را محدود نماید. به همین خاطر ساواک سعی کرد تا با آزار دادن وی از لحاظ روحی و اقتصادی او را در تنگنا قرار داده و تضعیف نماید. اما این اقدام حکومت، باعث دوری هر چه بیشتر طیب از دربار و شاه و نزدیک شدن او به جبهه مقابل شد تا اینکه وی در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ با حمایت از امام خمینی (س)، به طور کامل رودرروی شاه قرار گرفت. رژیم نیز که در صدد تخطئه جنبه‌های دینی و مردمی قیام بود، برای بی‌اعتبار کردن این حرکت، بدون اینکه مدرکی ارائه دهد، شایع نمود که طیب حاج رضایی برای راه‌اندازی جریان ۱۵ خرداد، از شخص آیت‌الله خمینی پول دریافت کرده است.^۲



طیب در حال دفاع از خویش در دادگاه نظامی سال ۱۳۴۲

۱. مهدی عراقی، ناگفته‌ها؛ خاطرات حاج مهدی عراقی، محمود مقدسی و دیگران (به کوشش)، تهران، رسا، ص ۱۸۶.

۲. «سامی عاملین بلوای ۱۵ خرداد»، اطلاعات، ش ۱۱۱۳۳، ص ۳۸، ۱۳۴۲/۴/۱۵، ص ۱ و ۱۳.

از سوی دیگر، وجود ویژگی‌های عیاری و جوانمردی در شخصیت طیب، مانع از اقرار به کذب گردید؛ به طوری که اصرار رژیم باعث نشد تا وی به دروغ اعتراف نماید که برای راه‌اندازی قیام ۱۵ خرداد، از امام خمینی (س) پول گرفته است. بدین ترتیب، پس از برگزاری چند دادگاه فرمایشی، طیب حاج‌رضایی، به موجب ماده هفتاد قانون مجازات عمومی، به جرم «ایجاد بلوا و تحریک اهالی به جنگ و قتال با یکدیگر و علیه سلطنت مشروطه»، به اعدام محکوم و در ۱۱ آبان ۱۳۴۲، به همراه محمداسماعیل رضایی به جوخه آتش سپرده شد.



پیگر شهید طیب حاج‌رضایی پس از اجرای حکم اعدام

در پایان باید به این نکته توجه داشت که اگرچه در رویگردانی طیب از رژیم پهلوی، عوامل اقتصادی و سیاسی بی‌تأثیر نبود، اما پیوستن وی به نهضت اسلامی، ریشه در باورهای مذهبی وی و اخلاق لوطی‌گرانه‌اش داشت. در واقع، پس از ۲۸ مرداد، به دنبال تحولی که در حوزه علمیه قم پیش آمده بود، آگاهانند مردم و بیدار نمودن آنان، به اهداف اصلی حوزه تبدیل شده بود. لذا طیب تحت تأثیر زمینه‌های فکری‌ای قرار گرفته بود که پس از ۲۸ مرداد توسط روحانیون حوزه به وجود آمده بود. گرایش مذهبی وی بیشتر از گرایشش به حاکمیت شاه بود، لذا این گرایش هنگامی که تحت تعلیم و تأثیر روحانیتی قرار گرفت که در حوزه با افکار نو در حال رشد بود، موجب تحول وی شد و

هنگامی که امام خمینی (س) در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ دستگیر شد، تأثیر خود را نشان داد. به عبارت دیگر، طیب تحت تأثیر جریان حاکم بر جامعه که سرمنشأ آن روحانیون و مذهبی‌ها بودند قرار گرفته بود.

دست آخر، می‌توان به این نتیجه رسید که حضور طیب در حوادث ۹ اسفند ۱۳۳۱، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، از یک عامل مشترک تأثیر می‌پذیرفت و آن ارادت و تبعیت طیب نسبت به علما و قشر روحانیون بود. چنان که در دو واقعه نخست، وی تحت تأثیر روحانیونی چون آیت‌الله بهبهانی و آیت‌الله کاشانی وارد صحنه شد و در قیام ۱۵ خرداد، زمانی که مشاهده نمود شاه در مقابل روحانیت قرار گرفته است، روحانیت را برگزید و در مقابل رژیم ایستاد. در ادامه به برخی از اسناد طیب حاج‌رضایی رجوع می‌نماییم که می‌تواند به فهم بهتر عملکرد وی در تاریخ سیاسی ایران کمک نماید.



خلاصه سوابق ۱۱ نفر متهمین روز ۱۰ خرداد ۱۱۹۲۷۸

۱- طبیب حاج رضائی فرزند حسینی - متهم ردیف یک از اول ماه محرم جاری تکیه روضه خوانی در حوالی میدان دایر و هرتب شیخ باقر نیاوندی و واسط در تکیه مزبور بمنبر معرفت و ضمن صحبتهای خود بدولت حمله می نمود و است با اینکه کرارا از طرف این ساواک به طبیب حاج رضائی تذکر داده شده بود که از دعوت و واسط ناپسند و بالا بمجلس مزاداری خود صرف نظر نماید. معیناً روز مریز بر صحبت خود نسبت بشیخ یا فریبناوندی می افزود طبیب برای متشکل نمودن جمعیت بیشتر و همچنین نشان دادن قدرت و وفاداری خود بروحانیون مرتباً از سایر دستجات مزاداری دعوت میکرد که بشکله او بیایند و حتی گوسفند های زیادی نیز جلو این قبیل دستهها تیرائی نمود است ناپسند و با اینکه شخص متولی بود میبایست روضه خوانی صالح هنگفتی از بارغوشیان حصد و میدان جمع آوری نمود و بیشتر این پولها را بطور صفاخانه در راه بشتر رسیدن غواسته های روحانیون خرج میکرد. هفت جلساتی نیز در روزهای قبل از ۱۰ خرداد تشکیل داده و تصمیماتی اتخاذ کردند که آخرین جلسه آن در ساعت ۲۰ روز ۱۴/۲/۴۲ در میدان تشکیل گردید. رؤیاهر گفته طبیب حاج رضائی از سرگین اعلمی و قایم ۱۰ خرداد ۴۲ می باشد.

۲- متهم ردیف ۲ حاج اسماعیل حاج رضائی فرزند لطف اله از افراد متعصب و طرفدار سرسخت روحانیون بخصوص آیت اله خمینی است وی مرتباً مردم را تحریک می نمود که دین اسلام از تسلط و رخت بر بسته بها عزیزند و از آیت اله خمینی حمایت کنید و در روز ۱۰ خرداد نیز مردم را بشیورش و شام دعوت می نمود.

۳- متهم ردیف ۳ - حسین ششادری فرزند علی در روز ۱۰ خرداد مقدار زیادی چوب و سنگ از میدان انبار غله میدان سبزی آورده و ضمن پیشش آنها مردم را دعوت بقیام می نمود.

۴- متهم ردیف ۵ معصود ذوقی تبار فرزند کریم از بارغوشیهای متعصب می باشد که از بدو فعالیت در روحانیون با آنها همکاری داشته و از میدان سرسخت آیت اله خمینی است. ناپسند و روز ۱۰ خرداد با عده از اخلا نگران از انبار غله میدان سبزی حمله و مردم را دعوت بشیورش میکرد. چاه صدای بلند گریه می نمود مردم قیام کنید دین از دست رفت و پیشوای ما خمینی را دستگیر کردند حرکات ناپسند و در روز ۱۰ خرداد باعث شوری شدید اخلا نگران واقع گردید.

۵- متهم ردیف ۶ عباس شیرزاد فرزند بداله بدستور طبیب حاج رضائی مقدار زیادی چوب و سنگ از میدان غله میدان سبزی آورده و مردم را دعوت بشیورش می نمود.

۶- متهم ردیف ۷ حسین شیرزاد فرزند بداله در روز ۱۰ خرداد بوسیله عده زیادی از اخلا نگران در حوالی میدان خراسان دست بفرابکاری زده است.

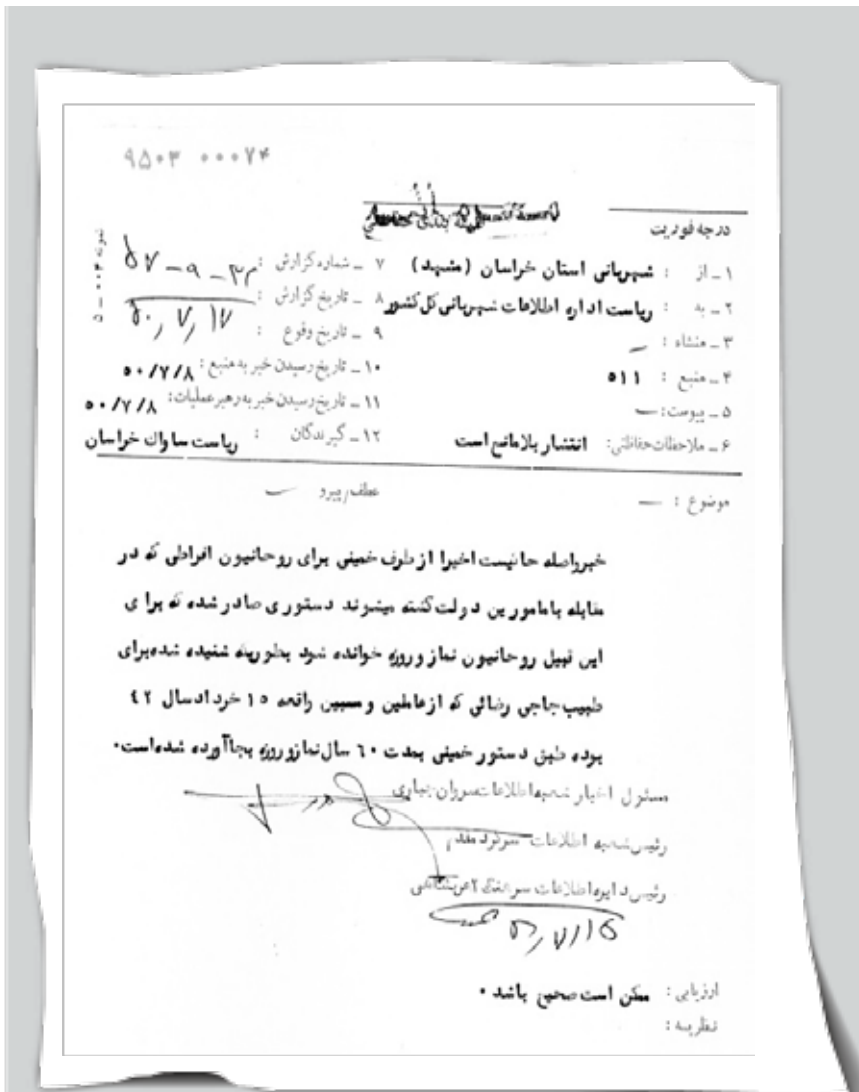
۷- متهم ردیف ۸ اسماعیل خلیج فرزند ابراهیم رئیس هیئت حسینی و از طرفداران سرسخت آیت اله خمینی می باشد وی در روز ۱۰ خرداد فعالیت زیادی داشته و سرگردگی عده مردم را بقیام دعوت می نمود.

۸- متهم ردیف ۱۰ سعید محسنی تالاری فرزند آقا میر حسن تحریک مردم با شوی و لقا فرهاد میرزا هوشیار باشد و چاه عزیزند. آیت اله خمینی رهبر ما را دستگیر کرده اند.



۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، کد باز یابی: ۱۱۹، سند ش ۲۷۸.

گزارش محرمانه اطلاعات داخلی، در مورد دستور امام خمینی (س) به منظور به جا آوردن نماز و روزه برای طیب حاج رضایی^۱:



۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، کد باز یابی: ۹۵۰۳، سند ش ۷۴.

گواهی فوت طیب حاج رضایی:

طبق تقاضای شماره ۸۳۴ بانو عفت، عیال متوفی ۴۲/۹/۱۸

محل تمبر

وزارت کشور
اداره کل ثبت احوال
رونوشت خلاصه مرگ

۱۳۴۲/۸/۱۱

در تاریخ یازدهم آبان هزار و سیصد و چهل و دو شمسی، خانه/بنگاه: ... شماره: ...، کوچه: ...، برزن: ...، شهر: تهران، قصبه/ده: ...، دهستان: ...، شهرستان: تهران، آقای: طیب، دارای نام خانوادگی حاج محمدرضا، فرزند: حسینعلی بیک و صغری خانم، متولد ۱۲۹۱، دارنده شناسنامه شماره ۱۲۳۹۴، صادره از شهر/قصبه: طهران، جزو دهستان: ...، تابع حوزه ۶ اداره ثبت احوال شهرستان طهران، به مرض/حادثه: ... مرده و مرگش در دفتر مردگان سال ۱۳۴۲ حوزه متوفیات تابع اداره ثبت احوال شهرستان تهران به شماره ۱۵۶۵۰۳ ثبت شده است.
این رونوشت خلاصه مرگ بدون هیچ عیب و خدشه و قلم خوردگی بر حسب تقاضانامه کتبی به خانم بانو عفت فرزند غلامحسین تسلیم گردید.

محل امضاء نماینده و مهر حوزه رئیس بخش ثبت درگذشتگان
اداره ثبت احوال شهرستان
مهر و امضاء

نمونه ۸۲-۵۰۰۰۰ ب چاپ اسفرف جانی ۴۲/۳.



وصیت‌نامه دست‌نویس طیب حاج‌رضایی، که در تاریخ ۱۳۴۲/۸/۱۰، یک روز پیش از تیرباران و در آخرین ملاقات با خانواده، به بیژن حاج‌محمد‌رضا، فرزند بزرگ طیب از همسر دوم، تحویل داده شد.
متن وصیت‌نامه:

وکیل و وسیع (وصی) این جانب طیب حاجی، فرزند حسینعلی شهرت حاجی محمد‌رضا، عیالم خانم فخرالسادات فرزند آقا ضیاء شهرت مهاجر زنجانی می‌باشند که هر کاری راجع به اساس (اثاث) و دکان و قهوه‌خانه و باسکول و هرچی که سند دارم می‌باشند و هیچ کس هیچ‌گونه حق تعرض به ایشان ندارند. امضا: طیب. ۴۲/۸/۱۰.

وکیل و وسیع این جانب طیب حاجی فرزند حسینعلی شهرت
حاجی محمد‌رضا عیالم خانم فخرالسادات فرزند آقا ضیاء
شهرت مهاجر زنجانی می‌باشند و هر کاری راجع به اساس
و دکان و قهوه‌خانه و باسکول و هرچی که سند دارم می‌باشند
و هیچ کس هیچ‌گونه حق تعرض به ایشان ندارند
۴۲/۸/۱۰



وصیت‌نامه طیب حاج‌رضایی که در حضور و توسط قاضی عسگر در تاریخ ۱۱ آبان ۱۳۴۲ تنظیم شد.

متن کامل:

ارتش شاهنشاهی ایران
نیروی زمینی

اداره:

دائرة:

شماره:

سرهنک عباس‌زادی، امضاء

افسر سرنگهبان سروان آژیر، امضاء ۸/۱۱

دادستان سرهنک قانع، امضاء ۴۲/۸/۱۱

سرتیپ (ناخوانا)، امضاء ۴۲/۸/۱۱

از نگهبان پاسدارخانه (ناخوانا) محمود ربانی ۴۲/۸/۱۱

محل امضاء ۸/۱۱

در تاریخ ۴۲/۸/۱۱ در ساعت چهار صبح در حضور تیمسار معظم، فرماندهی محترم تیپ نادری و نماینده محترم دادستان ارتش، سرهنک قانع و جناب سرهنک تنها، ریاست محترم رکن یکم و جناب سرگرد عباس‌زادی ریاست محترم شعبه قضایی و ستوان یکم افسر نگهبان و ستوان یکم ربانی و افسر سرنگهبان سروان آژیر، آقای طیب حاج‌رضایی، حاضر و به شرح زیر وصیت خود را بیان کرد: آنچه دارایی منقول و غیر منقول دارم به اختیار فخرالسادات مهاجر زنجانی می‌گذارم و مرا ببرند در شاه‌عبدالعظیم پهلوی قبر مادرم دفن کنند. به وسیله اقوام خودم، وصیتی که قبلاً کرده‌ام، در دست فخرالسادات (ناخوانا) گواهی شود و اجرا گردد.

امضاء طیب

خانم فخرالسادات حق عیال دیگرم را که عفت خانم است هر چه هست مطابق قانون شرع بدهد و جهازی دخترم را هر چه خواسته بخزند و بدهند.

امضاء طیب

در حضور این جانب، قاضی عسگر تیپ نادری، آقای طیب، وصیت‌نامه را اقرار کرد.

امضاء طیب



۱۱/۷/۱۳۰۳
 ارتش شاهنشاهی ایران
 تهران

در تاریخ ۱۱/۷/۱۳۰۳ در ساعت چهارم در کلاس درس ...
 زنده بودیم شب آنروز ...
 و شب بر سر تخت خوابیدیم ...
 با کمال تمسک و تقاضای ...
 داخل شدیم و در آن ...
 در وقت خوابیدیم ...
 با تقاضای ...
 در وقت خوابیدیم ...



از تاریخ



فقاہت و سیاست و هنر عشق و وزیدن

بازخوانی نامه‌های منتشر نشده‌ای از شهید آیت‌الله سید مصطفی خمینی

از خود رهییدن و خود را ندیدن، از بزرگ‌ترین و سازنده‌ترین ویژگی‌های عزیزمردانی است که پیوسته رضای خدا جویند و راه مردم پویند، مردمی زیست کنند، نه در پی مال اندوزی و کیسه‌دوزی و نه در اندیشه فخر فروشی و شهرت‌طلبی‌اند. در اوج قدرت ظاهری و داشتن جایگاه علمی و سیاسی با فروتنی و تواضع حرکت می‌کنند، برخورد می‌کنند، عشق به ملت را از عشق به خدا جدا نمی‌دانند و خدمت به خلق را خدمت به خدا و عین عبادت و بندگی او می‌دانند.^۱ قدرت و مقام، آنان را کور و کر نمی‌کند و از مردم دور نمی‌سازد، برای خود حرمت، موقعیت، شوکت و صولتی باور ندارند، خود را تافته جدا بافته‌ای نمی‌پندارند و مردم را بی‌سواد نمی‌خوانند و به جهنم حواله نمی‌دهند. ساده‌زیست‌اند، باگذشت‌اند، همیشه به یاد مردم‌اند، از اینکه توده‌های محروم و ملت‌های مظلوم زیر فشار و ظلم و بیداد به سر می‌برند رنج می‌کشند و آرامش ندارند.

نگارنده هیچ‌گاه از یاد نمی‌برد که امام (س) در پانزده سالی که در نجف اشرف می‌زیست بر خلاف آداب همه بزرگان حوزه نجف، تابستان در کوفه زیست و برای هواخوری به کنار «شط کوفه» رفت و آن‌گاه که از او علت پرسیدند پاسخ داد: من چگونه برای استراحت به

۱. هیچ عبادتی بالاتر از خدمت به مردم نیست. «امام خمینی»



جاهای خوش آب و هوا بروم در صورتی که ملت من در سیاه چال‌های زندان در بدترین شرایط به سر می‌برند.

شهید سعیدی در یکی از سخنرانی خود در تهران در سوم شهریورماه ۱۳۴۶ خاطره‌ای را روایت می‌کند که از سوز و گداز بزرگانی مانند آیت‌الله بروجردی و امام خمینی نسبت به مردم نشان دارد که متن آن در پی می‌آید:

... در زمان آیت‌الله بروجردی، در بروجرد قحطی شد. این مرد بزرگ وقتی این وضع را دید، ملک شخصی خود را فروخت و از مردم هم کمک گرفت و اهالی بروجرد را از قحطی نجات داد... حضرت آیت‌الله خمینی هم نمونه بزرگی است که نظیری برای او نیست. در نجف اشرف چون هوا گرم است، تمام آقایان مراجع در نقاط بیلاقی برای خود منزل خریده یا اجاره کرده‌اند که ایام تابستان در آنجا بروند. امسال وقتی من خدمت آیت‌الله خمینی مشرف شدم... مشاهده کردم که در شهر نجف هستند. از چند نفر پرسیدم: چرا آقا در این گرما به جای خنکی تشریف نبرده‌اند؟ آنها گفتند که تمام آقایان مراجع به ایشان توصیه کردند ولی آقا قبول نکرده است. از حاج آقا مصطفی، آقا زاده ایشان سؤال کردم، در جواب گفتند: اصرار بی‌فایده است... من پیش حضرت آیت‌الله خمینی رفته به ایشان گفتم: آقا جان! در اینجا هوا گرم است و وجود شما در این هوا ناراحت است، خواهش می‌کنم به مکان خنک‌تری تشریف ببرید. آقا فرمودند: آیا فرق میان من و مردمان دیگر چیست که آنها در شهر باشند و من به جای خنکی بروم. من به آقا گفتم: شما برای اسلام زحمت زیاد کشیده‌اید، اسلام به شما احتیاج دارد، عزت و عظمت اسلام را شما تا مرزهای دور دست کشانیده‌اید. باز هم آقا قبول نکردند، لذا برای بار دوم پیش ایشان مشرف شدم و به آقا گفتم: ممکن است در این هوای گرم به وجود شما آسیب برسد، مزاج شما پرورده ایران [است] و به هوای اینجا عادت ندارد، تقاضا می‌کنم برای سلامتی خود از شهر خارج بشوید... در این موقع آیت‌الله خمینی نگاهی به من کرد و گفت: سعیدی، فکر می‌کنی من خیال راحتی دارم در حالی که مردم این همه به خاطر من رنج کشیده و مصیبت دیده‌اند؟ با وجودی که عده‌ای به خاطر من در گوشه زندان‌ها به سر می‌برند، چگونه راضی شوم که در مکانی خنک



استراحت کنم. این است نمونه بزرگی از فرزندان زهرا. آقای خمینی مظهر استقلال است... من افتخار می‌کنم که مداح ایشانم و تا جان در بدن دارم، از آیت‌الله خمینی سخن خواهم گفت.^۱

علامه شهید سید مصطفی خمینی نیز از آن پاک‌باختگانی بود که از خود رسته و به او دل بسته بود. خدایی می‌اندیشید، مردمی می‌زیست، گاهی حتی پول کرایه تاکسی در نجف نداشت و بیشتر سفرهای او با اتوبوس زهوار در رفته‌ای بود که در جاده نجف - کربلا - کاظمین - سامرا، کار می‌کرد و تا پایان عمر با زندگی طلبگی گذراند.

در قم نیز زندگی او از زندگی طلبگی پایین‌تر بود. آن‌گاه که به ترکیه تبعید شد در نامه‌ای به مادر بزرگوارش بدهکاری خود به حمای، بقالی و داروخانه را یادآوری کرد. در وصیت‌نامه‌ای که از او به جامانده است می‌بینیم که از مال دنیا جز کتاب که آن هم «نوعاً از وجوه تحصیل شده» و تذکر می‌دهد که «خلاف احتیاط است به ارث برده شود»، چیز دیگری نداشته است. در وصیت‌نامه او که در این صفحه گراور شده است، می‌خوانیم:

بسمه تعالی شأنه ۳ ذیقعدہ الحرام / ۱۳۸۹^۲

فکر می‌کنم که قبلاً وصیتی کرده باشم ولی علی‌ای تقدیر وصی خود را پدر بزرگوار خود اولاد در مرتبه بعد مادر و مخدره جلیله و برادر احمد است. بعد از اقرار بما جاء به النبی الاعظم صلی الله علیه و آله جمیع کتاب‌های خود را در اختیار حسین قرار می‌دهم به شرط آنکه تحصیل علوم قدیم کند و در غیر این صورت به کتابخانه مدرسه آقای بروجردی در نجف اشرف تحویل دهند، چو آنکه نوعاً از وجوه تحصیل شده و خلاف احتیاط است به ارث برده شود، چیز دیگری هم ندارم مگر بعض مختصرات که آن هم دیگر احتیاج به گفتار ندارد و همچنان با جناب آقای اشکوری حسابی داریم هر چه ایشان اظهار کردند باید داده شود، صغرای خادمه قهراً طلبکار است حساب او هم رسیده شود. در خاتمه عزت همه بازماندگان را خواهانم. مصطفی خمینی

شاید بسیاری را گمان این باشد که مردان خدا، عارفان سالک و از خود رستگان زاهد نباید و نشاید به همسر و فرزند و عشق مجازی اندیشه کنند و در زندگی راز و رمز عاشقانه داشته باشند و به مصداق «هر که تو را شناخت جان را چه کند فرزند و عیال و خانمان

۱. سید حمید روحانی، نهضت/امام خمینی (ره)، دفتر دوم، چاپ هشتم، ص ۸۴۸.

۲. ۱۳۴۸/۱۰/۳۱.۲



را چه کند» از زن و زندگی بریده و از خلوت و انس به جز او دوری گزینند لیکن باید دانست که از دید مردان وارسته و انسان‌های عارف و سالک از خود رسته عشق به مردم، عشق به همسر و فرزند از عشق به خدا جدا نیست؛ هر اندازه که انسان‌ها خدایی‌تر باشند، مردمی‌ترند و به مردم و همسر و فرزندان مأنوس‌تر و پیوسته‌ترند البته در یانوردان دریای طریقت و جرعه‌نوشان شراب حقیقت و معرفت هرگز و هیچ‌گاه، با همسر و فرزند و ملک و ملت پیوندی و ارتباطی ورای پیوند با کمال مطلق و سازنده و آفریننده خلقت ندارند و هرگز برای آنها از او نمی‌گسلند و از انقطاع به او باز نمی‌مانند و رضای مخلوق را بر رضای خالق مقدم نمی‌دارند و عشق و محبت آنان به مردم و همسر و فرزندان ریشه در عشق به او دارد و از عشق به او جدا نیست. از این رو، می‌بینیم که امام، آن ابرمرد خداجو و از خود رسته که جز به خدا اندیشه نمی‌کرد و با او پیوندی ناگسستنی داشت و برای او قلم و قدم می‌زد و برای او سخن می‌گفت، عشقی ناگسستنی نسبت به همسر خویش داشت و در دوران پیری با همسرش به گونه‌ای راز و رمز عاشقانه داشت که در کمتر جوان نوبخت و سرشار از شوق و شور جوانی چنین احساسی را می‌توان یافت. خانم شهید سید مصطفی خمینی روایت می‌کرد، در آن دورانی که امام در نجف می‌زیستند، در یکی از سفرهایی که خانم امام به ایران داشتند، امام در تقویم خود خطاب به همسرش چنین نوشته بود: «... عزیزم اکنون ۲۵ روز و چهار ساعت و سه دقیقه است که از کنارم رفته‌ای!!»

هدف عشق در دید مردان الهی، خود زیبایی است؛ چون خدا زیباست و زیبایی را دوست دارد. و عاشقی که به زیبایی از این زاویه نظر دارد همه جا در پی او می‌گردد تا تداوم خود را به زیبایی بسپارد. بنابراین از دید مردان وارسته عشق نه به معنی میل به چیزهای حاضر و آماده، کامل و بی‌نقص بلکه به معنی میل شدید به مشارکت در هستی برای ایجاد چنین چیزهایی است. اگر چنین هدف مقدسی در میان نباشد محال است که عاشق رنج فراق، دوری، طعنه، شماتت و سایر مصائب را تحمل کند.

عاشق در چنین عشقی، خود را به روی تقدیر باز می‌کند و این گشودگی یعنی گشودگی به والاترین و الهی‌ترین حالت انسانی. حالتی که آمیخته با شوریدگی و دل‌سپردگی است. به عبارتی یعنی ورود آزادی به عرصه وجود. آزادی که در دیگری تجسم می‌یابد و انسان را تا مرز شوریدگی و رهایی از تمامی تعلقاتی که مانع رسیدن به این آزادی است هدایت می‌کند. در چنین عشقی بدون فروتنی، شجاعت، ایمان و انضباط واقعی نمی‌توان به شوریدگی رسید. بر همین اساس است که برای مردانی چون



امام خمینی و شهید سید مصطفی خمینی عشق ورزیدن به زن و فرزند و خانواده و نامه‌های عاشقانه نوشتن به همدیگر غیر متعارف جلوه می‌کرد چون در نگاه متعارف به خصوص در فرهنگ مصرفی غرب زده عشق به اینها عشق به محصولات حاضر و آماده برای استفاده آنی، تورگ‌زنی‌های سریع برای رسیدن به اوج لذت شهوانی، ارضای فوری، نتایج آسان‌یاب، دستورالعمل‌ها و نسخه‌های مطمئن و بی‌خطا، بیمه کردن تمام خطرهای زندگی در مهریه و شیربها و ایجاد ضمانت لازم برای پس گرفتن پول کالاهای رد و بدل شده بین زن و شوهر و غیره است. هنر عشق ورزیدن در چنین فرهنگ‌هایی که ما مسلمان‌ها را نیز در خود هضم کرده دروغین و فریبکارانه است و میلی به فروتنی، شجاعت، ایمان و انضباط ندارد. هنر عشق ورزیدن در اسلام هنر از خود رهیدن و شجاعت خود را ندیدن است و این عشقی بود که امام خمینی و شهید سید مصطفی خمینی از منظر آن به زن و فرزند خود نگاه می‌کردند و علاقه و پیوند ویژه‌ای به آنها داشتند و به آنها عشق می‌ورزیدند. نه درس و مباحثه و نه فعالیت‌های سیاسی و مبارزه شهید سید مصطفی را از پیوند ویژه با همسر و زمزمه‌های عاشقانه نسبت به او باز نمی‌داشت و به کانون گرم زندگی او آسیب نمی‌زد.

نامه‌ای که در پی می‌آید نشان‌دهنده عمق عشق و علاقه آن شهید نسبت به همسرش می‌باشد که بی‌تردید ریشه در عشق به خدا دارد. چرا که اگر عشق به خدا و پیوند با او نبود، نه امام در دوران پیری آن‌گونه یادداشت عاشقانه را برای همسر خویش می‌گذاشت و نه شهید سید مصطفی پس از گذشت سالیان طولانی از زندگی مشترک و داشتن فرزندان نو جوان و دم‌بخت (حسین و مریم) حوصله چنین نامه‌نگاری‌های عاشقانه را داشت.

در نامه آن شهید به همسرش که او را مصی عزیز (مخفف معصومه) خوانده آمده است: ... هر وقت در فکر تو بیفتم در خود می‌یابمت، در گوشه‌های قلب ضعیف و نحیف و در لابه‌لای سینه پر از غصه و هجران می‌جویتم.

گر جمال یار نبود با خیالش هم خوشیم خانه درویش را شمعی به از مهتاب نیست در هر عشقی حداقل دو طرف وجود دارد که هر طرف در معادلات و مناسبات دیگری به شدت در هم طنینیده است. در این نامه علاوه بر راز و رمز عاشقانه پند و اندرز اخلاقی و درس‌سازندگی نیز دیده می‌شود که خود نشان از آراستگی آن مرد بزرگ دارد و به ما و به همه جوان‌ها می‌آموزد که عشق و وفای ناگسستنی به همسر و فرزندان و دوستان و یاران و بستگان تنها در سایه ارتباط عمیق با خالق یکتا و پایبندی به اخلاق و معنویت به دست

می آید و زندگی مادی که در آن خدا نباشد و اخلاق و معنویت و گذشت جایی نداشته باشد، غالباً به سر منزل مقصود نمی رسد و آتش عشق بیش از چند صباحی دوام نمی یابد و سردی و سستی و بی حالی و بی وفایی کانون گرم زندگی را از هم می گسلد و آتش نفاق و دورویی و بی وفایی و خیانت شعله می کشد و زندگی ها را به سیاهی و تباهی می کشاند. گشودگی عشق به عرصه آزادی در وجود مثل پرتگاهی است که یکی شدن و خود را در دیگری دیدن تنها راه علاج دردهای آن و رنج های فراق از معشوق است. باشد که از زندگی و رفتار این بزرگان پند و عبرت بگیریم و آنان را الگو و اسوه قرار دهیم و راه سعادت و خوشبختی را بپیماییم؛ رضای خدا جوییم و راه مردان خدا پوییم.



۳ رجبه الحرام ۱۳۸۹

بیتنا در این روز

مکنیم که تو را در هر روز باشم و این برشته بر روی خود را در
 برهه لاله خود اول در درسته لبه دارد و نهدره صید و بار
 بعد از آن در روز با جابجایی لاله اعظم بر روی تو
 کن با خود را در وقت صبحی از این هم شرط آنکه عقل معنی
 قدر کنه و در هر صورت کنی نه در هر روز تو بر روی
 در کعبه ایزد محفل در هسته چه آنکه تو فار از جوهر
 محله سوره و ضلوف و جبار است که درش برده شود چه در روز
 آنکه در روز که بعضی گفتند است که اینم در کعبه و گفتند در روز
 بیست و هفتم این روز جزو سوره است و این روز بیست و هفتم است که در روز
 بیست و هفتم است که در روز که در روز که در روز که در روز که در روز
 در کعبه ایزد محفل در هسته چه آنکه تو فار از جوهر
 در خانه غریب بر جبهه با زبان مکی را احوال سلطه ضیف



بسم الله الرحمن الرحيم

مع غرضی که چه در حین قیام بسیار به لاله باشد ، تو در همه عالم
 نشایم نظیر غرضم هر دست که خوانم عرض در دست بسوم
 کم نشد که بشد ، مصلوح بچرا اول باز هم خدا را در کج و درون
 کشم تا آنگاه در روز که ۱۱ رمضان است شمره از حالتی برای تویم
 این تاریخ لازم خوانم و شریک گذشته من امر آنکه هر دست در
 بگو تو جستم در خودی و عیبت در گوشتی آفتاب صیفت و کسب
 در دلدی می سنه پر از غصه و حیران ما جویت گرجال در نبود با
 خفایم هم خودیم خاند در دین را سنه بر لاله است
 است وجه انچه در بر شد سعادت سال گذشته ام بر لاله تو سوم
 کشت سیدان که بر دست عادت بر این معانی که جواب کا خند
 که لاله آنجا باشد نلارد لاله فراموش می شود و کجا خند صفتی را
 در ترقان صفتی عیب بر اطراف بر نور نور سنون میراند و کجا
 در نور دل را از جهال بر کمال با کجاست آنچه بجز سیدان در این
 الفاظ صبر در این لوان رسد انچه ~~بسیار کجاست~~
 و ده نام در صبر کجا شوق که عیادت از صفتی که غذا باشد شهاب
 حیران که عیادت در حفظ و مرکب باشد بهم زدن این کوش این تا این فی



بسم الله الرحمن الرحيم

مصی عزیز

گرچه درخیل تو بسیار به از ما باشد

ما ترا در همه عالم نشناسیم نظیر

عزیزم هروقت که خواستم عرض ارادت و سلام کنم نشد که بشد
 باصلاح بچه ها ولی بازم خدایاری کرد و موفق گشتم تا اینکه
 امروز که (امضان است شه ای از حالاتم برایت بنویسم ای -
 تاریخ ایام خوش و شیرین گذشته من ای آنکه هروقت در فکر تو
 بیفتم در خود می یابمت ، در گوشه های قلب ضعیف و نحیف و در -
 لایای سینه پرازغه و هجران می جویمت گر جمال یار نبود با
 خیالتن هم خوشم ، خانه درویش را شععی به از مهتاب نیست .
 وجه اینکه دیر شد معلومست سال گذشته هم برای تو معلوم گشت
 میدانی که برادرت عادت برای این معانی که جواب کاغذ یکی
 از آنها باشد ندارد لذا فراموشش میشود و کاغذی حقیقی را اشراق
 حقیقی قلب بر اطراف پرتو نور معشوق میداند و استغناء و تنسور
 دل را از جمال سیر کمال با مکرمت آنچه محبوب میداند رایس
 الفاظ صوری و این اوراق مانند اینکه روزهای وصل یک عاشقی
 که عبارت از صفحه کاغذ باشد به شبهای هجران که عبارت از خط
 و مرکب باشد بهم زدن پس بکوش ای نازنین من تا که از خودت
 این جهات مربوط به ظواهر کارهای عاشقی دور کنی . عزیزم
 مصی جانم انشاء ... برای سوم و چهارم شوال خدمت میرسم فقط
 هجران همین مقدار است که نالان و سوزان می کند و آدمها را

غرق در سختیهای دور و دراز ایام گذشته می نماید . عزیزم تا میتوانی حذر کن از منت کاین منت خلق کاهش جان است شک نیست که هر که چیزکی دارد آنرا بدهد طریق احسان است چندان که مروت است در دادن و رناشدن هزار چندان است . پس نتیجه این شد که يك عمری کوتاه بسیار کوتاه باید بگذرد و آیا با چه مقدار خوشی مقرون باشد و آیا تا چه اندازه از بلاها و تکبتهای روزگار مصون گردد نی دانیم قدر مسلم گذشتن عمر است فسوق آن شصت سال بلکه آنکه عمر آدمها حساب می شود که لذت می برد چهل سال نه بگو پنجاه سال است این سنگی که خوش بگذرد از - کجا پس ریباد در فکر دنیا خود نباش قدری توجه به آخرت دار با سعادت خانه ابدی منزلگاه پرافتخار الهی از این گونه صفائی که مضموم شده خدا و رسول است احترام کن کبر و نخوت و بدگوئی را که گاهی پیش من از دیگران میکنی نکن خوش نیست که عمر خود را با کسب مال مردم ، مقاصد دیگران کنی ایــــمن حرفها در گوشت باشد که بلکه توهم مرا نصیحتی کنی که بلکه - سودمند افتد . انشاء الله . قربانت مصر ، خدمت برادر سلام برسان بقیه را سلام برسان .



